

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلمان فارسی استاندار مداین

نویسنده : احمد صادقی اردستانی

منبع : کتابخانه فارسی تبیلر

www.IRPDF.com

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

بسم الله الرحمن الرحيم

و لقد جمعت حولك يا رسول صحابة.
بعمائهم، تزهو على التيجان.
خشتن ملابسهم و لان جوارهم.
بالعدل، فالاعداء كالاخوان (١).
ای رسول خدا! به راستی یارانی را گرد خود.
فراهم آورده‌ای، که عمامه‌های آنان، بر تاج‌ها.
افتخار دارند، لباسهای آنها خشن است، اما.
جوارح و قلبهای آنان، در برابر عدالت نرم‌است، و دشمنان چون برادران شده‌اند.

همچو سلمان

بندگی کن، تا که سلطانت کنند تن رها کن، تا همه جانت کنند
خوی حیوانی، سزاوار تو نیست ترک این خو کن، که انسانت کنند
چون نداری درد، درمان هم مخواه درد پیدا کن، که درمانت کنند
بنده شیطانی و داری، امید که ستایش، همچو یزدانت کنند
سوی حق نارفته، چون داری طمع؟ همسر موسی بن عمران کنند؟
از چه شهوت، قدم بیرون گذار تا عزیز مصر و کنعانت کنند
بگذر از فرزند و جان و مال خویش تا خلیل الله دوران کنند
سر بنه در کف، برو در کوی دوست تا چو اسماعیل، قربانت کنند
جسم لاهوتی اگر داری، بیا تا به بزم قرب، مهمانت کنند
چون علی(ع) در عالم مردانگی فرد شو، تا شاه مردانت کنند
همچو سلمان، در مسلمانی بکوش ای مسلمان! تا که سلمانت کنند
تا توانی، در گلستان جهان خار شو، تا گل به دامانت کنند
همچو خاک افتادگی کن، پیش از آن که به زیر خاک پنهانت کنند

سید عباس حسینی جوهری

کلیات خزائن الاشعار، ص ۲۸

به نام خدا

مقدمه چاپ پنجم

آن روز که این جانب کتاب «سلمان فارسی» را می‌نوشتیم، حدود ۲۳ سال داشتم، و اکنون ۲۷ سال از آن تاریخ می‌گذرد. در همان سالها که این کتاب چاپ شد، مورد استقبال خوب خوانندگان عزیز قرار گرفت، و با تعداد فراوانی، چهار نوبت تجدید چاپ گردید.

اما به دلیل ضرورت یک بازنگری کامل در کتاب، تجدید چاپ آن بیش از ده سال متوقف شد، تا به دنبال تقاضای مکرر گروهی از فضلا و طلاب محترم، فرصتی رافراهم کردم، و طی چند ماه مطالعه و تحقیق، کتاب را با طرحی نو، قالبی جدید، و امتیازات زیر، تقدیم می‌دارم:

۱- در فصل اول کتاب، اصلاحات و اضافات زیادی صورت گرفت.

۲- فصلهای جدید و مشروحه به کتاب افزوده شد، به طوری که چاپهای قبلی کتاب، که از هفت فصل تشکیل می‌گردید، اکنون با شانزده فصل ارائه می‌شود.

۳- مطالب کتاب، نسبت به چاپهای قبلی بیش از دو برابر افزایش یافت، تا جایی که کتاب با قطع جیبی و ۳۴۴ صفحه، اکنون با ۴۲۴ صفحه، در قطع وزیری ارائه می‌گردد.

۴- فصل اول کتاب، تقریباً در «قالب داستان» تنظیم شده، اما فصلهای دیگر، به شیوه تحقیقی، و در عین حال با قلمی روان و ساده، نگارش یافته است.

۵- برخلاف چاپهای قبلی، همه مطالب کتاب ماخذ یابی دقیق شده، و ماخذها درپاورقی‌ها آورده شده است.

۶- و بالاخره، در طرح و قالب و محتوای کتاب «سلمان فارسی، استاندار مداین» تغییرات و اضافات فراوانی صورت گرفته، به گونه‌ای که اگر کسی چاپهای قبلی این کتاب را خوانده باشد، اکنون آن را تالیف جدیدی خواهد یافت.

امید است این نوشتار، یک خدمت مفید دینی و فرهنگی محسوب گردد، و در جامعه اسلامی بتوانیم، فضایل اخلاقی، روشهای حکیمانه، عبادت خالصانه، دانش جهادگرانه، اطاعت آگاهانه، و منشهای زاهدانه سلمان فارسی را - به خصوص در شیوه‌های مدیریتی و اجرایی نظام اسلامی - ملاک و معیار عملی قرار دهیم، تا قرب الهی را تحصیل، و خدمت به خلق خدا را، شکوفاتر سازیم.

قم : حوزه علمیه، احمد صادقی اردستانی

۶ بهمن ۱۳۷۵ - ۱۵ شعبان ۱۴۱۷

به نام خداوند

بر چاپ سوم

همچنانکه انتظار می‌رفت، با توجه خداوند، این اثر ناچیز تا اندازه چشمگیری، با استقبال گرم طبقات مختلف روبرو شد، و اکنون برای سومین چاپ، با اضافات و اصلاحات بصورت کاملتری در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد.

به راستی مقام و شخصیت والای سلمان، در خور چنین تجلیل و تقدیری هم بود، زیرا وی از طرفی اولین مسلمان هموطن ما بوده، و از طرف دیگر، در میان مسلمانان صدر اسلام، به درجه و مقامی نایل آمده بود، که رسول اکرم (ص) در باره این گونه‌افراد می‌فرمود: کادوا ان یكونوا من الحکمة انبیاء (۲). بعید نیست که آنان، در حکمت و شناخت حق و باطل، مانند انبیاء و پیامبران باشند!

آری، سلمان از دیدگاه پیغمبر (ص) دارای چنین مقامی بود، زیرا در شرایط و موقعیتهای مختلف، آنطور با بصیرت و موقع شناس بود، که به هنگام عبادت به نماز و روزه می‌پرداخت، وقت کار و حفر خندق کلنگ به دست می‌گرفت، در میدان جنگ حضور فعال داشت و حتی فرمانده ارتش بود، به وقت سختی سپاه اسلام، در جنگ طائف منجیق و تانک اختراع می‌نمود، به هنگام کارگشایی و حل مشکلات اجتماعی مردم «مداین» قلم و دوات به کار می‌برد، و به هنگام مناظره و دفاع از ساحت مقدس علی (ع) با حربه علم و منطق وارد صحنه نبرد و مبارزه می‌گردید و این است راه و رسم یک مسلمان راستین و آگاه، بخصوص کسی که می‌خواهد عهده‌دار رهبری و هدایت خلق گردد. و نیز بدین جهت است که امام صادق (ع) می‌فرماید: العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوایس (۳).

کسی که به شرایط و مقتضیات زمان خود آگاه باشد، دستخوش اشتباهات و لغزشها قرار نمی‌گیرد. به هر حال، این است سیره و شیوه سلمان فارسی، که روزگاری برای نجات خویش از ضلالت و بت‌پرستی با وضع رقت‌باری از ایران به شام و حجاز گریخت، و روزگاری هم به عنوان فرمانده ارتش اسلام به ایران آمد و گفت: انی منکم فی الاصل، ادعواکم الیهما ما یصلحکم، ان تسلما فاخوانا (۴). من نیز مانند شما اصالتا ایرانی هستم، و برای دعوت و هدایتی که به صلاح شماست آمده‌ام، اگر مسلمان شوید برادران ما خواهید بود.

باری، راه و رسم سلمان، برنامه قرآن است، که ابتدا با فرمان: امنوا دستور خودسازی می‌دهد، و سپس با بیان: تواصوا بالحق (۵) مسلمانان را به «دیگرسازی» و مسؤولیت نظارت بر اصلاح اجتماع وا می‌دارد. سلمان هم از ایران به حجاز رفت و ابتدا خود را اصلاح نمود، سپس به ایران بازگشت، تا دیگران را نیز به راه ارشاد و اصلاح برساند.

امید است، شیوه سلمان برای همه مسلمانان هم، راه و رسم زندگی اسلامی قرار گیرد.

قم: احمد صادقی اردستانی

۱۴ رجب ۱۳۹۷ هجری

به نام خدا

مقدمه استاد: مصطفی زمانی

اولین مسلمان ایرانی

اگر چه علی بن ابیطالب(ع) تا آنجا مورد توجه ایرانیان قرار گرفت که چند مرتبه آن حضرت را برای تدریس در دانشگاه جندی شاهیپور دعوت کردند، و اگر چه ایرانیان آنقدر علاقه به خاندان رسالت پیدا کردند که از علی(ع) و همچنین از امام حسین(ع) چندین مرتبه دعوت کردند که حکومت ایران را بپذیرند و برای ریاست بر ایرانیان به ایران سفر کنند، و اگر چه مقام ایرانیان مسلمان به آنجا رسید که در وزارت دارایی مسلمانان دارای مقامات عالی گردیدند، زیرا ایرانیان در کار اسلحه سازی، خدمات شایانی به مسلمانان کردند، اما تمام این توجهات ایرانیان به اسلام و مسلمانان و خاندان رسالت(ع) و نفوذ در میان مسلمانان، پس از مسلمان شدن ایرانیان بود (۶).

آری، اولین ایرانی که برای شناسایی خدای یکتا و فرار از ظلم و ستم و بیدادگری بار سفر بست و به سیاحت و مسافرت پرداخت، سلمان فارسی بود.

با توجه به هدف سلمان فارسی درک می کنیم که، اگر آن همه رنج و ناراحتی رامشاهده کرد، در راه هدف عالی و الهی او ارزش داشته است و برای همین ارزش فکرو هدف اوست که رسول اکرم(ص) و خاندانش سلمان را به بزرگی یاد می نمودند و از او احترام می کردند.

روش محمد(ص) نسبت به سلمان

از آن روزی که رسول خدا(ص) سلمان را خریداری کرد و آزادش نمود (۷) او رامورد لطف و مرحمت قرار داد و تا آنجا لطف رسول خدا(ص) افزایش یافت که، آنگاه که میان سلمان و ابوذر پیمان «اخوت» برقرار می کرد و آنان را با یکدیگر برادری نمود، با ابوذر شرط کرد که نافرمانی سلمان را ننماید (۸).

آن روزی که رسول خدا(ص) با سلمان درباره مبارزه با نیروی دشمن مشورت می کرد و سلمان عرضه می داشت: در ایران ما، در چنین مواردی خندق حفر می کنند و مسلمانان از پیشنهاد سلمان به تعجب می افتادند و دوست می داشتند که او را به خود منتسب گردانند و به همین منظور گفتند: سلمان از ماست، رسول خدا(ص) سلمان را پیش از پیش مورد لطف قرار داد و فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» (۹).

کار مهربانی رسول خدا(ص) نسبت به سلمان به آنجا کشید که برای دفع توهم و یا اعتراض عده ای فرمود: «من مامور شده ام چهار نفر را دوست بدارم و دستور بدهم که آنان را دوست بدارند، این چهار نفر عبارتند از: علی(ع) سلمان، ابوذر، و مقداد» (۱۰).

سلمان نه تنها مورد محبت حضرت رسول اکرم(ص) بود، بلکه تا آنجا مورد اعتماد و امین پیامبر اسلام(ص) و علی بن ابیطالب(ع) قرار گرفت که، شب عروسی حضرت زهرا(س) مرکب سواری آن مخدره را از جلو می کشید و رسول خدا(ص) از عقب سر، آن را می راند تا به خانه علی(ع) رسیدند (۱۱).

پس از ازدواج علی(ع) هم سلمان، مشاور حضرت زهرا و رازدار آن بانوی عزیز بود و گاه و بیگاه درد دل‌های آن مخدره را برای رسول خدا و علی(ع) بیان می نمود.

سلمان فارسی، تنها در زمان زندگی خود و یا سلامتی رسول خدا(ص) و علی بن ابیطالب(ع) مورد لطف و مرحمت و ستایش نبود، بلکه پس از مرگ هم تا آنجا مورد احترام و عنایت این خانواده بود که حضرت صادق(ع) در این باره، مورد اعتراض قرار می گرفت!

ولی آن حضرت در برابر اعتراضات دیگران می فرمود: «علت اینکه من سلمان را به نیکی یاد می کنم این است که، او دارای سه خصلت بود: خواسته علی(ع) را برخواسته خود مقدم می داشت، فقراء را دوست می داشت و آنان را بر ثروتمندان برتر می دانست، و دوستدار علم و دانشمندان بود» (۱۲).

روشن امنیتی سلمان

سلمان که با اذن علی(ع) از سوی خلیفه دوم، سمت استانداری مداین را قبول کرد (۱۳) وقتی وارد مداین شد، به زنبیل بافی مشغول گردید تا زندگی خویش را تامین کند، زیرا با اینکه سهمیه او پنج هزار درهم بود، آن را در راه خدا انفاق می کرد و می گفت: دوست می دارم از دسترنج خود ارتزاق کنم، و به کارهای مردم هم رسیدگی نمایم (۱۴).

شغل اختصاصی سلمان، سبب شد که، عده‌ای از آنان که چشمشان به ظواهر دوخته بود، نسبت به وی و دستوراتش بی اعتنا گردند و به همین جهت، دزدی و فساد رواج یابد، اما سلمان از مسجد خارج شد و به یک سگ که در کنار راه بود جمله‌ای گفت... (۱۵).

به دنبال جمله سلمان، دیگر کسی جرات نداشت شبها خارج از وقت مقرر، از منزل خارج گردد، زیرا آنان که شب خارج شده بودند مورد حمله سگها قرار گرفتند و به قتل رسیدند! (۱۶).

سلمان فارسی

کتاب «سلمان فارسی» نوشته جناب دانشمند ارجمند آقای احمدصادقی اردستانی، که اینک در اختیار خوانندگان کتابهای مذهبی قرار می‌گیرد، یکی از آثار متعددی است، که عده‌ای از فضلاء حوزه علمیه قم تالیف نموده و یا در دست تالیف‌دارند و به تدریج چاپ می‌گردد و در اختیار طبقه جوان قرار می‌گیرد. امید است این نوشتار مورد توجه صاحب‌نظران قرار گیرد و نه تنها نویسنده‌مخترم این کتاب، در تکمیل آثار دیگرش تشویق گردد، بلکه سایر دوستان عزیزمان هم که تشخیص داده‌اند، از راه قلم بهتر می‌توان به اجتماع خدمت کرد به کار خویش دلگرم‌تر شوند و در راهی که در پیش گرفته‌اند، بیش از پیش کوشا باشند و محصول زحمات خود را به تدریج در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهند.

قم - دیماه ۱۳۴۸

مصطفی زمانی نجف‌آبادی

پیشگفتار

در این کتاب از یک قهرمان برگزیده مسلمان سخن به میان می‌آوریم، از سلمان فارسی، از سلمان محمدی (ص)، یار ممتاز و عالی رتبه پیامبر اسلام (ص). نویسنده در آثار مختلف اسلامی به کاوش پرداخته و این کتاب محصول مطالعات تاریخی اوست که اینک به صورت کارنامه خواندنی و درخشان از یک شخصیت بزرگ مسلمان در برابر خواننده عزیز گشوده می‌شود.

خواندن این سرگذشت تاریخی برای ملت ایران، بیشتر از دیگران در خور مطالعه و دقت است، چون در روزگاری که فضای وطن ما را اوهام و خرافات مجوسیت و آتش پرستی فراگرفته و تاریک ساخته بود، اول کسی که سد رؤیا پرستی و خیال پروری و تبعیض نژادی را در هم شکست و شجاعانه و آزادانه برای یافتن یک مذهب واقعی و آرامش آفرین قدم استواری برداشت، سلمان فارسی ایرانی بوده است. از این نظر لازم است پیرامون این شخصیت فوق العاده که بیش از دو قرن زندگی کرد و اکنون حدود هیجده قرن از آغاز زندگی او می‌گذرد عمیق تر مطالعه کنیم، تا شخصیت درخشان و پر عظمت هم میهن پیشقدم خود به اسلام را، درست تر بشناسیم.

از کدام شهر بوده است؟

وقتی به کتابهای تاریخی مراجعه می‌کنیم در این زمینه، که آیا سلمان از کدام یک شهرهای ایران بوده است غوغایی می‌یابیم، که مورخین در میدان تاریخ به پا کرده‌اند! گروهی او را اصفهانی دانسته، برخی وی را شیرازی خوانده و احیانا عده‌ای هم نوشته‌اند: قهرمان کتاب ما، از سرزمینهای اهواز، شوشتر، رامهرمز و بهبهان برخاسته است و کسانی هم خواسته‌اند اصلا وجود چنین شخصی را در تاریخ اسلام انکار کنند!!

محمد بن عبدالبر، مورخ بزرگ اسلامی می‌نویسد: «سلمان اصالتا از رامهرمز فارس، از قریه‌ای که آن را «جی» (۱۷) می‌نامیدند می‌باشد و بعضی هم او را اصفهانی معرفی کرده‌اند» (۱۸).

نویسنده کتاب «قاموس الرجال» در مورد اصالت سلمان اظهار نظری نکرده، بلکه با تردید اینگونه نوشته است: «سلمان یا از شیراز یا اهل رامهرمز یا اهواز یا شوشتر و یا قریه «جی» در اصفهان می‌باشد» (۱۹).

بعضی هم گفته‌اند: وی اهل بهبهان بوده است. ولی آنچه قفل این مشکل رامی‌گشاید و شعله این جدال را خاموش می‌کند این است که بگوییم: پدر و مادر سلمان از اصفهان بوده‌اند و سپس به کازرون رفته‌اند و در آنجا زندگی خویش را آغاز نموده‌اند. زیرا در متون تاریخی سخن از اصفهانی بودن سلمان زیاد آمده و آنگاه هم که سلمان به تحریم اسلام قدم می‌گذارد، وقتی رسول خدا (ص) به او دستور می‌دهد تا سرگذشت خود را بیان کند، وی ضمن توضیحات زیادی می‌گوید: «من مردی پارسی، اهل اصفهان از قریه‌ای که آن را «جی» می‌نامند می‌باشم» (۲۰).

از طرف دیگر در تاریخ می‌خوانیم که رسول خدا (ص) نامه دامن‌داری برای برادر و بستگان سلمان به کازرون می‌نویسد و اعلام می‌دارد که: مردم خاندان سلمان رامورد تکریم و احترام قرار دهند (۲۱).

روی این حساب، سلمان هم اصفهانی بوده، چون در آنجا متولد شده و می‌زیسته، و بعد هم چون برادر و بستگان او به کازرون رفته‌اند، و اعضای خانواده وی در کازرون می‌زیسته‌اند، می‌توان سلمان را هم اهل کازرون دانست.

بنابراین، سلمان اصالتاً اهل اصفهان بوده، بعد به کازرون هجرت کرده، برادر و خانواده وی هم به آنجا مهاجرت نموده‌اند. و شاید هم او برای مدتی به شیراز و اهواز و شوشتر و بهبهان و رامهرمز که در تاریخ آمده مهاجرت داشته، و شاید هم آن روز به همه این مناطق، شیراز اطلاق می‌شده است.

آنچه مسلم است سلمان مسلمانی رشید و ممتاز و سر سلسله تمام یاران پیامبر اسلام بوده است، و ما هم هدف خود را که عبارت است از آشنایی با مقام درخشان وی و سرمشق و آموزش گرفتن از آن شخصیت ایمانی و اخلاقی دنبال می‌کنیم و به قول خود او می‌گوییم: «سلمان فرزند اسلام است» (۲۲).

اما وجود چشمه سلمان، در مشرق دشت ارژن، قبرستان سلمانیها در کازرون، که هم اکنون آثاری از آن هست، مسجد جامع عقیق که به مسجد ملابرات معروف است و نامه رسول خدا به عنوان معافیت‌خاندان سلمان و بلکه تمام اهالی کازرون، این‌هانشانه و دلیلی است، که برادر و اعضای خانواده سلمان از اصفهان به کازرون مهاجرت کرده باشند.

سلمان پاک

«سلمان پاک» نام کتابی است که دکتر عبدالرحمن بدوی برای یک قسمت از چهار قسمت کتاب خویش تحت عنوان «شخصیات قلقة فی الاسلام» انتخاب کرده است. اصل این کتاب را پروفیسور «لوئی ماسینیون» اسلام‌شناس فرانسوی نگاشته و «عبدالرحمن بدوی» آن را به عربی آورده، و آقای دکتر علی شریعتی هم آن را از عربی و فرانسه، به پارسی ترجمه کرده است.

در این کتاب به خوبی روشن است که «ماسینیون» به همه کتابهای مستند تاریخی دست‌رسی کامل نداشته و تنها از چند کتاب دست‌خورده و رساله‌هایی که مورخین مرموز از گوشه و کنار، افسانه‌ها را با مطالب تاریخی بهم بافته‌اند استفاده کرده است!

ماسینیون می‌نویسد: «در سال ۱۹۹۲ «هوروویتز» در رساله موجز و فشرده و بسیار تندی کوشید تا نشان دهد که سیره سلمان خرافه‌ای بوده که از بحث اشتقاقی مربوط به کلمه «خندق» زائیده شده است، و در این موضوع از نظریه «ماکس مولر» که ریشه خرافه را در یک نوع بیماری زبان می‌داند پیروی کرده است. به نظر وی در آغاز تنها یک نام ساده «سلمان» در فهرستهای غیردقیقی یافت می‌شده است، که مدافعین اسلام می‌کوشیدند تا از اسامی «شهود اهل کتاب» (۲۳) یهودیان و مسیحیانی که در آغاز کار به رسالت پیغمبر (ص) ایمان آورده‌اند، تنظیم کنند. این نام که بطور مبهمی به یک ایرانی نسبت داده شده است برای آراستن جنگ خندق بکار رفته است.

کلمه خندق، که از زمان قدیم معرب شده، ولی از اصل ایرانی آمده است و یک کاراستراتژیکی را که فکر می‌کنند ریشه ایرانی داشته است بیان می‌کند، این فکر را القاء کرد، که از نام سلمان (فارسی) که از او هیچ خبر

نمی‌شناختند، یک مهندس ایرانی، یک مزدکی مسلمان شده، و مشاور خاص محمد (ص) بسازند و بدین طریق زمینه رامپها کردند، تا نامش را در فهرست شیعی اولین مدافعان آل علی (ع) ثبت کردند. براساس این فرضیه هورو، سایر تفصیل مربوط به حیات سلمان را زاییده همین خرافه‌اشتقاقی می‌داند! (۲۴).

داوری ماسینیون

ولی «ماسینیون» که تا اندازه‌ای عادلانه‌تر فکر کرده، در صفحه بعد و همچنین در اواخر کتاب خود به دفاع از حریم سلمان پرداخته و در مطالب تاریخی که همه باید مقلد باشیم، اینگونه به اجتهاد پرداخته است: «اشکالی نخواهد داشت که فکر کنیم پیغمبر (ص) - در کنار همکاران بزرگ سیاسی و آن همه هم پیمانان سودجو و مشکوکش - دوستانی مطمئن داشته که دلش به آنها نزدیکتر بوده است، تا به تحریکات سیاسی حرمش. و پس از خدیجه وزید، و بیشتر از این دو به حذیفه و سلمان دلبستگی داشته است» (۲۵).

نیز ماسینیون می‌نگارد: «زهری که «هورووتیز» در اینجا از او پیروی می‌کند: مزدور بنی‌امیه بوده است و می‌کوشیده ارزش «شاهدی» را که از جانب شیعیان انقلابی ستایش شده است، تباه سازد!» (۲۶).

حدیث: سلمان منا

از پروفیسور «ماسینیون» اسلام‌شناس فرانسوی، تاکنون با احترام نام بردیم و او رایک مورخ و محقق منصف قلمداد کردیم، و در کتاب «سلمان پاک» هم مطالب مهم و قابل دقتی آورده است.

اما نباید غافل بود که همه اظهارات و نوشته‌های چنین افرادی برای ما قابل قبول و اعتماد نیست! چون گاهی این محققین و مورخین به کتابهای اصیل و صحیح اسلامی دست‌رسی نداشته و گاهی هم دستخوش وسوسه‌ها و ماموریت‌هایی می‌شده‌اند، که مجبور بوده‌اند نابجا اظهار نظر کرده و مسائل اعتقادی و مذهبی را با اوهام و افسانه‌ها درآمیزند! تا در نتیجه دیگران از این آب گل آلود، بهتر ماهی بگیرند!

اکنون ما به عنوان نمونه سه مورد از سهل‌انگاریهای آقای «ماسینیون» را خاطر نشان ساخته و به پاسخ آن می‌پردازیم:

الف: یک مورد مربوط به: «سلمان منا اهل البیت»، حدیث معروف نبوی (ص) است، که همه مورخین اسلامی آن را ثبت کرده‌اند، ولی ماسینیون به استناد «سیره ابن هشام» اینطور نوشته است:

«درباره حدیث: «سلمان منا اهل البیت» این حدیث بر یک روایت واحد، از یک‌راوی مدنی (کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف یشکری) استوار است، که ابن هشام و «واقدی» آن را ضعیف و «یقال» تلقی کرده‌اند» (۲۷).

در پاسخ این ادعا می‌گوییم:

۱- ابن هشام و «واقدی» حدیث را ضعیف ندانسته، بلکه با صحت و قاطعیت، آن را روایت کرده‌اند (۲۸).

۲- غیر از این دو تاریخ‌نگار، مورخان فراوانی، از شیعه و اهل سنت، حدیث را روایت نموده، که برای اطلاع بیشتر به کتابهای: الاصابه، الاستیعاب، اسد الغابه، صفة الصفوة، قاموس الرجال، نقد الرجال و کتب صحیح دیگری که در پاورقیهای این کتاب نشانی آنها آمده، لازم است مراجعه شود.

ب: مورد دومی که «ماسینیون» را دچار اشتباه کرده، مسئله بردگی و آزادی سلمان است، که وی اینطور به سؤال شگفت‌مندانه خویش می‌پردازد: «چگونه سلمان که عرب نبود پس از آزادی از بردگی توانست در میان این امت جوانی که در مدینه پدید آمده بود جای بگیرد؟
چون وی به وسیله عده‌ای آزاد شده بود، و باید برده آزاد شده همه کسانی باشد، که در بازخرید وی سهیم بوده‌اند!»

با این حال، کمی بعد اعلام می‌شود که: وی آزاد شده شخص پیغمبر (ص) است! (۲۹).
جواب قسمت اول سؤال، در دو محور توضیح داده می‌شود:

۱- توجه دارید که ماسینیون در وهله اول تعجب می‌کند که، سلمان پارسی چگونه توانسته است در میان ملت عرب زندگی کند؟ در صورتی که خود در صفحه ۹۱ و ۷۴ «سلمان پاک»، موضوع اخوت اسلامی را میان «صهیب یونانی»، بلال حبشی و سلمان ایرانی عامل وحدت و معاشرت دانسته است و می‌بایست این شبهه او برطرف گردیده باشد.

۲- اضافه بر این، در مکتب صلح‌آفرین اسلام هر یک از عرب و عجم و اروپایی و آفریقایی بر دیگری امتیازی ندارند و تنها ملاک ارزشها و برتری‌ها، مقام ایمان و خداشناسی در افراد می‌باشد و اسلام با هرگونه خرافه‌پرستی و افتخار به رنگ و پوست بدن و نژادپرستی، شدیداً مبارزه کرده است (۳۰).

همان روز هم اگر کسی چنین خیالی را در ذهن خود می‌پروراند و احياناً به زبان می‌آورد که: سلمان پارسی است و ما عربها، بر او امتیاز داریم، با مخالفت و سرزنش رسول اکرم (ص) مواجه می‌شد! (۳۱).

ج: مورد سومی که «ماسینیون» راه خیال را پیموده است، مسئله بردگی و آزادی سلمان است که: «سلمانی که برده یک یهودی بوده بعد به همکاری چند مسلمان و سرپرستی پیغمبر (ص) خریداری و آزاد شده، باید بنده همه کسانی باشد که او را خریده‌اند» (۳۲).

در صورتی که خیلی روشن است، کسی که آزاد شد، دیگر بنده نیست، بلکه مسلمانان او را خریدند و در راه خدا آزاد کردند، و از حالت «بردگی» بیرون آمد، مثل پارچه سفیدی که به رنگ «مشکی» در آمده و رنگ دیگری به خود گرفته است.

بنابراین، سلمانی که «برده» بود و سپس آزاد شد، دیگر بردگی او معنایی ندارد، تا انگشت‌حیرت به دندان بگیریم که متعلق به کدامیک از خریدارانش می‌باشد؟ بلکه همه او را خریدند و در راه خدا آزاد کردند، و رسول خدا (ص) هم بانی آزادی وی بوده است. با این بیان مشکل «ماسینیون» حل می‌شود، و تناقضی هم وجود نخواهد داشت.

البته، کتاب «سلمان پاک» مطالب جالب و قابل مطالعه‌ای هم دارد، غیر از ایرادهای بالا هم در این کتاب مسایل دیگری که سزاوار بحث و بررسی است، به چشم می‌خورد، که در فرصت مناسب، می‌بایست به آن پرداخت.

هدف ما

منظور ما در این نوشته این است که، یک مسلمان پیشقدم ایرانی را به هم‌میهنان عزیز معرفی کنیم و از سرگذشت آموزنده این مرد بزرگ درس فضائل و انسانیت‌بگیریم. در این زمینه‌ها گروهی دیگر از دوستان ما نیز قدمهای مثبت و فعالانه‌ای برداشته‌اند، که در شرف اتمام است، ما کامیابی آنها را آرزو مندیم تا مردان رشید و عالی‌مقام اسلام را به دوستداران اصحاب رسول خدا (ص) و شخصیت‌های بزرگ و خدمتگزار اسلام، معرفی نمایند.

در پایان این پیشگفتار، از فداکارها و دلسوزیهای بزرگوارانه استاد ارجمند جناب آقای مصطفی زمانی که از راهنمایی‌های دلسوزانه خویش مرا بی‌بهره نگذاشته‌اند، سپاسگزارم.

قم - احمد صادقی اردستانی - پائیز ۱۳۴۸

پی‌نوشتها:

۱. رئیس دانشگاه عالی مسیحی لبنان، فتاوی صحابی کبیر، ص ۵۸ و ۳۲۳.
۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳.
۳. تحف العقول، ص ۲۶۱، طبع نجف.
۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۵.
۵. سوره والعصر.
۶. مقدمه استاد، برای رعایت اختصار، تلخیص شده است.
۷. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۶.
۸. تحفه الاحباب، ص ۱۲۹.
۹. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۶۵.
۱۰. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۶.
۱۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۸.
۱۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۸.
۱۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸ ص ۳۹.

۱۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۷ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۷.
۱۵. برنامه سخن گفتن اولیاء خدا را با حیوانات در کتاب: سلیمان و بلقیس، کتاب ششم فرهنگ اسلام مطالعه فرماید.
۱۶. تحفه الاحباب، ص ۱۳۰.
۱۷. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۷.
۱۸. جی، نام قدیم اصفهان بوده، الآن آباد نیست، از آن شهر جداست و مردم آن را شهرستان می‌نامند. پاورقی السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۲۲. حسن عمید و دهخدا می‌نویسند: جی، لقب قدیم اصفهان بوده، و اکنون نام دهستانی از توابع اصفهان است. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۳۵۲، لغت نامه دهخدا، ج ۱۷، ص ۱۸۳.
۱۹. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۳۲.
۲۰. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۲۸.
۲۱. همین کتاب، ص ۹۹ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸.
۲۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۱.
۲۳. گروهی از اهل تسنن عقیده دارند: منظور از «من عنده علم الكتاب» عبدالله سلام، تمیم الداری و سلمان فارسی یا مطلق پیروان تورات و انجیل می‌باشند. خلافت و ولایت، ص ۲۱۲.
۲۴. سلمان پاک ص ۷۷.
۲۵. سلمان پاک ص ۱۴۶.
۲۶. همان مدرک ص ۹۲.
۲۷. سلمان پاک، ص ۹۴.
۲۸. السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۲، و ترجمه مغازی واقدی، ج ۲، ص ۳۳۴.
۲۹. سلمان پاک، ص ۹۱.
۳۰. کنز العمال، ج ۳، ص ۹۲.
۳۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۴.
۳۲. سلمان پاک، ص ۹۱.

فصل ۱: از کلیسا تا آغوش اسلام

مهد پرورش سلمان

سالیان دراز سپری می‌گشت، خورشید فروزان به عادت همیشگی به سطح زمین نور می‌پاشید و گاهی چهره می‌پوشید و جهان را تاریکی و دهشت فرا می‌گرفت! بازرگانان به تجارت و سوداگری خویش مشغول بودند، برزیگران صبح به سوی دشت و صحرا قدم می‌گذاشتند و بالاخره همه کس به دنبال کار و حرفه خویش در تلاش و کوشش بود.

در میان این غوغای زندگی و فراز و نشیب اجتماع، در «اصفهان» خانواده‌آبرومندی از فرزندان منوچهر پادشاه ایران از سلسله «پیشدادیان» (۱) زندگی می‌کرد نام‌بزرگ و رئیس این خانواده «فروخ‌بن مهیار» بود (۲)، همان مردی که بزرگ قبیله و محل محسوب می‌شد! خانواده «فروخ» مردمی ثروتمند و شریف بودند و شخصیت اجتماعی را از نیاکان خود به ارث می‌بردند.

این خانواده، نوجوان آراسته‌ای را در آغوش خود می‌پروراند که تازه دوران بلوغ را پشت سر نهاده بود، نام این نوجوان طبق روایت مشهور «روزبه» (۳) بود و از همان روزها آثار مجد و بزرگواری در چهره‌اش به خوبی مشاهده می‌شد، و اگر قیافه‌شناسی می‌شد خطوط طلائی نبوغ و سعادت در سیمای ملکوتیش به خوبی آشکار می‌گردید.

وی نمونه کاملی از معنویت و اخلاق و متانت و پاکی بود و خلاصه جوانی بود که کشوری انتظار داشت روزی به وجودش افتخار کند و احيانا هر کسی آرزو داشت او را به خود منسوب گرداند.

پاکی و نجابت «روزبه» زبانزد همه بود و او را به اخلاق و فضیلت و کمالات نفسانی و معنوی می‌ستودند. فروخ، مزرعه‌ای داشت که در آنجا کشاورزان زیادی را به زراعتکاری گماشته بود و روزی یک بار هم خود بدانجا سرکشی می‌کرد.

روزبه، به شدت مورد علاقه پدر و مادر و سایر بستگان قرار داشت، این خانواده برای این که فرزند عزیزشان با آسایش و راحتی زندگی کند او را همیشه در خانه نگهداری می‌کردند، تا از هرگونه ناراحتی و زحمت و مشقت در امان بوده باشد.

فروخ‌بن مهیار تصمیم داشت، از همان اوایل جوانی عقیده آتش پرستی و مجوسیت را به فرزند خود بیاموزد، تا بدین وسیله سنت و شیوه دودمان خویش را حفظ کرده باشد!

بدین منظور، هرگاه وقت مناسبی می‌یافت راه و رسم آیین خویش را به روزبه تعلیم می‌داد! اما روزبه وقتی بطور دقیق پیرامون این کیش می‌اندیشید، نمی‌توانست به خود اجازه دهد و بپذیرد که این مرام، موافق با منطق و عقل و فطرت انسانی است.

وه، انسان نقطه توجه خود را آتش قرار دهد و صبح و شام در برابر آن کرنش کند؟! چه اندیشه سست و چه فکر مسخره‌آمیز و چه حرف‌بچگانه‌ای است! نه، چنین خطایی سزاوار نیست، انسان عقل دارد؛ انسان از همه

موجودات برتر است و گل سرسبد مخلوقات می‌باشد؛ آنوقت در برابر آتش یعنی یک موجود بی‌ثبات سجده کند؟!

نه، این ذلت از ساحت مقدس انسان به دور است.

پروازی در عالم

«روزبه» هرگاه جای خلوتی می‌یافت به فکر و اندیشه می‌پرداخت به خصوص وقتی شب، پرده سیاه خود را روی زمین پهن می‌کرد، وی به فضای پهناور بالای سر می‌نگریست و در چهره ستارگانی که به صفحه آسمان می‌خکوب شده بودند و به هم چشمک می‌زدند دقیق می‌شد.

این اختران فروزان، رفت و آمد شب و روز، گردش فصلهای چهارگانه، کوههای بلند و سلسله‌وار، اقیانوسهای پرتلاطم و موج، گیاهان سودمند و فراوان، مرغان قشنگ و نغمه‌سرا، پروانه‌های زیبا و نرم‌اندام، که با بالهای لطیف خود صورت گلها را نوازش کرده و گردگیری می‌کنند! و بالاخره این جهان وسیع و اسرارآمیز، که فکر بشر را واله و حیران خویش ساخته است، همه زبان‌گویایی دارند که این عالم را آفریدگاری حکیم و دانا به وجود آورده است.

نه، سزاوار نیست این همه دلیل‌ها و نشانه‌ها را نادیده گرفته و چشم و گوش بسته به دامن آتشی ناپایدار که تازه خود به نگهبان احتیاج دارد و سرانجام هم به خاموشی می‌گراید، چنگ زده و در مقابل آن به عبادت و نیایش برخیزم!

اینها اندیشه‌هایی بود که در ذهن روزبه، اثر فوق‌العاده عمیقی گذاشت و او را وادار کرد تا به جستجوی عقیده صحیحی بپردازد! تا جایی که قلبا از عقاید و کردار پدر و مادر و اجداد خویش متنفر شد و رفتار آنها را به باد انتقاد و احیانا مسخره می‌گرفت!

این اراده مقدس که در قلب «روزبه» جوانه زده بود، کم‌کم رشد کرد و محصول آن این شد که وی، یک وقت احساس کرد نیروی مرموزی در درونش به وجود آمده و هرچه یک روز می‌گذرد، جوشش و غوغای بیشتری می‌کند و هر لحظه او رامضطرب و نگران می‌سازد!

سینه‌اش تنگ شده و قدرت نادیده‌ای مثل جادو سراسر وجودش را تسخیر کرده! و از فراق معشوق گمشده و ناشناخته‌ای ملول بود و رنج می‌برد!

در اندرون من خسته دل، ندانم چیست؟! که من خموشم و او، در فغان و در غوغاست!! (۴)

ناقوس کلیسا

همانطور که خواندیم، فروخ بن مهیار خیلی به فرزند خود محبت می‌ورزید، از این رو پیوسته او را در خانه نگه می‌داشت، تا مبادا بدو گزند رسد!

در صورتی که این کار فروخ اساسی نبود و اگر «روزبه» در خانه می‌ماند و با اجتماع و مردم سر و کار پیدا نمی‌کرد، آداب و معاشرت اجتماعی را نمی‌آموخت و یک عضو ناقص و بی‌ارتباط با دیگران، بار می‌آمد!

بدین جهت، فروخ، این کار را برای خود اشتباهی تلقی کرد و یکی از روزهایی که خود در منزل سرگرم رسیدگی به وضع کارگرانی بود که ساختمان می‌ساختند، روزبه را به منظور سرکشی دهقانان به مزرعه خویش که نزدیک ده قرار داشت فرستاد.

روزبه نیز خود از این مأموریت خیلی شادمان شد، بدین لحاظ خانه را ترک گفت و راه مزرعه را پیش گرفت، او فاصله چند کیلومتری و باریک بیابانی را طی می‌کرد؛ اما همچون مادری که فرزند دلبندهش را از دست داده باشد واله و حیران و افسرده و پریشان به راه خود ادامه می‌داد، قدمهایش بی‌اختیار در حرکت بود، اما اندیشه‌اش دردنیای وسیع و دور دستی سیر می‌کرد. همانطور که غرق در امواج متراکم افکار بود، ناگهان صدایی به گوشش رسید و رشته افکارش را گسیخت، این صدای ناقوس کلیسایی بود که در آن نزدیکی، محل عبادت و اجتماع مسیحیان بود. «روزبه» راه خویش را رها کرد و به نزدیک کلیسا رفت.

در کلیسا نماز می‌خواندند و جملاتی را دسته جمعی با صدای بلند تکرار می‌کردند و این صدا در پهنه بیابان انعکاس می‌یافت: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان عیسی روح الله، و اشهد ان محمدا (ص) حبیب الله. این کلام حق بود و گویندگان آن، راهبان و زاهدان مسیحی بودند که در معبد خویش گرد آمده و مراسم مذهبی را برگزار می‌کردند!

روزبه با شنیدن این کلمات منقلب شد و احساس می‌کرد روزنه کوچکی از امید در قلبش تابیده است. به دنبال این امید وارد کلیسا شد و از راهبی درخواست کرد تا او راه دستورات کیش خود آشنا کند، راهب هم چند مسئله مربوط به خداشناسی برای «روزبه» بیان داشت.

روزبه به یگانگی خدا شهادت داد و به رسالت حضرت عیسی بن مریم (ع) اعتراف نمود، آن وقت با این اعتقاد مذهبی، انقلاب درونیش اندکی آرام گرفت، بعد تصمیم گرفت پیرامون دین جدید تجسس بیشتری کند تا حقیقت آن بخصوص جمله: «اشهد ان محمدا حبیب الله» برایش بهتر روشن گردد. به دنبال این تصمیم اینطور سؤال خویش را آغاز نمود:

مقصود شما از آن جمله آخر، که همه با هم می‌گفتید چیست؟

گفتند: گواهی می‌دهیم که محمد (ص) حبیب خدا و پیامبری است که انبیاء و سفرای الهی به وی ختم می‌شوند، او پیغمبر آخرالزمان است.

روزبه با شنیدن این سخن تکان خفیفی خورد و احساس نمود بیش از پیش قلبش با آرامش خاصی انس گرفت، و روشنی امیدوارکننده‌ای دلش را نورانی ساخت.

روزبه، آن روز به خانه برنگشت و شب را هم در کلیسا ماند و به عبادت و انجام فرامین دینی پرداخت.

در آتش فراق!

فروخ بن مهیار و خانواده‌اش برای غیبت فرزند خویش، سخت پریشان خاطر شدند و افرادی را به این طرف و آن طرف برای پیدا کردن «روزبه» گسیل داشتند، آتش فراق در قلب بستگان و بخصوص پدر «روزبه» شدیداً زبانه می‌کشید و سراسر وجودش را اضطرابی که نشانه غم و اندوه شدید بود فرا گرفته بود.

فروخ، خود نیز بیش از دیگران اشک می‌ریخت و به دنبال گمشده محبوبش در تلاش و تکیه بود. بعد از ظهر روز دوم، همانطور که «فروخ» فاصله بین ده و مزرعه را می‌پیمود، نوای ملایمی از پشت دیوار توجهش را جلب کرد، صاحب صدای عقب دیوار، روزبه بود.

آری، فرزند عزیز «فروخ» پشت دیوار زمزمه می‌کرد و می‌آمد و چهره‌اش گرفته و غم آلود به نظر می‌رسید!

- وای، روزبه جان تویی؟ عزیزم کجا بودی؟ آیا ترا به خواب می‌بینم؟

عزیزا، از فراق خسته و نالان و گریانم ز سوز هجرت ای جانا، گرفته قلب و چشمانم

نور چشمم! پرده نازکی جلو چشم‌هایم را گرفته و درست تو را نمی‌بینم!

فروخ، روزبه را در آغوش کشید، صورتش را بوسه باران کرد و با چند قطره اشک شوق چهره غبار آلود «روزبه» را شستشو داد و اضافه کرد: روزبه جان! پسرم! کجا بودی؟ چرا دیشب به خانه نیامدی؟! ولی فروخ آنچه را اصلاً انتظار نداشت شنید!

- پدر، من حوصله حرف زدن ندارم! دست از من بردار! من مضطربم! در سینه‌ام جوشش و غوغایی به پاست! در التهاب و انقلاب! یک نیروی باطنی مرا مجنون کرده‌است...

- روزبه جان! چه می‌گویی؟ از این حرف‌های ناموزون و پراکنده منظورت چیست؟

- پدر جان! من به نماز و دعا مشغول بودم و به جهان تازه و روشنی قدم گذاشته‌ام، از پرستش آتش و موجودات بی‌ثبات بی‌زارم و با قلبی لبریز از شور و علاقه، به آفریدگار لایزال جهان دل بسته‌ام.

من بخدایی معتقد شده‌ام که، پدید آورنده سراسر موجودات است، حتی آتشی که شما معبود خویش می‌دانید!

فروخ که انتظار چنین حرف‌هایی را نداشت، با شنیدن سخنانی که پیکره کیش مجوسیت را متلاشی می‌ساخت، مو بر بدنش راست شد!

اما برای این که این نغمه را در گلو «روزبه» خفه کند و فرزند را مرعوب سازد، تامبادا از آن پس لب به این گونه سخن‌های ناستوده گشاید، نخست او را نصیحت کرد و گفت: دین اجداد تو از دین اینان بهتر است. اما وقتی نصیحت سودی نبخشید، به کارگران خود دستور داد «روزبه» را تنبیه کنند، تا شاید بدین وسیله از عقیده تازه‌اش دست بردارد! اما، روزبه، زیر بار نرفت و گفت: اینان مردمانی هستند، که خدای یگانه را عبادت می‌کنند و نماز دعا انجام می‌دهند، ولی شما آتش را می‌پرستید!

به جرم عشق!

به جرم عشق توام، می‌کشند و غوغایی است تو نیز بر لب بام آ، که خوش تماشایی است (۵)

آری، روزبه را زدند، بدنش را درهم کوفته و مجروح ساختند و بیهوش روی زمین افتاد!

وی را به جرم این که موحد و خداپرست شده بود شکنجه دادند، پایش را به زنجیر بسته و به تنگنای چاهی به زندان کشاندند، چون به هوش آمد خویش را در گودال تاریک و نمور چاهی مشاهده کرد (۶).

ای دل اندر بند زلفش، از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد، تحمل بایدش

درب زندان با قفلی محکم به روی روزبه بسته شد و او را با دست و پای بسته برای مدت نامعلومی به حبس کشیدند، اما روزبه زندان را جای خلوت و امن و امان دید، دیگر آنجا سخنان پوچ و بی‌اساس نمی‌شنید و ملال و آزار از دست مجوسیان نمی‌دید، در چنین حالی در آن نهانگاه، روی به درگاه خدای آورد، و زبان به راز و نیاز و مناجات و ستایش حق گشود.

خاک درت بهشت من، مهر رخت، سرشت من عشق تو، سرنوشت من، راحت من، رضای تو آری، نور یکتاپرستی و خدانشناسی همراه با نیروی جاذبه و عشق گرم خداوندی به کانون قلب روزبه ریخت و سراسر وجودش را گرمی عمیقی فرا گرفت، او عاشق حق گشته بود.

عشق همان واژه میمون و مقدس، چراغ فروزان زندگی جاودانی و ریسمان مهارکننده دل‌های پاک و باصفا. باری، محبت چون نسیم ملایمی روح را می‌نوازد، این نسیم ملایم همواره شدت یافته‌تا جایی که به صورت طوفان سهمگین در کانون جان آدمی غوغایی به پا می‌کند! گاهی رسوایی‌ها به بار می‌آورد، و زمانی هم انسانها می‌سازد و قهرمانها می‌آفریند!

تنگنای زندان

روزبه، را در زندان وا گذاشتیم و اندکی پیرامون عشق و محبت سخن گفتیم، از اینجا باز وارد زندان می‌شویم تا ببینیم به قهرمان ما چه گذشته است؟

روزها یکی پس از دیگری سپری می‌گشت و روزبه همچنان در فضای گرفته و تنگنای دردناک زندان به سر می‌برد، اما به محبت و ایمان قلبیش پیوسته افزون می‌گشت، و خلاصه عشقی سوزان و ملکوتی بر جانش حکومت می‌کرد، عشقی جاویدان و عشقی مبارک و مسعود. آری، عشق به حقیقت و پناه گاه همه جانها. روزبه، همانطور که در زندان بود به وسیله خدمتگزار خانه جستجوی خود را پیرامون آیین جدیدی که اختیار نموده بود ادامه می‌داد، خدمتگزار را محرمانه به کلیسا می‌فرستاد تا از اوضاع همکیشان خود با خبر شود و نیز کشف کند کلیسای مرکزی و پایگاه اصلی آن دین در کجاست؟

تا این که کشیش به وسیله خدمتگزار به روزبه خبر داد که کلیسای بزرگ در «شام» است! بار دیگر روزبه خدمتگزار را فرستاد تا اگر کاروانی به سوی شام می‌رود به وی خبر دهند، تا او هر طور شده خود را به شام برساند. پیشوای کلیسا که از جدیت یک جوان تازه مسیحی به شگفتی افتاده بود، او را به وسیله همان خدمتگزار مورد محبت و تشویق قرار می‌داد، و پیشنهاد او را هم پذیرفت و یک روز که کاروانی از شام به ایران آمده بود و پس از فروش کالای تجارتنی، تصمیم بازگشت را داشت، این خبر رابه وسیله قاصدی مخفیانه با «روزبه» در میان گذاشت.

با شنیدن این مژده مسرت بخش، قلب روزبه، لبریز از نور امید، چشمانش روشن و پرفروغ، و اعصابش نیرومند و استوار گشت، و درست یک حالت شادی همراه بامتانت و خضوع به وی دست داد. ضمیرش جوشی زد و فکر عمیقی به سرعت برق به مغزش خطور کرد، بالاخره دین جدیدی را که پذیرفته‌ام مرا به خدا معتقد ساخته

واصلا وجدانم به من فرمان می‌دهد، یک قدرتی مافوق تمام قدرتها بر وجود من حکومت می‌کند، پس چرا چنگ به دامن آن قدرت بزرگ نزنم و رهایی و آزادی خویش را از او درخواست ننمایم؟ این کار که دیگر احتیاج به حربه و سلاح گرم ندارد، در همین زندان می‌توانم این کار را آغاز کنم، خوشبختانه وسایل آزادی در همین تنگنای زندان وجود دارد، وسایلی که همیشه همراه بشر است و در تنهایی و تاریکی‌ها بیشتر مؤثر است.

این وسیله‌ها، دل شکسته و مجروح و قلب لطیف و حساس است، این وسیله‌ها اشک گرم چشم می‌باشد که نمایانگر عالی‌ترین احساسات بشری است.

چند قطره اشک گرم از چشمهای روزبه بیرون دوید و صورتش را شست و شویی داد و روی خاکها فرو لغزید. آه گرمی از دل برآورد، آه فضای تاریک زندان را شکافت و... چون تیر به هدف اصابت نمود.

راز و نیاز

بار خدایا! در خلوتگاه انس، در این دخمه خاموش، در این عالم تنهایی و بی‌کسی و در این دل شب، دست گنهکارم را به آستان پاک و با عظمت تو دراز می‌کنم و از ذات هستی بخش تو مدد می‌جویم، چنان امیدوارم که از گناهم چشم در پوشی و مرا از این قید و بند باز رهانی.

ای آفریدگار محبوب! اینک ذره‌ای هستم که در سایه معرفت به تو شرف بندگی یافته‌ام.

ای واقف اسرار ضمیر همه کس در حالت عجز، دستگیر همه کس

کار من بیچاره، قوی بسته شده بگشای خدایا، که گشاینده تویی (۷)

این ناله‌ها که از دل شوریده و دردمندی بر می‌خاست امواج فضا را شکافت و در عالم قدس طنین انداخت، آنگاه «روزبه» احساس نمود از جایی بدو چنین گفتند:

هان ای «روزبه» به نیروی غیبی ما خوشدل و به سعادت همیشگی خود دل‌بند باش، عقیده استوار خویش را حفظ کن و از این که چند روز محبوس گشته‌ای قدم از تعقیب هدف باز مدار.

تو به خاطر ما از خوشی‌ها و لذت‌ها چشم فرو پوشیدی و دل‌باخته به سوی دوستی ما دریچه جان گشودی، به جهان زودگذر و سرگرمی‌های دنیا پشت پا زدی، از آنهاوارستی و به ریسمان مودت و محبت ما دل بستگی، ای جوان جوانمرد! هم اکنون از بندو زنجیر زندان نجات یافتی، به هر سو می‌خواهی گام بردار، و به آنجا که دلت می‌خواهد روان شو، همه جا در پناه ما هستی.

روزبه، که تا آن هنگام در بهت عمیق و موحشی فرو رفته بود، و با سکوت و سکون این آوا را گوش می‌داد ناگاه قلبش تپید، لرزشی بر اندامش دوید، جرقه نوری به کالبدش جهید و چشمهای کم دید و مخمورش را فروغی بخشید.

دست و پای بسته خویش را آزاد دید، از جا حرکت کرد و به وسیله روشنایی ای که از روزنه‌ای تابیده بود، درب زندان را شناخت، قفل را گشود و سپس از خانه خارج شد و راه کلیسا را پیش گرفت، پیرمرد ریش سفیدی بیرون درب کلیسا به انتظار او بود.

روزبه، با دیدن او خوشحال شد و احساس نمود جان تازه‌ای یافته است، به سوی او حرکت کرد، پیرمرد نزدیک شد، هنوز چند قدم فاصله داشتند که پیرمرد آغوش گشود و روزبه را در بغل گرفت. همچو یعقوب نشستم سرراحت، من محزون تا که از یوسف گم گشته، به کنعان خبر آید کشیش «روزبه» را به کلیسا برد، تا آن گاه که کاروان شام کوچ کند، وی را به افراد آن بسپارد، تا به شام برسانند.

«شام سرزمین وسیعی بود، که طول آن از «فرات» تا «عریش» مدت بیست روز راه‌پیمودن بود، و عرض آن از کوه «طی» تا «دریای روم» را، در برمی‌گرفت» (۸).

ترک وطن

من آن مرغم که از شوق قفس، ترک وطن کردم نکرده هیچ مرغی در چمن، کاری که من کردم اگر در سینه می‌سوزانمت، بر من ببخش ای دل تو را شمع مزار آرزوی خویشتن کردم

روزبه زادگاه خود را ترک گفت. اما در چنین وقتی آیا به پدر و مادر و بستگان روزبه چها گذشته است، که جوان محبوب خود را از دست داده‌اند؟ شاید از آن روزبه بعد خانه مجلل «فروخ بن مهیار» که آراسته به هر گونه وسایل آسایش زندگی بود، دیگر صفایی نداشت و چهره مخوفی به خود گرفته و به ویرانه و غم‌سرای مبدل شده بود!

خانه‌ای که سالیان درازی «روزبه» را در دل خود پرورانده و آرزو می‌کرد روزی وجود او درخت تنومندی گردد و از میوه‌های شیرین آن بهره‌مند گردد، تازه نهالش پژمرده و برگ‌هایش خزان شده! و بالاخره سیمای جگر گوشه «فروخ» از نظر پدر و مادر، ناپدید گشته است.

باری، از دوری او همه اشک ریختند، افسرده گشتند و با رنج و غم جانکاهی دست‌به‌گریبان شدند، تا جایی که کانون گرم و با صفای خانواده «فروخ» به صحنه دردناک و ملال‌آوری مبدل گشت!

اما روزبه، همچنان به همراه کاروانی که مسیر شام را می‌پیمود با دلی گرم و لب ریزاز عشق و علاقه حرکت می‌کرد و همواره با یاد محبوب گمشده‌اش شاد و خرم بود و قدم‌هایش محکم و سریعتر به جلو می‌رفت.

کوی جانان را، که صد کوه و بیابان در ره است. رفتیم از راه دل و دیدم که ره، یک گام بود!

کاروان شام

کاروان شام فاصله دور و دراز بین ایران و شام را می‌پیمود، روزها که اشعه طلایی آفتاب شلاق‌وار به سینه تپه‌ها می‌خورد و حرارت آفتاب شدت می‌یافت، در نتیجه دامنه صاف و هموار بیابان به جهنم سوزانی مبدل می‌گشت، آن وقتی که پیکر کاروانیان زیر قطرات گرم و تعب بار عرق رنج می‌برد، و خلاصه هنگامی که تراکم فشار هوای سوزان قافله را از رفتن باز می‌داشت، جلودار قافله همراهان را کنارگودال آبی که درخت‌سبزی

بر سر آن روئیده بود و به قسمتی از آن سایه می‌افکند، و معمولاً هر کاروانی در آنجا برای صرف غذا و رفع خستگی توقف می‌کرد، راهنمایی نمود.

شترها را خواباندند، بارهای تجارتي را از پشت شترها می‌گشودند، به شترها علف و خوراک می‌دادند، همگی کنار گودال کوچک و کم عمق آب حلقه‌وار گردمی‌آمدند و هر کس سفره غذایی را که همراه آورده بود باز می‌کرد و برای خوردن و تجدید قوا در میان می‌گذاشت، اما روزبه...

آیا این جوان چگونه فکر می‌کرده است؟ آخر او در خانواده اصیل و آبرومند «فروخ» در کمال ناز و نعمت زندگی می‌کرده، مسافرت بیابانی نکرده و خستگی و رنج را ندیده است، بی‌خوابی نکشیده و شترسواری نکرده است و الان شاید غذایی هم در سفره ندارد، که لااقل رفع گرسنگی کند! اما استقامت‌روحي وی بیش از اینها بود که، در اثر اندک گرفتاری سست گشته و از مقصد خود منصرف شود، زیرا با اطمینان، عقیده داشت که، برای رسیدن به آرمان و الا و بلند، قطعاً مشکلات طاقت‌فرسایي سد راه می‌شود، می‌دانست که گل وریحان چیدن، خار به ست‌خلیدن دارد و ناگزیر باید صبر و بردباری را پیشه‌ساخت و با موانع و مشکلات جنگید تا سرانجام به آستان مقصود رسید.

نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر، که کار کرد

آن کو عمل نکرد و عنایت امید داشت دانه نکشت ابله و دخل انتظار داشت (۹)

وقتی حرارت دردناک آفتاب تخفیف می‌یافت و شنهای سوزان جاده کم‌کم سرد می‌شد، کاروانیان بارها را بر شترها می‌بستند و راه را پیش می‌گرفتند، طولی نمی‌کشید که خورشید نورافروز از پیشانی آسمان عقب‌قله‌کوه می‌خرامید و جانب‌افق را به‌وادای خون‌آلود و دردناکی مبدل می‌ساخت! چند دقیقه پیش نمی‌گذشت که شب به‌سیمای جهان پرده‌ظلمت و سیاهی می‌کشید و جهان را در بهت و سکوت دهشتناکی فرو می‌برد. کاروان به آرامی جلو می‌رفت و سینه‌پهن بیابان را می‌شکافت و آخرهای شب که کاروانیان خسته می‌شدند بارها را پایین می‌آوردند و برای چند ساعت استراحت می‌کردند.

حوالی صبح که سیاهی شب زایل می‌گشت و چهره‌افق به‌خنده باز می‌شد، باردیگر بارها را بر شترها می‌بستند و همچنان مسیر خویش را دنبال می‌کردند، تا شب و روزهای سپری شد، دشته‌ها و بیابانها را پشت‌سر گذاشتند و به شام رسیدند.

در مکتب راهب

افرادی که کالای تجارتي داشتند، هر کدام برای فروش متاع خویش، به سوی کاروانسرایي روان شدند، اما «روزبه» شاید اندکی استراحت نمود تا از خستگی و کوفتگی راه بیرون آید.

سپس به جستجوی کلیسا و اسقفی که ایران را برای زیارتش ترک گفته بود پرداخت. به گفته بعضی، شاید هم لوحی را که اسم راهب ایرانی بر آن نگاشته بود همراه داشت. بهر حال با راهنمایی رهگذران، کلیسا را شناخت و بدانجا قدم نهاد، لوح را نشان داد و اظهار کرد: تازه این دین را پذیرفته و برای تکمیل اطلاعات بیشتر پیرامون آن، دیار خویش را ترک گفته و قصد اقامت و خدمت در کلیسا را دارد.

اسقف، یعنی واعظ مسیحی که مقام بالاتری از کشیش داشت، به روزبه خوش آمدگفت، از او استقبال کرد و او را در آغوش گرفت و صورتش را بوسید.

رواق منظر چشم من، آشیانه تو است کرم‌نمای و فرود آ، که خانه خانه تو است (۱۰) روزبه که همچون تشنه‌ای که در بیابان بی‌آبی تشنه گرفتار شده باشد، و به هر سو برای یافتن آب تلاش کند، به دنبال پیشوای دینی می‌گشت تا در سایه رهبری آن سعادت‌مندان زندگی کند، وقتی اسقف را دید، پنداشت به مقصود خود رسیده است!

وی با راهنمایی اسقف وارد کلیسا شد، در مقابل دستورات دینی کلیسا سر تسلیم فرود آورد، دعا و نماز می‌خواند و به برنامه‌های دینی عمل می‌نمود و به اسقف نیز خدمت و احترام می‌کرد.

در چنگال مرگ

روزبه، روزهایی را بدین منوال در مکتب آن پیشوا گذرانید، رفته رفته رنگ چهره پیرمرد راهب، به زردی غم‌آلودی گرایید، و دیری نپایید که مرگ به سراغش آمد.

راهب، جان به جان آفرین تسلیم کرد و «روزبه» را بدین مصیبت افسرده و بی‌سرپرست گذاشت. شاید هم روزبه، از این مرگ خیلی نگران نبود، زیرا از اخلاق و رفتار پیرمرد راهب چندان روی خوشی ندیده بود، زیرا وی اهل گفتار بود نه عمل، و هدفی جز شکم‌پرستی و خوشگذرانی نداشت!

این راهب، که منظورش غیر از مال اندوزی و انباشتن ثروت‌های افسانه‌ای چیز دیگری نبود، مسیحیان را به پرداختن صدقه و انفاق به کلیسا وادار می‌نمود.

وی مدعی بود، با اندوختن این مبالغ به مصالح و مسائل مذهبی رسیدگی خواهد کرد، در حالی که با کمال تاسف حتی دیناری از آن را هم به مصرف کلیسا و مؤسسات مذهبی و احیاناً رسیدگی به وضع دردناک بی‌نویان و طبقات ضعیف و افتاده اجتماع نمی‌رسانید!

تظاهر دردناک

راهب می‌گفت: قوت و غذای فردا را ذخیره نمی‌کنم، طلا و نقره انباشته نمی‌سازم. بعضی هم مسئله ترک دنیا را به قدری جدی گرفته‌اند، که شخصی می‌گوید: به راهبی گفتم: بین این سکه‌ها از کدامیک از پادشاهان است؟

او قبول نکرد و گفت: «نگاه کردن به مال دنیا منهی عنه است!» اما آن پیرمرد راهب طلاها را می‌گرفت و در خمره‌های سفالین ذخیره می‌کرد تا به هفتاد هزار دینار رسید و آنگاه خمره‌های طلا را در جایی مخفی می‌ساخت!

مسیحیان که رهبر مذهبی خویش را از دست داده بودند بر سر جنازه‌اش اجتماع کردند، تا بدن او را به خاک سپارند، اما «روزبه» که اعمال ناپسند راهب را از دور و نزدیک مشاهده کرده بود، بر خود لازم دانست ناروایی‌های اخلاقی او را روی دایره‌بریزد و به مردم بفهماند، این رهبر مذهبی فقط رنگ دینداری به اعمال

خود زده بود، اما در واقع لیاقت این مقام حساس را نداشته است! این تصمیم روزبه، لباس عمل به خود پوشید و مردم را با خبر ساخت که راهب زره‌های زیادی را در محلی پنهان کرده است!

راز نهفته هویدا شد، زره‌های اندوخته را کشف نمودند و بدن راهب سالوس وریاکار را در مجمع عمومی به چوبه‌دار کشیدند و بعد سنگسارش کردند، تا شاید این عمل سرمشق دیگران گردد!

بدین نحو ستاره زندگی سرپرست مذهبی «روزبه» غروب کرد و صحنه کلیسا از لوث وجودش پاک شد! توده ترسایان انجمنی تشکیل دادند و پیرمرد زاهد و عابد، دانشمند و فاضل و راستگو و درست کرداری را، آن طور که خواسته آنان بود، به سرپرستی و رهبری کلیسا برگزیدند.

پیرمرد به دنیا اعتنایی نداشت و دل‌باخته و دوستدار آخرت بود و در حسن اخلاق و تصفیه نفس و ریاضتها هم سر آمد اهل زمان خویش بود، و روزبه همچنان در مکتب پیشوای خود به عبادت و آموختن معارف مذهبی مشغول بود.

پیشوای جدید

پیرمرد کشیش عمری را درسایه تقوی و پرهیزکاری سپری نموده و برای «روزبه» رهبری شایسته بود، تا آنجا که روزبه او را بسیار دوست می‌داشت (و بعدها هم داستان فضل و مقام او را برای «ابن عباس» تعریف می‌کرد) و با جدیت تمام در مکتبش آراء و رسوم مسیحیت را بطور کاملتر فرا می‌گرفت. روزبه در درون خود احساس اعتماد و آرامش می‌کرد و بدین جهت فصل جدیدی از زندگی خویش را با صفا و کامیابی آغاز نمود. و روزگار طولانی را در مکتب او به آموزش و عبادت می‌گذرانید، که آثار مرگ در سیمای راهب هویدا شد، روزبه چون مرگ پیشوای خویش را قطعی دانست، برای کسب تکلیف، در حالی که قدم‌هایش می‌لرزید و قلب‌نازکش در قفسه سینه به سختی می‌تپید و از چشمان پرفروغش قطرات سیمگون اشک فرو می‌چکید، به حضور راهب شتافت و با اظهار ناراحتی چنین گفت:

هان، پدرجان! اکنون که جهان را وداع می‌گویی و مرا بی‌سرپرست می‌گذاری، کجا بروم و به چه کسی روی آورم که بتوانم راز درون خویش بدو بگویم؟ و در زندگی رهبر و رهنمایم باشد؟

دیده‌ها از تو پر آب است و مرا پر خون است انس چندان که فزونست، فراق افزون است راهب گفت: روزبه جان! فرزندم! افسرده مشو، غم به دل راه مده، و اندوهناک مباش، به خدا توکل کن و دل خوشدار که خدا در هر حال نگهبان توست و قطعاً یاریت خواهد کرد. مواظب باش اندرزهایم را از خاطر نبری و سفارشهایم را به بوته فراموشی نسپاری، خدای را همواره بر اعمال و کردار خویش ناظر بین و از یاد حق هیچگاه غافل مشو!

پس از من به سوی «موصل» رحل اقامت افکن، چون من در شام و حوالی آن کشیش صالحی را سراغ ندارم، اما در موصل راهب شایسته و زاهدی هست که بی‌شک برای تو پیشوای خوبی است.

پیرمرد راهب زندگی را شرافتمندانه سپری کرد و از جهان چشم فرو بست.

انطاکیه و اسکندریه

برخی از مؤرخان نوشته‌اند: روزبه، پس از «شام» به توصیه راهب آنجا به «انطاکیه» رفته و روزگاری را هم در کلیسای آنجا سپری کرده است.

انطاکیه، نیز از شهرهای حصاردار، در مرز «روم» بوده، که تا «حلب» سه روز فاصله داشته، و نزدیک دریای «شام» و «نهر جیحان» واقع بوده است.

هم چنین، روزبه، به سفارش راهب قبلی، به کلیسای «اسکندریه» سفر کرده و مدتی در آنجا مانده است. اسکندریه نیز، از شهرهای معروف «مصر» است، که در شمال غربی «قاهره» و در کنار دریا قرار دارد، و آن را «اسکندربن فیلقوس یونانی» تاسیس کرده است (۱۱).

به هر حال، روزبه، پس از مسافرت و ماندگاری در این دو شهر، روانه «موصل» می‌گردد.

به سوی موصل

«موصل» از شهرهای عراق است و بین دو نهر دجله و فرات، نزدیک «ارییل» در شمال غربی «بغداد» قرار دارد (۱۲) و مدفن جرجیس از پیغمبران بنی اسرائیل و حضرت شیث بن آدم (ع) و یونس بن متی (ع)، در آنجا قرار دارد (۱۳).

روزبه در «موصل» هم به کلیسای مورد نظر رفت و خود را به وسیله امضاء و گواهینامه راهب شامی معرفی نمود. رهبر آن کلیسا نیز روزبه، را مورد استقبال گرم قرار داد.

روز به چون به کلیسا رسید نفس عمیقی کشید، از اعماق قلبش آه گرمی که همراه با شادی و سرور وصف ناپذیری بود بر کشید، روحش آرام گرفت، روانش راحت و سبک شد، سینه‌اش گشاده و وسیع گشت و دیگر از گرفتگی و فشردگی آن ناراحتی نداشت.

سپس برای خدمت به کلیسا و راهب که یک نوع عبادت محسوب می‌شد، کمرهت بست و مشغول انجام وظایف دینی شد، اما این شادمانی و خوشحالی هم برای «روزبه» عمر درازی نکرد و بعد از دو سال درخت زندگی رییس کلیسا خشکید. پیرمرد راهب از جهان رخت بر بست و قلب آکنده از مهر و علاقه «روزبه» را مصیبت زده و داغ‌دیده ساخت! «روزبه» جنازه این راهب را نیز با مساعی ترسایان دفن نمود، و طبق سفارش و راهنمایی راهب «موصل» قبل از مرگ، به سوی «نصیبین» روان شد و به آن شهر وارد گردید.

شهر نصیبین

روزبه در شهر «نصیبین» یک سره در جستجوی کلیسا برآمد و پس از زحمات فراوان، سرانجام به صحنه کلیسا قدم گذاشت و نامه‌ای را که راهب موصل به عنوان توصیه و معرفیش نوشته بود به کشیش تقدیم کرد و مورد ستایش و تمجید قرار گرفت.

نصیبین، شهری بوده در بین النهرین، واقع بین جزیره «ابوعمر» و «سنجار» بر سر جاده قافله رو «موصل» به «شام» که تا موصل نه فرسنگ یا شش روز راه پیمودن فاصله داشته است. این شهر در زمان خلافت عمر بن

خطاب، سال ۱۸ هجری به فرماندهی «عیاض بن غنم» فتح شد، و نزدیک کوه جودی (همان جایی که کشتی نوح(ع) قرار گرفت) واقع است.

نوشته‌اند: در نصیبین و قریه‌های آن، چهل هزار باغ موجود بوده، که به زیبایی و منظره خوش آن می‌افزوده است. برای این شهر رومیان حصار محکمی ساخته بودند و آن گاه که انوشیروان آن را فتح کرد، حصار آن را کامل نمود (۱۴).

روزبه، در مکتب این پیشوا نیز، به عبادت و آموختن مسایل دینی پرداخت، و از فضائل پیشوای زاهد و پرهیز کار خویش، سخت خرسند بود.

اما از این خرسندی هم چیزی نگذشت، و کم کم رنگ سیمای پیر مرد نورانی، به زردی خاصی گرایید، و آثار مرگ در چهره او نمایان شد.

روزبه با مشاهده این منظره نگران کننده، از پیشوای خود خواستار شد تا بدانند تکلیف او بعد از مرگ راهب چیست؟

از وداعت به دل آمد، غم یک عمر فراق چون وداع تو چنین است، فراق چو نیست؟
راهب با لحنی گرم و صمیمانه چنین آغاز سخن کرد:

هان ای فرزند! غمگینم که میان ما را مرگ جدایی می‌افکند و ناچار به حکم قضایا تن در داد و از چنگال آن گریزی نیست، اما خوشوقتیم که بعد از خود کسی راسراغ دارم که زاهد و پارسا و پرهیزگار می‌باشد و خلاصه در اخلاق کم نظیر است، تورا راهنمایی می‌کنم او را دریابی و طوق خدمتگزاریش را به گردن گذاری و سخنانش را گوش کنی زیرا خیر و صلاح تو در آن است.

در راه عموریه

عموریه، از شهرهای بزرگ «روم» بود، که اکنون «بروساء» نامیده می‌شود، این شهر از شهرهای با صفای «روم» است، که در دامنه «کوه مرمه» قرار دارد، و در غرب آن دریای «قسطنطنیه» واقع است و تا آنجا سی فرسنگ فاصله دارد. عموریه قبل از فتح قسطنطنیه، مرکز سلطنت «آل عثمان» بود (۱۵) این شهر در زمان خلافت «معتصم عباسی» به سال ۲۲۳ هجری، با شهر «انقره» فتح شد و بزرگترین فتوحات اسلامی به شمار می‌رفت، اما اکنون از آن اثری نیست (۱۶).

خلاصه، روز به پس از درگذشت راهب شهر «نصیبین» آن شهر را ترک گفت و راه عموریه را پیش گرفت. مشعل صبح برافروخته شد، و حجاب از چهره زمین بر گرفت، قرص لعل فام خورشید از پس کوه گردن کشید و آفتاب همچون آب طلا موج زنان به سر و روی گلها و سبزه‌ها، دشته‌ها و چمنها، دره‌ها و جویبارها و بالاخره به سیمای جهانیان روان شد.

سیاهی موخش شب گریخت، چلچله‌ها بر فراز باغ و دشت به پرواز آمدند و عندهلیان به آغوش گل‌های محبوبشان فرو رفتند و نغمه سرایی آغاز کردند. نسیم روحبخش و طرب‌انگیز صبحگاهان از لابلاهای برگ‌های درختان سبز و خرم نجوی کنان به آرامی می‌گذشت.

روزبه، پس از چند روز راه پیمایی به عموریه رسید و مشتاقانه راه کلیسای معروف را پیش گرفت، به کلیسا رسید و خویشتن را به وسیله نوشته راهب گذشته معرفی نمود و کشیش از او تحسین به عمل آورد. روزبه، نیز با قلبی سرشار از عشق و محبت در کلیسا ساکن شد و به عبادت پرداخت، امدادو سال بیش نگذشت که آثار مرگ در چهره آن پیرمرد راهب هم نمایان شد.

اشک حسرت!

پدر روحانی در آستانه مرگ قرار گرفت، روزبه که آن همه رنج و مشقت مسافرت را تحمل کرده بود، وقتی وضع را چنین دید با دلی افسرده و غمگین و با چهره‌ای گرفته و اندوهناک نزد راهب رفت، البته مرگ دردناک هر راهبی برای «روزبه» سررشته تازه‌ای را باز می‌کرد و خاطره‌های غم‌انگیزی را که در ضمیر ناخودآگاهش محبوس بود ظاهر می‌ساخت، و خلاصه آن رویدادهای تلخ به صورت موجودات مرموزی درآمد بود و او را گاهی آزار می‌داد!

روزبه در کنار پدر روحانی اندکی اشک ریخت و اظهار داشت از مرگ او بسیار غمناک و غصه‌دار است و خواستار شد، که از آن پس به کجا برود؟

راهب در بستر بیماری نگاه غمبار و مایوسانه‌ای به اطراف افکند و دستش را آهسته به علامت عطفوت روی شانه روزبه گذاشت و لبهای کبودش حرکت خفیفی کرد و این طور لب به وصیت گشود:

روزبه جان! گرمی فرزندم! لابد مرگ من تو را غمناک ساخته است؟ آیا چاره‌چيست جز تسلیم و تمکین در برابر فرمان الهی؟

زادن و کشتن و پنهان کردن دهررا، رسم‌وره دیرین است (۱۷)

آری، فرزندم در این حوادث دردناک که با تو دست‌به‌گریبان می‌شود افسرده‌مشو، صبر و شکیبایی را پیشه‌ساز، که پیروزی در گرو تحمل سختی‌ها و استواری است.

روز به مایوسانه کنار راهب نشسته بود و بغض جانکاهی گلویش را سخت می‌فشرد و پیوسته قطرات سیمگون اشک از روی گونه‌هایش فرو می‌غلتید، سکوت خفقان باری بر مجلس حکومت می‌کرد، ناگاه راهب تکانی خورد، ابروهای بلند و پرپشتش بالا رفت و چشمهای درشت و روشنش را که از آنها آثار مهر و عطفوت می‌بارید به روزبه دوخت و این گونه بشارت داد:

ظهور پیامبر خاتم!

فرزندم! مژده!... مژده!... بعد از من خیلی جست و جو مکن و به هر سو بی‌جهت مشتتاب! آری، به زودی از مکه میان دوسنگستان و شوره‌زار، آنجا که درخت خرما بسیار می‌روید، پیامبری عالیمقام، امین و درستکار، و خداشناس و خوش اخلاق، از طایفه عرب به رهبری توده انسانها برگزیده خواهد شد، که بر اساس آیین توحیدی ابراهیم(ع) سخن می‌گوید و برای همه جهانیان قائد و پیشوای شایسته‌ای خواهد بود.

بنابراین، هرچه زودتر او را پیدا کن و لحظه‌ای از خدمتش غافل مشو. پسر جان برای این که چشم و گوش بسته نباشی و فریب هر کسی را نخوری و نپنداری که اورسول موعود است، با این نشانه‌ها که اینک می‌گویم او را شناسایی کن:

میان دو کتف آن پیامبر مه‌ری از علامتهای پیغمبری است، صدقه نمی‌خورد، ولی بخششها و هدیه‌ها را می‌پذیرد.

اکنون تو را به او سپردم، در این راه هیچگونه درنگ مکن و به جست و جوی او اقدام کن.

قافله عرب

ای طیب دردمندان، وی دوی عاشقان پریشی کن، کز وجودم نیم‌جانی بیش نیست (۱۸) چراغ زندگی راهب خاموش شد، بدنش را به خاک سپردند و روزبه طبق سفارش کشیش برای مسافرت به سرزمین حجاز به جست و جو بر آمد، تا رفیق راه پیدا کند، خبردار شد یک کاروان تجارتی عازم سرزمین حجاز است، پیش بزرگ قافله رفت و قصد خود را با وی در میان گذاشت و قرارداد کرد، در صورتی که به همراهی کاروان او را به حجاز ببرند، تعدادی از گاو و گوسفندانی را که در عموریه خریداری کرده بود، در مقابل زحمات آنها، بدانها واگذار نماید، و رئیس قافله هم این قرار داد را پذیرفت.

سفیده صبح طالع گشت و روشنایی افق شفاف، پیکر موهوم ظلمت را متلاشی ساخت و سیمای جهان روشن شد.

شیپور حرکت به صدا درآمد، کاروانیان بارها را بر پشت شترها بستند و کاروان راه‌حجاز را پیش گرفت.

دهشت شب!

شب فرا رسید، شبی غم‌رنگ و تاریک، شترها در جاده باریک بیابان، دامنه صحرا را می‌پیمودند و صدای زنگ شترهای کاروان و آوای مخصوص حدای ساربانان که برای سرعت حرکت شترها سر داده می‌شد، سکوت شب را می‌شکست.

سیاهی شب سنگین بود، سکوتی رعب آور بر همه جا دامن گسترده بود، صحرا و دره‌ها در کام ابهام و خاموشی فرو رفته بودند و از موجودات، جز حیرت و بهت چیزی دیده نمی‌شد. کم کم از جانب افق نور خفیفی هویدامی‌شد، ماه این مشعل آسمانی، آهسته و آرام از پشت کوه بیرون می‌خرامید و گاهی هم چون دختران معصوم که آستین جلو صورت می‌گیرند، پشت لکه‌ابراهای سفید و پراکنده ناپدید می‌گشت، وقتی هم عقب لکه ابر سیاهی پنهان می‌شد، شاید می‌خواست جنایات بشر و حق کشیهای این موجودات دو پا رانیند، شاید شرم داشت از این که ناظر بی رحمی‌ها، چپاول‌گری‌ها، هتاکی‌ها، دورویی‌ها و خلاصه فضاخت و فجایع بشریت باشد! آری، ماه خجالت می‌کشید این خیره‌سری‌ها را ببیند! شعاع گرفته و تیره‌رنگ ماه روی درختها، بوته‌های خار، تله‌ها و تپه‌ها، تخته‌سنگها و خاکهمای تابید و اندکی از نور آن کاسته می‌شد.

به هر حال، کاروان همچنان به راه خود ادامه می‌داد، تا این که به «وادی القری» یعنی ناحیه‌ای که بین شام و مدینه قرار داشت، دارای دهکده‌های زیادی بود و پیامبر اسلام به سال هفتم هجرت آن جا را فتح کرد، و از ست‌یهودیان خارج نمود (۱۹)، وارد شد.

دوران بردگی!

اما متأسفانه، اندیشه مرموزی که در ذهن ساربانان بیابانی درباره روزبه نقش بسته بود، به مرحله عمل درآمد، همان افراد بیابانی با قیافه‌های چرکین و سوخته، همان انسان‌نماهای دیوسیرت، آری همان گرگهای آدم‌نما، به توطئه سیاه و شوم خود لباس عمل پوشاندند و روزبه پارسی را در (وادی القری) چون بردگان حلقه به گوش به یک مرد یهودی فروختند!

آه... ای انسانها! ای گل سر سبد مخلوقات! ای مشعلداران هدایت! ای پرچمداران شرف و آزادی! ما چه می‌دانیم که در زیر نقابهای متظاهرانه افراد، چه اندیشه‌های شوم و افکار مسموم انسانیت‌سوزی کمین کرده است و گاهی موجودیت نسلها را تهدید به نیستی می‌کند؟! و چه کار داریم افراد را معاینه کنیم تا برای معالجه، مسؤولیت‌مان بیشتر و خطرناکتر گردد؟!

بالاخره، ساربانان پشمینه‌پوش عرب، یک انسان را همچون کالا به بردگی فروختند، و یک مرد یهودی معروف به «شجاع» از طایفه «بنی قریظه» او را از یهودی‌اول خریداری کرد.

روزبه، وقتی به محله «بنی قریظه» رسید و درختان خرما را دید، سخن راهب‌یادش آمد که گفته بود: آنجایی که پیامبر خاتم مبعوث می‌گردد، درختان خرما وجود دارد و...

برق امیدی در چشمهای روزبه موج زد، التهابش تسکین یافت و نجوایی اطمینان‌بخش در گوش جاننش طنین افکند و دوباره هیجان و تپش شدیدی در دلش ریخت!

وعده وصل چون شود نزدیک شعله عشق، تیزتر گردد!

اما روزبه، بیش از چند روزی در میان آن طایفه زندگی نکرد و یهودی دیگری ازقبیله «بنی کلب» او را خریداری نمود و به مدینه برد، روزبه وقتی از میان کوچه‌های تنگ و گردآلود نخلستانهای مدینه می‌گذشت و آثاری را که راهب خبر داده بود می‌دید، هر لحظه به جرات و اطمینانش افزوده می‌گشت، و پس از آن همه ناراحتی‌های جانکاه و طاقت فرسا، آینده بهتر و روشن‌تری را برای خود پیش‌بینی می‌کرد.

پیوسته، با خیال رخ تو، در آتشم وین طرفه، آتشی است که، می‌سوزم و خوشم

روزبه پارسی در شهر تاریخی مدینه که دوران بردگی را طی می‌کرد، کارهای صاحبش را انجام می‌داد و هر لحظه برای نجات خویش دقیقه‌شماری می‌نمود!

مژده وصال

مژده ای دل، که مسیحا نفسی می‌آید که زانفاس خوشش، بوی کسی می‌آید (۲۰)

یکی از روزهایی که روزبه در نخلستان اربابش در بالای درخت مشغول رسیدگی و مرتب کردن درختان و یا چیدن خرما بود، در حالی که رسول خدا(ص) به «قبا» (۲۱) وارد شده بود، ناگهان پسر عموی اربابش با اضطراب و نگرانی خاصی که از تاسف و ناراحتی شدید او حکایت می‌کرد، وارد شد و عموی خود را این طور مخاطب قرارداد:

خدا بکشد طایفه «بنی قیله» (۲۲) را، این مردمان خودسر و خودرای دور شخصی جمع شده‌اند، که از مکه آمده است و آنان او را پیامبر و راهنمای بشریت می‌دانند!

روز به با شنیدن این سخن شتابان از درخت خرما پایین آمد و در حالی که در کانون قلبش یک نوع اضطراب آمیخته با نوید احساس می‌کرد، جلو رفت و پرسید: هان! جریان چیست؟ چه واقعه‌ای روی داده است؟! شخصی که می‌گوید از مکه به «قبا» آمده، کیست و منظورش چیست؟

مرد یهودی در برابر این سؤالات عجولانه، سخت غضبناک شد، چشمانش قرمزگشت، چهره در هم کشید و مشت محکمی به سینه «روزبه» فرو کوفت! آن گاه با لحن ملامت‌آمیزی گفت:

تو برده‌ای! با این حرفها چکار داری؟ زود به دنبال کار خود برو!

روز به، آه سردی از دل دردناک بر کشید و در حالی که اشک در چشمش حلقه زده بود، دوباره به نخلستان برگشت و مشغول کار خود شد.

خورشید پر فروغ از فراز نخلستانهای مدینه دامن برچیده و شتابان عقب کوه پنهان شد و بر سر خانه‌های شهر نقاب ظلمت کشید.

روز بعد «روزبه» ظرف خرمایی را برداشت (۲۳) و با یک دنیا عشق و امید راه محله «قبا» را پیش گرفت، تا شاید با آن همه رنج و تعب توفیق رفیقش گردد و با دست وصال به دامن محبوب درآویزد.

روزبه، با خود می‌اندیشید، هرچه زودتر آن پیامبر موعود را ملاقات نموده و بقیه عمر را با اطمینان خاطر در سایه رهبریش سعادت‌مندانه زندگی کند.

این‌ها افکاری بود که به سرعت برق از ذهن روزبه می‌گذشت و او را به یک دنیا ایده‌ها و آمال درخشان امیدوار می‌ساخت و در نتیجه به او نیرویی می‌بخشید تا قدم‌هایش سریعتر حرکت کند.

دیدار یار

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان، بر تشنه‌ای بیارد

ای بوی آشنایی؟ دانستم از کجایی پیغام وصل جانان، پیوند روح دارد (۲۴)

روزبه، همانطور که با اضطراب و در عین حال امیدواری دست‌به‌گریبان بود، به محله «قبا» که حدود چهار کیلومتر با مدینه فاصله داشت، رسید، و جمعیتی را که پروانه‌وار دور شمع وجود شخص رسول اکرم(ص) حلقه زده بودند، توجهش را جلب کرد، به منظور این که پیشگویی‌های راهبان مسیحی را درباره پیامبر موعود با پیغمبر(ص) تطبیق دهد، ظرف خرمایی را که همراه داشت، محترمانه به پیشگاه‌نبی اکرم تقدیم نمود و اظهار

داشت: شنیده‌ام تو مرد صالحی هستی و یاران صالحی‌داری، این ظرف خرما صدقه است، از من بپذیر و به خوردن آن اقدام کن.

رسول خدا(ص) ظرف خرما را گرفت به یارانش داد، اما خود از خوردن آن خوداری نمود! روزبه شادمان شد و با خود گفت: اینک نشانه اولی را که پدر روحانی به من خیر داده است مشاهده کردم، آن شب به خانه برگشت و روز بعد که رسول خدا(ص) به مدینه آمده بود ظرف خرمایی را آورد و گفت: این هدیه و تحفه می‌باشد، از من قبول کن.

ظرف خرما از طرف رسول خدا(ص) با خرسندی پذیرفته شد و با ظهور نشانه دوم آرامش قلبی «روزبه» دو چندان افزوده گشت. آن‌گاه وی ساعتی کنار پیغمبر(ص) نشست، تا وقت دیگری که رسول خدا(ص) در تشییع جنازه یکی از یاران خود به سوی «قبرستان بقیع» حرکت می‌کرد، «روزبه» تلاش فراوان داشت تا شاید بتواند مهر نبوت را که علامت سوم (۲۵) بود ببیند، تا رسالت و حقانیت محمد(ص) برایش ثابت گردد، که ناگاه در اثر کنار رفتن ردای رسول خدا(ص) چشمش به مهر افتاد، نبی اکرم که از قصد «روزبه» با خبر شده بود، ردای خود را کنار زد و مهر نبوت را که میان دو کتف آن حضرت بود، آن‌را به وی نشان داد، روزبه با مشاهده «مهر نبوت» آن‌را بوسید و چند قطره اشک شوق هم نثار نمود.

رسول خدا(ص) در حالی که برای اولین بار «روزبه» را به «سلمان» موسوم می‌گردانید، خطاب به او فرمود: سلمان! اکنون بنشین و داستان شگفت‌انگیز خود را برای یاران من بیان کن، سلمان روبروی رسول خدا(ص) نشست و ماجرای خویش را از اول تا آن روز، برای رسول خدا(ص) و یارانش شرح داد، آن‌گاه اضافه کرد: ای محمد(ص) من گمراه بودم، اما اکنون خداوند به برکت وجود مقدس تو، دل و جانم را از انحراف نجات داد.

در آستان اسلام

سلمان، پس از بیان سرگذشت خود، مؤدبانانه از جا حرکت کرد و دست پیامبر رافشرد و بوسید و به آستان والای اسلام چهره سایید.

آن‌گاه پیغمبر(ص) فرمود: سلمان خود را به وسیله مکاتبه (۲۶) آزاد گردان، تا بتوانی همواره از مزایای اسلام برخوردار شوی. سلمان، در حالی که سر از پا نمی‌شناخت به نزد ارباب خود شتافت و موضوع آزادی خود را با وی در میان گذاشت، که مردیهودی اینطور پاسخ داد:

چنانچه بخواهی آزاد شوی، از طرف من مانعی نیست، به شرط این که نخلستانی برای من تاسیس کنی که مرکب از سیصد درخت خرما باشد. اضافه بر این، می‌بایست چهل «اوقیه» (۲۷) طلا هم بپردازی؛ در این صورت من حاضرم تو را آزاد کنم.

روزبه، با شنیدن این جواب، به خدمت رسول خدا شرفیاب شد و آنچه را شنیده بود بازگو کرد، رسول خدا(ص) او را راهنمایی کرد، جای مناسبی را در نظر بگیرد تا درختهای خرما را بکارند، آن‌گاه پس از انتخاب زمین، رسول خدا(ص) خطاب به اصحاب فرمود: یاران! برادر خود را یاری کنید، سپس رسول خدا(ص) با چند تن از یاران به محلی که برای تاسیس نخلستان در نظر گرفته شده بود حاضر شدند و گودالهایی حفر کردند، سپس رسول

خدا(ص) نهالهای خرما را که اصحاب هر کدام پنج نهال و ده نهال و پانزده نهال و هر کس هر چه می‌توانست آورده بود، آنها را درگودالهایی که اصحاب حفر کرده بودند قرار می‌داد و علی(ع) و اصحاب پای آنها خاک می‌ریختند.

بدین ترتیب روز بعد که برای سرکشی درختان خرما در معیت رسول خدا(ص) در آنجا حضور یافتند همه درختان را، که نخلستانی را به وجود آورده بودند، سر سبز و خرم مشاهده کردند (۲۸).

طبق روایتی، که از امام صادق(ع) وارد شده، این نخلستان به «میثب» موسوم گردیده و همان باغ بزرگی است، که از سوی یهودیان به عنوان «فیء» به رسول خدا(ص) واگذار شد و بعد در اختیار حضرت فاطمه(س) قرار گرفت و از صدقات و موقوفات آن بانوی بزرگ اسلام، محسوب گردید. (۲۹) بدین ترتیب سلمان، برای پرداخت بهای آزادی خویش، دارای نخلستانی شد و آن را به ارباب خود تحویل داد، اما برای تهیه «چهل اوقیه»، خود سلمان و یارانی که می‌خواستند او را مساعدت نمایند، ناتوان ماندند، که در این گیر و دار شخصی به حضور پیامبر(ص) رسید و قطعه طلایی را که از یک معدن به دست آورده بود، به آن حضرت تحویل داد. رسول خدا(ص) هم، قطعه طلا را که به اندازه یک تخم مرغ بود تحویل گرفت و فرمود: سلمان فارسی بدهکار کجاست؟ وقتی سلمان حضور یافت، آن حضرت فرمود: این طلا را بگیر و با پرداخت آن خود را آزاد گردان. سلمان با مشاهده طلا گفت: ای رسول خدا! بدهی من سنگین است و این مقدار طلا برای تامین آن کافی نیست!

اما رسول خدا(ص) ادامه داد: این قطعه طلا ارزش زیادی دارد، زیرا اگر آن را با «کوه احد» بسنجی، سنگین‌تر خواهد بود.

بدین ترتیب، سلمان طلا را تحویل گرفت و به وسیله آن بدهی خود را به اربابش پرداخت نمود و به برکت اسلام و پیامبر(ص) و مساعدت مسلمانان، از قید بردگی آزاد گردید.

داستان طولانی

طبق روایتی که از امام موسی بن جعفر(ع) وارد شده، سلمان داستان طولانی‌زندگی و شیوه پیگیری خود را برای یافتن آیین حق و اسلام، در مسجد رسول خدا(ص) در مدینه، در حضور ابوذر غفاری و گروهی از بنی‌هاشم، به درخواست امام علی(ع) برای آن حضرت بازگو کرده است (۳۰).

از سوی دیگر، طبق روایت «عبدالله بن عباس» داستان بسیار مهم و آموزنده اسلام آوردن «سلمان فارسی» را «عبدالملک بن هشام» متوفای قرن سوم هجری (۳۱) و نیز «علی بن محمد بن عبدالکریم جزری» متوفای قرن هفتم هجری، در کتابهای خود آورده‌اند (۳۲) و آنچه را که در این فصل مطالعه کردیم، توسعه و توضیح آن سرگذشتهای فشرده است.

تاریخ مسلمانی

اگر چه برخی خواسته‌اند بگویند: سلمان در «مکه» به حضور رسول خدا(ص) رسیده و در آنجا اسلام آورده است (۳۳). اما انصاف این است که سلمان در همان جمادی‌الاول سال اول هجرت رسول خدا(ص) به مدینه اسلام آورده، همانطور که «سیدعلی خان» (۳۴) «حمدالله مستوفی» (۳۵) و «محدث نوری» به آن اعتراف کرده‌اند (۳۶).

اما این که در همه آثار تاریخی آمده، سلمان در «جنگ بدر»، (که هفدهم یا نوزدهم ماه رمضان سال دوم هجری واقع شده، و نیز در «جنگ احد» که در ماه شوال سال سوم هجرت واقع گردیده) نتوانسته شرکت کند (۳۷) شاید به خاطر گذراندن دوران بردگی یا علت دیگری بوده است.

به هر حال، همانطور که مطالعه کردیم، سلمان فارسی در همان روزهای آغازین، که رسول خدا(ص) به «قبا» وارد شده، و چند روز بعد که به «مدینه» رسیده است، وی به حضور آن حضرت رسیده، بیعت نموده و اسلام آورده است، و همانطور که خود هم می‌گوید و مورخان نیز نوشته‌اند: در عین مسلمانی، شاید برده بودن او مانع از شرکت در جنگ «بدر» و «احد» گردیده است (۳۸).

بنابراین، اسلام آوردن سلمان، در همان روزهای ورود پیغمبر(ص) به مدینه صورت گرفته، رسول خدا(ص) او را و سند آزادی وی را هم برای آن مرد یهودی خود امضا نموده (۴۰) و سلمان از اصحاب و انصار خاص رسول خدا(ص) گردیده است. اما نکته مهم درباره وضع اعتقادی سلمان، که آن روزها حدود ۲۰۰ سال از عمرش می‌گذشته این است، که وی چون بسیاری از اولیای الهی و مؤمنان و موحدان، در عین حالی که در روزگار مجوسیت و مسیحیت می‌زیسته و به حسب ظاهر به کلیساها هم می‌رفته، آیین حنیف ابراهیمی(ع) و توحیدی داشته، و هرگز وجود خویش را به شرک و انحراف نیالوده است.

در حدیثی هم می‌خوانیم، که امام صادق(ع) فرموده: سلمان پیوسته بنده صالح و خالص و تسلیم در برابر خداوند بود، و هیچگاه به وادی شرک و انحراف عقیدتی وارد نشده است (۴۱).

اکنون دنباله فضایل اخلاقی و شخصیتی ممتاز این یار برگزیده اسلام و پیامبر(ص) و مسیر زندگی و خدمات او به اسلام را، در فصلهای آتی پی می‌گیریم.

پی‌نوشتها:

۱. لغت‌نامه دهخدا، ص ۴۳، ص ۱۳۳۳.
۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸، نفس الرحمن، ص ۱۷۹، مکاتیب الرسول، ص ۳۷۵.
۳. طبق روایت مشهور نام اول سلمان «روزبه» بوده است، بدین جهت تا آنجا که وی به وسیله نبی اکرم(ص) به سلمان موسوم می‌گردد، با همین نام از او سخن می‌گوییم.
۴. حافظ شیرازی.
۵. عبدالرحیم خان.

۶. این خبر بطور خلاصه در ص ۵۷ طبقات ابن سعد، ج ۴، نفس الرحمن و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۲، است.
۷. خواجه عبدالله انصاری.
۸. نفس الرحمن، ص ۸۱.
۹. سعدی شیرازی.
۱۰. حافظ شیرازی.
۱۱. نفس الرحمن، ص ۴۲ و ۵۴.
۱۲. لغت نامه دهخدا، ج ۴۶، ص ۹۳.
۱۳. نفس الرحمن، ص ۸۶.
۱۴. رجوع شود به فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، اعلام، ج ۲، ص ۲۱۲۶؛ لغت نامه دهخدا، ج ۴۸، ص ۵۶۳؛
ناسخ التواریخ خلفا، ج ۲، ص ۲۸۰؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۳؛ و نفس الرحمن، ص ۸۷.
۱۵. نفس الرحمن، ص ۸۷.
۱۶. لغت نامه دهخدا، ج ۳۵، ص ۳۵۸.
۱۷. پروین اعتصامی.
۱۸. رهی معیری.
۱۹. لغت نامه دهخدا، ج ۴۹، ص ۴۸.
۲۰. حافظ شیرازی.
۲۱. قبا، از نام چاهی که بدین نام موسوم بود، برگزیده شده، و آن سرزمین محل سکونت «بنی عمرو بن عوف» بود، که از مسیر مکه تا مدینه دو میل، یعنی چهار هزار متر، فاصله بود. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۲.
۲۲. به یارانی که در مدینه گرد رسول خدا جمع شده بودند، مردم مسلمان آنان را «انصار» و یهودیان آنها را «بنی قیله» می گفتند، زیرا انصار از دو گروه «اوس» و «خزرج» تشکیل می شدند، که مادر آنان «قیله» نام داشت، و قیله، دختر «کاهل بن عذره بن سعد بن زید لیث بن سودبن اسلم بن الحاف بن قضاعه» بود. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۲.
۲۳. بعضی نوشته اند: در آن زمان صاحب روزبه زنی بوده و هنگامی که روزبه از او یک ظرف خرمادرخواست نمود، زن شش طبق در اختیارش گذاشت. چنانکه احتمال داده می شود، آن زن، زن صاحب او بوده است. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۸ و کمال الدین صدوق، ص ۲۲۲.
۲۴. سعدی شیرازی.
۲۵. در صفحه های قبل خواندیم که راهب برای شناختن پیغمبر خاتم (ص) سه نشانه برای روزبه خاطر نشان ساخته بود.
۲۶. مکاتبه در فقه اسلامی یک نوع معامله ای بوده، که اسلام برای راحتی آزاد شدن بردگان مقرر می داشت، بدین نحو که بنده خود را به قیمت معینی از مولایش می خرید، سپس کار می کرد و آنگاه که بهای خود

- رامی پرداخت از قید بندگی آزاد می‌شد. این نوع مکاتبه، مکاتبه مطلق می‌باشد. نوع دیگر، مکاتبه شروط‌است به این معنا که بنده هر چه قسمتی از قیمت خود به مولا می‌داد به همان نسبت از قید رقییت و بردگی آزاد می‌شد.
۲۷. اوقیه، حدود هفت مثقال و نیم طلا می‌باشد لغت نامه دهخدا، ج ۸، ص ۵۰۰.
۲۸. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۷؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۲۹.
۲۹. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۵؛ رجال کشی، ص ۱۲.
۳۰. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵.
۳۱. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۲۵ - ۲۲۸.
۳۲. اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۳۳۰-۳۲۸ و نیز رجوع شود به قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۲۹؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۲-۳۶۵.
۳۳. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۰؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۳۴.
۳۴. الدرجات الرفیعه، ص ۱۱۹.
۳۵. تاریخ گزیده، ص ۲۳۰.
۳۶. نفس الرحمن، ص ۱۱۹ و ۹۷.
۳۷. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۵.
۳۸. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۵.
۳۹. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۹.
۴۰. مکاتیب الرسول، ص ۴۰۹.
۴۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۸۳.

فصل ۲: شخصیت ماندگار

شخصیت ماندگار

تن آدمی شریف است، به جان آدمیت نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد که همان سخن بگوید، به زبان آدمیت طیران مرغ دیدی، تو زپایند شهوت به درآی تا بینی، طیران آدمیت اگر این درنده خوبی، ز طبیعت بمیرد همه عمر زنده باشی، به روان آدمیت (۱) ابو عبدالله، سلمان خیر، معروف به «سلمان فارسی» صحابی بزرگ و ممتاز پیغمبر (ص) مسلمان وارسته و با عظمتی است، که مقام والا و بلند او را همه مورخان مسلمان، اعم از شیعه و اهل سنت در کتابهای خود، مورد تایید و ستایش قرار داده‌اند.

در این فصل، برخی از ویژگیهای والای او را، که در عظمت و بلندی مقام وی نقش اساسی داشته، تحت عنوان «شخصیت ماندگار» مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

اما توجه به این معنا هم لازم است که، واژه «شخصیت» تا آنجا که اطلاع داریم، عنوانی است، که از حدود قرن نوزدهم میلادی، آنگاه که دانش روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در قالب کلاسیک قرار گرفته، بیشتر برای خود «عنوان علمی» یافته، و عموماً از لحاظ روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. (۲)

در عین حال، چون برای نمودار ساختن استعدادهای ذاتی و اکتسابی افراد، در قالب ارزشهای متعالی انسانی و جنبه کاربردی درخشش و عظمت معنوی، عنوان شخصیت به کار می‌رود، و نیز هر دانشمندی از نقطه نظر خویش می‌تواند، از «واژه شخصیت» مفهوم و برداشت متفاوتی داشته باشد، ما به مناسبترین تعریفی که در «روان‌شناسی» برای این عنوان صورت گرفته و جنبه عمومی آن را می‌تواند عهده‌دار باشد، بسنده می‌کنیم. بنابراین، می‌توان گفت: «شخصیت هر فرد، کل خصایص بدنی و ذهنی و عاطفی و اجتماعی و اخلاقی - اعم از موروثی و اکتسابی - هستند، که او را به طور آشکار از دیگران مشخص می‌کند» (۳).

به عبارت دیگر، می‌توان گفت: شخصیت انسان، که بر اساس استعدادهای جسمی و روانی او استوار می‌گردد، خصایصی را به وجود می‌آورد، که این خصایص روابط انسان را با خویشتن، با خدای خویشتن و با دیگران، استحکام ممتاز و فوق‌العاده‌ای می‌بخشد، که با این شرایط «سلمان فارسی» را باید از شخصیت‌های ممتاز و ماندگار تاریخ درخشان اسلام دانست.

آری، سلمان آن روزگار که در ایران دوران نوجوانی خود را می‌گذرانید، به خویشتن یابی خود پرداخت، استعدادهای ذاتی خود را مورد توجه قرار داد، خروش فطری و درونی خود را به گوش جان شنید، و برای پاسخ به این خروش و دست‌یافتن به استعدادهای ذاتی خود، که تکامل انسانی را در پی می‌داشت، سالهای طولانی

شهر به شهر و دیار به دیار، به حسب ظاهر از جامعه مجوسیت به عالم مسیحیت و سرانجام به آغوش جان نواز اسلام بار یافت.

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان، بر تشنه‌ای بیارد
ای بوی آشنایی؟ دانستم از کجایی پیغام وصل جانان، پیوند روح دارد
بی حاصل است یارا، اوقات زندگانی الا دمی که یاری، با همدمی برآرد (۴)
درباره ایمان به خداوند و اطاعت «سلمان» از پیامبر (ص) هم، مقام او به جایی رسید که آن حضرت فرموده
است: ان الله تعالى بحب اربعة من اصحابی واخبرنی انه یحبهم، فقیل یا رسول الله من هم؟ قال: علی و
المقداد بن اسود الکندی و سلمان و ابوذر (۵).

خداوند متعال، به من دستور داده، چهار نفر را دوست بدارم و به من خبر داده، خود نیز آنان را دوست می‌دارد،
سؤال شد آنان چه کسانی هستند؟

رسول خدا (ص) فرمود: آنان علی بن ابی طالب (ع)، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی و ابوذر غفاری هستند.
همچنین از لحاظ ارتباط معنوی و آرمانی سلمان با رسول خدا (ص)، کار او به جایی رسیده بود، که پیامبر (ص) و
امام صادق (ع) درباره وی فرموده‌اند: سلمان مناهل البیت (ع) (۶) و او را عضو و جزء خاندان خود شمرده‌اند.
در مورد جنبه سوم شخصیتی سلمان، که بعد «دیگر خواهی» و به فکر دیگران بودن و برای رفع نیازمندی و
گرفتاری آنان اقدام نمودن می‌باشد، وقتی علت تعظیم و تجلیل امام صادق (ع) را نسبت به سلمان می‌شنوند، آن
حضرت توضیح می‌دهد: سلمان سه خصلت مهم داشت:

۱- او خواسته‌ها و رضایت امیرالمؤمنین (ع) را بر هوای نفس و خواسته‌های خود مقدم می‌داشت.
۲- سلمان، تهیدستان و نیازمندان را دوستان می‌داشت، و آنان را بر اهل ثروت و افراد نفوذدار و قبیلهدار مقدم
می‌داشت.

۳- سلمان، به علم و دانشمندان، محبت و عشق می‌ورزید (۷).

شخصیت، در روان‌شناسی

اکنون برای اینکه، مطالب سه‌گانه بالا توانسته باشد، ابعاد کلی شخصیتی «سلمان فارسی» را نمودار ساخته
باشد، مناسب خواهد بود، مهم‌ترین و عمده‌ترین خصلتهایی را که در «روان‌شناسی» برای تشخیص یک
شخصیت کامل معرفی شده، مورد مطالعه قرار دهیم:

۱- آگاهی به هویت شخصی، یا شناسایی خود.

۲- کوشش و فعالیت مؤثر، در راه تکامل.

۳- خویشتن‌داری، در برابر سختی‌ها و نامالایمات لغزنده.

۴- برش در کار و نیرومندی برای پیشبرد کار.

۵- علاقه به آمیزش و ارتباط سالم با دیگران.

۶- ثبات و تعادل عاطفی و منطقی.

۷- واقع‌بینی و پرهیز از مظاهر اغفال‌کننده.

۸- گشاده‌رویی و مهربانی با دیگران.

۹- رعایت نظافت و بهداشت خود و محیط زیست.

۱۰- داشتن نظم منطقی در فکر و عمل.

۱۱- آمادگی برای تعاون و روح تشویق و همکاری.

۱۲- آمادگی برای قبول نصیحت و تذکرات اصلاحی از دیگران.

۱۳- روحیه سالم و تقاضای پوزش از اشتباه و جبران آن.

۱۴- خودپذیری و کمال جنسی مردها، در قالب مردانگی.

۱۵- خودپذیری و کمال جنسی‌زن‌ها، در قالب هویت زن بودن (۸).

باری، مجموعه خصلتهایی را، که گاهی عمده و گاهی مجموعه آن می‌تواند یک‌شخصیت‌بارز را به وجود آورد و در سطح عام شکل ببخشد، در مراحل سه‌گانه‌ای که در بالا برای «سلمان» بیان کردیم، اصول ویژگی‌هایی را که از نظر روان‌شناسی بیان‌گردید، در بر داشته، و اکنون برای اینکه آن مراحل تبیین و تکمیل گردد، در این فصل، جهات شخصیتی پایدار زیر را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱- ایمان استوار و بلند

داستان ایمان آوردن این ایرانی پارسا و عمر طولانی را، در فصل اول این کتاب بیان کردیم و اضافه نمودیم، این مرد بزرگ، در طول حدود دویست‌سالگی که در جست‌وجوی آیین حق بود، اگر چه در روزگار «مجوسیت» و «مسیحیت» می‌زیست و به معبد و کلیسا هم می‌رفت، اما در باطن مؤمن و موحد بود و طبق بیان امام صادق(ع): هرگز وجود خویشتن را به شرک و غیر خداپرستی نیالود، بلکه آیین توحیدی ابراهیم خلیل(ع) را داشت (۹) و چون بسیاری از مؤمنان و موحدان عالم، در باطن مؤمن و خداپرست بود، و بعد هم به مقام بلندی از ایمان ست‌یافت.

«عبدالعزیز قراطیسی» می‌گوید: امام صادق(ع) به من فرمود: ایمان همچون نردبانی دارای ده پله و مرحله است، که می‌بایست مرحله به مرحله از آن بالا رفت. بنابراین، کسی که در مرحله دوم قرار گرفته، نسبت به کسی که در مرحله اول است نباید بگوید: تو هیچ ایمان نداری، همین‌طور کسی که در پله بالاتر تا دهم قرار دارد، نباید پایین‌تر از خود را بی‌ایمان شمارد، تا اینکه به پله دهم برسد.

بنابراین، کسی را که در مرحله پایین‌تر از ایمان نسبت به تو می‌باشد، ساقط و خورد مکن، زیرا کسی هم که در مرحله بالاتری از ایمان نسبت به تو قرار دارد، تو را خورد و ساقط می‌کند. پس اگر کسی در مرحله پایین‌تری از ایمان قرار دارد، باملایمت به بالا و مرحله خود بکشانید، و چیزی را که توانایی آن را ندارد، به اوتحمیل نگردانید، که موجب شکست و ناتوایی او را فراهم آورید، زیرا هر کسی مؤمنی را خورد و شکسته گرداند، لازم خواهد بود برای اصلاح و جبران شکست اقدام نماید (۱۰).

آری، مقداد، در پله هشتم، «ابوذر» در پله نهم و «سلمان فارسی» در پله دهم ایمان‌قرار دارند (۱۱).

اما باید توجه داشته باشیم، دست یافتن به چنین قله بلندی از ایمان، برای سلمان ارزان تمام نشده، برای آن رنجها کشیده، تلخی‌ها دیده، و شاید با توجه به اینگونه رنجها و تلاشها و نیز اینگونه بلندی‌ها و عظمت‌ها باشد، که رسول گرامی اسلام با اشاره به سلمان فرموده است: لو كان الايمان (دين) عند الثريا، لتناوله رجال من فارس (۱۲).

اگر ایمان یا دین در «پروین» یعنی مجموعه ستارگان کوچکی که در آسمان دیده می‌شود، قرار داشته باشد، مردانی از فارس بدان دست خواهند یافت.

باری، نتیجه کارسازی و کاربردی چنین ایمانی، غیر از اینکه در دنیا صدها اثر مثبت مادی و معنوی می‌باشد، در آخرت نیز چنین ایمانی برای شخص مؤمن، مقام و منزلت بس رفیعی در پی خواهد داشت.

«ابن عباس» می‌گوید: سلمان فارسی را که رحمت خداوند بر او باد، در عالم خواب دیدم، گفتم: تو سلمان هستی؟ گفت: بلی من سلمان هستم.

گفتم: مگر تو خدمتگزار پیامبر (ص) نبودی؟

گفت: آری، من خدمتگزار آن حضرت بودم. البته من سلمان را در حالی در عالم خواب دیدم که، تاجی از یاقوت به سر و لباسهای زیبا و پر قیمتی به تن داشت، و سؤالهای من برای این بود، که خدمتگزاری را با چنان مقام و منزلتی مشاهده می‌کردم.

سپس گفتم: سلمان! این مقام و منزلت را خداوند متعال به تو عطا فرموده است، اینطور نیست؟ سلمان جواب مثبت داد.

بعد پرسیدم: در بهشت پس از ایمان به خدا و رسول (ص) چه چیزی را بالاتر یافتی؟

سلمان پاسخ داد: لیس فی الجنة بعد الايمان بالله و رسوله شيء هو افضل من حب علي بن ابي طالب (ع) و الاقتداء به.. (۱۳).

در بهشت، پس از ایمان به خدا و رسول (ص) چیزی برتر از حب علی بن ابی‌طالب (ع) و پیروی از او وجود ندارد.

۲- سلمان «منا»

عنوان مهم دیگری که، می‌تواند عظمت معنوی و کیان شخصیتی سلمان را بیان دارد، اعتراف بسیار عمیق و پرمعنایی است، که پیامبر اسلام و امامان معصوم (ع) بارها آن را درباره این پارسی ممتاز و برگزیده، اعلام داشته‌اند.

رسول خدا (ص) در موارد فراوان و به مناسبت‌های مختلف فرموده است: سلمان منا اهل البيت (۱۴) و سلمان منی (۱۵).

سلمان از خاندان ما اهل بیت (ع) است، سلمان از من است.

برای این که عظمت و مفهوم بلند این بیان پیامبر (ص) نسبت به سلمان بیشتر روشن شود، دو توضیح زیر را مورد توجه قرار می‌دهیم:

الف: علی (ع) و...

رسول گرامی اسلام (ص) فقط عنوان «از من است» را، به چند نفر از عزیزان معصوم و محبوب و نزدیکان خاص خویش داده است:

۱- درباره امام علی (ع) فرموده: علی منی و انا من علی.. (۱۶).

علی (ع) از من است، و من هم از علی (ع) می باشم.

۲- درباره حضرت فاطمه (س) فرموده: ان فاطمة منی، یا، فاطمة بضعة منی (۱۷).

فاطمه (س) از من است، یا، فاطمه (س) پاره تن من است.

۳- در مورد حضرت امام حسین، سید الشهدا (ع) نیز رسول خدا (ص) فرموده: حسین منی و انا من حسین.. (۱۸).

۴- درباره سلمان هم، بیشتر با تعبیر «منا» و گاهی هم با تعبیر «منی» او را از خاندان خویش، یا عضوی از اعضای خود معرفی کرده و بدینگونه او را ستوده است.

اکنون ملاحظه کنید، سلمان فارسی ایرانی، در سایه ایمان و تقوی و فضایل اخلاقی، به عنوان صحابی ممتاز پیغمبر (ص) دارای چه مقام بلندی گردیده، که تعبیری را که رسول خدا (ص) درباره امام علی (ع)، حضرت فاطمه (س) و حضرت سید الشهدا (ع) به کار برده، همان تعبیر را درباره سلمان هم به کار برده و مقام بلند او را مورد تمجید و ستایش قرار داده است.

ب: چگونگی از اهل بیت (ع)

اما سلمان، چگونه از اهل بیت (ع) شمرده شده است؟ این موضوع تا حدی تعجب آمیز است، که یک ایرانی در جامعه آن روز و در میان آن همه یاران پیامبر (ص) به این رتبه بلند دست یابد، و اتفاقاً در همان صدر اسلام هم که امامان معصوم (ع) با یاد خیر از سلمان، این بیان رسول خدا (ص) را درباره او تکرار می کردند، مورد سؤال و پرس و جو قرار می گرفتند.

«فضل بن عیسی هاشمی» می گوید: با پدرم به حضور امام جعفر صادق (ع) وارد شدیم، پدرم خطاب به امام

گفت: آیا سلمان منا اهل البیت (ع) سخن رسول خداست؟

امام صادق (ع) پاسخ داد: آری.

پدرم گفت: منظور این است، که سلمان از فرزندان «عبدالطلب» است؟!

امام صادق (ع) فرمود: سلمان منا اهل البیت (ع).

پدرم گفت: یعنی، سلمان از فرزندان «ابوطالب» است؟!

امام صادق (ع) باز فرمود: منا اهل البیت (ع).

پدرم ادامه داد: من معنای این سخن را نمی فهمم!

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: ای عیسی! این را بدان، که سلمان از اهل بیت ماست، بعد با دست به سینه خود

اشاره کرد (و در حالی که می خواست بفهماند، ایمان و ارزشهای انسانی و نیز تفکر و تعقل در سینه قرار دارد)

ادامه داد: اینطور که تو فکرمی کنی نیست، بلکه توجه داشته باش، که خداوند طینت و سرشت ما را از «علیین»

و عناصر برتر بهشتی آفریده، و خلقت شیعیان ما را از عناصر مرحله بعد از آن قرار داده است. بنابراین، شیعیان هم از ما هستند، و بالاخره این را بدان، که سلمان از «لقمان حکیم» مقام بلندتری را دارد (۱۹).

توضیح «ابن عربی»

برای تبیین بیشتر سخن رسول خدا(ص) که «سلمان از خاندان ماست» توضیح عارف و فیلسوف بزرگ اسلامی، ابو عبدالله، محمد بن علی بن محمد حاتمی مکی، مشهور به «محبی الدین بن عربی» متوفای ۶۳۸ هجری و مدفون در «شام» از لحاظ منطقی و استدلالی، توضیح مناسب و دلپذیری می باشد.

وی می نویسد: «چون محمد(ص) بنده مخلص و خالص خداوند بود، خداوند متعال آن حضرت و اهل بیت(ع) او را از هرگونه پلیدی و آلودگی مصون داشت، و فرمود: فقط خداوند اراده کرده است، هرگونه پلیدی و آلاشی را از شما اهل بیت برطرف گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید (۲۰).

بنابراین، از نظر قرآن کریم، اهل بیت پیغمبر(ص) پاک و پاکیزه می باشند، و کسی نمی تواند به آنان اضافه و همراه گردد، مگر این که پاک و وارسته باشد، زیرا کسی که به آنان اضافه می شود، با «مضاف الیه» باید شباهت و سنخیت داشته باشد، و آنان هم کسی را به خود اضافه نمی کنند، جز اینکه به طهارت و قداست او اذعان داشته باشند.

بنابراین، بیان «سلمان منا اهل البیت» از سوی پیغمبر(ص)، گواهی و شهادت آن حضرت، بر پاکی و طهارت سلمان خواهد بود، چنانکه خداوند هم بر پاکی و طهارت خود اهل بیت(ع) شهادت داده است، و چون جز عنصر پاکی به آن پاکان اضافه نمی گردد و اهل بیت(ع) در مورد قداست و طهارت، مشمول عنایت خداوند هستند، کسی هم که به آنان اضافه شده، قهرا به مجرد اضافه شدن مشمول عنایت خداوند واقع می شود.

اکنون نظر شما درباره اهل بیت(ع) چیست؟ آنان پاکیزه شدگان هستند، بلکه آنان عین طهارت و پاکی می باشند.

بنابراین، اهل بیت(ع) به اعتراف صریح قرآن «پاکیزگان» هستند، و سلمان هم بدون شک به آنان ملحق شده است. و ما امیدواریم چنین موهبت خداوندی، که نصیب علی(ع) و سلمان شده، نصیب فرزندان و پیروان آنان نیز بگردد، چنانکه نصیب حسن(ع) و حسین(ع) و دوستداران و پیروان اهل بیت(ع) نیز گردیده است، زیرا رحمت الهی وسیع و گسترده می باشد...

به هر حال، سلمان در میان اهل ایمان، داناترین افراد به احکام الهی بوده، وظایف و حقوق بندگان خداوند را خوب می شناخته، و رسول خدا(ص) هم با اشاره به سلمان فرموده است: اگر ایمان در «ثریا» قرار داشته باشد، مردانی از فارس، بدان دست خواهند یافت. (۲۱) و سلمان را تا سرحد عصمت معرفی کرده است.

شان بیان

همانطور که در بالا اشاره کردیم، سخن بسیار ارزشمند: سلمان منا اهل البیت(ع). بارها از زبان رسول خدا(ص) و سایر معصومین(ع) بیان شده است، اما شان بیان و مناسبت این سخن عمیق و جاودانه چیست؟

باید گفت: برای این سخن مناسبت‌های مختلفی روایت شده، که در جاهای مختلف آن را بررسی خواهیم کرد، که یک مورد آن با توجه به مبارزه رسول خدا(ص) با روح نژادپرستانه برخی از افراد و در نتیجه پرورش روح اسلامی، بدین قرار است:

در تاریخ و حدیث می‌خوانیم: یک روز «سلمان» به مجلسی وارد شد، که رسول خدا(ص) در آن حضور داشت، افراد حاضر در آنجا، سلمان را به خاطر کهنسالی و پیوند او با رسول خدا(ص) و اهل بیت(ع)، احترام کردند، او را جلو انداختند و در صدر مجلس نشاندند.

در آن حال «عمر» وارد مجلس گردید و با مشاهده سلمان در صدر مجلس، ناراحت شد و گفت: این مرد غیر عرب کیست، که در میان ما اعراب، در بالای مجلس نشسته است؟!

رسول خدا(ص) با شنیدن این ادعای مغرورانه و قومیت‌گرایانه نگران شد و بالای منبر قرار گرفت و این گونه به ایراد خطابه کوتاهی پرداخت: این را بدانید که مردم از زمان حضرت آدم(ع) تا کنون، مانند دندان‌های شانه برابر و مساوی هستند، هیچ عربی بر غیر عربی و هیچ سرخ پوستی بر سیاه‌پوستی، برتری و فضیلتی نخواهد داشت، مگر این که کسی دارای تقوی و پرهیزگاری و روح خدایی بیشتر باشد. سلمان هم (در مورد فضایل انسانی) دریایی است که پایان ندارد و گنج وسیعی است که تمام نمی‌شود.

سلمان، از خاندان اهل بیت(ع) من است، از جویبار حکمت سیراب گشته و به اوبرهان و معارف عقلی عطا شده است (۲۲).

خلاصه، سلمان فارسی دارای ابعاد مختلف شخصیتی می‌باشد، که در این فصل دوپایه اساسی آن را، که ایمان استوار به خدا و رسول(ص) و نیز پیوند محکم و عضویت با اهل بیت پیامبر(ص) بود، تا حدی مورد بررسی قرار دادیم و ابعاد دیگر عظمت و شخصیت او را، در سایر مراحل این کتاب، به خصوص «روح دیگر دوستی او را» در فصل «استاندار مداین» مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

ایمان و تقوی

شیخ صدوق هم، وقتی از ایمان و پاکی و عظمت سلمان یاد می‌کند، می‌گوید: سلمان هیچگاه در برابر آتش کرنش نکرد، او از اول در برابر خداوند متعال سجده می‌کرد و نماز او به سوی قبله شرقی صورت می‌گرفت، زیرا سلمان وصی عیسی بن مریم(ع) بود تا احکام الهی را به نسل‌های بعدی منتقل کند... (۲۳) و چنین کسی، باید دارای چنین شخصیت و مقام بلند و ماندگاری باشد.

اکنون در اواخر این فصل، مناسب خواهد بود، درباره شرط لازم یک «شخصیت اصیل» با شاعر پارسی سرا، هم‌نوا شویم، که سروده است:

ای که مغروری به دانش، دانشت را بیشتر کن تا بدانی هیچ ارزش، علم بی ایمان ندارد
کاخ دانش، گر همه از سنگ و از فولاد سازی لرزد و ریزد، گر از ایمان پی و بنیان ندارد
گرچه در علم است دریا، مردبی دین روز بحران کشتی نوح است، لیکن طاقت طوفان ندارد
بشکند بازوی تقوی، مشت پولادین بی دین گرچه مرد متقی، سر پنجه طغیان ندارد (۲۴)

ابو فراس، حارث بن سعید همدانی، دانشمند بزرگ و شاعر ادیب و توانا و شجاع اهل بیت و مقتول به سال ۳۵۷ هجری (۲۵) در عظمت پیوند «سلمان» با خاندان پیامبر (ص) سروده است:
هیئات لا قربت قری و لا رحم یوما اذا افضت الاخلاق و الشیم
کانت موده سلمان، له نسبا و لم یکن بین نوح و ابنه نسبا (۲۶)
افسوس، که نزدیکی و قوم و خویشی سودی نخواهد داشت، آن روزی که وضعیت اخلاق و خصلتهای درونی افراد آشکار گردد.

مودت «سلمان» نسبت به خاندان پیامبر (ص) برای او نسبت و قوم و خویشی محسوب می شود، اما پیوند قوم و خویشی «نوح» با فرزند او، قطع می گردد و سودی نمی بخشد!
شاعر دیگری با عنوان «صاحب» و شاید هم علی (ع) می سراید:
لعمرك ما الانسان، الا بدینه فلا تترك التقوی اتکا لا علی النسب
لقد رفع الاسلام، سلمان فارسی و قد وضع الشرك، الشریف، ابا لهب (۲۷)
سوگند به جان تو، انسان جز بر اساس دینداری ارزیابی نمی شود. بنابراین، با اعتماد به حسب و نسب، تقوی پیشگی راه، رها مکن.

به راستی، اسلام سلمان فارسی راه، عزت و عظمت بخشید، اما شرک و الحاد، ابولهب (عموی پیامبر - ص) را که عزت و شخصیت ظاهری داشت، به نکبت و خواری کشانید.
شاعر پارسی زبان دیگری، مقام علمی و ارتباط عظمت آفرین سلمان را با خاندان پیغمبر (ص) اینطور به شعر آورده است:

ز سلمان که بودی سرراستان که دانش به او بود، همداستان
نه بنشست بر تخت دانشوری نه دانشوری، همچو او سروری
ندیده دو بیننده روزگار چو او دانش آموز، آن روزگار
به گنج نهانی، زبانش کلید ز سیماش، راز نهانی پدید
به دانشوری، همچو او کس نبود پیامبر، مر او را به دانش ستود
چنین گفت: کز اهل بیت من است چه ایشان، به من یکدل و یک تن است (۲۸)

پی نوشتها:

۱. سعدی، کلیات، طیبیات، ص ۳۸۸.
۲. رجوع شود به کتابهای: اخلاق و شخصیت، جان دیوئی، ترجمه مشفق همدانی، رشد شخصیت، هلن شاختر، ترجمه محمد حجازی.
۳. روان شناسی رشد، علی اکبر شعاری نژاد، چاپ دهم، ص ۶۰۰.
۴. سعدی، کلیات، ص ۴۲۵.

٥. نفس الرحمن...، ص ١٧٣؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٤؛ الاستيعاب، ج ٢، ص ٥٦.
٦. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٩٠؛ السيرة النبوية، ج ١، ص ٧٢؛ نفس الرحمن...، ص ١٢٤.
٧. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٧؛ نفس الرحمن...، ص ١٧٢.
٨. آن سوی چهره‌ها، ص ٢٠، با اندکی تغییر و توضیح.
٩. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٧.
١٠. اصول کافی، ج ٢، ص ٤٥.
١١. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٥١؛ نفس الرحمن، ص ٢٢٠.
١٢. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٩٠؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٩١.
١٣. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤١.
١٤. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٦ و ٣٣٠ و ٣٣١؛ اسد الغابه، ج ٢، ص ٣٣١؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٦٩٠؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ١٨، ص ٣٦.
١٥. الاختصاص، ص ٢١٦.
١٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٢، ص ١٧؛ فضائل الخمسة، ج ١، ص ٣٤٢.
١٧. صحيح مسلم، ج ٥؛ خصائص نسائي، ص ٣٥؛ الغدير، ج ٢، ص ٢١؛ فضائل الخمسة، ج ٣، ص ١٥١.
١٨. اسد الغابه، ج ٢، ص ١٩.
١٩. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٣١؛ بصائر الدرجات، ص ٦.
٢٠. سوره احزاب، آيه ٣٣.
٢١. نفس الرحمن، ص ١٣٨؛ سلمان الفارسي، ص ٥٨؛ الدرجات الرفيعة، ص ٢٠٨.
٢٢. الاختصاص، ص ٣٣٧؛ نفس الرحمن، ص ١٢٨؛ مستدرک الوسایل، ج ٢، ص ٣٤٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٦٩٩.
٢٣. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٥٩؛ اكمال الدين، ج ١، ص ٩٩.
٢٤. گفتار فلسفی، جوان، ج ١، ص ٣٥٩.
٢٥. هدیة الاحباب، ص ٤١.
٢٦. الغدير، ج ١٠، ص ٢٤٠؛ نفس الرحمن، ص ١٥١.
٢٧. سلمان فارسی، ص ٨٩.
٢٨. نفس الرحمن، ص ١٥١.

فصل ۳: فضایل و مناقب درخشان

فضایل و مناقب درخشان

اگرچه مطالبی را که در فصل دوم این کتاب مطرح کردیم و مطالبی را که در برخی از فصلهای دیگر مطرح می‌کنیم، بسیاری از آن را می‌توان تحت عنوان «فضایل و مناقب سلمان» قرار داد، اما با توجه به شخصیت چند بعدی این «صحابی کبیر» و این مجاهد شجاع، که وجود او کانونی از فکر و اندیشه، طاعت و عبادت و خلاصه، عنصرارزشهای عمیق و فراوان انسانی بوده، مناسب خواهد بود، تحت همین عنوان موارد دیگری از اصالتها و ارزشهای علمی و معنوی او را مورد بررسی قرار دهیم:

۱- فرزند اسلام

اندیشه‌های قومیت و نژادپرستانه و عوارض ناشی از این تفکر، از فاجعه‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه شریعت‌بوده، به بهانه آن ضربه‌های دردناکی به وجودآمده و گاهی خونهایی نیز به زمین ریخته شده است. اسلام با روح نژادپرستی به مبارزه برخاسته، ملاک ارزشها را «ایمان و تقوی» قرارداده، تا از این ناحیه نیز جامعه بشری بهتر بتواند به تعالی و تکامل مادی و معنوی دست‌یابد.

از سوی دیگر، کسانی که در آتش نژاد پرستی می‌سوخته‌اند، و قومیت و افکارپوچ آن را، مانع تحکیم «اخوت اسلامی» می‌دیده‌اند، از این ناحیه رنج فراوان برده و با هر وسیله ممکن این افکار جاهلی را طرد و منکوب می‌ساخته‌اند.

سلمان صحابی بزرگ رسول خدا(ص) از نژاد پارس، که فضایل و مناقب اصیل او را در مراحل مختلف این کتاب مطالعه می‌کنیم، از جمله افرادی است، که در روزگار صدر اسلام و حضور پیامبر(ص)، از جانب افراد ناساخته و فرصت‌طلب عرب، در «مدینه» در موارد مختلفی زخم زبان می‌شنیده و برای پیشبرد آرمانهای متعالی خویش، با مانع مواجه می‌شده و ناچار می‌بایست این «افکار باطل» را طرد و نفی کند، تا خود و جامعه را از لوث آن پاک گرداند.

«ابن عبدالبر اندلسی» و «ابن ابی الحدید» درباره سلمان می‌نویسند: کان اذا قیل له: ابن من انت؟ یقول: انا سلمان بن الاسلام، انا من بنی آدم (۱).

همواره شیوه سلمان این بود، که هرگاه به او گفته می‌شد: تو فرزند چه کسی هستی؟ می‌گفت: من سلمان فرزند اسلام هستم، من از فرزندان آدم(ع) می‌باشم.

از لحن این دو تاریخ نویس، و با توجه به موارد دیگری که در این کتاب مطالعه کردیم، به دست می‌آید که این سؤال بارها از سلمان صورت می‌گرفته، و نژاد پرستان با مطرح کردن این سؤال، منظور سوء و بنای زخم زدن به سلمان و خورد نمودن شخصیت ممتاز او را داشته‌اند، زیرا نژاد فارس از نظر آنان به خاطر سابقه

مجوسیت یک نقطه بزرگ منفی تلقی می‌شده، و پدر سلمان نیز مجوسی بوده، و متاسفانه بارها سلمان را بدین جهت مورد حمله و ضربه قرار می‌داده‌اند!

در صورتی که متاسفانه این ایراد به خود آن اعراب نیز وارد بود، پدران و اجداد آنان و گاهی خود آنان بت رست بودند و گاهی مرام و مسلک آنان از مجوسیت و آتش پرستی هم بی پایه‌تر و زشت‌تر بوده، اما روح عربیت که گاهی با بدویت آمیخته بود، و از طرف دیگر عظمت سلمان را مشاهده می‌کردند و نیز برخورد فوق‌العاده مخلصانه و بزرگووارانه رسول خدا(ص) را می‌دیدند، آتش کینه و حسد در نهاد آنان شعله‌ورتر می‌شد، آن همه امتیازهای مثبت و موجود را نادیده می‌گرفتند، و به منظور بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی، به سراغ پدر سلمان می‌رفتند!

در حالی که، غیر از دستوره‌های قرآن و پیغمبر(ص)، امام علی(ع) هم، درباره‌حسب زدایی باطل و توجه به شخصیت خویشتن، سروده عمیقی بدین شرح اعلام داشته است:

کن ابن من شئت و اکتسب ادبا یغنک محموده عن النسب

فلیس یعنی الحسیب نسبت به باللسان له، و لا ادب

ان الفتی، من یقول: ها اناذا لیس الفتی من یقول: کان ابی (۲)

حسین بن معین الدین میبیدی، که در سال ۸۹۰ هجری، دیوان امام علی(ع) را شرح کرده، خلاصه ترجمه این اشعار را، در این رباعی آورده است:

خواهی که شوی، خلاصه نوع بشر باید که فراموش کنی، نام پدر

در فضل و ادب کوش، به میدان هنر از اهل کمال و معرفت، گوی بیر (۳)

به هر حال، شخصیت منفی پدر سلمان و دیگران را نمی‌توان به رخ آنان کشید و فضایل و ارزشهای انسانی آنان را زیر علامت سؤال برد. رسول گرامی اسلام هم، بازیاترین بیان، یعنی: سلمان منا اهل البیت(ع)، تفکر جاهلی عربیت گرایی را مدفون ساخت، اما افرادی که منظور خاصی داشتند، گاهی نغمه منفی پدرانی را که در ساختار اجتماعی روزگار قبل از اسلام می‌زیستند، همچنان ساز می‌کردند!

فرزند خصال خویشتن

در بالا مطالعه کردیم که، سلمان در برابر سؤال آزار دهنده افراد، خود را «فرزند اسلام» می‌نامید، اما آنان این نوع آزار خود را باز تکرار می‌کردند و سلمان هم ناچار باید در برابر آنان، پاسخی را که با مبانی عقلی و دینی سازگار باشد، ارائه دهد.

امام باقر(ع) فرموده است: سلمان با تعدادی از افراد «قبیله قریش» نشسته بودند و هر کدام دیگری را مخاطب قرار می‌داد و از حسب و نسب و اجداد خود، سخن به میان می‌آوردند، تا این که نوبت به سلمان رسید، که پدر خود را معرفی کند.

عمر بن خطاب سؤال کرد: سلمان! بگو بدانم تو کیستی؟ پدر تو کیست؟ و اصل و ریشه‌ات چیست؟

سلمان گفت: اسم من سلمان و پدرم بنده خداست، من قبل از اسلام گمراه بودم و خداوند متعال به برکت محمد(ص) هدایت کرد، نیازمند بودم و خداوند به برکت محمد بی‌نیازم نمود، برده بودم و خداوند به برکت محمد(ص) مرا از قید بردگی آزاد ساخت، این حسب و نسب من است.

اما در همان حالی که سلمان با آنان مشغول گفت و گوی دفاع‌آمیز بود، رسول خدا(ص) به آن جمعیت وارد شد، سلمان از فرصت استفاده کرد و گفت: ای رسول خدا(ص)! امروز من با این جماعت برخورد کردم، بعد نشستیم و آنان هر کدام از حسب و نسب خود، سخن به میان آوردند، و من هم درباره اصالت و ریشه خود، مطالبی را توضیح دادم.

رسول خدا(ص)، با شنیدن گفت و گوهای غرورآمیز آن جماعت، آنان را این‌گونه مورد خطاب قرار داد: ای جماعت قریش! این را بدانید که، شرافت انسان به‌دینداری او، مروت و انسانیت او به خصلت‌های اخلاقی وی، و اصالت انسان به عقل و اندیشه اوست.

خداوند متعال فرموده است: ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و به صورت دسته‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا همدیگر را بشناسید، اما این را بدانید که، بزرگوارترین شما در پیشگاه پروردگار عالم، پرهیزگارترین و خداترس‌ترین شما خواهد بود (۴).

سپس پیامبر(ص) سلمان را مخاطب قرار داد و فرمود: سلمان! این را بدان که، هیچ‌کدام از اینان بر تو فضیلت و برتری نخواهند داشت، مگر این که از تو پرهیزگارتر و خداترس‌تر باشند، اما اگر تو تقوی و خدا ترسی داشته باشی، پس تو افضل و برتر خواهی بود (۵).

۲- ارکان چهارگانه

«جعفر بن مؤدب» روایت کرده است: الارکان الاربعة: سلمان و المقداد، و ابوذر و عمار، و صاروا هؤلاء الصحابة.. (۶).

یاران اساسی و پای‌برجای رسول خدا(ص) چهار نفر بودند، که آنان: سلمان، مقداد، ابوذر، و عمار یاسر بودند. آنگاه وی تعدادی از تابعین را، که از شیعیان امام علی(ع) نیز بودند اینگونه معرفی می‌کند: اویس بن انیس قرن، عمرو بن حمق خزاعی (که نسبت به امیرالمؤمنین(ع) مانند: سلمان نسبت به پیغمبر(ص) بود)، رشید هجری، میثم تمار، کمیل بن زیاد نخعی، قنبر غلام امیرالمؤمنین(ع)، محمد بن ابوبکر، مزرع غلام امیرالمؤمنین(ع)، عبدالله بن یحیی (که امام علی(ع) به او مژده داده بود، که با پدرش از «شرطه خمیس» یعنی جلو داران ارتش آن حضرت بوده، و این عنوان را خداوند برای آنها انتخاب کرده است)، جندب بن زهیر عامری (همه بنی عامر از شیعیان موجه امام علی(ع) بودند)، حبیب بن مظاهر اسدی، حارث بن اعور همدانی، مالک بن اشتر علم ازدی، ابو عبدالله جدلی، و جویریة بن مسهر عبدی (۷).

۳- از هوشیاران

قرآن کریم، گروهی از افرادی را که اسرار جهان خلقت و حکمت عالی خداوند متعال را مورد توجه قرار می‌دهند و از آن عبرت می‌آموزند «متوسمین» معرفی کرده است (۸).

متوسمین، یعنی هوشیاران، عمیق‌اندیشان و کسانی که از فراست و بینش بالایی برخوردار می‌باشند، و با بهره‌جویی از «نورالهی» به مسائل و حقایق عالم هستی می‌نگرند.

طبق روایاتی که از امام علی(ع) و امام صادق(ع) وارد شده، منظور و مصداق «متوسمین» پیغمبر(ص) و امامان معصوم می‌باشند (۹).

ولی از امام باقر(ع) روایت شده: کان سلمان من المتوسمین (۱۰).

سلمان فارسی نیز، از افراد با فراست و هوشیار و نزدیک به پیامبر(ص) و امامان(ع) بوده است.

۴- از سردمداران

علامه عبدالحسین امینی، می‌نویسد: گروهی به حضور پیامبر(ص) رسیدند و گفتند: هر پیامبری هفت‌یار مخصوص و محرم داشته است، یاران تو چه افرادی هستند؟!

رسول خدا(ص) فرمود: اعطیت انا اربعة عشر: سبعة من قریش: علی و الحسن و الحسین و حمزه و جعفر و ابوبکر و عمر، و سبعة من المهاجرین: عبدالله بن مسعود، و سلمان، و ابوذر، و حذیفه، و عمار و المقداد، و بلال (۱۱).

به من چهارده نقیب، سردمدار و صحابی بزرگ عطا شده است، که نام آنان در بالا بیان شد. منتهی، با توجه به اینکه شیعه پنج نفر از قریش را در این حدیث مورد تایید قرار می‌دهد، جمع نقبا و بزرگان اصحاب رسول خدا(ص) دوازده نفر می‌شوند.

۵- اطاعت از سلمان

طبق بیانهای مختلفی، می‌خوانیم: رسول خدا(ص) آنگاه که میان یاران خود «پیمان اخوت» برقرار می‌کرد، میان سلمان و «ابودرداء» پیمان برادری برقرار نمود (۱۲).

از طرف دیگر، در تعدادی از متون تاریخی هم آمده، که رسول خدا(ص) میان سلمان و «ابوذر غفاری» پیمان برادری ترتیب داد. (۱۳) چنانکه «پیمان برادری سلمان و مقداد» هم مطرح گردیده است. اما «محدث نوری» پیمان برادری میان «سلمان و ابوذر غفاری» را صحیح‌تر می‌داند (۱۴) و شاید هم، پیمان برادری سلمان، با هر سه نفر، در مراحل مختلف و به مقتضای زمان صورت گرفته باشد.

به هر حال، صالح بن احوول می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدیم که می‌فرمود: آخار رسول الله(ص) بین سلمان و ابی ذر، و اشترط علی ابی ذر ان لا یعصی سلمان (۱۵).

رسول خدا(ص) میان سلمان و ابوذر پیمان برادری برقرار نمود و با ابوذر شرط کرد، که در برابر سلمان نافرمانی نداشته و بلکه از او اطاعت و پیروی داشته باشد.

۶- مایه‌های برکت

در اینکه افراد وارسته و مؤمن، مورد عنایت خاص خداوندی هستند، کمتر تردیدی می‌توان به خود راه داد، بخصوص اگر در زمان خاصی از آنان عمل بسیار فوق‌العاده‌ای به وقوع پیوسته باشد، که در استمرار یک جریان مهم و یک سنت‌ارزشمند، برای سرنوشت یک جامعه مقدس، نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد.

گروهی از یاران رسول خدا(ص)، در روزگار حساس و بحرانی آغازین تاریخ اسلام، چنین موقعیتی را داشته‌اند و در تحکیم اصالت اهل بیت(ع) و دفاع از حق مسلم آنان، رسالت بسیار خطیری را به سامان رسانیده، و به مقام بلند و موقعیت پرمیمنتی دست یافته‌اند.

طبق روایت علامه مجلسی، شیخ صدوق و سید علی خان، امام علی(ع) فرموده‌است: خلقت الارض لسبعة، بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون و هم عبدالله بن مسعود و ابوذر، و عمار، و سلمان الفارسی، و مقداد بن الاسود، و حذیفه، و انا امامهم السابع، قال الله تعالی: و اما بنعمة ربك فحدث (۱۶) هؤلاء الذين صلوا علی فاطمة الزهراء علیها السلام (۱۷).

زمین به خاطر هفت نفر به وجود آمده، و مردم به برکت آنان روزی داده می‌شوند، به برکت آنان باران دریافت می‌کنند، و به برکت آنان مورد نصرت و عنایت خداوند قرار می‌گیرند.

آنان: عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، عمار یاسر، سلمان فارسی، مقداد بن اسوددلی، و حذیفه فرزندیمان هستند، که من نفر هفتم و امام آنان می‌باشم.

خداوند متعال هم فرموده است: اما نسبت به نعمت پروردگار خود بازگو کننده و سپاسگزار باش. این گروه افرادی هستند، که بر جسد مقدس فاطمه زهرا(س) نماز گزارند.

آری، این گروه افراد فوق‌العاده‌ای در روی زمین بودند، و در شرایط آن روز نسبت به اسلام و خاندان پیغمبر(ص) کار بسیار مقدس و فوق‌العاده‌ای انجام دادند، و به چنین مقام پربرکتی دست یافتند.

«شیخ صدوق» در توضیح این حدیث می‌نویسد: منظور این نیست که خلقت زمین از اول پیدایش تا آخر عمر خود، به خاطر این گروه بوده باشد، بلکه منظور این است که، خیر و برکت زمین در آن وقت به خاطر افرادی بوده، که برای نماز به حضرت زهرا(س) حضور یافته بودند، و این «خلق تقدیر» است، نه «خلق تکوین» (۱۸).

۷- سلمان علوی(ع) و قریشی

در روایتی که آن را «شیخ مفید» و «علامه مجلسی» آورده‌اند، می‌خوانیم: یک روز در حضور امام باقر(ع)، سخن از سلمان فارسی و جعفر بن ابی طالب، معروف به «جعفر طیار» به میان آمد و ابو بصیر و گروه دیگری از اصحاب آنجا حضور داشتند. در ضمن گفتگو سخن به اینجا رسید که برخی از یاران، مقام «جعفر طیار» را بالاتر از مقام سلمان دانستند، و دلیل آنها هم این بود، که سلمان سابقه مجوسیت داشته و بعد مسلمان شده است!

امام باقر(ع) در حالی که تکیه داده بود، وقتی این سخن را شنید ناراحت شد، مرتب نشست و با حالت خشم، خطاب خود را متوجه «ابو بصیر» نمود، و فرمود: یا ابا بصیر! جعله الله علویا بعد ان كان مجوسیا، و قرشیا بعد ان كان فارسیا، فصولات الله علی سلمان، و ان لجعفر شانا عند الله، یطیر مع الملائكة فی الجنة (۱۹).

ای ابو بصیر! سلمان را خداوند بعد از مجوسیت «علوی ع»، و پس از فارسی بودن «قریشی» قرار داد، صلوات خداوند بر سلمان باد، البته جعفر بن ابی طالب هم، در پیشگاه خداوند مقام و مرتبه بلندی دارد، و در بهشت به همراه فرشتگان الهی، به پرواز در می آید.

۸- نامه به برادر سلمان

در پیشگفتار کتاب، اشاره‌ای داشتیم، که سلمان مدتی را در «کازرون» شیراز گذرانده. اما منابع تاریخی گواهی می‌دهد، که قوم و خویشان و برادر سلمان در «کازرون» زندگی می‌کرده‌اند. بر این اساس، به درخواست سلمان، رسول خدا(ص) از مدینه عهدنامه‌ای را به منظور دعوت و مصونیت، به برادر و قوم و قبیله سلمان، در «کازرون»، بدین شرح مرقوم می‌دارد:

بسم الله الرحمن الرحيم.

این نامه‌ای است، از محمد بن عبدالله، رسول خدا(ص) که به تقاضای سلمان فارسی، به منظور نصیحت و هدایت برادر او «مهیار بن فروخ بن مهیار» و قوم و خویشان او، ونسلی که بعد از وی به وجود می‌آیند، و به اسلام می‌گرایند، مکتوب می‌گردد.

با سپاسگزاری از شما، خداوند متعال به من دستور داده که بگویم: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، من این سخن را می‌گویم و مردم را بدین پیام می‌خوانم، حکم و کار همه جهان هم در اختیار خداست، او انسانها را می‌آفریند و می‌میراند، و نیز خداوند انسانها را زنده می‌کند و بازگشت همگان به محضر اوست.

هر کاری زوال پذیر است و هر چه پدید می‌آید فانی خواهد شد، و هر کسی هم مزه مرگ را می‌چشد. هر کس به خدا و رسول او ایمان آورد، در آخرت پاداش رستگاران را خواهد داشت، هر کس هم در آیین خویش باقی بماند، با او کاری نخواهیم داشت، زیرا اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست (۲۰).

این نامه برای خاندان «سلمان» است، آنان در پناه خدا و من هستند و در هر سرزمینی زندگی می‌کنند، خواه بیابانهای صاف و هموار باشد، یا کوهستانها و چراگاهها و چشمه سارها، جان و مال آنها محفوظ است، نباید به آنها ستم شود، و برای آنها تنگنا و سختی به وجود آید.

هر کس این نامه مرا از مرد و زن مؤمن می‌خواند، وظیفه دارد، خاندان سلمان را حفظ و احترام کند، و هیچگونه اذیت و ناراحتی برای آنان فراهم نیآورد، زیرا من آنان را از چیدن موی جلو سر (که مربوط به کافران اسیر است)، جزیه (مالیاتی که مسلمانان از کافران و اهل ذمه می‌گرفتند)، پرداخت خمس، ده یک دارایی، و سایر تکالیف مالی و اعمال سخت معاف داشته‌ام.

اهل ایمان توجه داشته باشند، اگر خاندان سلمان چیزی از آنها درخواست کنند، حاجت آنان را برآورند، اگر پناه جویند، آنان را پناه دهند، اگر رفتاری داشتند، رفتاری آنان را برطرف کنند، و اگر از جانب آنها بدی دیدند، آنان را مورد عفو و گذشت قرار دهند، و اگر کسی به آنان آزار رساند، از آنان دفاع نمایند.

همچنین، برعهده اهل ایمان است که، هر سال در ماه رجب صد لباس نو، و در عیدقربان صد لباس نو، به خاندان سلمان عطا نمایند، زیرا سلمان استحقاق این خدمت را دارد، چون بر بسیاری از اهل ایمان برتری دارد، و در «وحی آسمانی» هم به من نازل شده: بهشت به سلمان مشتاق تر است، تا سلمان به بهشت. آری، سلمان مورد وثوق من است، و امین و با تقوی و پاک و خیرخواه نسبت به رسول خدا(ص) و اهل ایمان می باشد. سلمان از خاندان ماست. خلاصه، در مورد انجام این وصیت که من دستور داده ام با خاندان سلمان و نسل آنان خوشرفتاری شود، کسی مخالفتی نکند، خواه آنان مسلمان شوند، یا کسی از آنان بر آیین خویش باقی بماند!

هر کس با این وصیت مخالفت کند، با سفارش خدا و رسول(ص) مخالفت ورزیده و مورد نفرین خداوند خواهد بود، هر کس هم به آنان احترام کند، به من احترام کرده و پاداش الهی خواهد داشت، هر کس هم آنان را بیازارد، مرا اذیت کرده و روز قیامت، من دشمن او خواهم بود، و سزای او دوزخ است و من هم از او بیزارم، والسلام علیکم.

این نامه را، علی بن ابی طالب(ع) به دستور پیغمبر(ص)، در ماه رجب سال نهم هجرت مکتوب داشت، و شاهدان هم، سلمان، ابوذر، عمار، بلال، مقداد و جمع دیگری از اهل ایمان بودند (۲۱).

توضیحات

درباره این نامه چند توضیح لازم است:

۱- اگرچه آن زمانی که پیامبر(ص) این نامه را تنظیم می کرد، مردم فارس هنوز به آیین اسلام نگروده بودند، اما نباید فراموش کرد، که در همان زمان در ایران هم، مانند سایر جاها افراد موحد وجود داشته اند، که بر آیین حنیف ابراهیم(ع) می زیسته اند، اگرچه به حسب ظاهر امواج سیاست حکومتها مانع ظهور ایمان فطری افراد می شده است!

۲- در سال پنجم هجرت و به هنگام کندن «خندق» آنگاه که صخره سفید سختی از داخل خاک بر اثر کلنگ زدن سلمان نمودار شد، رسول خدا(ص) پیروزی اسلام بر «فارس» را اعلام داشت (۲۲)، و این نامه را می بایست از معجزات فراوان رسول گرامی اسلام دانست.

۳- درباره تاریخ نامه، اگرچه «محدث نوری» نخست گرفتار تردید می شود، که: تاسیس مبدا تاریخ اسلام، سال هفدهم هجری و در زمان خلیفه دوم بوده، چگونه قبل از آن برای نامه، تاریخ رجب سال نهم هجرت قید گردیده است؟ اما «محدث نوری» بعد با توضیح استاد خود شیخ عبدالحسین تهرانی، قانع می شود، که می گوید: همانطور که پیامبر(ص) به فتح بلاد فارس بعد از وفات خود آگاه بود، هم چنین وصی او نیز می دانست، که در زمان خلیفه دوم، مبدا تاریخ اسلام، هجرت پیغمبر(ص) قرار می گیرد، و بدین خاطر نامه را به تاریخ «نهم رجب سال نهم هجرت» قید کرده است، و این معجزه آن دو بزرگوار است (۲۳).

در صورتی که، اگر نخواهیم تاریخگذاری امام علی(ع) را به حساب معجزه آن حضرت بگذاریم، از لحاظ جریان طبیعی هم، بالاخره نامه در «رجب سال نهم هجرت رسول خدا - ص» به مدینه نوشته شده، و تاریخ همان روز هم برای آن قیدگردیده است.

۴- اگرچه امروز، از لحاظ فقهی می‌توان در متن نامه، بحث و بررسی تازه‌ای انجام داد و با مبانی موجود، در فقرات آن نظرهای دیگری را اعمال نمود، اما باید توجه داشت، رسول گرامی اسلام، از اختیارهای نبوت استفاده کرده، تالیف قلوب را در نظر گرفته، و با توجه به سیاست آینده‌نگری و جهان شمولی اسلام، این نامه متین و افتخارآمیز را مکتوب داشته است.

۹- محبوب خدا و رسول(ص)

تجلیل فوق‌العاده خاندان پیغمبر(ص) از سلمان فارسی، که همه وجود او مایه‌خیر و برکت بود، و نیز برای امت اسلام و ملت ایران می‌توانست منشا خدمات ارزشمندی قرار گیرد، در مراحل مختلفی و به صورتهای گوناگونی صورت گرفته است.

یک روز، که مرد عربی به خاطر روح نژاد پرستی، سلمان را طرد می‌کرد و آزار می‌داد، رسول خدا(ص) به قدری خشمناک شد، که چشمهای او قرمز گردید، و آن مرد عرب را مورد عتاب قرار داد: آیا سلمان را از خویش دور می‌کنی؟ او را خداوند متعال در آسمان، و رسول خدا(ص) در زمین دوست می‌دارند، هرگاه جبرئیل به من نازل می‌شد، سلام خداوند را برای سلمان ابلاغ می‌داشت.

ای مرد عرب! هر کس به سلمان جفا کند، به من جفا کرده، هر کس او را بیازارد مرا آزرده، هر کس او را از خویش دور کند مرا از خویش دور کرده، و هر کس به او نزدیک شود به من نزدیک شده است.. (۲۴).

در روایت دیگری آمده است: سلمان، صهیب، بلال حبشی و تعداد دیگری از مسلمانان، در جایی جمع شده بودند، در آن هنگام «ابوسفیان» از کنار آنان عبور می‌کرد، آنان با اشاره به ابوسفیان گفتند: چطور شد که شمشیرها از گردن دشمنان خدا برداشته شد و ضربه خود را فرود نیاورد؟

ابوبکر، با شنیدن این سخن ناراحت شد و به آنان گفت: شما درباره یک پیرمرد و بزرگ قبیله قریش، اینگونه سخن می‌گویید؟ بعد به حضور رسول خدا(ص) رسیدوبه عنوان اعتراض به سخن سلمان و همراهان، موضوع را با آن حضرت در میان گذاشت.

اما رسول خدا(ص) فرمود: یا ابابکر! لعلک اغضبتهم، لئن کنت اغضبتهم، لقد اغضبت الله.. (۲۵).
ای ابوبکر! شاید آنها را به خشم آورده‌ای، این را بدان که هر کس آنها را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده، آنگاه ابوبکر به سراغ سلمان و سایر همراهان وی رفت و از آنها عذرخواهی کرد.

۱۰- معشوقهای بهشتی

طبق روایات متعددی که در کتابهای رجالی و حدیثی اهل سنت و کتابهای شیعی آمده، بهشت مشتاق ملاقات و ورود گروهی از اصحاب ممتاز رسول خدا(ص) می‌باشد، که چند مورد آن را می‌آوریم و بعد به جمع‌بندی آن می‌پردازیم:

- ۱- در یک بیان از رسول گرامی اسلام، روایت شده: ان الجنة تشتاق الی ثلاثة: علی(ع) و عمار و سلمان (۲۶). بهشت مشتاق سه نفر است: علی(ع) و عمار یاسر و سلمان.
 - ۲- در بیان دیگری آن حضرت طبق روایت «انس بن مالک» فرموده: ان الجنة تشتاق الی اربعة من امتی، که آنان: علی(ع)، مقداد، سلمان و ابوذر معرفی شده‌اند (۲۷).
 - ۳- در روایت دیگری، پیغمبر(ص) فرموده: یا علی! ان الجنة تشتاق الیک، و الی عمار، و سلمان، و ابی‌ذر، و المقداد (۲۸)، که براساس این روایت، پنج نفر مورد اشتیاق بهشت واقع گردیده‌اند.
- اما طبق آنچه در همه روایات، چه آنهایی که در کتابهای اهل سنت و نیز منابع شیعی آمده، همه امام علی(ع) و سلمان و ابوذر غفاری را، از زبان پیامبر(ص) افرادی معرفی کرده‌اند، که بهشتی می‌باشند، و از این مهم‌تر، بهشتی را که همه آرزوی دیدار و رفتن به آن را دارند، این بهشت مشتاق ملاقات این بزرگواران است.
- اما داستان مناسبی را که مورخان درباره تعیین افراد معشوق بهشت روایت کرده‌اند، بدین شرح است:
- «بریده اسلمی» می‌گوید: من شنیده بودم که رسول خدا(ص) فرموده بود: بهشت مشتاق سه نفر است، من و افراد مختلفی مایل بودیم که این افراد را، آن حضرت معرفی کند و بشناسیم، تا اینکه «ابوبکر» به جمع ما پیوست و کسی به او گفت: تو صدیق و یار غار پیامبری(ص)، و مناسب است تو از رسول خدا(ص) سؤال کنی، این افراد چه کسانی هستند؟
- ابوبکر گفت: من می‌ترسم سؤال کنم و خود جزء آنان نباشم و بعد از این جهت، مورد ملامت قبیله ام «بنی تیم» واقع شوم.
- طولی نکشید که «عمر» به جمع ما پیوست، به او نیز گفته شد: از رسول خدا(ص) سؤال کند، آن سه نفری که بهشت مشتاق آنهاست، کیستند؟
- عمر نیز گفت: من می‌ترسم سؤال کنم و خود از آنان نباشم و بعد بدین خاطر مورد ملامت قبیله خود «بنی عدی» قرار گیرم.
- سپس طولی نکشید، علی(ع) آمد، به او گفته شد: رسول خدا(ص) فرموده: بهشت مشتاق سه نفر است، اگر تو سؤال کنی آنان کیستند، بسیار مناسب خواهد بود.
- علی(ع) گفت: مانعی ندارد، سؤال می‌کنم، اگر خود جزء آنها باشم حمد الهی را انجام می‌دهم، (و اگر از آنان نباشم از خدا می‌خواهم از آنان گردم).

آنگاه علی(ع) به عرض رسانید: ای رسول خدا(ص) تو گفته‌ای: بهشت مشتاق سه نفر است، آنها کیستند؟ رسول خدا(ص) فرمود: تو از آنان و بلکه اولین شخص آنان هستی، بعد سلمان فارسی، زیرا وی مرد کهنسالی است و برای تو یاور خیرخواهی است، که باید او را یاور خود قرار دهی. و شخص سوم عمار یاسر است، که به

همراه تو در جنگها شرکت می کند وخیر او فراوان است، نور او درخشان است و اجر و پاداش بزرگی خواهد داشت (۲۹).

۱۱- سالارهای بهشت

سلمان و سایر دستیاران او، که در رکاب پیامبر(ص) در شرایط حساس، به اسلام و مسلمانان خدمت شایسته کرده، از حریم امامت علی(ع) و حق به یغما رفته فاطمه(س) دخت والا گهر پیغمبر اسلام، نهایت فداکاری و مساعدت را نموده اند وبهشت مشتاق دیدار آنهاست، وقتی به بهشت وارد شدند، در آن سرای جاویدان، سالار و سرور بهشتیان نیز خواهند بود.

«علامه عبدالحسین امینی» در بیانی که از اخبار و احادیث گرفته، سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقدادبن اسود دثلی را سادات و سروران اهل بهشت معرفی کرده است (۳۰).

۱۲- یاران محمد(ص) و علی(ع)

قرآن کریم در چند جا برای حضرت عیسی(ع) تحت عنوان «حواریون» (۳۱) یاران مخصوص، ممتاز و برگزیده ای را معرفی می کند، که امام صادق(ع) تعداد آنها رادوازده نفر شمرده است (۳۲).

بر اساس، روایتی هم که از امام موسی بن جعفر(ع) وارد شده، پیامبر اکرم(ص)، امام علی(ع) و سایر امامان(ع) هم دارای «حواریون» یعنی یاران پاک و برگزیده ای هستند، که روز قیامت، آنان را برای دریافت پاداش فرا می خوانند.

آن حضرت فرموده: چون روز قیامت فرا رسد، ندا می شود: حواریون محمد بن عبدالله، رسول خدا(ص)، آنان که پیمان خویش را نشکستند و به دنبال او قدم گذاشتند، کجا هستند؟

به دنبال این صدا، سلمان و مقداد و ابوذر، از جای خود حرکت می کنند.

بعد ندا می رسد: حواریون علی بن ابی طالب(ع)، جانشین محمد بن عبدالله، رسول خدا(ص) کجا هستند؟ آن وقت، عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن ابوبکر، میثم تمار، و اویس قرنی، از جای خود برمی خیزند (۳۳).

باری، همانطور که اشاره کردیم، حواریون، یاران پاک و ممتاز می باشند، که به بیان امام رضا(ع) وجود خویشتن را از هرگونه آلاشی پاک و خالص گردانیده، و در برابر دیگران نیز، از هرگونه آلودگی و گناه و عصیان پرهیز خواهند نمود (۳۴).

و این خصلتهای اصیل و ارزشمند انسانی است، که سلمان فارسی را در سطح بلندی از فضایل و مناقب درخشان قرار داده، و به چهره او رنگ جاوید و ماندگار بخشیده است.

آری، سلمان که عمری را برای یافتن حقیقت به جستجو می پردازد، در این راه سختی ها و تلخی های هجرتها و آوارگی را بر جان خویش هموار می سازد، و موانع و مشکلات طاقت فرسایی را از جلو راه خود برمی دارد، باید به چنین فضایل و مناقب درخشانی دست یابد.

همچنین، سلمان پارسی که با همه وجود، خویشان را در اختیار خدا و رسول(ص) و اطاعت محض از امام علی(ع) و خاندان پیامبر(ص) می‌گذارد، می‌بایست به چنین قله رفیعی از شرافت و انسانیت عروج کند، و چه مناسب است شرایط ایمانی و عقیدتی سلمان فارسی را، با غزل «سعدی شیرازی» زمزمه کنیم، که سروده است:

به جهان، خرم از آنم، که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست
 به غنیمت‌شمر ای دوست، دم عیسی صبح تا دل مرده مگر زنده کنی، کاین دم از اوست
 نه فلک راست مسلم، نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم، از اوست
 به حالوت بخورم زهر، که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد، که درمان هم از اوست
 زخم خونینم اگر به نشود، به باشد خنک آن زخم، که هر لحظه مرا مرحم از اوست
 غم و شادی، بر عارف، چه تفاوت دارد؟ ساقیا! باده شادی بدهم، کاین غم از اوست
 پادشاهی و گدایی، بر ما یکسان است که بدین در همه را، پشت عبادت خم از اوست
 «سعدیا» سیل فنا، گر بکند خانه دوست دل قوی دار، که بنیاد بقا، محکم از اوست (۳۵)

پی‌نوشتها:

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۴.
۲. دیوان امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب(ع) ترجمه مرحوم مصطفی زمانی، ص ۶۹.
۳. دیوان امیرالمؤمنین(ع)، ص ۶۸.
۴. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۵. روضه کافی، ص ۱۸۲؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۲.
۶. الدرجات الرفیعة، ص ۲۰۶.
۷. الاختصاص، ص ۵.
۸. سوره حجر، آیه ۵.
۹. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۳.
۱۰. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۹.
۱۱. الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۹.
۱۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۵۲.
۱۳. الاصابه، ج ۲، ص ۶۲؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۰؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۲ و ۱۱۴؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۱.
۱۴. نفس‌الرحمن، ص ۳۵۳.
۱۵. روضه کافی، ص ۱۶۲؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۵.
۱۶. سوره ضحی، آیه ۱۱.

۱۷. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۵ و ۳۲۶؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۰۹.
۱۸. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۱۲.
۱۹. الاختصاص، ص ۳۳۷؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۹.
۲۰. سوره بقره، آیه ۲۵۶.
۲۱. نفس الرحمن، ص ۱۸۱؛ مکاتیب الرسول، ص ۳۷۶ - ۳۷۸؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۷؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۶۲.
۲۲. السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۰؛ و رجوع کنید، به فصل: در جبهه‌های جنگ، همین کتاب.
۲۳. نفس الرحمن، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.
۲۴. الاختصاص، ص ۲۱۶.
۲۵. الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۰؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۰۹؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.
۲۶. اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مشکوه المصابیح، ص ۲۹۸.
۲۷. الاختصاص، ص ۹؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۲.
۲۸. روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۸۰؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۵.
۲۹. نفس الرحمن، ص ۳۲۴، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۰.
۳۰. الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۳.
۳۱. سوره آل عمران، آیه ۵۲.
۳۲. التوحید للصدوق، ص ۴۲۱.
۳۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۲؛ نفس الرحمن، ص ۱۵۸.
۳۴. نفس الرحمن، ص ۱۵۹.
۳۵. کلیات سعدی، چاپ اسلامی، ص ۳۸۶.

فصل ۴: حکمت و فقاہت

حکمت و فقاہت

سلمان فارسی، سالهای طولانی زندگی خود را به سیر و سیاحت و جهانگردی و تحقیق در اصول ادیان گذرانید. او سالهایی از عمر خود را در ایران که مهد تمدن و فرهنگ و حکمت بود زیست نمود، در سرزمین پهناور «روم» و «شام» که مهد علوم مختلف فلسفی بود، تحقیق به عمل آورد، دوران معبدها و کلیساها را در حضور راهبان و دانشمندان سپری کرد و با اصول ادیان آشنا گردید، و نیز رسوم و آداب فراوانی را در سطح گسترده‌ای آموخت. آن گاه هم که به سرزمین «حجاز» وارد شد، با دانشمندان مختلفی حشر و نشر داشت و معارف زیادی را به دست آورد، بدین جهت وقتی به آغوش اسلام وارد شد، در میان یاران رسول خدا(ص) چون دریایی می‌خروشید و چون ستاره‌ای در آسمان علم و حکمت می‌درخشید.

اما متأسفانه، گاهی اندیشه‌های نژاد پرستانه سبب می‌شد، که این مرد بزرگ، از سوی برخی از افراد، که هنوز روح اسلام به طور کامل در وجود آنان رسوخ نکرده بود، مورد بی‌مهری و گاهی حسادت و اعتراض سخت قرار گیرد!

بدین جهت، رسول گرامی اسلام و امام علی(ع)، که از سویی می‌خواستند بانخوت‌های پوچ جاهلی مبارزه کنند و ارزشهای اسلامی را جایگزین آن گردانند، و از سوی دیگر کوشش می‌کردند شخصیت عمیق سلمان و علم و دانش مواج او را به‌عنوان یک عنصر بلند مقام و خدمتگزار و مدافع اسلام، به دیگران معرفی کنند، از فرصتهای مناسب استفاده می‌کردند و در مراحل مختلف مقام درخشان علمی سلمان را برای دیگران تبیین می‌داشتند، چنانکه عظمت ایمانی و علمی سلمان در اعمال و رفتار او سبب می‌شد، که غیر از پیامبر(ص) و امام علی(ع)، دیگران نیز علم و حکمت و فقاہت او را مورد تایید و ستایش قرار دهند.

به هر حال «قتاده» روایت کرده است: سلمان، دانای به احکام دو کتاب آسمانی، یعنی «انجیل» و «فرقان» یعنی قرآن بوده است. (۱) که در این فصل، نمونه‌هایی از آنچه را رسول خدا(ص) و امام علی(ع) و دیگران پیرامون مقام بلند علمی و فقاہتی سلمان، بیان داشته‌اند، مورد دقت قرار می‌دهیم:

۱- آنگاه، که میان «ابودردا» یعنی کسی که رسول خدا(ص) میان وی و سلمان پیوندبرادری برقرار کرده بود (۲) روی موضوع عبادت مستحبی که موجب تزییع سایر حقوق گردد، بحثی به میان آمده بود، رسول خدا(ص) نظریه سلمان فارسی را عالمانه‌تر و عمیق‌تر دانست و به «ابودردا» فرمود: سلمان افقه منک (۳).

سلمان، به شناخت احکام دین از تو داناتر و فقیه‌تر است.

۲- در روایات آمده است: سلمان قبل از آنکه به حضور پیامبر برسد و اسلام آورد، دوران حضور حدود ده عالم و راهب و دانشمند را درک نموده، به مقام والایی از علم و حکمت و معارف ادیان دست‌یافته بود (۴) و امام علی(ع) هم فرموده است: سلمان الفارسی، کلکمان الحکیم (۵).

سلمان فارسی، مانند «لقمان حکیم» است.

۳- در حدیثی از امام حسن عسکری (ع) وارد شده است: سلمان فارسی، که درود خداوند بر او باد، با گروهی از یهودیان برخورد کرد، آنان از او درخواست کردند بنشینند و آنچه را وی آن روز از محمد (ص) شنیده است بیان کند.

سلمان هم، چون علاقه زیادی داشت که آنان را به اسلام دعوت کند، نزد آنان نشست و گفت: از محمد (ص) شنیدم که می فرمود: خداوند متعال می فرماید: ای بندگان من! آیا کسی از شما نیست که حاجت بزرگی داشته باشد و بخواهد بهترین افراد واسطه او شوند و حاجت او را تامین نمایند؟

اگر چنین است، این را بدانید که بزرگوارترین افراد نزد من، محمد (ص) و برادر او علی (ع) و امامان بعد از علی (ع) هستند، که آنان واسطه میان بندگان و خداوند می باشند. بنابراین، هر کس مشکل و حاجتی دارد، به محمد (ص) و اهل بیت پاک او توسل جوید.

اما آنان سلمان را مورد استهزا و اذیت زیاد قرار می دهند و حتی در چند مرحله او را زیر ضربه های شلاق خود می گیرند، و از او نیز می خواهند، حال که چنین ادعا و واسطه هایی دارد، در حق آنان دعا کند، که نابود شوند! ولی سلمان این پیشنهاد را نمی پذیرد، در آن صحنه افراد زیادی جمع می شوند، خبر به گوش رسول خدا (ص) می رسد و به سلمان اجازه می دهد، در حق یهودیان و تعدادی از منافقان هم که به آنان افزوده شده بودند نفرین کند، چون آنان مانند قوم «نوح - ع» هیچگونه ارشاد و هدایتی را نمی پذیرفتند!

بالاخره، در اثر دعای سلمان کرامتی رخ می دهد که سبب وحشت یهودیان و منافقان می گردد، آنگاه عده ای از آنان مسلمان می شوند، و عده ای هم آن کرامت راسخ و جادو می پندارند. سپس رسول خدا (ص) در آنجا حضور می یابد و خطاب به سلمان می فرماید: ای ابو عبدالله! تو از برادران خاص و مؤمن من هستی، تو در دل های فرشتگان مقرب الهی جای داری، مقام بلند تو در ملکوت اعلا ی آسمانها و نیز سرزمین پهناور خداوند، چون خورشید فروزانی می درخشد. تو از کسانی هستی که خداوند آنان را ستایش کرده و فرموده: آنان که به غیب ایمان دارند (۶).

در روایتی هم از رسول خدا (ص) وارد شده: سلمان، اطاعت خدا و رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان (ع) را می کند، بدین جهت همه چیز به اطاعت سلمان درمی آید، و چیزی هم به او زیان نمی رساند (۷).

۴- یک روز در مسجد رسول خدا (ص)، در تفسیر آیه: انی جاعل فی الارض خلیفه (۸) میان عمر بن خطاب و سلمان فارسی بحثی واقع شد، غیر از سلمان، طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام و کعب الاحبار نیز حضور داشتند. عمر از آنان پرسید: فرق میان پادشاه و خلیفه چیست؟

طلحه و زبیر، از بیان این تفاوت اظهار ناتوانی کردند، اما سلمان پاسخ داد: خلیفه کسی است که در میان مردم به عدالت رفتار نماید، حقوق را با مساوات تقسیم کند، چون پدری مهربان نسبت به فرزندان خود عمل کند، و بر اساس موازین کتاب خداوند قضاوت و حکومت نماید.

کعب الاحبار، گفت: من گمان نمی کردم غیر از من کسی بتواند به این خوبی جواب دهد، اما اکنون دانستم، وجود سلمان از علم و حکمت انباشته است (۹).

آگاهی به حوادث

داستان علم و دانش و بینش این اعجوبه پارسی، و به قول امام صادق(ع) و امام باقر(ع): سلمان علوی(ع) و سلمان محمدی(ص) (۱۰) داستان اعجاب‌آور، و در خور بحث و کاوش فراوانی است.

در احادیث زیادی سلمان آگاه به «علم اول و آخر» و «دانای به حوادث و وقایع زیادی» معرفی شده است، که از باب نمونه تعدادی از آنها را می‌آوریم:

«اصبغ بن نباته» می‌گوید: از امام علی(ع) درخواست کردم، از سلمان فارسی برایم سخن بگویند و نظر خود را نیز اعلام دارد.

آن حضرت فرمود: درباره کسی که از سرشت ما آفریده شده، روح او به روح مایوند خورده، و خداوند او را به اول علوم و آخر آنها و نیز به ظاهر و باطن و اسرار و ظاهر علوم اختصاص داده، چه بگوییم؟ آری، یک وقت به حضور رسول خدا(ص) رسیدم، که سلمان هم در مقابل آن حضرت نشسته بود، در آن هنگام مرد عربی وارد شد، سلمان را کنار زد و خود جای او نشست!

رسول خدا(ص) با مشاهده آن وضع به قدری ناراحت شد و به خشم آمد، که رگ وسط پیشانی وی ورم کرد و چشم‌هایش قرمز گردید! آنگاه فرمود: ای مرد بیابانی! آیامردی را کنار می‌زنی که خداوند او را در ملکوت و پیامبر(ص) او را در زمین دوست می‌دارند؟

ای مرد بیابانی! آیا درباره مردی اسائه ادب می‌کنی، که هرگاه جبرئیل بر من نازل می‌شود، از سوی خداوند به من دستور می‌دهد، که به او سلام برسانم؟

ای مرد عرب! سلمان از من است، هر کس به او ستم کند به من ستم کرده، هر کس او را بیازارد مرا آزرده، هر کس او را دور کند مرا دور گردانیده و هر کس به او نزدیک گردد، خود را به من نزدیک گردانیده است.

ای مرد عرب! هرگز با سلمان به خشم و خشونت رفتار مکن، زیرا خداوند به من دستور داده، او را به وضع مرگ و میرهای افراد، حوادث آینده، دودمان افراد و فصل الخطاب آگاه گردانم.

مرد عرب گفت: ای رسول خدا(ص)! من گمان نمی‌کردم مقام سلمان به این مرحله رسیده باشد، مگر او یک مجوسی نبوده است و بعد اسلام آورده؟

رسول خدا(ص) فرمود: ای مرد عرب! من از جانب خداوند با تو سخن می‌گویم، آن وقت تو جواب مرا می‌دهی؟ سلمان مجوسی نبوده، بلکه او در ظاهر چنین وانمود می‌کرده و در باطن مؤمن بوده است.

ای مرد عرب! آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که فرموده است: به خداوند سوگند، افراد به تو ایمان نیاورده‌اند، تا در آنچه اختلاف نظر دارند، تو را حاکم قرار دهند... (۱۱).

آیا نشنیده‌ای، که خداوند فرموده: آنچه را رسول خدا(ص) برای شما آورده بپذیرید و از آنچه شما را باز داشته، خودداری کنید؟ (۱۲).

ای مرد عرب! اکنون آنچه را به تو دستور دادم بپذیر و سپاسگزار باش و راه‌عصیان پیش مگیر، که گرفتار عذاب خواهی شد، بلکه در برابر رسول خدا(ص) تسلیم باش، تا امنیت و مصونیت داشته باشی (۱۳).

سرچشمه این علوم

از آنچه تاکنون خواندیم، سلمان فارسی را، افقه، اعلم، لقمان حکیم امت، و خلاصه دانای به علم اولین و آخرین یافتیم، و نیز به دست می آوریم که این «شخصیت عظیم» حتی به بخشی از «علوم غیبی» هم دست یافته است. ملاحظه کنید: امام صادق (ع) پس از آنکه سلمان را دانای به علم اول و آخر معرفی می کند، او را دریای بی پایان می شمارد، و نیز سلمان را از اهل بیت (ع) می داند و می فرماید: بلغ من علمه انه مر برجل فی رهط فقال له: یا عبدالله! تب الی الله عزوجل من الذی عملت فی بطن بیتک البارحة...

مقام بلند علم سلمان به جایی رسیده بود، که وقتی به گروهی برخورد کرد و به یکی از آنان گفت: ای بنده خدا! از آن گناهی که دیشب در خانه خود مرتکب شده ای، توبه کن و از درگاه الهی عذرخواهی به عمل آور! اما وقتی سلمان از آنجا گذشت و رفت، اشخاص حاضر به آن مرد گفتند: سلمان به تو تهمتی وارد آورد و تو هیچگونه دفاعی از خود نکردی؟! آن مرد گفت: سلمان درست گفت، او از موضوعی خبر داد، که کسی غیر از خدا و من از آن اطلاعی نداشت! در برخی از اخبار آن شخص «ابوبکر» معرفی شده است! (۱۴).

اما درباره اینکه این غیب گویی و سایر دانایی های حکیمانه و فوق العاده سلمان فارسی، از چه جایی سرچشمه گرفته؟ و آن را از چه ماخذ و مکتبی آموخته است، سخن فراوان می توان گفت، ولی عمده ترین سرچشمه های علمی و عرفانی او را، در موارد زیر می توان خلاصه نمود:

۱- نورانیت الهی

نورانیت الهی در قلب مؤمن، چراغ پر فروغی است، که در شعاع آن بسیاری از تاریکی ها روشن و مشکلات حل می گردد، و حتی به ورای آنچه افراد عادی توانایی دارند، می توان دست یافت.

این نورانیت، گاهی از جانب خداوند به افرادی که لیاقت دارند، افاضه می شود و گاهی هم اشخاص خود تزکیه و تهذیبی را به وجود می آورند، که مستعد دریافت و بهره جویی از این افاضه الهی می گردند.

در روایت می خوانیم، که امام صادق (ع) به «عنوان بصری» فرموده است: لیس العلم بالتعلیم، انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یریدیه، فان اردت العلم، فاطلب اولاً فی نفسک حقیقه العبودیه و اطلب العلم باستعماله واستفهم الله بفهمک.. (۱۵).

علم و دانش، صرفاً از راه آموزش به دست نمی آید، بلکه علم نوری است که در قلب کسی که خداوند متعال بخواهد او را هدایت گرداند، قرار می گیرد.

بنابراین، اگر خواستی علم را به دست آوری، نخست حقیقت بندگی را در وجود خویش استوار گردان، آنچه را از علم یافته ای به کارگیر و عملی گردان، و تا آنجا که فهم و دانایی تو اجازه می دهد، وجود مقدس خداوند متعال را درک و احساس کن.

پیامبر اسلام (ص) فرموده است: ما اخلص عبدالله عزوجل اربعین صباحاً، الاجرت ینابیح الحکمه من قلبه علی لسانه (۱۶).

هیچ بنده‌ای چهل شبانه‌روز خود را (از هرگونه گناه و خلافکاری) خالص و پیراسته نمی‌گرداند، مگر اینکه چشمه‌های حکمت و دانش از قلب او برزبانش جاری می‌گردد.

همچنین از پیامبر عالی قدر اسلام روایت شده است: هر کس می‌خواهد به کسی بنگرد، که خداوند قلب او را نورانی گردانیده باشد، حتماً به سلمان نگاه کند، خداوند متعال چهار نفر از یاران مرا دوست می‌دارد، و به من هم دستور داده آنها را دوست بدارم، آنان: علی (ع)، ابوذر، سلمان و مقداد هستند، و سلمان از اهل بیت (ع) من است. (۱۷).

این سخن هم که رسول خدا (ص) فرموده: لو كان العلم بالثريا، لتناوله ناس من من ابناء فارس (۱۸). یعنی اگر علم در «ثریا» قرار داشته باشد، مردمانی از فرزندان «فارس» بدان دست خواهند یافت. دلیل محکمی است، که مقام فوق‌العاده علمی سلمان را بیان می‌دارد، و نیز به دست می‌آوریم، منشا مهم دانایی‌های سلمان، افاضه نورانیت و علم الهی بوده است.

۲- رمز و راز

به اعتراف بسیاری از مورخان، سلمان از «اصحاب سر» رسول خدا (ص) بوده، و این بزرگ‌مرد عارف، توانایی و ظرفیت این جهت را داشته است، که رسول خدا (ص) اسرار و علوم فوق‌العاده‌ای را به او بیاموزد. در بیانی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: علم و دانش سلمان، از علم و دانش من است و در قلب او علمی است که می‌تواند از وقایع و حوادث آینده آگاه گردد (۱۹).

«عایشه» همسر رسول خدا (ص) روایت می‌کند: سلمان هر شب با رسول خدا (ص) نوبتی داشت، که به حضور آن حضرت می‌رسید، مطالبی را می‌آموخت، و مجلس گفت و گوی آنان به قدری طول می‌کشید، که ما خسته می‌شدیم و سهم وقت ملاقات ما هم با رسول خدا (ص) گرفته می‌شد (۲۰).

امام صادق (ع) فرموده است: رسول خدا (ص) به سلمان می‌فرمود: ای سلمان! تو خزینه علم ما و معدن سر ما و کانون امر و نهی ما، و تربیت‌کننده اهل ایمان به آداب ماهستی. به خدا سوگند، تو دروازه علم ما هستی و در وجود تو علم تاویل و تنزیل و باطن و اسرار نهفته است، و بالاخره در ظاهر و باطن و زندگی خود و پس از آن عنصر مبارک و مقدس می‌باشی (۲۱).

آری، سلمان چنین اسرار و علومی را آموخته بود، که امام صادق (ع) می‌فرماید: از جابر بن عبدالله بن حزام انصاری شنیدم، که می‌گفت: اگر سلمان و ابوذر، که رحمت خداوند بر آنان باد، علم و دانش خود را برای کسانی که ادعای مودت اهل بیت (ع) رامی‌کنند، آشکار گردانند، آنان را دروغگو می‌شمارند و اگر آنان را ببینند می‌گویند: آنان مجنون می‌باشند! (۲۲).

۳- به «اسم اعظم»

اسم اعظم الهی، از اسرار می‌باشد، و دانستن آن کلید گشایش بسیاری از مشکلات است، و به همین دلیل جز پیامبران و امامان (ع) کمتر کسی بدان دست خواهد یافت.

درباره «اسم اعظم خداوند» امام صادق(ع) فرموده است: به عیسی بن مریم(ع) دو حرف آن عطا شده بود، موسی(ع) چهار حرف، ابراهیم(ع) هشت حرف، نوح(ع) پانزده حرف، آدم(ع) بیست و پنج حرف و محمد(ع) هفتاد و دو حرف را می‌دانست، و یک حرف، از آن حضرت هم مخفی بود (۲۳).

در روایت دیگری می‌خوانیم: اسم اعظم خداوند متعال هفتاد و سه حرف است، و «آصف بن برخیا» فرزند خواهر سلیمان(ع) یک حرف آن را می‌دانست، که توانست بدان تکلم کند و زمین را مهار سازد و بتواند تخت بلقیس را با یک چشم به هم زدن، نزد سلیمان(ع) بیاورد و زمین به حالت اول برگردد (۲۴).

در روایت دیگری آمده: به حضرت عیسی(ع) دو حرف از «اسم اعظم» عطا شده بود، که به بیان قرآن می‌توانست: به اذن خداوند کور مادرزاد و بیمار مبتلا به پیسی راشفا دهد و نیز مردگان را زنده گرداند (۲۵).
در روایت دیگری می‌خوانیم: عمر بن حنظله، به امام باقر(ع) گفت: ای مولای من! من گمان می‌کنم نزد تو مقام و منزلتی دارم.

امام باقر(ع) فرمود: آری، همینطور است.

عمر بن حنظله گفت: حال که چنین است، من از تو درخواستی دارم.

امام فرمود: درخواست تو چیست؟

عمر گفت: می‌خواهم «اسم اعظم خداوند» را به من بیاموزی!

امام باقر(ع) فرمود: آیا طاقت فهم و درک آن را داری؟!

عمر گفت: آری.

امام(ع) فرمود: داخل اتاق شو.

وقتی «عمر» داخل اتاق شد، امام باقر(ع) دست خود را روی زمین گذاشت، اما بدون فاصله اتاق تاریک شد، به طوری که از ترس، ناله و فریاد «عمر» بلند گردید!

امام باقر(ع) فرمود: چه می‌گویی؟ آیا «اسم اعظم» را به تو بیاموزم؟

عمر گفت: نه، آنگاه امام(ع) دست خود را از روی زمین برداشت و فضای اتاق به‌روشنایی و حالت اول برگشت (۲۶).

در روایاتی هم می‌خوانیم: که افرادی به حضور حضرت امام حسین(ع) رسیده‌اند و تقاضای آموختن «اسم اعظم الهی» را کرده‌اند، که از تلقی آن ناتوان مانده‌اند، و از این تقاضا منصرف شده‌اند (۲۷).

اما همانطور که ملاحظه کردیم، آصف بن برخیا، فرزند خواهر حضرت سلیمان(ع) که پیامبر نبوده، و قرآن هم به داستان او اشاره کرده (۲۸) اسم اعظم الهی را می‌دانسته است.

بنابراین، با توجه به بیان امام صادق(ع) که فرموده: ان سلمان، علم الاسم الاعظم (۲۹) و این روایت را فقیهان و محدثان و دانشمندی چون: شیخ مفید، کشی، علامه مجلسی، محدث نوری، علی یاری تبریزی، سید علی خان و دانشمندان دیگر در کتابهای خود آورده‌اند، موضوع دانایی سلمان به «اسم اعظم الهی» را که رسول خدا(ص) با او رمز و راز داشته و امام علی(ع) او را «لقمان حکیم» خوانده، می‌توان معتبر و ثابت دانست، و

این ارتباط معنوی عمیق برای او سرچشمه بسیاری از دانایی‌ها به اسرار غیبی و بیان وقایع پشت پرده بوده است.

بنحوص اینک، درباره «غیب‌گویی‌های سلمان» تاکنون مطالبی را خواندیم، و از این پس کرامات و مطالب فوق‌العاده دیگری را ملاحظه خواهیم کرد.

۴- الهام و حدیث

سرچشمه دیگر علم و دانش سلمان فارسی را، نوعی الهام و اطلاع ماورایی باید دانست. در این زمینه احادیث متعددی وارد شده است، که برخی از آنها را بررسی می‌کنیم:

۱- جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: رسول خدا(ص) فرمود: لكل امه محدث، ومحدث هذه الامه سلمان... برای هر امتی محدثی هست و محدث امت مسلمان، سلمان فارسی می‌باشد، سؤال شد: محدث چه کسی است؟

رسول خدا(ص) فرمود: محدث کسی است که آنچه را مردم به آن نیاز دارند، از عالم غیب به آنان اطلاع می‌دهد.

سؤال شد: این اطلاع یافتن چگونه صورت می‌گیرد، ای رسول خدا(ص)!

رسول خدا(ص) فرمود: محدث از علم و دانش من فرا می‌گیرد و در قلب خود انباشته می‌سازد، و به بسیاری از مسایلی که واقع می‌شود آگاه می‌گردد (۳۰).

۲- ابوبصیر، روایت می‌کند: کان علی محدثا و کان سلمان محدثا، قال: قلت، فما آیه المحدث؟ قال: یاتیه ملک فینکت فی قلبه کیت وکیت (۳۱).

علی(ع) و سلمان محدث بودند، سؤال کردم: نشانه محدث چیست؟

امام صادق(ع) فرمود: فرشته‌ای می‌آید و در قلب او می‌دمد که موضوع چنین وچنان است.

۳- در حدیث دیگری آمده: سلمان محدث بود. از امام صادق(ع) سؤال شد: چه کسی به سلمان الهام و حدیث می‌کرد؟

آن حضرت فرمود: رسول‌الله(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و انما صار محدثا دون غیره مما کان یحدثانه، لانهما کان یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله و مکنونه (۳۲).

رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) به سلمان الهام حدیث می‌کردند، و غیر از سلمان کسی محدث نبود، زیرا آنان فقط به سلمان حدیث می‌آموختند و کسی غیر از او توانایی درک علم خداوند و اسرار الهی را نداشت.

۴- «حماد مروزی» از امام صادق(ع) روایت می‌کند: که آن حضرت درباره نحوه «محدث بودن سلمان» فرمود: انه کان محدثا عن امامه لاعن ربه، لانه لا یحدث عن الله عزوجل الا الحجة (۳۳).

سلمان، از امام خود حدیث دریافت می‌داشت، نه از خداوند، زیرا غیر از «حجت» از خداوند، حدیث دریافت نمی‌دارد.

رسول، نبی، محدث

برای روشن تر شدن جایگاه «حدیث» مناسب خواهد بود، احادیث دیگری را که در این باب وارد شده مورد توجه دقیق قرار دهیم:

«برید بن معاویه عجلی» می گوید: تفاوت «رسول» و «نبی» و «محدث» را از امام صادق (ع) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: رسول (ص) کسی است که فرشتگان بر او نازل می شوند، او فرشتگان را مشاهده می کند و دستورهای خداوند را از آنان دریافت می دارد.

اما «نبی» کسی است که، دستورهای خداوند را در خواب دریافت می کند.

ولی «محدث» فقط سخن فرشتگان را می شنود، که به گوش و قلب او الهام می دارند (۳۴).

مفهوم این حدیث، با احادیثی که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در مورد ارتباط فرشته با غیر پیامبر (ص) بیان می دارند، که «محدث صدای فرشته را می شنود، اما خود او را نمی بیند» (۳۵) موافقت دارد، و می تواند «محدث بودن سلمان» را ثابت کند، بخصوص وقتی «حسن بن منصور» از ارتباط «ملک کریم» با سلمان تعجب می کند و می گوید: فاذا كان سلمان كذا، فصاحبه اى شىء هو؟

اگر سلمان به چنین مقام بلندی دست یافته، پس مقام صاحب او یعنی پیامبر (ص) چگونه است؟ امام صادق (ع) می فرماید: اقبل على شانك (۳۶).

یعنی، دنبال کار خود برو، چون نمی توانی این مدارج عالی را درک کنی.

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من، خطا اینجاست (۳۷)

به هر حال، سلمان فارسی، آن طور که امام صادق (ع) فرموده: صدای فرشته رامی شنیده، و آن را که با وقار و آرامش چون صدای کشیده شدن زنجیر به طشت همراه بوده، تشخیص می داده (۳۸) و از این نوع الهام غیبی الهی، معارف و اسرار فراوانی رادریافت می داشته است.

آری، دست یافتن به این مقام بلند برای سلمان، جای شگفتی ندارد، زیرا کسی که دهها سال در راه کسب معارف الهی تلاش کرده، به تهذیب و مقام عرفانی عمیقی دست یافته و در سایه اطاعت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) مورد عنایت فراوانی گردیده، لایق چنین عشق و عرفان، و افاضه الهی می باشد، چنانکه احادیث فراوانی در بیان معصومین (ع) این معنا را تبیین کرده است.

در باره سابقه ارتباط غیبی غیر «حجت» و غیر پیامبران (ع) هم وقتی «حکم بن عیینه» از «محدث بودن دیگران» تعجب می کند، امام باقر (ع) می فرماید: آصف بن برخیا، فرزند خواهر سلیمان (ع)، و صحابی حضرت موسی (ع) یعنی «یوشع بن نون، یا حضرت خضر» و «ذوالقرنین» و یار «داود - ع» به این مقام دست یافته بودند (۳۹).

قاتل سلمان را...

علم و دانش فوق العاده ای که در وجود «سلمان حکیم» انباشته گردیده، از سویی به او مقام و رفعت درخشانی بخشیده است، و از سوی دیگر ممکن است، این «گنج گران بها» خطرهایی را در پی داشته باشد، بدین جهت

رسول گرامی اسلام(ص)، این معنا را مورد توجه قرار داده، و با توجه به «مراتب ایمانی» و ظرفیت و استعدادهای مختلف افراد، فرموده است:

یا سلمان! لو عرض علمک علی مقداد لکفر، و یا مقداد! لو عرض صبرک علی سلمان، لکفر (۴۰).
ای سلمان! اگر علم و دانش تو به «مقداد» عرضه گردد، او راه کفر را پیش می‌گیرد، وای «مقداد»! اگر صبر تو بر سلمان عرضه شود، سلمان کافر می‌شود!

رسول گرامی اسلام(ص)، در بیانی هم صبر و استقامت فوق‌العاده «مقداد» را در ماجراهای بعد از خود مورد ستایش قرار داده و فرموده: انه عرض فی قلب کلهم شیء الا مقداد، فان قلبه کان کزیر الحدید (۴۱).
یعنی، در قلب هر یک از یاران سستی‌ای واقع می‌شود، مگر در قلب «مقداد»، زیرا قلب او چون قطعه آهن محکم و استوار خواهد بود.

امام صادق(ع) روایت می‌کند: روزی در حضور زین‌العابدین(ع) موضوع «تقیه» را مطرح کردم، آن حضرت فرمود: والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخی رسول الله بینهما، فما ظنکم بسائر الخلق...؟
به خدا سوگند، اگر ابوذر آنچه را از علم و معرفت در سینه سلمان وجود داشت، می‌دانست او را می‌کشت، در حالی که پیامبر(ص) میان آنان «پیمان برادری» برقرار کرده بود، در این صورت درباره دیگران چه می‌گویید؟
درک علم و معرفت دانشمندان، کاری بس سخت و سنگین می‌باشد، به طوری که جز «نبی مرسل» و «ملک مقرب»، یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را با ایمان امتحان و پرداخت کرده باشد، نمی‌توانند آن را درک و فهم کنند.

آری، سلمان از علمای با عرفان و معرفت بود، چون از خاندان ما محسوب می‌شد، و بدین مناسبت باید او را «عالم ربانی» دانست (۴۲).

براساس این روایت، مقام علم و معرفت سلمان، چنان سنگین و عمیق بوده، که در عین حالی که «ابوذر» در مقام «صداقت و جهاد» و «مقداد» در مقام «صبر و مقاومت» مقام بسیار درخشانی را داشته‌اند، با عنایت به مراتب «ایمان و معرفت»، بدون اینکه از مقام «ابوذر» و «مقداد» کاسته شود، آنان از درک «مقام علمی سلمان» ناتوان بوده‌اند.

به همین دلیل، درباره حدیث: «اگر مقداد و ابوذر، از علم و دانایی که در قلب سلمان بود مطلع می‌شدند، کافر می‌گشتند، یا او را می‌کشتند!» تفسیر «علامه مجلسی» و «محدث نوری» را - که بر اساس احادیث بالا آورده شد - مناسبترین تفسیر می‌توان دانست.

علامه مجلسی و محدث نوری می‌نویسند: در قلب سلمان، مرتبه بلندی از معرفت خداوند، معرفت پیامبر(ص) و معرفت نسبت به امامان(ع) وجود داشت، که اگر چیزی از آن را آشکار می‌کرد، دیگران نمی‌توانستند آن را تحمل کنند، آنگاه به سلمان نسبت دروغ‌گویی، سحر و جادو، و ارتداد و کفر می‌دادند، و بدین خاطر به قتل او اقدام می‌کردند! (۴۳).

نمونه‌ها

درباره اینکه ظرفیتها و درکها تفاوت دارد، و همه به طور مساوی درک نمی‌کنند و آگاه نمی‌گردند (و متأسفانه از این ناحیه در طول تاریخ اسلام هم، ضایعات زیادی به وجود آمده) داستانهای فراوانی می‌توان مطرح کرد، که در اینجا سه نمونه را از زبان معصومین(ع) مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱- یونس بن عبدالرحمن، از یاران مؤمن و دانشمند امام رضا(ع) بود. فضل بن شاذان، گفته است: ما نشا فی الاسلام رجل من سائر الناس كان افقه من سلمان الفارسی، و لا نشا بعده رجل افقه من یونس بن عبدالرحمن، رحمه الله (۴۴).

و چون «یونس بن عبدالرحمن» از افرادی بود که علم او به علم پیامبران(ع) نزدیک بود، امام رضا(ع) به افراد سفارش کرده بود: احکام دین خود را از «یونس» فرابگیرند و به فتوای او عمل کنند (۴۵).
اما همین «یونس» با آن همه مقام بلند و اعتبار نزد امام رضا(ع)، که شاگردان زیادی تربیت می‌کرد و کتابهای فراوانی هم نوشته بود، یک روز از سخنان ناروایی که یاران عقب سر او می‌گفتند، نزد امام(ع) شکایت برد. امام(ع) در جواب فرمود: دارهم، فان عقولهم لا تبلغ (۴۶).
با آنان مدارا کن، آنان را به حال خود واگذار، زیرا عقلهای آنان به بلوغ نرسیده است.

۲- همین «یونس بن عبدالرحمن» که پنجاه و یک حج انجام داده بود و آخرین حج خود را با امام رضا(ع) همراه بود، گاهی مطالب علمی او برای افراد قابل فهم نبود و مورد انتقاد سخت قرار می‌گرفت، بدین جهت فرزند آن حضرت امام موسی بن جعفر(ع) می‌فرمود: ای یونس «مدارا کن، سخن تو دقیق است و فهم آن برای آنها مشکل است.

ولی یونس می‌گفت: ای مولای من! آنان می‌گویند: من زندیق و کافر شده‌ام!
امام(ع) می‌فرمود: و ما یضرک، ان یکون فی یدک لؤلؤة، فيقول الناس هي حصاة، و ما كان ينفك ان یکون فی یدک حصاة، فيقول الناس لؤلؤة (۴۷).

اگر در مشت تو جواهری باشد و مردم بگویند «ریگ» است، سخن مردم به حال تو زیانی نمی‌رساند، و اگر در دست تو «ریگی» باشد، و مردم بگویند جواهر است، این هم به حال تو نفعی ندارد.

۳- طبق روایتی، امام صادق(ع) فرموده است: سلمان مشغول غذا پختن بود، که «ابوذر» در آنجا حضور یافت، ابوذر مشاهده کرد «دیگ غذا» سرنگون گردید و چیزی از غذا ریخته نشد!
سلمان دیگ را روی اجاق گذاشت، اما باز دیگ سرنگون شد و چیزی از آن روی زمین نریخت، و باز سلمان آن را روی اجاق گذاشت.

ابوذر، با مشاهده این صحنه عجیب، در حالی که سخت وحشت زده بود، و آن صحنه برایش غیر قابل تحمل می‌نمود، از خانه بیرون دوید و با امیرالمؤمنین(ع) برخورد کرد و موضوع را با آن حضرت در میان گذاشت.

امیرالمؤمنین(ع)، که از طرفی مقام معجز آسای سلمان را می‌دانست، و از طرف دیگر رفتار او را برای «ابوذر» غیر قابل درک یافته بود، با دیدن سلمان خطاب به او فرمود: یا ابا عبدالله! ارفق باخیک (۴۸).

ای ابو عبدالله! با برادرت مدارا داشته باش، و عملی را که او توانایی درک آن را ندارد انجام مده.

بنابراین، روشن است سرچشمه‌های علم و حکمت و فقهت سلمان، در کجاست، و اگر هم امام(ع) می‌گوید: اگر ابوذر و مقداد، آنچه را سلمان می‌داند بدانند، او را کافر می‌خوانند، یا به قتل او اقدام می‌کنند، بدین جهت است، که هر کسی سینه‌گشاده، ظرفیت لازم، عرفان عمیق و خلاصه توانایی تلقی جلوت نور چنین علم و حکمتی را ندارد، و قهرا در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهد.

اما درباره سلمان، که رسول خدا(ص) با بیان: اعرفکم بالله سلمان (۴۹) مقام عرفان و معرفت بلند دینی و الهی او را مورد تایید قرار داده، آن حضرت هم مقام بلند حکمت و فقهت او را تبیین فرموده، و هم دیگران را به ناتوانی از درک مقام حکمت و معرفت سلمان، توجه داده است.

ابوالمجد، محدود بن آدم، معروف به «حکیم سنایی» شاعر و دانشمند مشهور متولد ۴۷۳ و متوفای ۵۳۵ هجری هم، مقام علم و «معرفت سلمان» را اینگونه ستوده است:

علم خوان، تات جان قبول کند که تو را فضل، بوالفضول کند
بولهب، از زمین یثرب بود لیک، قد قامت الصلاة نشنود
بود سلمان، خود از دیار عجم بر در دین، همی فشرد قدم
علم کز بهر خودکنی، بر دست آب خواهد، چو تشنگی پیوست
کی شد از بهر پارسی، مهجور تاج منا، ز فرق سلمان دور؟ (۵۰)

تفسیر قرآن

در پایان این فصل، مناسب خواهد بود، که موضوع «تفسیر قرآن» به وسیله سلمان فارسی را، که در برخی از منابع تفسیری و تاریخی آمده، مورد اشاره قرار دهیم:

بر این اساس، محدث بزرگوار، محمد بن یعقوب کلینی، و رجالی بزرگ، علی‌یاری تبریزی، روایت می‌کنند که: سلیم بن قیس عامری هلالی، که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین(ع) بوده، به آن امام(ع) عرض کرده: انی سمعت من سلمان، و المقداد، و ابی ذر، شیئا من تفسیر القرآن.. (۵۱).

من چیزی از تفسیر قرآن را، از سلمان و مقداد، و ابوذر شنیده‌ام... که امیرالمؤمنین(ع) درباره تفسیر قرآن و احادیث نبوی(ص) توضیحاتی ارائه می‌دهد.

روی این حساب، و با توجه به مقام علمی و فقهتی سلمان، می‌توان او را از مفسران قرآن کریم نیز محسوب داشت، و با توجه به این برجستگی علم و حکمت و فقهت و عرفان عمیق، شخصیت او را، بیشتر و دقیقتر مورد توجه قرار داد، و به عظمت مقام و منزلت والای او بیشتر پی برد، و در مراحل مختلف علمی و عملی آن را به کار گرفت.

پی‌نوشتها:

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۹؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶.

٢. اسدالغابة، ج ٢، ص ٣٣١.
٣. الاصابة، ج ٢، ص ٦٣.
٤. الدرجات الرفيعة، ص ١٩٩؛ الاصابة، ج ٢، ص ٦٢.
٥. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٩١؛ الاستيعاب، ج ٢، ص ٦٠؛ شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد، ج ١٨، ص ٣٦.
٦. سورة بقره، آيه ٣، تلخيص از بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٧٢ - ٣٦٩؛ نفس الرحمن، ص ٣٥٤.
٧. نفس الرحمن، ص ٣٥٢.
٨. سورة بقره، آيه ٣٠.
٩. تفسير غازر، ج ١، ص ٦٢؛ فتاوى سلمان، ص ١٩٥.
١٠. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٩.
١١. سورة نساء، آيه ٦٥.
١٢. سورة حشر، آيه ٨.
١٣. الاختصاص، ص ٢١٧؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٧؛ نفس الرحمن، ص ١٥٦.
١٤. بهجة الامال فى شرح زبدة المقال، ج ٤، ص ٤١٤؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٧٣؛ الاختصاص، ص ٩.
١٥. نفس الرحمن، ص ٢٣٧؛ بحار الانوار، ج ١، ص ٢٢٥.
١٦. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٢٤٣.
١٧. الغدير، ج ١٠، ص ١٨؛ تاريخ ابن عساكر، ج ٦، ص ١٩٨.
١٨. الغدير، ج ٦، ص ١٨٨.
١٩. رجال كشي، ص ٨؛ نفس الرحمن، ص ٢٦٩.
٢٠. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٩١؛ شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد، ج ١٨، ص ٣٦؛ الاستيعاب، ج ٢، ص ٥٩.
٢١. نفس الرحمن، ص ٢١٧.
٢٢. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤١؛ مجالس مفيد، ص ١٢٥.
٢٣. نفس الرحمن، ص ٣١٠؛ بصائر الدرجات، ص ٩ - ٢٢٨.
٢٤. سورة نمل، آيه ٤٠؛ نفس الرحمن، ص ٣١٠؛ بصائر الدرجات، ص ٩ - ٢٢٨.
٢٥. سورة آل عمران، آيه ٤٩؛ نفس الرحمن، ص ٣١٠.
٢٦. نفس الرحمن، ص ٣١١؛ بصائر الدرجات، ص ٢٣٠.
٢٧. نفس الرحمن، ص ٣١١؛ اثبات الهداة، ج ٥، ص ١٩٤.
٢٨. سورة نمل، آيه ٤٠.
٢٩. الاختصاص، ص ٨؛ اختيار معرفة الرجال، ص ١١؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤١؛ بهجة الامال، ج ٤، ص ٤١٢؛ الدرجات الرفيعة، ص ٢١٠.
٣٠. نفس الرحمن، ص ٢٦٩.
٣١. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٧؛ الغدير، ج ٥، ص ٤٩ و ٤٨؛ امالى شيخ طوسى، ص ٢٦٠.

٣٢. نفس الرحمن، ص ٣١٣؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٣١؛ علل الشرايع، ج ١، ص ١٨٣.
٣٣. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٩؛ اختيار معرفة الرجال، ص ١٥؛ نفس الرحمن، ص ٣١٣؛ بصائر الدرجات، ص ٢١٠.
٣٤. نفس الرحمن، ص ٣١٥؛ بصائر الدرجات، ص ٣٨٨.
٣٥. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٥٠؛ بصائر الدرجات، ص ٣٤٣.
٣٦. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٥٠؛ رجال كشي، ص ١٢؛ نفس الرحمن، ص ٣١٢.
٣٧. حافظ شيرازي، ديوان، ص ٩٢.
٣٨. نفس الرحمن، ص ٣١٤؛ بحار الانوار، ج ٢٦، ص ٦٨-٧٠؛ بصائر الدرجات، ص ٣٤٣.
٣٩. بحار الانوار، ج ٢٦، ص ٧٣ و ٦٩؛ بصائر الدرجات، ص ٩٣.
٤٠. نفس الرحمن، ص ٢٢٢؛ الاختصاص، ص ٩.
٤١. نفس الرحمن، ص ٢٢٣؛ الاختصاص، ص ٩.
٤٢. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٣؛ الغدير، ج ٧، ص ٣٥؛ اصول كافي، ج ١، ص ٤٠١.
٤٣. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٤؛ نفس الرحمن، ص ٢٢٥.
٤٤. بهجة الامال، ج ٧، ص ٦١-٣٦٠.
٤٥. بهجة الامال، ج ٧، ص ٦١-٣٦٠.
٤٦. بهجة الامال، ج ٧، ص ٣٦٤؛ نفس الرحمن، ص ٢٢٤.
٤٧. نفس الرحمن، ص ٢٢٤؛ بهجة الامال، ج ٧، ص ٣٦٤.
٤٨. الاختصاص، ص ٩؛ نفس الرحمن، ص ٢٢٤.
٤٩. نفس الرحمن، ص ٢٢٥.
٥٠. حديقه الحقيقه، ص ٤٠٣.
٥١. اصول كافي، ج ١، ص ٦٢؛ بهجة الامال، ج ٤، ص ٤٥٠.

فصل ۵: در ماجرای بیعت

در ماجرای بیعت

عمر پر برکت پیامبر(ص) به شصت و یک سالگی رسیده بود، که سوره «نصر» نازل شد و مژده «فتح مکه» را داد. این سوره را رسول خدا(ص) برای یاران خویش می‌خواند و همه خوشحال و امیدوار می‌گردیدند، اما وقتی «عباس» عموی پیغمبر(ص) مژده فتح و پیروزی را شنید، گریه کرد! رسول خدا(ص) فرمود: عمو جان! چه چیزی تو را به گریه واداشت؟ عباس گفت: گمان می‌کنم، این پیروزی برای تو، پیام رحلت را داشته باشد! پیامبر(ص) فرمود: آری، همانطور است که تو می‌گویی! اما آن حضرت پس از آن گفت و گو، مدت دو سال زیست، در حالی که دیگر کسی او را خوشحال و شادمان ندید. البته این سوره، سوره «تودیع» هم نامیده شده است.

ولی درباره اینکه «عباس» از این سوره چگونه خبر ناخوش آیند، دریافت داشته؟ می‌گویند: مفهوم فسح بحمد ربک، آن است که، تو مزه مرگ را می‌چشی و به ملاقات خداوند می‌روی، همانطور که پیامبران قبل از تو مزه مرگ را چشیدند، و هر چیزی به کمال برسد، می‌بایست در انتظار زوال آن بود. شاعر، یا امام علی(ع) هم فرموده است:

إذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا، اذا قیل تم (۱)

هرگاه کاری به اتمام رسد، نقصان آن نزدیک می‌گردد، پس در انتظار زوال باش، هرگاه گفته شد کار به اتمام رسیده است.

پیامبر عالی‌قدر اسلام، در مدت بیست و سه سال رسالت خویش، برای تاسیس و تحکیم و ترویج آیین آسمانی اسلام، دعوتها کرد، دهها دفاع و جنگ انجام داد، به سران کشورها نامه‌ها نوشت، رؤسای قبایل و گروه‌هایی برای بیعت و پذیرش اسلام به حضورش رسیدند و خلاصه آن حضرت جانفشانی‌های طاقت‌فرسایی نمود، و سرانجام پس از آن که آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی (۲).

وی به شصت و سه سالگی، در حالی که اسلام به بخش وسیعی از کره خاکی شعاع می‌افشاند، طبق معروفترین روایات، در تاریخ بیست و هشتم ماه صفر سال دهم هجرت، در مدینه چشم از جهان فرو بست (۳).

برای استمرار این راه و پایداری این آیین، چنانکه عقل نیز حکم می‌کند، آن حضرت از سال سوم بعثت، آنگاه که آیه: وانذر عشیرتک الاقربین (۴) نازل شد، قوم و خویشان خود را دعوت کرد و به یاری خواست و اعلام داشت: هر کس از هم اینک مرا یاری دهد، وزیر، برادر و جانشین من خواهد بود. به اعتراف «طبری» مورخ معروف قرن چهارم هجری، و دیگران، فقط علی(ع) این دعوت و حمایت را پذیرفت، و رسول گرامی اسلام(ص) هم فرمود: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا.. (۵).

اضافه بر این، پیامبر(ص) پس از آخرین حج خود، به هنگام بازگشت به مدینه، دروادی «غدیر خم» در مقابل چشم هزاران زائر خانه خدا، موضوع جانشینی را بطور مفصل بیان داشت و از همه حاضران اعتراف گرفت و مراسم رسمی معرفی امام علی(ع) به جانشینی رسول خدا(ص) صورت گرفت (۶).

البته، موضوع وصیت و تعیین تکلیف پس از خود، غیر از اینکه برای هر مسلمانی یک دستور قرآنی است (۷) برهان عقل نیز بر آن حکم می‌کند، و نمی‌توان پنداشت که پیغمبر(ص) که اعقل عقلا بوده، از این موضوع مهم غفلت داشته است، چنانکه هر عاقلی حتی اگر بخواهد برای چند روز هم کارگاه و حوزه مسؤولیت خویش را ترک بگوید، برای انجام کارهای خود، جانشین و قائم مقام منصوب می‌دارد.

علاوه بر این، در زمان حیات رسول خدا(ص) این جهت عقلانی مورد توجه بوده، و آن حضرت هرگاه بطور موقت هم لازم می‌شد حوزه اسلام، یعنی «مدینه» را ترک بگوید، برای خود جانشین معرفی می‌کرد، تا هم مسیر رسالت از خطر محفوظماند و هم کارها در مجرای خود استمرار یابد.

به عنوان نمونه، پیامبر(ص) به سال پنجم هجرت، برای رفتن به «غزوه دومه الجندل»، «سباع بن عرفطه غفاری» (۸) یا «عبدالله بن ام مکتوم» را در مدینه برای جانشینی خویش انتخاب کرد (۹).

همچنین برای شرکت در جنگ «خندق» که در کنار مدینه در همان سال پنجم هجرت واقع گردید، رسول خدا(ص) «عبدالله بن ام مکتوم» را، به جانشینی خویش در مدینه برگزید (۱۰).

آن‌گاه هم که رسول خدا(ص) در سال نهم هجرت می‌خواست، در «جنگ تبوک» شرکت کند و از توطئه منافقان علیه حوزه اسلام بیمناک بود، علی(ع) را در مدینه به جانشینی خود برگزید (۱۱).

بنابراین، یک مکتب را با این همه ارزش و یک امت را، با این همه عظمت و فداکاری، نمی‌توان رها و بی سرپرست لایق، به حال خود گذاشت و همه ارزشها و عظمتها و آینده درخشان آن را نادیده گرفت.

حال ببینیم، کسی که به نظر ما جانشین پیامبر(ص) است، و از هر جهت لیاقت و صلاحیت این مقام عظیم را در او سراغ داریم، خود چه گفته؟ و چه کرده است؟

از طرف دیگر، سلمان فارسی، که رسول خدا(ص) او را، محبوب خدا و خویشان، و از خاندان خود دانسته (۱۲) و نیز «ابن عبدالبر اندلسی» او را مجاهد، فاضل، عالم و زاهد و عاشق شمرده (۱۳) و «ابن اثیر جزیری» در باره او

گفته: کان سلمان من خيار الصحابة و زهادهم و فضلائهم و ذوی القرب من رسول الله(ص) (۱۴) و «ابن حجر عسقلانی» (۱۵) و نیز «ابن ابی الحدید معتزلی» این گونه اعترافات را درباره او بیان داشته‌اند، (۱۶) در

ماجرای پس از رحلت پیامبر(ص) و موضوع مهم جانشینی آن حضرت، چه نقشی را ایفا نموده؟ خاصه اینکه خود می‌گوید: انا بايعنا النبي(ص) على النصح للمسلمين و الايتمام بعلي بن ابي طالب(ع) و موالاة له (۱۷).

ما با رسول خدا(ص) بیعت کردیم، که در مرحله نخست خیرخواه و دلسوز نسبت به امور مسلمانان باشیم، و نیز امامت علی بن ابی طالب(ع) و پیروی از آن امام را به عهده گیریم.

باری، سلمان فارسی در بحران پس از رحلت رسول خدا(ص) و امامت امام علی(ع) نقش میاننداری اصحاب را به عهده داشته، در مراحل مختلف بر اساس اطاعت و موافقت امام علی(ع) اقدامهای مهمی را انجام داده، که

نخست خلاصه اصل ماجرای پس از رحلت رسول خدا(ص) را از زبان امام علی(ع)، و بعد مراحل موضع گیری های سلمان را، مورد مطالعه و بررسی قرار خواهیم داد.

شرح حال امام علی(ع)

بر اساس روایتی که امام موسی بن جعفر(ع) از اجداد خویش بیان می دارد، علت خودداری امام علی(ع) از جنگ و درگیری را، به هنگامی که دیگران برای احراز پست خلافت پیشگام شدند، از زبان علی(ع) چنین شرح می دهد: وقتی رسول خدا(ص) رحلت کرد، من به دفن جسد مقدس رسول خدا(ص) و امور مربوط به آن مشغول بودم، وقتی این کار را به سامان بردم، آنگاه سوگند خوردم که جز برای نماز رداء بدوش نیندازم و نیز به جمع آوری قرآن بپردازم و مشغول این کار شدم، سپس دست فاطمه(س) و فرزندانم حسن و حسین(ع) را در دست گرفتم، در خانه «اهل بدر» و سابقین به اسلام رفته، با آنها سخن گفتم و آنها را برای احقاق حق خویش دعوت کردم و یاری طلبیدم، اما کسی به من پاسخ مثبت نداد، جز چهار نفر: سلمان، عمار، مقداد، و ابوذر غفاری (۱۸).

سلمان فارسی روایت می کند: وقتی امیرالمؤمنین(ع) کار غسل و تجهیز رسول خدا(ص) را به پایان رسانید، به خانه برگشت، ابوذر، مقداد، فاطمه(س)، حسن و حسین(ع) وارد شدند، علی(ع) جلو ایستاد و ما عقب سر او صف کشیدیم و بر جسد رسول خدا(ص) نماز خواندیم، و عایشه هم در اطاق خود بود و متوجه این کار نشد! سلمان می گوید: البته کار بیعت ابوبکر به پایان رسیده بود، اما همین که شب فرارسید، علی(ع) فاطمه(س) را سوار چهارپایی کرد، دست حسن و حسین(ع) را نیز در دست خود گرفت، در خانه شرکت کنندگان در «جنگ بدر» و مهاجران و انصار رفت، تا جایی که هیچ خانه ای را فروگذار نکرد و حق اولویت امامت خویش را بیان نمود و آنان را به یاری خویش دعوت کرد، اما به غیر از چهل نفر به آن حضرت جواب موافق ندادند! آن حضرت با این افراد صحبت کرد و قول مساعد گرفت، که برای صبح فردای آن شب سرهای خود را بتراشند و سلاحهای خویش را بردارند و در حالی که برای بیعت با او به کشته شدن هم حاضرند، حضور به هم رسانند. اما فردای آن شب، به غیر از چهار نفر، یعنی من، ابوذر، مقداد، و زبیر بن عوام کسی به قول خود وفا نکرد و حضور نیافت. ناچار علی(ع) موضوع رفتن به در خانه همان افراد را سه شب متوالی تکرار کرد، و به غیر از ما چهار نفر کسی یاری و حمایت آن حضرت را نپذیرفت، و علی(ع) هم چون وضع را اینطور دید، ناچار خانه نشینی و جمع آوری قرآن را انتخاب کرد (۱۹).

اضافه بر این، به روایت «ابن فقیه دینوری» متوفای ۲۷۶ هجری، آن حضرت با «ابوبکر» سخنها گفت، خود را برادر پیامبر(ص) نامید، لایقترین فرد برای احراز مقام خلافت دانست و حتی مسلمانان را به بیعت با خود فرا خواند، و دیگران را غاصبان مقام خلافت شمرد، (۲۰) اما با وضع دردناکی، کار از کار گذشته بود، که شرح قسمتی از آن را در ذیل می خوانیم.

حال ببینیم، سلمان در این غوغای وحشتناک، که «کینه های پنهان» فوران می زده و استمرار نبوت پیامبر(ص) را در مخاطره می انداخته، چه اقدامهایی انجام داده است؟

۱- خطابه حکیمانه

روز سوم رحلت جانسوز پیامبر(ص) فرا رسیده بود، هنوز جسد مقدس آن نازنین روی زمین بود و مسلمانان مدینه و نواحی و سایر جاها، دسته دسته می آمدند و بر آن پیکر پاک نماز می خواندند، و در مدینه عزای عجیبی به پا بود. در «سقیفه» هم تحولاتی صورت گرفته بود، در عین حال سلمان در برابر وضع موجود، سکوت راروا نمی دارد و بر اساس عهد خود با رسول خدا(ص) در هر جایی که جماعتی فراهم آمده بودند، فریاد حق طلبانه سر می دهد.

به روایت امام باقر(ع) سه روز پس از دفن پیغمبر(ص) سلمان خطابه ای را اینگونه در فضای غمبار مدینه بیان می دارد:

ایها الناس! سخنان مرا گوش کنید، و سپس پیرامون آن بیندیشید. آری، این را بدانید، که به من علم فراوانی عطا شده، و چنانچه همه آنچه را درباره فضایل امیرالمؤمنین(ع) می دانم بیان کنم، گروهی از شما مرا مجنون می پندارند، و گروه دیگری هم می گویند: خدایا! قاتل سلمان را بیامرز!

باری، آگاه باشید که شما آرزوهایی را در دل می پرورانید، که بلاها و حوادث تلخی در پی خواهد داشت! این را هم بدانید که، نزد علی(ع) علم به مرگها و بلاها موجود است، او به مسایل میراث وصیتها، تفکیک سخن حق از باطل، و اصل و نسب افراد آگاهی دارد، و به روش «هارون بن عمران» نسبت به برادر خویش «موسی - ع» رفتار می نماید، زیرا رسول خدا(ص) به او فرموده است: تو وصی من در اهل بیت من، و خلیفه من بر امت من هستی، و تو نسبت به من، مانند «هارون» نسبت به موسی(ع) می باشی.

اما شما، ای مردم! سنت بنی اسرائیل را پیش گرفتید، و از مجرای حق به خطارتید، البته شما حقیقت را می دانید، اما به آن عمل نکردید!

آری، به خدا سوگند شما چون «بنی اسرائیل» حالات گوناگون و رنگارنگی پیدا کردید، و مانند دو کفش مقابل هم قرار گرفتید، و چون پراطراف تیر پراکنده و آواره گشتید!

ولی این را بدانید، به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، اگر ولایت علی(ع) را پذیرفته بودید، نعمتهای الهی را از بالای سر و پایین، یعنی آسمان و زمین، برخوردار می گشتید (۲۱) و اگر پرنده ای را می خواندید، در آسمان به شما پاسخ می داد، و اگر ماهی های دریا را دعوت می نمودید، نزد شما می آمدند.

این را هم بدانید، که ولی خدا محتاج نشده، از هدف خویش در راه اجرای احکام الهی باز نمی گردد، و دو نفر هم در حکم الهی اختلاف نخواهند داشت!

اما افسوس، که از ولایت علی(ع) شانه خالی کردید، و به پیروی دیگری گردن نهادید، و اکنون باید در انتظار بلاها به سر برید، و امید به بهبودی را به یاس تبدیل گردانید، و ما هم همه شما را رها کردیم، و پیوند برادری میان ما و شما قطع گردید.

ولی باز اعلام می کنم، به آل محمد(ص) پیوندید، زیرا آنان پیشوایان به سوی بهشت هستند، و در روز قیامت، همه باید آنان را فرا خوانند.

آری، به سوی امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب(ع) بشتابید، چون به خدا سوگند، همه ما بارها به عنوان ولایت و امیرمؤمنان سلام دادیم و تسلیم او شدیم، و پیغمبر(ص) هم با ما همگام بود، و حتی آن حضرت چنین دستوری را به ما می‌داد و بر آن تاکید داشت.

اکنون، چه بر سر شما آمده است؟ آیا فضایل او را شناخته‌اید و به او حسد می‌ورزید؟ مگر نمی‌دانید «هاییل» نسبت به «قایل» حسد ورزید و او را به قتل رسانید، و گروهی از امت «موسی بن عمران - ع» راه کفر را پیش گرفتند، و کار این امت نیز دارد مثل کار «بنی اسرائیل» می‌گردد؟ راستی شما چه راهی را در پیش گرفته‌اید؟! ای مردم! وای به حال شما، ما را با پسر فلان و فلان چه کار؟ آیا حق را نمی‌دانید، یا خود را به نادانی زده‌اید؟ آیا اسیر حسادت شده‌اید؟ یا خود را به حسادت زده‌اید؟ اگر اینگونه باشد، به خدا راه کفران را پیش گرفته‌اید و زمانی نمی‌گذرد که برخی گردن برخی دیگر را با شمشیر می‌زنید، و شاهد علیه بی‌گناه برای نابودی شهادت می‌دهد، و برای کافر به بی‌گناهی و نجات!

به هر حال، این را بدانید که من نظر خود را بیان کردم، در برابر پیامبر خویش تسلیم هستم، و از مولای خود و مولای هر مرد و زن مؤمنی اطاعت می‌کنم، مولای ماعلی، امیرالمؤمنین، سید و صیبن، پیشوای روی سفیدان، و امام صادق و شهیدان و صالحان می‌باشد (۲۲).

در متون تاریخی آمده، سلمان در مقام دفاع از امامت امام علی(ع) نخست بخشی از سخنان خود را به پارسی بیان داشت و گفت: کردید و نکردید و ندانید که چه کردید، و حق امیر بردید. بعد آن را به عربی ترجمه کرد و گفت: اصبتم و اخطاتم، اصبتم سنه الاولین و اخطاتم اهل بیت رسول الله(ص) (۲۳).

۲- دامن او را نمی‌گیرید؟

شهر مدینه در جوش و خروش عجیبی می‌سوزد، عده‌ای با «ابوبکر» به عنوان جانشین پیامبر(ص) بیعت کرده‌اند، اما افراد زیادی هم که از بزرگان اصحاب و رؤسای مهاجران و انصار می‌باشند، زیر بار بیعت نرفته‌اند، آنان علی(ع) و فرزندان، عباس بن عبدالمطلب و فرزندان وی از بنی هاشم، سعد بن عباد و فرزندان و اعضای خانواده‌اش، حباب بن مندر و پیروانش، زبیر، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، خالد بن سعید، سعد بن ابی وقاص، عتبۀ بن ابولهب، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابوسفیان بن حرب، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، عبدالله بن مسعود، حسان بن ثابت، مغیره بن شعبه، محمد بن مسلمه و دیگران هستند (۲۴).

آری، هم وضع عمومی شهر آشفته و خطرناک است، و هم اوضاع به زیان علی(ع) و حق مسلم او تمام می‌شود. قبل از آن هم رسول گرامی اسلام، این اوضاع خطرناک را پیش‌بینی کرده، و چند بار به علی(ع) فرموده بود: ضغاین فی صدور اقوام لایبدونها لک، الا من بعدی، «احقاد بدر» و «ترات احد» (۲۵).

کینه‌هایی در سینه‌های افرادی نهفته است، که تا من زنده هستم آن را نسبت به تظاهر نمی‌کنند، اما بعد از من، کینه‌هایی که از «جنگ بدر» و «جنگ احد» در دلها نهفته است، ظاهر می‌گردد!

باری، رسوب افکار جاهلی را، رسول گرامی اسلام، در زمان حیات خویش، در افرادی سراغ می‌داشت، و از بروز و ظهور آن، بخصوص برای بعد از خود نگران بود، اما این راز وقتی فاش شد، که در «جنگ احد» بخاطر

کوتاهی عده‌ای، برای ارتش اسلام شکستی رخ داد، و افراد دشمن شایع کردند که رسول خدا(ص) کشته شده‌است، و در آن زمان افراد زیادی راه فرار را پیش گرفتند!

قرآن کریم هم این راز نهفته را فاش نمود و اعلام کرد: گروهی از یاران به اندازه‌ای در فکر جان خویش بودند، که درباره خداوند و وعده‌های الهی، گمانهای ناحق زمان جاهلیت را داشتند، و می‌گفتند: آیا برای ما راه چاره‌ای هست؟ (۲۶).

آری، این گمان پیامبر(ص) درباره افراد سست عنصر را قرآن کریم، افشا نمود و رسول گرامی اسلام(ص)، از بروز این افکار جاهلی و خطرهای آن نگران بود (۲۷).

باری، پس از رحلت رسول خدا(ص) عقده‌های پنهان چرکین سرباز کرد، و به غارت حق امامت علی(ع) انجامید، و گروهی از مهاجران و انصار مؤمن هم تا توانستند، از این حق مسلم دفاع کردند، ولی نتیجه چه شد؟ در ادامه بحث مطالعه کنیم.

اما این دفاع برای افراد دلسوز در آن روزهای بحرانی، وقت و زمان و مکان نمی‌شناخت، چنانکه وقتی علی(ع) بر «استر» رسول خدا(ص) سوار بود و از راهی عبور می‌کرد، و سلمان در میان گروهی حضور داشت، وقتی آن حضرت را مشاهده کرد، از جا برخاست و فریاد زد: الا تقومون تاخذون بحجزته، تسالونه...؟

آیا از جا بر نمی‌خیزید و دامن او را بگیرید و از او سؤال کنید؟ سوگند به خدایی که دانه را می‌شکافد و انسان از را از نطفه می‌آفریند، کسی غیر از وی وجود ندارد، که شما را به راه و رسم پیامبرتان آگاه سازد، عالم ربانی در روی کره زمین فقط اوست و دلها با پناه بردن به او آرامش می‌گیرد.

آری، اگر علی(ع) را از دست دادید، علم و دانش انسانی را از دست داده‌اید، وانسانیت را به انکار و فراموشی سپرده‌اید! (۲۸).

۳- صبر تلخ

طبق روایات فراوانی، امام باقر(ع) و امام صادق(ع) غیر از سلمان و ابوذر و مقدادو چند نفر دیگر، که گاهی هفت نفر می‌شده‌اند، افراد دیگر را سست عنصر، از رده‌دین خارج شده، و خلاصه جاهلیت طلب معرفی کرده‌اند (۲۹).

زیرا، در آن شرایط بحرانی، که عقده‌های چرکین سرباز کرده بود، حب مقام اشخاص را به سر مستی کشانده، و هنوز ایمان و ارزشهای قرآنی در جانهای بسیاری از اشخاص نفوذ و تاثیر کار ساز خود را نبخشیده بود، و حرکت روی «مرز حق و عدالت» و در نظر گرفتن رضایت خدا و رسول(ص) کاری بس دشوار و سنگین بوده است.

اینجاست که دیگر سخن پیامبر(ص): علی مع القرآن و القرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۳۰) نادیده گرفته می‌شود، و برای تشکیل پایه‌های حاکمیت، ماموران خشن حکومت، با سماجت و تهدیدهای فراوان، به خانه علی(ع) هجوم می‌آورند، تا با اجبار او را برای بیعت به مسجد پیامبر(ص) ببرند و بدین وسیله، خلافت را به حسب ظاهر مشروعیت ببخشند، و این فاجعه با همه تلخی‌ها صورت می‌گیرد!

اما این وضع برای اصحاب مؤمن پیغمبر(ص)، که در کنار خانه ایستاده‌اند و خون در رگهای آنها می‌جوشد، بسیار دردناک و دلخراش و غیر قابل تحمل است.

امام باقر(ع) فرموده است: وقتی علی(ع) را در حالی که ریسمان به گردن او بود به طرف مسجد می‌بردند، ابوذر سخت به خشم آمده بود، یک دست خود را روی دست دیگر می‌زد و می‌گفت: ای کاش این شمشیرهایی که در جنگها بدست ما بود، اکنون هم در دست ما قرار داشت.

مقداد، گفت: اگر مولای ما بخواهد خدا را می‌خواند و به یاری می‌طلبد.

اما سلمان (که حکیم بود و در هر حال، اطاعت و رضایت علی(ع) و مصالح کلی اسلام را مد نظر می‌داشت) گفت: مولای اعلم بما هو فیه (۳۱).

مولای من، به آنچه بدان گرفتار است، آگاهتر است و تکلیف خود را بهتر می‌داند. و شاید هم در اینجا بود، که مسلمانان سست عنصر را مورد خطاب قرار داد، و بپیش‌بینی وضع دردناک و رقت‌بار جامعه اسلامی فریاد زد: اما والله، حیث عدلتم بها عن اهل بیت نبیکم، لیطمعن فیه الطلقاء (۳۲).

به خداوند سوگند، اگر با این گونه رفتار خویش، از اهل بیت پیامبر(ص) عدول کنید و جدا شوید، طعمه «طلقاً» قرار می‌گیرید، و آزادشدگان پیغمبر(ص) در فتح مکه بر شما سلطه خواهند یافت!

۴- سخنرانی در مسجد

در شهر مدینه، آشوب و خروش وحشتناکی موج می‌زد، گاهی موج این خروشها فضای مسجد پیامبر(ص) را انباشته می‌ساخت، عده‌ای با ابوبکر به عنوان جانشین پیغمبر(ص) به پیروی از قاعده «اجماع» بیعت کرده‌اند، اما رؤسای مهاجر و انصار و برخی دیگر مقاومت کرده، معیارهای نبوی(ص) را مد نظر داشته و زیر بار این بیعت نرفته‌اند.

امام جعفر صادق(ع) فرموده است: ولایتی را که مؤمنین پس از پیامبر(ص) آن را تغییر ندادند و تبدیل نکردند واجب می‌باشد. آن مؤمنان عبارت بودند از:

۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- مقداد بن اسود دثلی ۴- عمار یاسر ۵- جابر بن عبدالله انصاری ۶- حذیفه بن یمان ۷- ابو هیثم بن تیهان ۸- سهل بن حنیف ۹- ابویوب انصاری ۱۰- عبدالله بن صامت ۱۱- عباده بن صامت ۱۲- خزیمه بن ثابت، دوشه‌دین ۱۳- ابو سعید خدری، و افرادی که مانند آنان رفتار کردند (۳۳).

در روایت دیگری، ابان بن تغلب، از امام صادق(ع) سؤال می‌کند: فدایت گردم، آیا کسی از اصحاب رسول خدا(ص) عمل ابوبکر را که در جای پیغمبر(ص) نشست، مورد اعتراض قرار نداد؟

آن حضرت فرمود: دوازده نفر اعتراض کردند، شش نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار بودند، که در این روایت «خالد بن سعید بن عاص» به عنوان مهاجر آمده، «عثمان بن حنیف» اضافه شده، و از «سعد بن مالک» معروف به ابوسعید خدری، نامی به میان نیامده است (۳۴).

امام صادق ادامه می‌دهد: این گروه با هم مشورت کردند، و هماهنگ شدند که وقتی «ابوبکر» بالای منبر قرار می‌گیرد، او را از منبر به زیر آورند، اما عده‌ای از آنان، این عمل را، مصداق آیه قرآن که می‌فرماید: با دست خود، خویشان را به هلاکت نیندازید (۳۵) دانستند و تصمیم گرفتند با علی(ع) به مشورت پردازند، علی(ع) هم این عمل را موجب قتل و خونریزی شمرد و به صلاح اسلام ندانست، ولی پیشنهاد کرد: آنان به نزد «ابوبکر» بروند و آنچه را درباره خلافت از رسول خدا(ص) شنیده‌اند بیان دارند، تا برای کسی بهانه و عذری باقی نماند. آنگاه آن گروه دوازده نفری حرکت کردند و به مسجد آمدند، روز جمعه بود و پنج روز از رحلت رسول خدا(ص) می‌گذشت و ابوبکر بر منبر سخن می‌گفت.

نخست طبق روایت «ابان بن تغلب» از امام صادق(ع)، خالد بن سعید بن عاص، از مهاجران سخن گفت، فضایل علی(ع) و سفارش‌های رسول خدا(ص) در مورد امامت آن حضرت بیان داشت، و اعتراض خود را به بیعت انجام شده اعلام کرد.

سپس «سلمان فارسی» از جا حرکت کرد و در مسجد با حضور جمعیت، خطاب به ابوبکر و حاضران گفت: کردید و نکردید و ندانید، چه کردید.

آنگاه سلمان که با تهدید و سایه شمشیر بر گردن خود، تن به بیعت اجباری داده بود، سخن فارسی خود را به عربی بیان نمود و بر اساس بینش علمی و حکیمانه خویش ادامه داد: ای ابوبکر! آیا سند کار خود را به چه چیزی استوار کرده‌ای؟ و اگر چیزی از تو سؤال کنند، که آن را نمی‌دانی از چه کسی می‌پرسی؟ و دلیل تو برای سبقت گرفتن بر خلافت چیست؟ در حالی که شخص داناتر از تو، و نزدیکتر از تو به رسول خدا(ص) و آگاهتر به تاویل قرآن و سنت پیامبر(ص) وجود دارد؟

مگر آن شخص را رسول خدا(ص) در زمان حیات خویش بر دیگران مقدم و برتر نداشته؟ و به هنگام وفات سفارش او را به شما نکرده است؟ آیا سخن پیغمبر(ص) راءرها کردید، و وصیت او را فراموش نمودید؟ آیا از وعده‌ها تخلف کردید و پیمانها را شکستید، و پیوندها را گسیختید؟

آیا فراموش کرده‌اید، که دستور پیامبر(ص) درباره اطاعت از پرچم «اسامه بن زید» را زیر پا گذاشتید، از ترس اینکه مبدا امت برای این کار بزرگ بیدار باشد و شما به این مقامی که بدست آورده‌اید، دسترسی پیدا نکنید؟ راستی چگونه جرات کردید، با فرمان پیامبر(ص) مخالفت نمایید؟ برای اینکه لذت شیرینی این مقام چند روزه را بچشید؟ اما این را بدانید، که وزرو و بال سختی برای خود فراهم کردید، و با بارگناه سنگینی که با دست خود تهیه کرده‌اید، به داخل قبر وارد خواهید شد.

اما هنوز هم راه بازگشت به حق وجود دارد، و می‌شود گذشته‌ها را جبران نمود، و پس از این جسارت بزرگ با خدا، پیوند بندگی برقرار کرد، این عمل را زود می‌شود انجام داد، هنوز هم راه نجات باقی مانده است، ولی آن وقت که در قبر قرار گرفتید، دیگر یار و مددکاری وجود نخواهد داشت.

ای ابوبکر! آنچه را تو از پیامبر(ص) شنیدی، ما هم شنیده‌ایم، و آنچه را که از پیغمبر(ص) با علی(ع) تو دیدی، ما هم دیده‌ایم.

بنابراین، چرا درباره کاری که بر تو مشتبه شده، از آن باز نمی‌گردی؟ دیگر چه عذر و بهانه‌ای داری؟ مقامی را که تو برگزیده‌ای، برای دین و مسلمانان چه نفع و سودی دارد؟ تو را به خدا، تو را به خدا، به فکر خویشتن باش و کژی را ادامه مده، من‌انذار و هشدار خود را اعلام داشته‌م، و تو نیز از کسانی مباش، که به سخن حق پشت می‌کنند و راه استکبار و سرکشی را پیش می‌گیرند! (۳۶).

در هیاهوی مسجد

پس از سخنرانی عمیق و متین سلمان، ده نفر دیگر سخنرانی کردند، سفارش‌های رسول خدا(ص) را درباره حفظ مقام ولایت علی(ع) و فضایل و مناقب آن حضرت بیان داشتند، و خلیفه هم در برابر آن همه استدلال‌های محکم به ستوه آمد، اما «عمر» بارها به عنوان طرفداری از خلیفه با ارباب و زور شمشیر از جا برمی‌خاست تا افراد را ساکت و مجلس را آرام کند، که این کار عملی نمی‌شد، زیرا هیاهوی عجیبی مسجد پیغمبر(ص) را فرا گرفته بود.

امیرالمؤمنین(ع) هم در مسجد حضور داشت، و از سخنرانی افرادی که پیام‌های پیامبر(ص) را به مردم رسانیده بودند سپاسگزاری می‌کرد، و به «خالد بن سعید» که باز به پا خاسته بود و پاسخ تهدیدهای شمشیر «عمر» را می‌داد، دستور داد: بنشینند تا مجلس آرام شود، اما سلمان که مسجد و منبر و سفارش‌های رسول خدا(ص) را مورد بی احترامی مشاهده می‌کرد، باز از جای برخاست و فریاد برداشت:

الله اکبر، الله اکبر، من با این دو گوش خود از رسول خدا(ص) شنیدم، و اگر دروغ‌بگویم دو گوش من کرباد، که آن حضرت فرمود: وقتی می‌رسد که، برادر من و پسرعموی من در مسجد با جمعی از اصحاب جمع می‌شوند، و گروهی از ناهلان آنان را احاطه می‌کنند، و تصمیم به قتل آنان می‌گیرند، و الان تردید ندارم، که آن ناهلان شما هستید، که اراده قتل علی(ع) و یاران او را کرده‌اید!

اما با شنیدن سخنان سلمان، عمر می‌خواست او را مورد حمله قرار دهد، که علی(ع) او را آرام کرد و سر جای خود نشانید و فرمود: اگر دستور خدا و عهد با رسول خدا(ص) نبود، ای پسر «صهاک حبشی» به تو می‌فهماندم، که یار و یاور کدامیک از ما بیشتر است، و چه کسی پیروز و سر بلند است؟ (۳۷).

ناچار، بیعت

برای بیعت گرفتن از امام علی(ع) جهت ابوبکر، چند روزی رفت و آمدهای خشن ادامه داشت و آن حضرت که بر اساس تعیین تکلیف خلافت از سوی پیامبر(ص)، و لیاقت و صلاحیت کامل خود، این کار را مجاز نمی‌دانست، با کمال شهامت از بیعت خودداری می‌کرد، تا «اینکه افراد شمشیر بدست، به خانه او هجوم آوردند» آن حضرت را با دست بسته به مسجد بردند، او در مسجد سخن‌ها گفت، سفارش‌های رسول خدا(ص) را برای مردم بازگو کرد، و اولویت حق امامت و پیشوایی خود را برای حاضران بیان داشت، و درحالی که شمشیر آخته را برای قتل بالای سر خود می‌دید، طبق روایت «ابن قتیبه دینوری» این آیه قرآن را قرائت کرد: «یا ابن‌ام! ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی» (۳۸).

بعد خطاب به قبر رسول الله (ص) نمود و گفت: ای برادرم! پس از وفات تو این گروه مرا به ناتوانی کشیدند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند!

آنگاه در حالی که سر به آسمان بلند و ناله می کرد و به خدا شکایت می برد، دست بسته را دراز کرد و ابوبکر ست به دست آن حضرت گذاشت، و بدین ترتیب بیعتی صورت گرفت (۳۹).

طبق روایت امام صادق (ع) سلمان هم بعد از این مرحله بیعت کرد، و خداوند هم در قرآن کریم درباره وضعی که برای علی (ع) و سلمان پیش آوردند و راه بازگشت به قبل از نبوت را فراهم نمودند، خطاب به منحرفان می فرماید: محمد (ص) پیامبری بود، که چون پیامبران قبل از خود به دیار باقی شتافت، آیا اگر محمد (ص) بمیرد یا کشته شود، شما باید به عقب و گذشته برگردید؟! (۴۰).

درباره شیوه بیعت سلمان هم می خوانیم: در همان روزی که بیعت اجباری علی (ع) صورت گرفت، سلمان فارسی را با آن کهنسالی و ارادتش به اهل بیت (ع) دستگیر کردند و گفتند: با ابوبکر بیعت کن، او گفت: ای اصحاب محمد (ص)! مگر من در زمان رسول خدا (ص) با امیرالمؤمنین (ع) بیعت نکردم؟ و باز سخن فارسی خود را خطاب به ابوبکر، این طور تکرار کرد: کردی و نکردی و نیکو نکردی و حق امیر ببردی، شما سنت پیامبر را می دانید، اما از آن طرفه رفتید، و نسبت به سنت پیغمبر (ص) خطا کردید و هر کس پیمان شکنی کند، علیه خویش اقدام کرده... (۴۱) آنگاه گردن خود را کشید و خم شد، و در حالی که زیر بار بیعت نمی رفت، و علی (ع) هم این وضع را مشاهده می کرد، خطاب به آن حضرت گفت: من مطیع تو هستم و در امور دین، مولای من تو هستی.

آنگاه علی (ع) فرمود: سلمان! بیعت کن، این کار نزدیک و ساده ای است، پاداش بزرگ فردا از جانب خداست، بعد قرائت کرد: اگر خدا بخواهد، کسانی را یاری می کند، اما برخی را به برخی دیگر امتحان می گرداند (۴۲).

بعد سلمان دست چپ خود را جلو برد، و گفت: چو با دست راست با علی (ع) در زمان رسول خدا (ص) بیعت کرده ام، با آن دست با دیگری بیعت نخواهم کرد، اکنون این دست چپ من در اختیار شماست، و خداوند هم این سلطنت را بر شما مبارک نگرداند.

باری، در حالی که سلمان گردن خود را کشیده بود، تا بدین وسیله در برابر شمشیر اعلام جانبازی کند، علی (ع) خطاب به جمعیت فرمود: شما را به خدا و به پیغمبر (ص) سوگند می دهم، آیا شما نشنیدید که پیغمبر (ص) می فرمود: سلمان منا اهل البیت، من اغضب سلما فانا فقد اغضبنی؟

حاضران جواب دادند: همین طور است، ما این موضوع را شنیده ایم.

آن وقت علی (ع) فرمود: بنابراین، به دست چپ او قناعت کنید، ایرادی ندارد. آنگاه ابوبکر گفت: علی (ع) راست می گوید، دست چپ سلمان را نزدیک بیاورید (۴۳).

ابن ابی الحدید، از کتاب «جوهری» از «جریر بن مغیره» روایت می کند: زبیر و سلمان و انصار می خواستند بعد از پیامبر (ص) با علی (ع) بیعت کنند، اما وقتی ابوبکر مورد بیعت قرار گرفت، سلمان گفت: اصبتم الخیره و اخطاتم المعدن (۴۴).

به کارشناسی دست یافتید، اما از معدن علم و فضیلت محروم شدید.

همچنین ابن ابی الحدید می‌نویسد: سلمان گفت: شما با پیرمردی بیعت کردید، اما درباره اهل بیت پیامبر(ص) به خطا رفتید، در صورتی که اگر اهل بیت را برمی‌گزیدید، اختلافی در میان شما به وجود نمی‌آمد، و روزگار پر نعمتی داشتید (۴۵).

«طبری» که وفات حضرت فاطمه(س) را شش ماه بعد از وفات رسول خدا(ص) می‌داند، از «زهری» روایت می‌کند: علی(ع) شش ماه بعد از وفات رسول خدا(ص) بیعت نمود، و بنی هاشم نیز پس از بیعت علی(ع) بیعت کردند (۴۶).

به هر حال، بیعتی که سلمان و ابوذر و مقداد و افراد دیگری از مهاجران و انصار و «بنی هاشم» به پیروی از سفارشهای رسول خدا(ص) برای آن تلاش می‌کردند، تا برای امام علی(ع) صورت گیرد، و حق نبوت ادا شود، و امت به راه هدایت حرکت کند، و کیان اسلام با پیشوایی خلیفه‌ای اعلم و اتقی و افضل محفوظ ماند، با ماجراهای تلخی که مطالعه کردیم، و ناصالحی‌هایی که واقع شد، برای «ابوبکر» صورت پذیرفت.

پی‌نوشتها:

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۴؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۰؛ دیوان امیرالمؤمنین(ع)، ص ۴۰۰.
۲. سوره مائده، آیه ۳.
۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۴.
۴. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.
۵. تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ الغدير، ج ۲، ص ۲۸۳.
۶. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲؛ حیاة محمد(ص)، ص ۴۶۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲.
۷. سوره بقره، آیه ۱۸۰.
۸. تاریخ پیامبر اسلام(ص)، ص ۳۷۷.
۹. التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۵.
۱۰. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۸۰.
۱۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۷؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۵؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۰۸.
۱۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۹۸.
۱۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۹۸.
۱۴. اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۱۳.
۱۵. الاصابه، ج ۲، ص ۵۲.
۱۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵.
۱۷. فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، ص ۱۰۴؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۳.
۱۸. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۹۸؛ ناسخ التواریخ، خلفاء، ج ۱، ص ۶۴.

١٩. احتجاج طبرسى، ج ١، ص ١٠٧؛ بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٩؛ بهجة الامال، ج ٤، ص ١٦٦.
٢٠. الامامة و السياسة، ج ١، ص ١١.
٢١. اشاره به آيه ٦٦ سورة مائده: ... لا كلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم.
٢٢. الاحتجاج للطبرسى، ج ١، ص ١٥٢؛ نفس الرحمن، ص ٢٧٦؛ بحارالانوار، ج ٢٩، ص ٨١ و ج ٢٨، ص ٩٠٨؛ فتاوى سلمان، ص ٧٠٦.
٢٣. فتاوى سلمان، ص ١٠٢؛ نفس الرحمن، ص ٥٨٥.
٢٤. الغدير، ج ٧، ص ٩٣ و ١٤٣؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٢٤؛ اسدالغابه، ج ٤، ص ٤٠.
٢٥. بحارالانوار، ج ٢٨، ص ٥٥ و ٧٥.
٢٦. سورة آل عمران، آيه ١٥٥.
٢٧. مجمع البيان، ج ١، ص ٥٣٢؛ السيرة النبوية، ج ٣، ص ١٢٢.
٢٨. بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣٢١؛ امالى شيخ صدوق، ص ٣٢٧.
٢٩. بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣ - ٣٢٢؛ الاختصاص، ص ٤، روضه كافى، ص ٢٤٥؛ نفس الرحمن، ص ٥٧٦.
٣٠. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٠٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٣٤؛ فيض القدير، ج ٤، ص ٣٥٦.
٣١. بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣٥٢.
٣٢. فتاوى سلمان، ص ١٠٢.
٣٣. بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣٢٥؛ عيون اخبار الرضا، ص ٢٦٩.
٣٤. الاحتجاج للطبرسى، ج ١، ص ٩٧.
٣٥. سورة بقره، آيه ١٩٥.
٣٦. الاحتجاج، ج ١، ص ١٠٠، ناسخ التواريخ، خلفا، ج ١، ص ٦٨.
٣٧. الاحتجاج، ج ١، ص ١٠٤؛ الدرجات الرفيعه، ص ٢١٤؛ ناسخ التواريخ خلفا، ج ١، ص ٧٧.
٣٨. الامامة و السياسة، ج ١، ص ١٣؛ سورة اعراف، آيه ١٥.
٣٩. الاحتجاج، ج ١، ص ١١٠؛ ناسخ التواريخ خلفا، ج ١، ص ٩٦.
٤٠. بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٣٥١؛ سورة آل عمران، آيه ١٤٤.
٤١. سورة فتح، آيه ١٠.
٤٢. سورة محمد(ص)، آيه ٤.
٤٣. نفس الرحمن، ص ٥٨٥؛ الكشكول فيما جرى على آل الرسول، ص ٨٤ و ٨٥.
٤٤. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٤٩.
٤٥. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٤٩.
٤٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٢، جزء ٣، ص ٢٠٢.

فصل ۶: در محضر علی(ع) و فاطمه(س)

در محضر علی(ع) و فاطمه(س)

بیعتی که داستان آن را در فصل قبل خواندیم، و یک «فلته» و حادثه ناگهانی در اسلام عنوان یافته، در مسجد رسول خدا(ص) در مدینه به حسب ظاهر صورت گرفت، اما چنین بیعتی، تا چه اندازه استمرار نبوت و مشکل گشای جامعه نوپیداسلامی بوده است؟ در ادامه این فصل بررسی می‌کنیم.

اما اینکه، این بیعت را «خلیفه دوم»، «فلته» (۱) یعنی کار ناگهانی، یا عمل اشتباهی خوانده، آیا به راستی «ناگهانی» و «بدون مقدمه» و یک «حادثه» بوده است؟ این رانمی‌توان باور داشت، زیرا مسایل پیدا و پنهان تاریخی گواهی می‌دهد، که از سالهای پیش تدارک‌هایی دیده شده بود، تا علی(ع) از حق امامت و هدایت محروم گردد. پیامبر(ص) هم در مراحل مختلف و با بیانهای گوناگون، وضع پس از رحلت خویش را بیان کرده بود و امت را از ضررهای حوادث آینده، سخت‌بیم داده بود، که نگاه گذرایی به برخی از آن موارد می‌افکنیم:

۱- یک وقت امام علی(ع) به همراه رسول خدا(ص) می‌رفت، چشم علی(ع) به باغی افتاد و آن را زیبا توصیف کرد، اما رسول خدا(ص) فرمود: ای علی جان! باغ تو در بهشت از این باغها زیباتر می‌باشد. بدین ترتیب از فت‌باغ گذشتند و این گفت و گو انجام گرفت، آنگاه رسول خدا(ص) علی(ع) را در آغوش گرفت و گریه کرد و علی(ع) هم به گریه افتاد!

اما وقتی علی(ع) علت گریه رسول خدا(ص) را جويا شد، آن حضرت فرمود: ایکی لضعائن فی صدور قوم لا تبدوا لک، الا من بعدی...

برای این جهت گریه می‌کنم، که کینه‌هایی که هم اکنون در سینه‌های گروهی نسبت به تو وجود دارد، پس از وفات من ظاهر می‌شود!

علی(ع) عرض کرد: در چنین وقتی آیا دین من نابود خواهد شد؟!

رسول خدا(ص) فرمود: بل فیها حیات دینک (۲).

۲- امام علی(ع) فرموده است: یکی از مطالبی که رسول خدا(ص) آن را با من در میان گذاشت، این بود که: ان الامة ستغدر بک من بعدی (۳).

پس از رحلت من، امت با تو حيله و تزوير روا خواهد داشت.

۴- ابن عباس، روایت می‌کند: یک روز پیامبر(ص) به پا خاست و برای مخاطبه‌ای بدین شرح ایراد کرد: ای مردم! شما در حالی در قیامت به پیشگاه خداوند محشور می‌شوید، که پابرهنه، عریان و ختنه نشده می‌باشید! سپس قرائت کرد: همانطور که شما را در آغاز خلقت پدید آوردیم، باز زنده می‌گردانیم... (۴).

سپس فرمود: این را بدانید که، اولین کسی که روز قیامت پوشیده می‌شود، ابراهیم خلیل(ع) است.

بعد گروهی از امت مرا می‌آورند، و به طرف شمال (اهل شقاوت و دوزخیان که نامه عمل آنها به دست چپ است) (۵) می‌برند! اما من که از دیدن آن وضع ناراحت می‌شوم، می‌گویم:

پروردگارا! اینان امت من هستند! ولی خطاب می‌رسد: انک لا تدری ما احدثوا بعدک... انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم، منذ فارقتهم (۶).

تو نمی‌دانی اینان پس از وفات تو، چه حوادثی پدید آوردند، اینان پیوسته راه‌ارتداد، و انحراف را پیمودند، و پس از تو، واپسگرایی به قبل از اسلام را شروع کردند!

۴- «طبری» می‌نویسد: ابن عباس روایت می‌کند: من به «عبدالرحمن بن عوف» قرآن می‌آموختم، یک سال او با یکی از صحابه به حج رفت، در «منا» طلحه بن عبید، گفته بود: اگر «عمر» بمیرد، من با علی(ع) بیعت می‌کنم، اما این مطلب موجب ناراحتی شدید عمر گردید، تا جایی که در مقام تنبیه «طلحه» برآمده بود.

ولی او را به خاطر قداست آن سرزمین و حضور زائران از تنبیه منصرف کردند، تا اینکه به مدینه آمد و جمعه بر کرسی خطابه قرار گرفت و گفت: شنیده‌ام کسی از شما گفته، اگر امیرالمؤمنین(عمر) بمیرد، من با فلانی بیعت می‌کنم، هرگز کسی فریفته این کار نشود.. (۷).

۵- وقتی فرزند رسول خدا(ص) - عبدالله - از دنیا رفت و آن بزرگوار دیگر فرزندپسری نداشت، «عاص بن وائل سهمی» به آن حضرت، عنوان «ابتر» داد، یعنی کسی که نسل و نتیجه‌ای ندارد و با مرگ او، نام و راه و مکتب او پایان می‌یابد! (۸).

اما خداوند «سوره کوثر» را نازل کرد، که یک معنای آن «خیر کثیر» می‌باشد، و عالی‌ترین «خیر کثیری» که به پیامبر(ص) از جانب خداوند عطا شده، با توجه به منظور دشمن، مبنی بر «مقطع نسل بودن پیامبر» حضرت فاطمه زهرا(س) می‌باشد.

از مجموع نمونه‌های حدیثی و تاریخی، که مطالعه کردیم، چند نتیجه بدست می‌آید:
الف: رسول خدا(ص) حذف علی(ع) را از میدان رهبری امت بیان کرده، آن را به گوش افراد رسانده، و حتی مخالفان را از عمل ناروای خویش بیم داده و نیز مجازات اخروی آنان را هم بیان داشته است.

ب: موضوع انتظار قطع استمرار نبوت، در «قالب امامت» سابقه دیرین داشته و حتی «عاص بن وائل» دشمن جانی پیغمبر(ص)، طرح آن در سر می‌پرورانده، و انتظار داشته، با رحلت پیامبر(ص) راه رسالت آن حضرت مختومه گردد.

ج: «فلته» و ناگهانی بودن بیعتی که در فصل قبل گذشت، به حسب شواهد تاریخی و به اعتراف «خلیفه دوم» اصل آن ناگهانی نبوده، و با تفاهم و اندیشه‌های قبلی صورت گرفته، بلکه نسبت به تعیین مصداق آن، یعنی «ابوبکر» مسئله، حالت ناگهانی یا جهت دیگر به خود گرفته، و از دست دیگران، که آن را «فلته» نامیده‌اند، بیرون رفته است.

به هر حال، به روایت «سیوطی» ابوبکر از دوشنبه بیستم ربیع‌الاول سال یازدهم هجرت، تا شب سه‌شنبه بیست و و به اعتراف «ابن قتیبه دینوری» مدت دو سال و چند ماه (۱۰) و به نوشته «یعقوبی» ابوبکر دو سال و چهار ماه خلافت نمود (۱۱).

البته در این مدتها، فتوحاتی برای مسلمانان بدست آمد، اما آیا چنین زمامدارانی توانسته‌اند، رهبری جامعه اسلامی را با همه ویژگی‌های لازم لباس عمل ببوشانند، و بخصوص در مقام والای علم و دانش، پاسخگوی

عالمان و دانشمندی که به مدینه مراجعه می‌کردند و بر اساس مبانی دینی خود پرسش‌هایی داشتند، توانمند باشند؟ تاریخ در این باره وضع نگران‌کننده‌ای ارائه می‌کند!

بخصوص اینکه نفوذ اسلام در عصر رسول خدا(ص) در گستره بخش وسیعی از جهان آن روز موجب گردیده بود، که امپراتوری ایران در مقابل دعوت آن حضرت عصیان ورزد، و پس از رحلت رسول خدا(ص) این عصیان به صورت مقابله درآمده بود، ولی چون ایران آن روز کتاب آسمانی متقنی نداشت که در برابر اسلام هجوم فرهنگی صورت دهد، زمزمه حرکت نظامی خود را ساز کرده بود، که این کارموقعیت اسلام را تهدید می‌کرد، و شرح آن را در فصل «در جبهه‌های جنگ» مطالعه می‌کنیم.

اما، امپراتوری «روم مسیحی» غیر از حرکت جنگی، که آن را در سرزمین شام و فلسطین و تبوک، آغاز کرده بود، (۱۲) با توجه به اینکه کتاب آسمانی نیز داشت، می‌توانست با اسلام «نبرد علمی» و «هجوم فرهنگی» نیز به عمل آورد، و از این ناحیه، خطر بزرگی متوجه جامعه نوپنیاذ اسلامی گردد، که یک نمونه مهم آن را در فصل «کتاب سلمان، خبر جاثلیق» بررسی می‌کنیم.

اضافه بر این دو جبهه مخالف و درگیر با اسلام، یهودیان نیز از خلا علمی پس از رسول خدا(ص) استفاده می‌کردند، و گاهی از راه مطرح کردن بحث‌های علمی و کلامی به بحث و گفت و گو و مناظره می‌پرداختند، که یک نمونه آن سؤال‌های یک یهودی از «خلیفه اول» بدین شرح است:

حلال مشکلات

«انس بن مالک» روایت کرده است: پس از وفات رسول خدا(ص) یک مرد یهودی به مدینه آمد، و می‌خواست مسایلی را از خلیفه پیغمبر(ص) سؤال کند. مردم با اشاره «ابوبکر» را به او معرفی کردند. مرد یهودی نزد ابوبکر رفت و گفت: من می‌خواهم چند چیز از تو سؤال کنم، که آنها را غیر از پیامبر(ص) یا وصی او نمی‌داند!

ابوبکر گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

مرد یهودی گفت: به من بگو، آنچه از خدا نیست، آنچه نزد خدا نیست، و آنچه را خدا نمی‌داند، چیست؟! ابوبکر گفت: اینها مسایل کفرآمیز است. آنگاه ابوبکر و گروهی از مسلمانان، مرد یهودی را مورد پرخاش و حمله قرار دادند!

اما «عبدالله بن عباس» که در مجلس حضور داشت، از این برخورد ناراحت شد و گفت: درباره این مرد انصاف به خرج ندادید و خوشرفتاری نکردید.

ابوبکر گفت: مگر نشنیدی چه می‌گفت؟!

عبدالله بن عباس، پاسخ داد: اگر برای سؤال‌های او جوابی دارید، بیان کنید و اگر نه، او را نزد علی(ع) ببرید، چون من از پیغمبر(ص) شنیدم که درباره علی بن ابی‌طالب می‌فرمود: خدایا! قلب او را هدایت گردان، و زبان وی را استوار بدار.

آنگاه، ابوبکر و جمعیتی که آنجا حضور داشتند، به حضور علی(ع) رسیدند، اجازه گرفتند و ابوبکر گفت: ای ابوالحسن! این مرد سؤالهای کفرآمیزی را از من پرسیده است! علی(ع) خطاب به مرد یهودی، فرمود: سؤالهای تو چیست؟

مرد یهودی گفت: من چیزهایی از تو سؤال می‌کنم، که آنها را جز پیغمبر(ص) یا جانشین او کسی نمی‌تواند جواب بدهد.

علی(ع) فرمود: سؤالهای خود را بیان کن.

مرد یهودی، سؤالهای سه گانه خود را تکرار کرد.

علی(ع) فرمود: آنچه را خدا نمی‌داند، این همان ادعای شما ملت یهود است، که می‌گویید: عزیز، فرزند خداست، و خدا می‌داند که «عزیز» فرزند او نیست (۱۳).

اما آنچه می‌پرسی که من جواب دهم: نزد خدا نیست، هیچگاه ظلم و ستم، نزد خدا نیست و خداوند متعال به هیچ بنده‌ای ظلم و ستم روا نمی‌دارد (۱۴).

اما اینکه می‌پرسی برای تو بیان کنم، آن چیست که خداوند آن را ندارد؟ باید بگوییم: آن شریک است، که خدا ندارد.

مرد یهودی با شنیدن این پاسخها، گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله، و انک وصی رسول الله صلی الله علیه و آله.

ابوبکر و مسلمانانی که آنجا حضور داشتند و پاسخهای علی(ع) و مسلمان شدن مرد یهودی را مشاهده کردند، گفتند: ای مشکل‌گشای غمها و گرفتاری‌ها (۱۵).

به هر حال، همراهی و ارتباط تنگاتنگ سلمان، با امام علی(ع) در مراحل مختلف صورت گرفته، امام صادق(ع) سلمان فارسی را از جمله سه نفر یا هفت نفری معرفی کرده، که از پیمان اطاعت علی(ع) عدول نکردند (۱۶) و «ابن ابی الحدید» هم نوشته است: کان سلمان من شیعه علی علیه السلام و خاصته (۱۷).

سلمان از شیعیان خاص علی(ع) بود. و چنانکه در مراحل دیگر این کتاب مطالعه می‌کنیم، در عین حالی که وی با اجبار تن به بیعت ابوبکر می‌دهد، ارتباط خویش را با امام علی(ع) محفوظ می‌دارد، و احکام و مسائل و راهنمایی‌های لازم خود را، از آن حضرت دریافت می‌دارد.

در خدمت فاطمه(س)

سلمان فارسی، بلکه سلمان محمدی(ص) و علوی(ع)، که مقام درخشان و جاویدان «منا اهل البیت» را دریافت داشته، برای درک فضیلت ملاقات و دریافت فیض از این «بیت» که عنصر اساسی و حیاتی آن را، فاطمه(س) شکل می‌بخشد، از دیگران سزاوارتر می‌باشد.

بر این اساس، ملاحظه می‌کنیم، سلمان در عین حالی که شاگرد ممتاز مکتب رسول خدا(ص) و صحابی بزرگوار و برگزیده آن حضرت می‌باشد، پیروی و دفاع از ساحت مقدس امامت علی(ع) را به جان خریده و در آن راه تلخی‌ها چشیده، برای او نسبت به حضرت فاطمه زهرا(س) حساب جداگانه‌ای باز می‌شود، عنایت خاصی مبذول

می‌گردد، و از این ناحیه نیز مقامی ارجمند می‌یابد، که در این جانمونه‌هایی از جنبه‌های معنوی سلمان، و عنایت مخصوص پیغمبر(ص) و امام‌علی(ع) را، در ارتباط با حضرت فاطمه(س) مطالعه می‌کنیم:

۱- به هنگام عروسی

طبق بیان امام جعفر صادق(ع): فاطمه(س) بیستم جمادی الثانی، در حالی که چهل و پنج‌سال از عمر نبی گرامی اسلام می‌گذشت، در «مکه» چشم به جهان گشود، در مکه مدت هشت‌سال، و در «مدینه» ده سال زیست... (۱۸).

بر اساس روایتی که از پیامبر(ص) وارد شده، موضوع ازدواج فاطمه(س) با امام‌علی(ع) یک دستور آسمانی بوده (۱۹) و تاریخ برقرای این ازدواج را، همانطور که در کتاب «فاطمه(س) الگوی زن مسلمان» نوشته‌ایم، در حالی که فاطمه(س) حدودده سال داشته، اول یا ششم ذیحجه سال دوم یا سال سوم هجرت، می‌توان دانست (۲۰). به هر حال، پس از آنکه رسول گرامی اسلام، دستور آسمانی این ازدواج را، برای عمار یاسر، سلمان فارسی و عباس بن عبدالمطلب بیان کرد، و علی(ع) را نیز در جریان گذاشتند (۲۱) شب عروسی فاطمه(س) فرا رسید. شب عروسی حضرت فاطمه(س) رسول خدا(ص) دستور داد، استر سفید و سیاه رنگ زیبایی را آوردند، رسول خدا(ص) روی آن پارچه تمیزی پهن کرد، آنگاه به فاطمه فرمود: سوار آن مرکب شود. اما رسول خدا(ص) از میان همه یاران و اصحاب، سلمان مؤمن محاسن سفید که هرسال را برگزید و به او دستور داد: مهار آن مرکب را در دست بگیرد، از جلو حرکت کند، و خود و سایر اعضای کاروان کوچک متین و آرام، در کوچه باریک «مدینه»، از عقب سر حرکت می‌کردند و هم‌آهنگ با فرشته‌های آسمانی، تکبیر گویان، فاطمه(س) را، به خانه امام علی(ع) رساندند (۲۲).

۲- تسلی به فاطمه(س)

از امام جعفر صادق(ع) روایت شده: وقتی علی(ع) را برای بیعت با «ابوبکر» به مسجد می‌بردند، فاطمه(س) با تن رنجور از خانه بیرون آمد، و همه زنان بنی هاشم نیز همراه آن بانوی اسلام حرکت کردند. وقتی فاطمه(س) نزدیک قبر پیغمبر(ص) رسید، فریاد برداشت: پسر عمویم را رها کنید، به خدایی که محمد(ص) را به حق فرستاده، اگر علی(ع) را رها نکنید، موی خود را پریشان می‌کنم، پیراهن پیغمبر(ص) را روی سر می‌گذارم، و به درگاه خداوند ناله و نفرین سر می‌دهم...

سلمان می‌گوید: من نزدیک فاطمه(س) بودم، نگرانی شدید او را مشاهده می‌کردم، و نیز می‌دیدم دیوارهای مسجد به لرزه درآمده و نزدیک بود خراب شود، بدین جهت گفتم: ای بانوی من! صبر و مقاومت داشته باش، خداوند پدر تو را رحمت برای امت قرار داده، تو نیز نفرین نکن که گرفتاری فراهم می‌شود (۲۳). طی روایت دیگری امام علی(ع) فرمود: سلمان! فاطمه(س) را مهار کن تا مبادا نفرین کند، زیرا مدینه زیر و رو می‌گردد (۲۴).

۳- شاهد امداد غیبی

امام باقر(ع) روایت کرده است: یک وقت رسول خدا(ص) سلمان را برای انجام دادن کاری، به خانه فاطمه(س) فرستاد.

سلمان می‌گوید: وقتی در خانه فاطمه(س) رسیدم، اندکی توقف کردم تا برای وارد شدن سلام بدهم، در همان حال زمزمه فاطمه(س) را شنیدم، که در حیاط کوچک خانه قرآن می‌خواند، وقتی اطلاع دادم و به داخل حیاط وارد شدم، مشاهده کردم آسیاب دستی آن حضرت، بدون اینکه کسی پیش آن باشد، خود می‌چرخید و گندم خورد می‌کرد.

با مشاهده آن صحنه، به حضور رسول خدا(ص) برگشتم و گفتم: ای رسول خدا(ص) من امروز چیز عجیبی دیدم!

رسول خدا(ص) فرمود: سلمان! هر چه را دیدی و شنیدی بیان کن.

من صحنه چرخیدن آسیاب کوچک، را بدون اینکه کسی آن را حرکت دهد، بیان کردم.

رسول خدا(ص) با شنیدن سخن تعجب آمیز من لبخندی زد و فرمود: ای سلمان! خداوند قلب و جوارح دختر من فاطمه(س) را از ایمان انباشته ساخته، اومشغول عبادت و اطاعت خداوند بوده، و خداوند مهربان هم برای او فرشته‌ای فرستاده، که نام او «رحمة» می‌باشد، و آن فرشته برای فاطمه(س) آسیاب می‌چرخاند، و خداوند بدین وسیله او را از کمک دنیا و آخرت بی‌نیاز گردانیده است (۲۵).

۴- ناظر رنج و تلاش

«مفضل بن عمر» می‌گوید: امام صادق(ع) از سلمان فارسی، روایت کرده، که سلمان گفته است: یک روز به همراه رسول خدا(ص) برای مسجد و نماز می‌رفتیم، وقتی مقابل در خانه علی بن ابی طالب(ع) رسیدیم، صدایی از داخل خانه شنیدم که می‌گفت: سردردم شدید شده، گرسنگی رنجم می‌دهد، و دستم از آسیاب کردن «جو» ناتوان گردیده است!

سلمان می‌گوید: با شنیدن این سخنان، سخت ناراحت و منقلب شدم، نزدیک درب خانه رفتم و آن را آهسته کوبیدم «فضه» خدمتگزار فاطمه(س)، جواب داد و گفت: کیست در می‌زند؟
گفتم: من سلمان، فرزند اسلام هستم.

فضه گفت: ای ابو عبدالله! اندکی عقب برو، چون فاطمه(س) پشت در آمده و پوشش کافی ندارد (۲۶).
من عباي خود را برداشتم و به داخل خانه افکندم، تا فاطمه(س) برای پوشش کامل خود از آن استفاده کند، فاطمه(س) از آن استفاده کرد و گفت: فضه! به سلمان بگو داخل خانه شود، چون به خدای کعبه، سلمان از خاندان ما است.

سلمان می‌گوید: من وارد خانه شدم، مشاهده کردم، فاطمه(س) نشسته و با آسیاب کوچکی که جلو او قرار دارد، «جو» را آرد می‌کند، اما دسته آسیاب در اثر مجروح شدن دست آن بانوی بزرگ، خون‌آلود گردیده و خون آن روی سنگ آسیاب ریخته است! آن حضرت با من احوال‌پرسی کرد و مرا مورد لطف و مهربانی قرار داد.

اما مشاهده کردم، حسن بن علی(ع) که (کودکی بود) کنار خانه نشسته و از گرسنگی می‌نالدا! گفتم: ای دختر رسول خدا(ص)! خدا مرا فدای تو گرداند، تو بادت مجروح و ناتوان «جو» آسیاب می‌کنی، و فضا در کنار تو ایستاده است؟

فاطمه(س) فرمود: آری، ای ابو عبدالله! حبیب من رسول خدا(ص) سفارش کرده است، یک روز فضا کار خانه را انجام دهد و روز دیگر من، دیروز نوبت او بوده و امروز نوبت من است، که کار خانه را انجام دهم. سلمان می‌گوید: گفتم: خدا مرا فدای تو گرداند، من هم خدمتگزار مطیع هستم. فاطمه(س) فرمود: تو از خاندان ما هستی.

من گفتم: یکی از دو کار را انجام می‌دهم، یا «جو» را آرد می‌کنم، یا حسن کوچک را سرگرم می‌نمایم. فاطمه(س) فرمود: ای ابو عبدالله! من کودک را آرام می‌کنم، چون به من انس بیشتری دارد، تو کار «جو» آرد کردن را انجام بده.

سلمان می‌گوید: من نشستم و مشغول آسیاب کردن قسمتی از «جوها» شدم، که اذان نماز را شنیدم، در نتیجه کار را تعطیل کردم، خود را به مسجد رساندم، و در نماز جماعت به پیغمبر(ص) اقتدا نمودم. وقتی نماز پایان یافت، نزد علی بن ابی طالب(ع) که در جانب راست رسول خدا(ص) نشسته بود رفتم، عبا او را با دست گرفتم و گفتم: تو اینجا هستی؟ در حالی که فاطمه(س) برای آرد کردن «جو» رنجور و ناتوان شده است؟

علی(ع) با شنیدن این خبر ناراحت شد، و در حالی که اشک چشم وی روی محاسنش می‌ریخت و پیغمبر(ص) نیز به او می‌نگریست، مسجد را ترک گفت، اما طولی نکشید و در حالی که خوشحال بود و لبخند ملایم به چهره داشت بازگشت.

رسول خدا(ص) به او فرمود: عزیزم! چه شد که گریبان رفتی و خندان بازگشتی؟! امام علی(ع) به عرض رسانید: پدر و مادرم به قربانت، وقتی وارد خانه شدم فاطمه(س) را در حال خواب دیدم، حسن هم روی سینه او به خواب رفته بود، و آسیاب هم خود به خود می‌چرخید و «جو» آرد می‌کرد. رسول خدا(ص) با شنیدن این خبر تبسمی کرد و فرمود: علی! مگر نمی‌دانی که خداوند فرشتگان سیاری دارد که در زمین می‌گردند، و برای محمد و آل او تا روز قیامت خدمتگزاری می‌کنند؟! (۲۷).

۵- چادر وصله دار

آن روزهایی که آیات قرآن کریم، به رسول گرامی اسلام نازل می‌شد، تا آن پیام‌آور الهی، همه انسانها را به آیین حیاتبخش اسلام فراخواند، با توجه به اینکه پیشوای عالی قدر اسلام خود، نخست کودک یتیمی بود، چوپانی می‌کرد، و از مال و دارایی دنیا چیزی نداشت، آنان که شخصیت و صلاحیت را در مظاهر مادی می‌دانستند، ایراد می‌گرفتند: چرا این قرآن به آن دو مرد بزرگ از یکی از دو شهر، نازل نشده است؟! (۲۸).

منظور آنان از دو شهر، «مکه» و «طائف» بود، و منظور از دو مرد بزرگ «ولید بن مغیره» که در مکه می‌زیست، و «عروه بن مسعود ثقفی» که در «طائف» زندگی می‌کرد، و هر دو از نظر شهرت و دارایی، بزرگ و با خصیت‌شمرده می‌شدند (۲۹).

در برابر چنین طرز تفکر غرورآمیز مادی گرایانه‌ای، غیر از اینکه وضع مادی پیامبر(ص) خوب نبود و حتی با تنگناهای فراوانی دست‌به‌گریبان بود، چون به‌ارزشهای معنوی و انسانی می‌اندیشید و برای آن تلاش می‌کرد، فریاد بر می‌داشت: الفخر فخری و به افتخر (۳۰).

فقر و ناداری، فخر من است، و به آن افتخار هم می‌کنم.

بنابراین، رسول گرامی اسلام، با این بیان، هم اندیشه مادی گرایانه‌ای را، که به‌نظر برخی از اشخاص مایه شخصیت و عظمت محسوب می‌شد، پوچ و باطل اعلام کرده، و هم فقر و ناداری‌ای را که، عظمت معنوی و خصلت‌های انسانی آن راتحت‌الشعاع قرار دهد، برای خویش مایه افتخار شمرده است.

علاوه بر این، آن طور که تاریخ گواهی می‌دهد، زندگی سراسر افتخار و پر بار آن حضرت، با زهد و ساده‌زیستی همراه بود، و این جهت‌خود یکی از علل نفوذ و پیشرفت آن بزرگوار، برای سازندگی افراد و نیل به آرمان‌های متعالی او بوده است (۳۱).

این خصلت مهم عملی زندگی پیامبر(ص)، با توجه به «اسوه بودن» (۳۲) آن حضرت، در اعضای خانواده او نیز جلوه عملی خاصی داشته، و دخت ارجمند او فاطمه(س) هم، در ساده‌زیستی، زهد، پارسایی و بی‌توجهی به مظاهر فریبنده دنیا، به‌پدر بزرگوار خود اقتدا کرده است.

بخصوص که در روزهای تاسیس اسلام و گسترش آن در سرزمین «حجاز»، عموم مسلمانان با فقر و تنگدستی به سر می‌بردند، با ساده‌ترین امکانات موجود زندگی می‌کردند و مسؤولیت وجدانی و اخلاقی خاندان پیغمبر(ص) اقتضا می‌کرد، که از نظر معیشتی نیز وضع مردم را در نظر بگیرند و چون آنان، با ساده‌زیستی، زندگی را بگذرانند، تا درد فقر و تنگدستی کمتر قلب محرومان و تهیدستان را برنجاند، و این عمل را فاطمه(س) هم انجام می‌داد.

باری، با توجه به توضیحاتی بالا، اکنون داستان «چادر وصله‌دار» را مطالعه می‌کنیم:

سید بن طاووس، از کتاب «زهد پیامبر - ص» تالیف ابو جعفر احمد قمی، روایت می‌کند، وقتی آیه: وعده‌گاه همه مردم (گمراه) آتش دوزخ خواهد بود، و آن دوزخ هفت در دارد، که هر دری برای ورود گروهی معین شده است (۳۳) نازل شد، رسول خدا(ص) گریه زیادی کرد، و یاران نیز با دیدن وضع آن حضرت، سخت گریه سردادند!

اما نمی‌دانستند «جبرئیل» چه آیه‌ای نازل کرده؟ و به خاطر وضع روحی و عظمت پیغمبر(ص) هم کسی جرات نمی‌کرد، موضوع را جويا شود.

ولی اصحاب می‌دانستند، وقتی رسول خدا(ص) فاطمه(س) را ببیند، شادمان و خوشحال می‌گردد، بدین جهت جمعی از اصحاب به خانه فاطمه(س) رفتند و او را در حال آسیاب کردن و آرد نمودن «جو» مشاهده کردند، و شنیدند، که آن حضرت زمزمه می‌کرد: آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است (۳۴).

آنان، به حضرت فاطمه(س) سلام کردند، و داستان گریه رسول خدا(ص) را به او اطلاع دادند، تا بلکه فاطمه(س) واسطه شود، و راز آن حال را کشف گرداند.

فاطمه(س) با شنیدن آن داستان، از جا حرکت کرد، چادری پوشید که، دوازده جای آن با نخهای موئین رخت خرما وصله خورده بود!

سلمان فارسی می گوید: وقتی فاطمه(س) با وضع آن چادر، از خانه خارج شد، من به گریه افتادم و با خود گفتم: ای وای! دخترهای «قیصر» و «کسری» لباسهای ابریشم و زربافت می پوشند، اما دختر پیغمبر(ص)، چادر موئین با دوازده وصله به تن می کند!

اما وقتی فاطمه(س) به حضور پیغمبر(ص) رسید، گفت: ای رسول خدا(ص)! سلمان از وضع لباس من تعجب می کند! به خدایی که تو را بر اساس حق مبعوث داشته است، اکنون پنج سال است که من و علی(ع)، پوست گوسفندی داریم، که شب جهت فرش از آن استفاده می کنیم، و روز آن را وسیله علوفه دادن شتر قرار می دهیم. آنگاه رسول خدا(ص) فرمود: ای سلمان! این را بدان که، دختر من از گروه «سابقین» است (۳۵) که به مقام والای «تقرب خدا» دست یافته است.

سپس فاطمه(س) خطاب به رسول خدا(ص) گفت: پدر جان! قربانت گردم، علت گریه تو چه چیزی بوده است؟ رسول خدا(ص) آیه هایی که «جبرئیل» نازل کرده بود بیان کرد، و فاطمه(س) هم با شنیدن آن منقلب شد و از صورت روی زمین قرار گرفت، و ناله می زد: ای وای! وای! کسی که داخل آتش دوزخ می شود! سلمان هم، با شنیدن آن آیات قرآن فریاد برداشت و گفت: ای کاش من گوسفندی بودم، که مرا می کشتند و گوشتم را می خوردند و چنین وضعی را در پیش نداشتیم.

بالاخره هر یک از اصحاب، مثل: ابوذر و مقداد و امام علی(ع)، با شنیدن آن آیات قرآن، که وضع جهنم را برای گناهکاران ترسیم می کرد، نگران شدند (۳۶) تا هر کسی بداند چه راهی در پیش دارد، و برای رهایی از خطر آینده، چاره ای بیندیشد.

۶- دعوت فاطمه(س)

عبدالله، فرزند سلمان روایت می کند: پدرم گفت: یک روز از خانه بیرون آمدم، در حالی که ده روز از وفات رسول خدا(ص) گذشته بود، در راه با علی بن ابی طالب(ع) پسر عموی رسول خدا(ص) ملاقات کردم. آن حضرت فرمود: ای سلمان! تو نیز بعد از وفات رسول خدا(ص) با ما جفا می کنی؟!

سلمان می گوید: به عرض رساندم: ای محبوب من! ای ابوالحسن! کسی نسبت به شخص بزرگواری چون تو، چگونه می تواند جفا روا دارد؟ من پس از وفات رسول خدا(ص)، (به خاطر رحلت آن حضرت، حوادث تلخ پیش آمده، و شاید هم جو وحشت و رعب و خفقان موجود) به قدری غمناک و دردمند شده بودم، که توانایی بیرون آمدن از خانه و زیارت شما را نداشتم.

امام علی(ع) فرمود: ای سلمان! اکنون به خانه فاطمه(س) بیا، زیرا دختر رسول خدا(ص) سخت مشتاق دیدار توست و می خواهد تحفه بهشتی به تو عطا نماید.

گفتم: مگر پس از وفات رسول خدا(ص) هنوز هم تحفه و هدیه بهشتی برای فاطمه(س) می‌آید؟
امام علی(ع) فرمود: آری، دیروز برای او هدیه بهشتی آمده است.

سلمان می‌گوید: با عجله خود را به خانه فاطمه(س) رساندم، آن بانوی بزرگ رادر حالی دیدم که نشسته و با چادر کوچکی خود را پوشانده بود، وقتی من واردخانه شدم، آن حضرت بطور کامل خود را پوشید و گفت: سلمان! پس از وفات پدرم(ص) تو نیز به ما جفا و بی‌مهری کردی؟
گفتم: ای بانوی عزیز و محبوب! آیا من، در حق شما بی‌مهری کرده‌ام؟!
فاطمه(س) فرمود: اکنون بنشین و به آنچه می‌گویم درست فکر کن.

من دیروز، در همین مکان نشسته بودم، در خانه هم بسته بود و در غم و غصه‌زیادی فرو رفته بودم و با خود فکر می‌کردم، ارتباط وحی الهی با ما قطع شد و دیگر فرشتگان به خانه ما نمی‌آیند، اما، ناگاه درب خانه باز شد و سه دختر جوان وارد شدند که به زیبایی آنها کسی را ندیده بودم، آنان هیبت بزرگ، چهره نورانی و بوهای عطرآگینی داشتند، من با مشاهده آنان ایستادم و با قیافه درهم کشیده‌ای به آنان گفتم: شما کیستید؟ آیا اهل «مکه» یا اهل «مدینه» می‌باشید؟

آنان پاسخ دادند: ای دختر محمد(ص) ما نه اهل مکه و مدینه و نه اصلا اهل زمین هستیم، بلکه ما فرشتگانی هستیم از «دارالسلام» که خداوند عزیز ما را به نزد تو فرستاده، ای دختر محمد(ص)! ما سخت مشتاق دیدار تو هستیم.

باری، به آن فرشته‌ای که بزرگتر از دیگران به نظر می‌رسید، گفتم: اسم تو چیست؟
گفت: اسم من «مقدوده» است.

پرسیدم: به چه مناسبت، این نام برای تو انتخاب شده؟

مقدوده گفت: خداوند مرا برای «مقداد بن اسود کندی» صحابی رسول خدا(ص) آفریده است.

بعد نام فرشته دوم را سؤال کردم، او نام خود را «ذره» معرفی کرد.

گفتم: چرا این نام، که معنای کوچکی می‌دهد، برای تو انتخاب شده، در حالی که تو دارای بزرگی و هیبت هستی؟

فرشته گفت: خداوند مهربان، مرا برای صحابی بزرگ رسول خدا(ص) ابوذر غفاری آفریده است.

سپس به فرشته سوم گفتم: اسم تو چیست؟

وی گفت: اسم من «سلمی» می‌باشد.

آن گاه علت این نامگذاری را برای او جویا شدم، وی گفت: خداوند نام سلمی را برای من برگزید، چون برای «سلمان فارسی» صحابی مخصوص پدر تو رسول خدا(ص) می‌باشم.

فاطمه زهرا(س) ادامه داد: سپس فرشتگان ظرف خرمایی را جلو من گذاشتند، که خرماهای آن شفاف و مانند نان خشک آمیخته با شکر و فندق و بادام (چرب و شیرین) بود، و نیز خنک بود و بوی مشک می‌داد.

سلمان فارسی می‌گوید: فاطمه(س) پنج دانه از آن خرماها را به من داد و فرمود: امروز روزه خود را با آن افطار کن، و اگر خرما هسته داشت، فردا هسته آن را برای من بیاور.

سلمان می‌گوید: خرماها را از فاطمه(س) گرفتم و خانه را ترک گفتم، اما وقتی از کنار هر گروهی از اصحاب رسول خدا(ص) عبور می‌کردم، آنان می‌گفتند: سلمان! آیا مشک همراه داری؟ من جواب مثبت می‌دادم. آری، وقتی هم هنگام افطار فرا رسید، با آن خرماها افطار کردم، و آنها نه هسته داشت و نه پوسته. روز بعد که خدمت فاطمه(س) رسیدم، گفتم: ای بانوی من! با خرماها افطار کردم، نه هسته داشت و نه پوسته. فاطمه(س) فرمود: ای سلمان! این خرماها هسته و پوسته ندارد، زیرا اینها از درختی است که خداوند متعال آن را در «دارالسلام» غرس نموده است، اکنون نمی‌خواهی دعایی را که پدرم محمد(ص) به من آموخته، و من آن را هر صبح وشام می‌خوانم، به تو بیاموزم؟

دعای نور

سلمان می‌گوید: گفتم: ای مولای من، آن دعا را به من بیاموز. حضرت فاطمه(س) فرمود: اگر می‌خواهی تا زنده هستی، از بیماری «تب» اذیت نبینی، پیوسته این دعا را بخوان.

سلمان می‌گوید: حضرت فاطمه(س) این دعای حفظ کننده را، به من آموخت:

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور.

الحمد لله الذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور، فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبوب.

الحمد لله الذی هو بالعرز مذکور و بالفخر مشهور، و علی السراء و الضراء مشکور، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

سلمان می‌گوید: این دعا را من به بیش از صد نفر از مردم مدینه و مکه که گرفتار «تب» بودند آموختم، و همه با عنایت خداوندی، از بیماری «تب» بهبودی یافتند (۳۷).

۷- به هنگام وداع

سلمان فارسی، این یار کهنسال پیامبر(ص)، این محرم راز خاندان رسول خدا(ص) و به قول «ابن ابی الحدید» این شیعه خاص علی(ع) (۳۸) ارتباط صمیمی و مخلصانه خود را با حضرت فاطمه(س) نیز حفظ نمود، وفاداری کرد، اطاعت او را پذیرفت و آن گاه هم که آن بانوی جوان و مظلوم اسلام، زندگی را به دیار باقی ترک می‌گفت، با آن حضرت، به وداع پرداخت.

در تاریخ می‌خوانیم: وقتی شب همه جا را فرا گرفت و چشمها به خواب رفت، علی(ع)، حسن و حسین(ع)، عمار یاسر، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده عجلی، تعدادی از بنی هاشم، و افراد خاص وابسته به خاندان پیغمبر(ص) بر پیکر مقدس حضرت فاطمه(س) نماز خواندند، و در تاریکی شب آن بانوی فداکار اسلام را، به خاک سپردند (۳۹).

بدین ترتیب، خدمت، همراهی، ارادت، وفاداری و اطاعت سلیمان، تا آخرین لحظه حیات حضرت فاطمه(س)، یادگار ارجمند پیامبر(ص) ادامه یافت.

آری، ارادت و اطاعت سلیمان محمدی(ص)، با کمال اخلاص و پاکبختگی و نهایت صداقت و استواری، بدون اینکه در ایمان و تقوی او خللی پیش آید، و چون بسیاری از فرصت طلبان اسیر رنگ نام و نان گردد، تا آخرین لحظه زندگی فاطمه(س) نسبت به آن بانو استمرار داشت، موجب خرسندی آن بانوی والا گهر اسلام می گردید، و برای سلیمان عزت و عظمت می آفرید، و چه مناسب است، در پایان فصل «در محضر علی(ع) و فاطمه - س» سخن دل «سلیمان پارسی» را با غزل «سعدی شیرازی» خطاب به آن بزرگواران بدین ترتیب با هم زمزمه کنیم:

در آن نفس که بمیرم، در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان، که خاک کوی تو باشم
به وقت صبح قیامت، که سر ز خاک برآرم به گفتگوی تو خیزم، به جستجوی تو باشم
به مجمعی که در آیند، شاهدان دو عالم نظر به سوی تو دارم، غلام روی تو باشم
به خوابگاه عدم، گر هزار سال بخسبم ز خواب عافیت آنکه، به بوی موی تو باشم
حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم
می بهشت ننوشم، زدست ساقی رضوان مرا به باده چه حاجت، که مست روی تو باشم؟ (۴۰)

پی نوشتها:

۱. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۰۰.
۲. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۶۶ و ۷۵ و ج ۴۱، ص ۵.
۳. ترجمه الامام علی بن ابی طالب، من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۱۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۶۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷.
۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.
۵. سوره واقعه، آیه ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵.
۶. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۸۶؛ کتاب الجنه، ج ۵۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۸۴.
۷. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۰۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۶۷.
۸. الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۱ و تفسیر ابن عباس، در حاشیه همان تفسیر و همان صفحه.
۹. تاریخ الخلفاء، ص ۷۲ و ۸۱.
۱۰. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸.
۱۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۱۷.
۱۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ ناسخ التواریخ، خلفاء، ج ۱، ص ۲۹۴ - ۳۲۲.

١٣. و قالت اليهود عزيز ابن الله. سورة توبه، آيه ٣٠.
١٤. و ما الله يريد ظلما للعباد. سورة غافر، آيه ٣١.
١٥. المجتبى، لابن دريد، ص ٣٥؛ الغدير، ج ٧، ص ١٧٩.
١٦. روضه كافي، ص ٢٤٥.
١٧. شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٩.
١٨. دلائل الامامة، ص ١٣٤؛ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٩.
١٩. دلائل الامامة، ص ٧٤.
٢٠. فاطمه(س) الكوى زن مسلمان، ص ٩٥؛ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٩٢ و ٧.
٢١. دلائل الامامة، ص ٨٤.
٢٢. من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٥٣؛ دلائل الامامة، ص ١٠١؛ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ١٠٤.
٢٣. الاحتجاج، ج ١، ص ١١٤.
٢٤. ناسخ التواريخ خلفاء، ج ١، ص ٨٧.
٢٥. دلائل الامامة، ص ١٣٩؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٣٧.
٢٦. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٣٧.
٢٧. دلائل الامامة، ص ١٤١؛ الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٥٣.
٢٨. سورة زخرف، آيه ٣١.
٢٩. مجمع البيان، ج ٩، ص ٤٦.
٣٠. بحار الانوار، ج ٤٩، ص ٥٥.
٣١. رجوع كنيد به اثر ديگر اينجانب: اخلاق زندگى، فصل ٩، ص ٢٣٩ - ٢٥٨.
٣٢. لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة. سورة احزاب، آيه ٢١.
٣٣. سورة حجر، آيه ٤٣ و ٤٤.
٣٤. سورة قصص، آيه ٦٠.
٣٥. سورة واقعه، آيه ١٠.
٣٦. بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٨٨؛ ترجمه بيت الاحزان، ص ٤٢.
٣٧. بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٦٦ و ٦٨ و ج ٢٢، ص ٣٥٢؛ نفس الرحمن، ص ٣٣٩؛ مهج الدعوات، ص ٧؛ دلائل الامامة، ص ١٠٨.
٣٨. شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٩.
٣٩. بحار الانوار، ج ٤٣، ص ١٩٣.
٤٠. كليات سعدى، چاپ اسلاميه، ص ٤٨٢.

فصل ۷: قرآن و سلمان

قرآن و سلمان

قرآن کریم، آیین‌نامه جهانی اسلام، برای راهبری و هدایت انسانها به سوی خیر و صلاح و تمدن و تکامل است، منتها متأسفانه تاکنون همه انسانها به ندای حیاتبخش این آیین مقدس پاسخ مثبت نداده‌اند و به آن رشد لازم و تعالی مادی و معنوی دست نیافته‌اند.

بخش وسیعی از این کتاب مقدس، سخن از تاریخ اشخاص، وقایع و حوادث و رویدادهای گذشته، موجود و آینده به میان می‌آورد، که برای همگان قابل توجه و عبرت است.

بر اساس بیانیهایی که از جانب معصومین (ع) و مفسران بزرگوار قرآن کریم وارد شده، تعداد زیادی از آیه‌های این کتاب آسمانی، مصداقهای عالی «مؤمنین» و «سابقین به اسلام» و یاران مجاهد رسول خدا (ص) و حتی یاران و مدافعان آینده اسلام، از همان روزها، تبیین و تفسیر شده، که تعدادی از آیاتی را که مربوط به «سلمان فارسی» و برخی دیگر از یاران ممتاز وی و پیغمبر (ص) می‌باشد، در این فصل مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱- مؤمنان

ابن عباس روایت می‌کند: آیه الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات، در سوره «العصر» که افراد غیر زیانکار را معرفی می‌کند، آنان علی (ع) و سلمان هستند (۱).

۲- سابقون

«علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» از امام صادق (ع) روایت می‌کند: منظور آیه: والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار (۲) نقیبان پیغمبر (ص)، یعنی ابوذر، مقداد، سلمان فارسی، عمار یاسر و افرادی که ایمان آوردند، صداقت پیشه ماندند و بر ولایت امیرالمؤمنین (ع) ثبات قدم داشتند، می‌باشند (۳).

آری، این گروه بودند، که قرآن کریم فرموده: بخوبی متابعت کردند، خداوند از آنها راضی است و آنها هم از خدا رضایت‌مند هستند (۴).

درباره اینکه همه افراد بالا از «سابقون مهاجرین از مکه به مدینه هستند» جای تردیدی نیست، اما درباره سلمان، اگر چه او در جمادی‌الاول سال اول هجرت در «مدینه» به پیغمبر (ص) ایمان آورده و باید او را «از سابقون انصار» نامید، اما به لحاظ اینکه وی در باطن قبل از بعثت مؤمن بوده و به رسول خدا (ص) ایمان آورده، و به هر حال، به مدینه هجرت نموده است، می‌توان او را از «سابقون مهاجرین» نیز محسوب داشت (۵).

۳- خداجویان

در تفسیر آیه: واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي... (۶) از امام صادق (ع) روایت شده، که خداوند به پیغمبر (ص) می‌فرماید: در مورد کسانی که صبح و شام خداوند را می‌خوانند و جز خواسته او منظوری ندارند، خویشان داری کن (و به خاطر نداشتن زیور دنیا) به آنها کم توجه مباش.

این آیه درباره سلمان فارسی نازل شد، زیرا سلمان ردای موئینی داشت، که هم غذا و مواد خوراکی خود را در آن می‌گذاشت و هم به عنوان لباس از آن استفاده می‌کرد، که بدین جهت «رداء» از نظافت لازم برخوردار نبود، و در هوای گرم گاهی بوی نامناسب عرق، افراد را می‌آزرده!

یک روز «عیینه بن حصین» به حضور پیغمبر (ص) رسید و در حالی که سلمان نیز آنجا حضور داشت، گفت: ای رسول خدا (ص)! هر وقت ما به حضور شما می‌رسیم، این مرد را بیرون کن، و از خویش دور گردان، و هرگاه ما بیرون رفتیم وی وارد شود! که به دنبال این تقاضا، دنباله آیه نازل شد: ای رسول ما! از کسی که (عیینه) دل او از یاد ما غافل می‌شود، اطاعت مکن (۷) و سلمان را از خویش دورگردان (۸).

مفسر بزرگ قرآن «فضل بن حسن طبرسی» از «ابن مسعود» روایت می‌کند: این آیه درباره سلمان، ابوذر، صهیب رومی، عمار یاسر، خباب بن ارت و تهیدستان دیگر از اصحاب پیغمبر (ص) نازل شد، زیرا گروه «مؤلفه قلوبهم» که عبارت بودند از: عیینه بن حصین، و اقرع بن حابس، و چند نفر دیگر از آنان، به رسول خدا (ص) گفتند: هرگاه در بالای مسجد می‌نشینی و ما به حضور تو می‌رسیم، اینان را که لباس آنها بوی نامناسب می‌دهد، از خویشان دور گردان، چون لباسهای موئین اینان بابوی ناخوش آیند، سبب عدم حضور ما می‌شود!

اما وقتی رسول خدا (ص) به این ایراد بهانه جویانه توجهی نکرد، درباره «خویشان داری او» آیه نازل شد، آن حضرت به پا خاست و جویای حال آن گروه (و از جمله سلمان) شد، که متوجه گردید، آنان در قسمت آخر مسجد، مشغول دعا و ذکر خدا هستند، آنگاه رسول خدا (ص) گفت: حمد خدایی را که مرا نمی‌راند و به من دستور داد، که درباره رجال امت خود خویشان داری کنم، و در حیات و پس از آن، با آنان باشم (۹).

۴- دوستان واقعی

امام صادق (ع) فرموده است: وقتی آیه: قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربی (۱۰) به رسول خدا (ص) نازل شد، آن حضرت در میان یاران خود به پا خاست و فرمود: ای مردم! خداوند متعال حقی از من به عهده شما واگذار کرده، آیا آن رادوست می‌دارید؟

رسول خدا (ص) این موضوع را دو روز تکرار کرد و کسی به ندای او پاسخ مثبت نداد و آن حضرت هم ناراحت از جمعیت روی برمی‌تافت، تا اینکه روز سوم ایستاد و سخن خود را تکرار نمود و فرمود: خواسته من طلا و نقره و مواد خوراکی و آشامیدنی نیست! آنان گفتند: خواسته خود را بیان کن.

آن گاه رسول خدا (ص) آیه «مودت» که هنوز اعلام نداشته بود، برای آنان قرائت نمود و فرمود: خداوند چنین وظیفه‌ای را نسبت به من از سوی شما واجب شمرده است.

آنان گفتند: این تقاضا را از تو می‌پذیریم، اما امام صادق(ع) فرموده است: به‌خدا سوگند، به غیر از هفت نفر، یعنی سلمان، ابوذر، عمار یاسر، مقداد بن اسودکندی، جابر بن عبدالله انصاری، ثیب غلام رسول الله، و زید بن ارقم، کسی به این‌آیه و عهدی که بسته بودند وفا نکرد (۱۱).

۵- هدایت‌یافتگان

امام صادق(ع) در تفسیر آیه: و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط‌الحمید (۱۲) می‌فرماید: آنان که به سخن پاک، یعنی توحید و اخلاص، و نیز «صراط‌حمید» یعنی علی بن ابی‌طالب(ع) هدایت‌یافتند، حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، عبیده، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عمار یاسر بودند (۱۳) که در این راه اطاعت و ثبات قدم به خرج دادند و مصداق‌های عملی این آیه قرآن قرار گرفتند.

۶- عمل صالحان

علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر آیه: والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بمانزل علی محمد (۱۴) از امام صادق(ع) روایت می‌کند: منظور: آنچه به محمد(ص) نازل شده، درباره علی(ع) است، و این معنا حقی از جانب خداوند می‌باشد، و آنان که عمل صالح انجام دادند: ابوذر، سلمان، عمار، و مقداد بودند، که عهد و پیمان خویش رانشکستند، و بر ولایت و اطاعت امیرالمؤمنین(ع)، که «حق نازل شده از جانب خداوند بود» ثابت قدم ماندند، و با اصلاح وضع خویش، هرگز به راه کفر و گناهان، خود را آلوده نساختند (۱۵).

۷- شاهدان و صالحان

مولا محمد طاهر قمی، در تفسیر آیه: و من یطع الله و الرسول، فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین... (۱۶) روایت می‌کند: منظور از «النبیین» محمد(ص) است و «الصدیقین» علی بن ابی‌طالب(ع) می‌باشد، زیرا وی اول کسی بود که رسالت پیامبر(ص) را تصدیق نمود. منظور از «الشهداء» هم، علی بن ابی‌طالب(ع)، جعفر طیار، حمزه، حسن و حسین(ع) می‌باشند، که سروران شهدا هستند، و «الصالحین» هم، سلمان، ابوذر، صهیب رومی، بلال حبشی، خباب بن ارت و عمار یاسر می‌باشند... (۱۷).

۸- پاداش صالحان

فرات بن ابراهیم کوفی، از امام صادق(ع) روایت می‌کند، که آن حضرت در تفسیر آیه: الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات، فلهم اجر غیر ممنون (۱۸) فرمود: این مؤمنان: سلمان، مقداد، عمار و ابوذر هستند، که به آنان پاداش بدون منت داده می‌شود (۱۹).

۹- از پارسیان

«ابوحمزه ثمالی» روایت می‌کند، که گروهی از ایرانیانی که به حج رفته بودند، در مدینه به حضور امام باقر(ع) رسیدند، و مسایل و احکام دینی خود را سؤال کردند و امام باقر(ع) هم به همه مسایل و مطالب آنان جواب داد. آن گاه داستان خواستگاری دختر (عمر) یعنی خواهر «حفصه» همسر رسول خدا(ص) را، از سوی سلمان فارسی مطرح کردند، امام(ع) در این باره توضیحاتی ارائه کرد و بعد ادامه داد: رسول خدا(ص) به عمر فرمود: وای به حال تو! چرارضایت ندادی دختر تو با سلمان ازدواج کند؟ در حالی که سلمان به این کار علاقه داشت، و وصلت تو نیز موجب تقرب به او می‌گردید، که بهشت نیز مشتاق اومی‌باشد.

آن وقت، خداوند متعال درباره سلمان و شما قوم قریش، این آیه را نازل فرمود: اولئك الذين اتيناهم الكتاب والحكم والنبوة، فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا قوماليسوا بها بكافرين (۲۰). آنها کسانی بودند، که ما به آنها کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم، پس اگر آنان کفران کنند، ما قومی را که هرگز کافر نخواهند شد، بر آنان می‌گماریم.

عمر گفت: ای رسول خدا(ص) این قوم چه افرادی هستند؟

رسول خدا(ص) فرمود: به خدا سوگند، آنان سلمان و قوم (فارس) او می‌باشند.

آری، به خدا سوگند، خداوند متعال درباره آنان و شما نازل فرموده است: ...وان تتولوا يستبدل قوما غيركم، ثم لا يكونوا امثالكم (۲۱).

باری، شما همان مردمی هستید که، برای انفاق در راه دین خدا دعوت می‌شدید، اما برخی از شما بخل می‌ورزید، و هر کس برای انفاق بخل ورزد، به زیان خود اوست، زیرا خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمند می‌باشید. بنابراین، اگر شما از دین خداوند رویگردان شوید، خداوند قومی را غیر از شما، به جای شما پدید می‌آورد.

عمر، با شنیدن این آیه ساکت ماند، اما «حذیفه بن یمان» سؤال کرد: ای رسول خدا(ص)! آنان چه قومی هستند؟

رسول خدا(ص) فرمود: آنان سلمان و قوم ایرانی او هستند. سپس آن حضرت ادامه داد: ای قوم قریش! عجم امروز این گونه تلاش می‌کنند و شمشیر می‌زنند، اما به خدا سوگند، فردا برای اسلام، آنان بر شما شمشیر فرود می‌آورند!

آنگاه «حذیفه بن یمان» گفت: ایمان و تقوایی که نصیب سلمان و قوم اومی‌شود، بر آنان گوارا باد.

سپس رسول خدا(ص) ادامه داد: اگر اسلام در زمین نایاب شود، اگر درسوراخی هم شده یافت می‌گردد، و اگر اسلام در آسمان قرار گیرد، افرادی جز فرزندان و نسل سلمان فارسی، بدان دست نخواهند یافت، اما «عمر» با شنیدن این آیات قرآن و توضیحات رسول خدا(ص)، غمناک و افسرده از جای خود حرکت کرد و رفت (۲۲).

در بیان دیگری هم آمده: به مناسبت آیه: يستبدل قوما... رسول خدا(ص) دست خود را روی ران سلمان گذاشت و فرمود: منظور آیه این مرد و یاران او هستند، و به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر ایمان در «ثریا» قرار داشته باشد، مردانی از فارس بدان دست خواهند یافت (۲۳).

۱۰- ملحق شدگان

عبدالله بن عبد شمس، معروف به «ابوهریره» می‌گوید: وقتی «سوره جمعه» نازل شد، من با عده‌ای در حضور پیامبر(ص) بودیم، آن حضرت سوره را تلاوت کرد تا به آیه: و آخرین منهم لما يلحقوا بهم (۲۴) رسید. در این حال، یکی از افراد حاضر در مجلس سؤال کرد: ای رسول خدا(ص)! آنهايي که تا به حال به ما ملحق نشده‌اند، چه افرادی هستند؟ رسول خدا(ص) در حالی که دست خود را روی سر سلمان فارسی گذاشته بود، فرمود: به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر ایمان در «ثریا» قرار گرفته باشد، افرادی از اینان بدان دست می‌یابند (۲۵).

۱۱- شب زنده‌داران

«خازن» در تفسیر آیه: امن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما يحذر الآخرة (۲۶). یعنی، آیا آنکه شب را به اطاعت خداوند، به سجود و قیام می‌پردازد و از عذاب الهی بیمناک است. می‌نویسد: این آیه درباره عبدالله بن مسعود، عمار یاسر و سلمان فارسی، نازل شده است (۲۷). مسئله مهم و ممتاز «سابقون اول» را که قرآن کریم مطرح کرده (۲۸) از نظر نقل و عقل برای این دسته از مسلمانان، امتیاز بسیار بزرگ و افتخارآمیز و فراموش ناشدنی است، زیرا آنان در روزگار سخت و تلخی که پیامبر(ص) برای تاسیس آیین نو بنیادو جهانی اسلام، از هر سو مورد اذیت و آزار و تهدیدهای هولناک قرار می‌گرفت و احتیاج به یار و یاور و مدافع راستین داشت، این گروه مجاهد و پاکبخته، سر از پانمی‌شناختند و حتی با تحمل شدیدترین زجرها و شکنجه‌ها، به حمایت اسلام و پیامبر(ص) اقدام نمودند. باری، نام این بزرگواران در پیشانی نورانی تاریخ ثبت شده، آنان در خور هر گونه ستایش و تمجید هستند، و امام علی(ع) هم آنان را که هر کدام از گوشه‌ای از جهان، برای یاری حق و ایمان و رسالت سبقت گرفته بودند، اینگونه معرفی می‌کند:

السابق خمسة: انا سابق العرب، و سلمان سابق فارس (۲۹) و صهیب سابق الروم، و بلال سابق الحبش، و خباب سابق القبط (۳۰).

سبقت گیرندگان به اسلام، از هر ملت و قومی عبارتند از:

۱- من (علی بن ابی طالب ع) از میان عربها.

۲- سلمان فارسی، از ملت فارس - ایران.

۳- صهیب، از سرزمین روم. که بخشی از آسیا و اروپا و آفریقا را شامل می‌شد.

۴- بلال، از سرزمین «حبشه»، اتیوپی کنونی، سیاه پوست.

۵- خباب بن ارت، از طایفه «قبطیان»، سرزمین مصر.

به هر حال، این پیشی گیرندگان به اسلام، در میان غوغای وانفسای بشریت آن روز، و نیاز پیامبر(ص) به کمک و مساعدت برای تحکیم و ترویج آیین مقدس اسلام، سابقان و جلو داران افراد دیگر برای ورود به بهشت نیز

خواهند بود، چنانکه قرآن، سابقین را «مقربین» دانسته (۳۱) و امام حسن مجتبی (ع) هم برای «سابقین» فضیلت و برتری فوق العاده‌ای بیان داشته است (۳۲).
خلاصه، رسول گرامی اسلام هم فرموده: از میان عرب من، از رومیان صهیب، از حبشیان بلال و از فارسیان، سلمان به بهشت سبقت خواهیم گرفت (۳۳).

ایمان و عمل

نکته بسیار مهمی که در پایان این فصل باید قابل توجه باشد، این است که، اگر سلمان فارسی و دیگران از زبان پیشوایان معصوم، مصداق عینی آیات قرآن قرار می‌گیرند، و این کتاب آسمانی آنان را می‌ستاید و می‌پذیرد، خلاصه رمز و راز آن را، در «ایمان» و «عمل آنان» باید جستجو نمود. یعنی اعتقادات اسلامی را، که با قلب و زبان می‌پذیرفتند، آن را در «حوزه عمل» هم، به کار می‌گرفتند و نمودار می‌ساختند.
آری، غیر از آنچه را تاکنون درباره «سلمان» خواندیم، و در فصل‌های آتی هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم، روایت «یونس بن عبدالرحمن» نیز از زبان سلمان فارسی، قابل توجه است.
سلمان می‌گوید: پیامبر محبوبم، حضرت محمد (ص) به من هفت سفارش آموخت، که در طول زندگی همه آنها را به کار گرفتم، و هیچگاه از آن غفلت نکردم.
رسول خدا (ص) به من سفارش کرد:

- ۱- پیوسته (در امور مادی) به زبردست خود نگاه کنم، نه به کسی که از من بالاتر است.
- ۲- فقیران و تهیدستان را دوست بدارم، و (بدون غرور و خودپسندی) به آنان نزدیک شوم.
- ۳- و ان اقول الحق و ان كان مرا. حق را بگویم، اگرچه حق تلخ است.
- ۴- با قوم و خویشان خود پیوند و ارتباط داشته باشم، اگرچه آنان بی‌مهری کنند و با من فاصله بگیرند.
- ۵- حتی الامکان، دست‌سؤال و نیازمندی پیش دیگران دراز نکنم.
- ۶- در انجام وظایف دینی خود، از سرزنش دیگران آزرده و منصرف نگردم.
- ۷- و ذکر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را، پیوسته به زبان جاری کنم، زیرا این ذکر (و ارتباط ایمانی و معنوی با خداوند) گنجی از گنج‌های بهشت خواهد بود (۳۴).

پی‌نوشتها:

۱. الغدير، ج ۱۰ ص ۱۳۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۹۲.
۲. سوره توبه، آیه ۱۰۰؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ نفس الرحمن، ص ۱۸۷.
۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷.
۴. سوره توبه، آیه ۱۰۰؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ نفس الرحمن، ص ۱۸۷.
۵. نفس الرحمن، ص ۲۰۳.

٦. سورة كهف، آيه ٢٨.
٧. سورة كهف، آيه ٢٨.
٨. تفسير نورالثقلين، ج ٣، ص ٢٥٧.
٩. مجمع البيان، ج ٦، ص ٤٦٥؛ نفس الرحمن، ص ١٨٩.
١٠. سورة شوري، آيه ٢٣.
١١. الاختصاص، ص ٥٨؛ نفس الرحمن، ص ١٨٥.
١٢. سورة حج، آيه ٢٤.
١٣. اصول كافي، ج ١، ص ٤٢٦؛ نفس الرحمن، ص ١٩١.
١٤. سورة محمد(ص)، آيه ٢.
١٥. تفسير القمي، ص ٣٠١؛ نفس الرحمن، ص ١٩٣؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٩.
١٦. سورة نساء، آيه ٦٩.
١٧. اختيار معرفة الرجال، ص ٣٩؛ نفس الرحمن، ص ١٩٤.
١٨. سورة التين، آيه ٧ - ٦.
١٩. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٤٥؛ نفس الرحمن، ص ١٩٧، تفسير فرات الكوفي، ص ٢٠٧.
٢٠. سورة انعام، آيه ٨٩.
٢١. سورة محمد(ص)، آيه ٣٨.
٢٢. نفس الرحمن، ص ١٩٩؛ مشكوة المصابيح، ص ٦٩٤.
٢٣. الدرجات الرفيعة، ص ٢٠٨؛ نور الثقلين، ج ٥، ص ٤٦.
٢٤. سورة جمعه، آيه ٢.
٢٥. الدر المنثور، ج ٦، ص ٢١٥؛ نور الثقلين، ج ٥، ص ٣٢٣؛ نفس الرحمن، ص ١٩٩.
٢٦. سورة زمر، آيه ٩.
٢٧. تفسير خازن، ج ٣، ص ٥٣؛ الغدير، ج ٩، ص ٢٢.
٢٨. سورة توبه، آيه ١٠٠.
٢٩. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٩٠.
٣٠. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٥٢.
٣١. سورة الواقعة، آيه ١٠.
٣٢. بحار الانوار، ج ١٠، ص ١٤٠.
٣٣. الغدير، ج ١٠، ص ١٢١.
٣٤. المحاسن، للبرقي، ص ١١.

فصل ۸: سخنان حکیمانه و روشهای سازنده

سخنان حکیمانه و روشهای سازنده

سلمان فارسی را، دانای به احکام دو کتاب آسمانی، یعنی انجیل و قرآن، و به بیان امام صادق(ع) دانای به معارف شریعت حضرت عیسی(ع) و پیامبر اسلام دانسته‌اند (۱).
«فضل بن شاذان» هم گفته: کسی از سلمان در اسلام، فقیه‌تر و عالم‌تر نبوده‌است (۲).
امام علی(ع) هم سلمان را: لقمان حکیم امت نامیده است (۳).
و امام صادق(ع) نیز فرموده است: علم و دانش سلمان، دریای مواج بی‌پایان است (۴).
اکنون از دانای به احکام دو شریعت، فقیه‌ترین افراد امت، لقمان حکیم مسلمانان و دریای بی‌کران علم و دانش و حکمت، غیر از اینکه در فصلهای دیگر این کتاب، مطالبی را بررسی کردیم، در این فصل به‌طور جداگانه، سخنان آموزنده و حکیمانه این صحابی جلیل‌القدر را، در زمینه مسایل اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم:

۱- شکرگزاری

عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع) روایت کرده، که آن حضرت فرمود: سلمان خطابه‌ای ایراد کرد و گفت: حمد خدایی را که مرا به دین خویش هدایت کرد، پس از آنکه در این وادی نبودم و مستوجب آتش می‌شدم. تا اینکه خداوند مهربان محبت خویش را در قلب من قرار داد، و در حالی که گرسنه و تشنه بودم و قوم و خویشم مرا طرد کردند و هیچ مال و مرکبی نداشتم، به حضور محمد(ص) رسیدم، علم و عرفان آموختم، و نشانه‌هایی بدست آوردم، که معلوم شد خداوند مرا از گمراهی و آتش نجات داده، و به دنیای معرفت اسلام وارد شدم... (۵).

۲- کار جانشینی

علی بن یونس عاملی، از سبط بن جوزی روایت می‌کند: گروهی از اصحاب پیامبر(ص) از سلمان سؤال کردند: کار جانشینی رسول خدا(ص) بعد از آن حضرت به عهده کیست؟ سلمان اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است:

گمان نمی‌کنم این مقام از خاندان هاشم، و از میان آنان متعلق به غیر «ابوالحسن - ع» باشد.
آیا علی(ع) اول کسی نیست، که به سوی قبله نماز خواند؟ و نیز از همه مردم به احکام و آداب دین داناتر است؟
در میان مردم کسی نیست که همه گونه خیر و صلاح در او جمع شده باشد، و دارای همه فضائل و کمالات انسانی، چون علی(ع) باشد.

اصحاب با شنیدن این سخن از سلمان، به سوی «سقیفه» حرکت کردند، اما وقتی آنجا رسیدند، دیدند کار از کار گذشته بود، بدین جهت باز گشتند و خبر کار انجام شده را به اطلاع سلمان رساندند، وی گفت: کردند و نیک نکردند (۶).

۳- فرار از قرآن!

«محمد بن حکیم» می‌گوید: در حضور امام باقر(ع)، سخن از سلمان به میان آمد، آن حضرت فرمود: او سلمان محمدی(ص) بود، به راستی سلمان از خاندان ما اهل بیت(ع) است، سلمان بارها به مردم می‌گفت: شما از آغوش قرآن گریختید و به احادیث پناه بردید، چون قرآن را کتابی یافتید که دقیق است و شما را در امور کوچکی مثل: شکاف روی هسته خرما، پوست نازک میان خرما و هسته آن، نوار نازک نخ و چیزی که به اندازه دانه «خردل» است، به حساب می‌کشد، و این دقیق کاری برای شما سنگین بود، بدین جهت به طرف احادیث شتافتید (به گمان اینکه برای شما) گشایش و راه آسانتری وجود دارد (۷).

۴- نمونه زن مؤمن

در تفسیر آیه: خداوند برای اهل ایمان، زن فرعون را مثال زده (۸) چون فرعون به خاطر دینداری او را شکنجه می‌داد، سلمان می‌گوید: آن زن را زیر آفتاب داغ شکنجه می‌دادند، و هرگاه او را رها می‌کردند و کنار می‌رفتند، فرشتگان الهی بر او سایه می‌انداختند و آن زن خانه‌ای را که در بهشت برایش ساخته بودند، مشاهده می‌کرد (۹).

۵- محرومیت از نماز شب

کسی برای راهنمایی به سلمان فارسی مراجعه نمود و گفت: ای ابو عبدالله! علت چیست که من برای خواندن نماز شب توانایی ندارم و این توفیق از من سلب شده است؟ سلمان پاسخ داد: در روز گناه و نافرمانی خداوند را انجام مده. البته مردی هم به حضور امیر مؤمنان(ع) رسید و گفت: من از نماز شب محروم هستم. امام علی(ع) هم فرمود: تو مردی هستی، که گناهانت دست و پای تو را بسته است (۱۰).

۶- قلب و پیکر

ابوبختری، از سلمان روایت می‌کند، که وی می‌گفت: داستان قلب انسان و پیکر او، مانند شخص نابینا و رفیق زمینگیر او می‌باشد، زیرا شخص زمینگیر چشم دارد ولی کمر و قدرت حرکت ندارد، که بتواند برخیزد و میوه را از شاخه درخت بچیند، اما چون چشم دارد رفیق نابینای خود را راهنمایی می‌کند، او میوه را می‌چیند و خود می‌خورد و به رفیق زمینگیر هم می‌خوراند (۱۱).

این سخن حکیمانه سلمان، غیر از اینکه هماهنگی و لزوم همکاری در عناصر وجودی شخص انسان را برای پیشرفت کارها و رسیدن به نیازمندیها بیان می‌کند، ضرورت هماهنگی و تعاون افراد و عناصر انسانی را در ساختار جامعه بشری روشن می‌گرداند، چنانکه شاعر هم سروده است:

یکی چشم و آن دیگری، پا شویم به هر جا که باید، در آنجا شویم
یک آییم ما هر دو تن، زان سپس به هر کار ما را بود، دست رس
حکیمانه گفت و پذیرفت، لنگ رheidند آن هر دو، از قید و ننگ
به گیتی اگر بنگری، فی المثل همه خلق، در حکم کور و شل (۱۲)

۷- میهمان ناشکر!

حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی(ع) از اجداد خود (۱۳) و آنان از امام علی(ع) روایت می‌کنند: سلمان، ابوذر را به خانه خویش دعوت کرد، اما بیش از دو عدد نان سر سفره نگذاشت!

ابوذر، که از این پذیرایی ساده و زاهدانه تعجب کرده بود، نانها را اندکی جابجانمود و غیر از آن چیز دیگری را مشاهده نکرد!

سلمان که متوجه رفتار انتظارمندان ابوذر شده بود، گفت: ابوذر! چرا این دو عدد نان را این طرف و آن طرف می‌کنی؟

ابوذر گفت: بیم داشتم که مبدا نانها درست پخته نشده باشد!

سلمان با دیدن آن رفتار سخت خشمناک شد و گفت: با چه جراتی نانها را زیر و رو کرده، و ناسپاسی می‌کنی؟ به خدا سوگند، برای تهیه همین نان، آب، فرشتگان مامور انتقال آب به بادهای و انتقال بادهای به ابرها و تبدیل ابرها به بارانی که به زمین می‌بارد، تلاش کرده‌اند، رعد جهیدن کرده، و بالاخره زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک و عناصری که نمی‌توان شمرد، فعالیت و همکاری کرده‌اند، تا این نان پدید آمده است. آن وقت چگونه می‌توانی شکر این همه نعمت را به جا آوری؟

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو، سر گشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد، که تو فرمان نبری» (۱۴)

ابوذر، با شنیدن سخنان حکیمانه سلمان، گفت: نخست به درگاهی الهی توبه و درخواست آمرزش می‌کنم، و نیز از رفتاری را که ناپسند می‌داری، از تو پوزش می‌طلبم (۱۵).

این نکته قابل توضیح است که: امام صادق(ع) فرموده است: هرگاه کسی از برادران دینی به خانه‌ات آید، با هر چه موجود است او را پذیرایی کن، اما چنانچه خود او را دعوت کرده‌ای، اگر چه با زحمت هم شده، باید درست از میهمان پذیرایی نمایی (۱۶) تا حق میهمان ضایع نگردد.

بنابراین، سلمان هم با توجه به اینکه خود، ابوذر را دعوت نموده، می‌بایست از او پذیرایی مناسب به عمل آورد، در حالی که ملاحظه کردیم، بر خلاف این وظیفه رفتار نموده است.

در این صورت، عمل سلمان را چگونه باید توجیه کرد؟ باید بگوییم: سخن امام صادق(ع) در شرایط عادی و برای افراد معمولی است، در حالی که «زهد سلمان» او را در مقام شخصیت فوق‌العاده و استثنایی قرار داده، به خصوص اگر این میهمانی در زمان استانداری وی بر «مداین» صورت گرفته باشد، که در این صورت مقام بلند و موقعیت خاص وی، نسبت به مردم و جامعه اسلامی، اینگونه مراقبت‌های اخلاقی و اجتماعی را، می‌طلبیده است.

۸- میهمانان پر توقع

ابووائل، می‌گوید: من با دوستی که همراه داشتم، به خانه سلمان فارسی وارد شدیم، و مدتی نزد او ماندیم تا اینکه وقت غذا خوردن رسید.

سلمان گفت: اگر رسول خدا(ص) مرا از تکلف (خویشتن را برای میهمان به‌زحمت زیاد انداختن) منع نکرده بود، برای شما زحمت زیاد می‌کشیدم (و پذیرایی مناسب انجام می‌دادم)، آنگاه سفره را پهن کرد، و سپس نان و نمک ساده‌ای که با آن نمک چیزی مخلوط نشده بود، آورد.

اما رفیق من گفت: اگر مقداری «مرزه» یا «اوشن» بود که با نمک مخلوط می‌کردیم، وضع غذا بهتر می‌شد. سلمان، با شنیدن این تقاضا آفتابه خود را فرستاد، تا نزد کاسب گروگان بگذارند و سبزی خشک «مرزه» یا «اوشن» تهیه شد. وقتی غذا خوردن را به پایان رساندیم دوست من گفت: حمد خداوندی را که ما را با خوردن این غذا، قانع و سازگار قرارداد.

اما سلمان، با شنیدن چنین ستایشی از میهمان پر توقع گفت: اگر با خوراک موجود قانع و سازگار بودی، آفتابه من به گروگان نمی‌رفت (۱۷).

آری، سلمان می‌خواست، سخن رسول خدا(ص) که فرموده بود: من افراد زحمت‌ساز و دردسراور را دوست نمی‌دارم (۱۸) و هم چنین فرموده بود: نحن معاشر الانبیاء و الاولیاء، برأء من التکلف (۱۹) را لباس عمل پوشانده باشد.

۹- شش چیز عجیب!

امام صادق(ع) فرموده است: سلمان فارسی می‌گفت: من از شش چیز تعجب می‌کنم: سه چیز مرا به خنده می‌اندازد، و سه چیز مرا به گریه وادار می‌کند!

اما آن سه چیزی که موجب گریه من می‌شود: جدایی از دوستانم محمد(ص) و حزب و یاران صالح او، وحشت از شروع روز قیامت، و آن‌گاه که در پیشگاه خداوند قرار می‌گیرم، می‌باشد.

اما آن سه چیزی که سبب خنده من می‌شود: وضع افرادی است که دنبال دنیایمی‌روند، اما مرگ آنها را دنبال می‌کند، کسی که از خود و خدا غافل است اما هرگز خداوند او را و اعمال او را مورد غفلت و فراموشی قرار نمی‌دهد، و کسی که با قهقهه دهان خود را پر از خنده می‌کند، و نمی‌داند خداوند از او راضی یا خشمناک است! (۲۰).

۱۰ - حالت چطور است؟

«ابن مسیب» روایت می‌کند: امیرمؤمنان (ع) یک روز از خانه خارج شد و با سلمان برخورد کرد، فرمود: حالت چطور است، ای ابو عبدالله؟

سلمان گفت: سر از خواب بر داشتم، در حالی که در چهار غم و فکر به سر می‌برم!

امام علی (ع) فرمود: چه غم و غصه‌هایی داری؟

سلمان جواب داد: غم و غصه افراد خانواده که نان می‌خواهند و نیازمندی‌هایی دارند، به فکر خداوند متعال بودم که از من اطاعت می‌خواهد، در فکر و غم کارشیطان بودم که به گناه راهنمایی می‌کند، و نیز در فکر کار ملک موت بودم که از من روح طلب می‌کند!

امام علی (ع) فرمود: سلمان! به تو مژده می‌دهم که برای هر یک از این فکرها و غمها، در پیشگاه خداوند دارای درجه و مقام‌هایی خواهی بود. زیرا من هم یک روز به حضور رسول خدا (ص) رسیدم و آن حضرت به من فرمود: در چه حالی به سر می‌بری؟

گفتم: غیر از آب چیزی ندارم، و غم و غصه دو کودک‌انم حسن و حسین (ع) مرا رنج می‌دهد.

رسول خدا (ص) فرمود: ای علی (ع)! غم و غصه عیال پوششی از آتش دوزخ است، اطاعت خداوند امان از عذاب، صبر بر تهیدستی و ناداری جهاد و بلکه بالاتر از شصت سال عبادت است، و به فکر مرگ بودن کفاره گناهان می‌باشد.

ای علی (ع)! این را بدان، که روزی بندگان به عهده خداوند متعال است، و غم و غصه تو به حال آنان نفع و ضرری ندارد، اما تو از این غم‌خواری پاداش می‌بری، در عین حال، سخت‌ترین غمها، غم و غصه عیال و اعضای خانواده است (۲۱).

۱۱ - کیف اصبحت؟

«جابر بن عبدالله انصاری» می‌گوید: به سلمان گفتم: شب را چگونه به صبح آوردی؟

سلمان گفت: چگونه شب را به صبح می‌آورد، کسی که پایان کار او مرگ است؟ خانه او قبر خواهد بود، جانوران داخل زمین همسایگان وی، و اگر خداوند او را مشمول غفران خویش قرار ندهد، آتش جایگاه او است؟! (۲۲).

۱۲ - ظلم به مردم

جریر بن عبدالله می‌گوید: به درختی عبور کردم، که شخصی زیر آن خوابیده و پارچه‌ای را روی خود انداخته بود، اما به خاطر گردش خورشید، آفتاب روی آن شخص می‌تابید، من پارچه را روی او کشیدم، اما وی در آن حال بیدار شد و من متوجه شدم او سلمان فارسی است، و خدمت خود را در حق او توضیح دادم.

آن‌گاه سلمان، بدین‌گونه به نصیحت من پرداخت: ای جریر! در برابر خداوند مطیع و فروتن باش، زیرا هر کس در دنیا در برابر خداوند فروتن و تسلیم باشد، روز قیامت خداوند به او مقام بلندی خواهد داد.

ای جریر! می‌دانی ظلمات روز قیامت از چیست؟

گفتم: نمی‌دانم.

سلمان گفت: ظلم الناس بعضهم بعضا فی الدنيا.

ظلم و ستم مردم در دنیا نسبت به هم، موجب تاریکی و ظلمات روز قیامت می‌شود (۲۳).

۱۳- زیان حرف زیاد

سلمان فارسی می‌گوید: اکثر الناس ذنوبا یوم القیامه، اکثر هم کلاما فی معصیه‌الله (۲۴).

گناه افرادی روز قیامت بیشتر خواهد بود، که بیش از دیگران در راه گناه و معصیت خداوند سخن گفته باشند.

۱۴- سجده و همنشینی

سلمان می‌گوید: اگر لذت سجده در برابر خداوند متعال، و همنشینی با افراد خوش سخن نبود، که عطر سخن آنان چون بوی خرمای تازه دلاویز است، آرزوی مرگ می‌کردم (۲۵).

۱۵- عذاب قبر

امام محمد باقر(ع) روایت کرده: کسی نزد سلمان فارسی رفت و گفت: برای من چیزی بیان کن، اما سلمان در برابر او سکوت کرد، آن مرد بار دوم درخواست خود را تکرار کرد، ولی سلمان باز هم سکوت کرد! بدین جهت آن مرد پشت‌خویش را به سلمان کرد تا از نزد او برگردد، اما در آن حال قرائت می‌کرد: آنهایی که آیات دوشن ما را که ما برای هدایت خلق نازل کردیم، کتمان نمودند.. (۲۶).

سلمان با شنیدن این آیه قرآن، او را صدا زد (و در حالی که وضع فکری آن شخص را می‌دانست) گفت: ما اگر کسی را امین یافتیم، برای او مطالبی بیان می‌کنیم، اما به تو می‌گوییم: خود را برای «نکیر» و «منکر» که در قبر به سراغ تومی‌آیند آماده کن.

آنان از تو درباره پیغمبر(ص) و «سفارشهای او» سؤال می‌کنند، اگر شک و تردیدی کردی، یا زیر بار نرفتی، با پتک آهنین به سر تو می‌زنند که خاکستر می‌شوی!

مرد گفت: بعد از آن چه می‌شود؟

سلمان گفت: بعد زنده می‌شوی و مورد عذاب و مجازات قرار می‌گیری.

مرد گفت: نکیر و منکر چه کسانی هستند؟

سلمان گفت: آن دو مامور داخل قبر می‌باشند.

مرد گفت: مگر فرشتگان در قبر هم مردم را عذاب می‌کنند؟

سلمان گفت: آری، چنین است (۲۷).

۱۶- میزان عمل

امام صادق(ع) فرموده است: میان مردی (که گرفتار روحیه نژادپرستی بود، و فضایل افراد غیر عرب را نمی‌پذیرفت) با سلمان فارسی گفت و گوی تندی واقع شد.

آن مرد گفت: تو کیستی، و من کیستم؟!

سلمان (با بیان حکیمانه و هوشمندانه) پاسخ داد: اما اول پیدایش من و تو نطفه‌نجسی است، و آخر کار من و تو هم لاشه گندیده‌ای خواهد بود، اما وقتی روز قیامت فرا رسد و میزان عمل برقرار گردد، هر کس کفه میزان عمل او سبک بود، او پست و فرومایه است، و کسی که میزان عمل او سنگین بود، کریم و بزرگوار خواهد بود. (۲۸).

۱۷- ارتباط ارواح

«سعید بن مسیب» روایت می‌کند: سلمان و عبدالله بن سلام، به هم رسیدند و باهم قرار گذاشتند، هر یک جلوتر از دیگری از دنیا برود، از وضعی که در جهان پس از مرگ برای او پیش می‌آید، به کسی که هنوز زنده است، اطلاع دهد.

عبدالله بن سلام گفت: این کار چگونه ممکن است؟

سلمان گفت: ان ارواح المؤمنین فی برزخ الدنيا من الارض تذهب حیث شئت، و نفس الکافر فی سجین (۲۹). ارواح اهل ایمان، در «برزخ» دنیا که روی زمین است (به سر می‌برند) و هر جا بخواهد می‌روند، اما جان افراد کافر در «عذاب سجین» (۳۰) و حبس و زندان گرفتار می‌باشند.

۱۸- آموختن ضروری

«ابوبختری» روایت می‌کند: سلمان به «حذیفه یمان» گفت: ان العلم کثیر، والعمر قصیر، فخذ من العلم ما تحتاج الیه فی امر دینک، ودع ما سواه و لا تعانه (۳۱).

دامنه علم و دانش وسیع است، اما عمر انسان کوتاه می‌باشد. بنابراین، علمی را بیاموز که در راه دینداری خود بدان احتیاج داری، و به علوم دیگر توجه نداشته باش و آن را رها کن.

۱۹- بیماری و گرفتاری مؤمن

سعید بن مسیب می‌گوید: با سلمان، به عیادت دوست او که از قبیله «بنی کنده» بود رفتیم، سلمان با مشاهده آن دوست بیمار گفت: ان الله تعالی یتلی عبده المؤمن بالبلاء، ثم یعافیه، فیکون کفاره لما مضی، فیستعتب فیما بقی (۳۲).

خداوند متعال، بنده مؤمن خود را به بلا و بیماری مبتلا می‌کند، سپس او را عافیت می‌بخشد، و این بیماری کفاره گناهان گذشته او می‌گردد، و از آن پس راه توبه و پاکی را پیش می‌گیرد.

۲۰- برای عبور از صراط

سلمان نامه‌ای برای «ابودرداء» ارسال داشت و در آن نوشت: برادرم! بپرهیز از جمع‌آوری ثروت زیاد دنیا، که نتوانی شکر و حق آن را ادا کنی، زیرا من از رسول خدا(ص) شنیدم، که می‌فرمود: روز قیامت ثروتمندی را که با ثروت خود، اطاعت‌خداوند را انجام داده، در حالی که ثروت او در برابرش قرار دارد، حاضر می‌کنند، آنگاه صراط مانع عبور او می‌شود، اما مال و ثروت به او می‌گوید: عبور کن چون حق خدا را که در من بود ادا کرده‌ای.

سپس ثروتمندی را که با مال خود اطاعت‌خداوند را انجام نداده، با دارایی او که بر کتف او قرار داده شده، حاضر می‌کنند، اما صراط مانع عبور او می‌شود، آن وقت مال و ثروت او به او می‌گوید: وای به حال تو! چرا حق خدا را از من نپرداختی؟ و خلاصه به سرزنش و هلاکت او می‌پردازند (۳۳).

۲۱- حساب خواب

زمخشری می‌نویسد: سلمان فارسی می‌گفت: انی لاحتسب نومتی، کما احتسب یقظتی (۳۴). من حساب خواب خود را هم دارم، همانطور که حساب بیداری (و فعالیت‌روزانه و کارهای) خود را دارم.

۲۲- اهمیت امانت

هم چنین، زمخشری می‌نویسد: کسی به سلمان گفت: فلانی برای تو سلام رساند. سلمان گفت: اما انک لولم تفعل، لکانت امانه فی عنقک! (۳۵). اگر سلام او را نرسانده بودی، امانتی به عهده تو می‌ماند، که آن را ادا نکرده بودی!

۲۳- دعای بعد از غذا

امام باقر(ع) فرموده است: پیوسته شیوه سلمان این بود که، هرگاه دست از غذا خوردن می‌کشید، می‌گفت: خدایا! غذای فراوان و پاکیزه‌ای به من عطا کردی، آن را افزون گردان، و من سیر و سیراب شدم، آن را بر من گوارا کن (۳۶).

۲۴- درد پسند

در روایتی آمده است، هرگاه سلمان مریض می‌شد، به او می‌گفتند: می‌خواهیم برای تو طبیب بیاوریم. سلمان می‌گفت: طبیب (خداوند) خود مرا بیمار کرده است. می‌گفتند: از خداوند عافیت و سلامتی خود را درخواست کن. سلمان پاسخ می‌داد: او به وضع و حال من آگاه است و احتیاج به درخواست من ندارد (۳۷).

البته سلمان، با توجه به مقام زهد و عرفان بلند خویش، که گویای مقام رضا و تسلیم او در برابر ذات مقدس خداوند است، و «پسندد آنچه را جانان پسندد» این سخن را بیان داشته است، اما برای افراد معمولی و شرایط عادی در روایت می‌خوانیم:

امام صادق(ع) فرمود: علیک بالدعاء، فان فیه شفاء من کل داء (۳۸).
هرگز دعا را فراموش نکنید، زیرا در «دعا» شفای هر دردی وجود دارد.

۲۵- گسترش سلام

از امام صادق(ع) روایت شده، که سلمان فارسی رحمه‌الله علیه بارها می‌گفت: افشوا سلام الله، فان سلام الله لا ینال الظالمین (۳۹).
سلام الهی را پیوسته گسترش دهید (به همه کس سلام کنید و نگران نباشید) زیرا سلام الهی، به حال ظالمان سودی نخواهد بخشید.

۲۶- خطر حرص زیاد

سهل بن حنیف، می‌گوید: میان سلمان و شخصی، بحث و گفت و گویی واقع شد، (وقتی سلمان دید آن شخص زیر بار حق نمی‌رود) گفت: خدایا! این شخص رازنده بدار، تا به یکی از سه مصیبت گرفتار گردد. اما وقتی خشم او فرو نشست، سؤال کردم: ای ابو عبدالله! می‌خواستی در حق او چه نفرینی کنی؟
سلمان پاسخ داد، فقط برای تو بیان می‌کنم، مصیبت‌های سه‌گانه: فتنه دجال، و فتنه کسی که او را کفن می‌کند، و فتنه حرص شدیدی است که چنان بر مردم مسلط می‌شود، که در آن حال هر بلایی به سر آنها آید (و هر ضربه دینی بینند) نگرانی نخواهند داشت (۴۰).

۲۷- نماز شب

در روایتی می‌خوانیم: کسی از سلمان تقاضا کرد، او را راهنمایی کند، که چه خصلتهایی را به کار گیرد، تا موجب تقویت روابط میان خلق و خدا گردد؟
سلمان سفارش کرد: سلام را گسترش دهد، نیازمندان را اطعام کند، و آن گاه که مردم در خواب به سر می‌برند، به نماز شب و راز و نیاز با خداوند برخیزد (۴۱).

۲۸- طبیب مؤمن

ابو سعید وهبی، روایت می‌کند که سلمان می‌گفت: وضع هر شخص مؤمن دردناک، مثل وضع مریضی است که، طبیب او همراه اوست، و درد و درمان او رامی‌داند. هرگاه آن مریض می‌خواهد غذای نابابی را که به ضرر

وست بخورد، او راز آن غذا باز می‌دارد، و می‌گوید: به آن نزدیک مشو که موجب هلاکت تو می‌گردد، و بالاخره آن طبیب پیوسته مراقب او می‌باشد، تا بهبودی یابد.

آری، وضع یک مؤمن هم چنین است، در دنیا به خیلی چیزها و کارها تمایل پیدا می‌کند، اما خدای مهربان او را از آنها باز می‌دارد، تا بدین وسیله سالم بماند، اعمال او موجب رضایت خداوند قرار گیرد، و خداوند او را به بهشت وارد گرداند (۴۲).

۲۹- آموزش حکمت

میمون بن مهران، روایت کرده است: حذیفه بن یمان و سلمان فارسی، به خیمه‌زن عربی از طایفه «نبط» وارد شدند، و از او سؤال کردند: در خیمه جای پاک و طاهری هست، تا آنان نماز بخوانند؟ زن عرب پاسخ داد: برای خواندن نماز، قلب خویش را پاک گردانید. آن‌گاه یکی از آنان گفت: سخن حکیمانه این زن را بگیر و به کار بند، اگر چه این سخن حکیمانه، از قلب زن کافری تراوش کرده است (۴۳).

پی‌نوشتها:

۱. نفس‌الرحمن، ص ۲۱۸؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۱؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶.
۲. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۱.
۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶.
۴. الاختصاص، ص ۸؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۰۹؛ نفس‌الرحمن، ص ۱۲۸.
۵. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۸؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۷.
۶. نفس‌الرحمن، ص ۵۴۵؛ صراط‌المستقیم الی مستحق‌التقدیم، ج ۱، ص ۲۰۵.
۷. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۵.
۸. سوره تحریم، آیه ۱۱.
۹. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۶؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۹.
۱۰. نفس‌الرحمن، ص ۳۲۵؛ التوحید للصدوق، ص ۹۷.
۱۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۵ و فتاوی‌ صحابی کبیر سلمان، ص ۱۲۲.
۱۲. فتاوی‌ صحابی کبیر سلمان، ص ۱۲۳.
۱۳. رجوع کنید به: زندگی حضرت عبدالعظیم (ع) اثر دیگر اینجانب.
۱۴. سعدی، کلیات، ص ۵۳.
۱۵. نفس‌الرحمن، ص ۵۲۳.

۱۶. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۵۳ و رجوع کنید به کتاب دیگر اینجانب: اخلاق خانواده، ج ۱، فصل: آداب مهمان‌داری در اسلام.
۱۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۴.
۱۸. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۵۴.
۱۹. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴.
۲۰. الاختصاص، ص ۲۲۵؛ نفس الرحمن، ص ۵۱۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷.
۲۱. نفس الرحمن، ص ۵۳۳؛ جامع الاخبار، ص ۱۰۷، فصل ۴۹.
۲۲. نفس الرحمن، ص ۵۳۲؛ جامع الاخبار، فصل ۴۹، ص ۱۰۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۸۷.
۲۳. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۲؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۷.
۲۴. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۰۶.
۲۵. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۴؛ نفس الرحمن، ص ۵۱۷.
۲۶. سوره بقره، آیه ۱۵۹.
۲۷. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۵؛ نفس الرحمن، ص ۵۱۸.
۲۸. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۲؛ علل الشرایع، ص ۲۷۶.
۲۹. نفس الرحمن، ص ۵۲۴؛ صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۱.
۳۰. اشاره به آیه ۸، سوره مطففین.
۳۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۸۹.
۳۲. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۶.
۳۳. نفس الرحمن، ص ۵۴۷.
۳۴. ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۹.
۳۵. ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۱.
۳۶. مکارم الاخلاق، ص ۱۴۳.
۳۷. نفس الرحمن، ص ۵۴۸.
۳۸. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۵.
۳۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۴.
۴۰. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۹.
۴۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۴.
۴۲. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۶.
۴۳. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۶.

فصل ۹: روایات سلمان

روایات سلمان

از سلمان اهل بیت(ع)، حکیم، عارف و مجاهد، که حدود ده سال با پیامبر(ص) می‌زیسته، و سالیان بیشتری در محضر امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س) بوده، درمسائل مختلف اعتقادی، احکام دین، و اخلاق و تاریخ، روایات فراوانی وارد شده، که تا جایی که فرصت این فصل اجازه می‌دهد، آنها را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم.

۱- تفرقه امت!

سلمان فارسی، می‌گوید: رسول خدا(ص) فرمود: تفرق امتی ثلاث فرق...
امت من بعد از من به سه گروه تقسیم می‌شوند، یک گروه از آنان به‌راه حق استوار می‌مانند، باطل از وضع آنان نمی‌کاهد، آنان من و اهل بیت(ع) مرا دوست می‌دارند، داستان این گروه مثل طلای خالص است، که هر چه داخل آتش شود و حرارت ببیند، به ارزش آن افزوده می‌گردد.
گروهی راه باطل را پیش می‌گیرند، حق به حال آنان سودی نمی‌بخشد، آنان نسبت به من و اهل بیت من کینه پیدا می‌کنند، وضع اینان مانند آهن است، که اگر داخل آتش گردد و حرارت ببیند، کاسته و فاسد می‌شود!
گروه سوم، افراد حیران و سرگردان هستند، چون افرادی که گرد «سامری» جمع شدند، اینان با اهل حق تماس و معاشرت ثابتی ندارند، اما شعار جنگ و قتال نمی‌کنم را خوب بیان می‌کنند، و امام و پیشوای آنان، عبدالله بن قیس اشعری (ابوموسی اشعری) است! (۱).

۲- سعید و شقی

زاذان، معروف به ابوعمرو فارسی، از سلمان فارسی روایت می‌کند، که وی گفته‌است: روز عرفه‌ای رسول خدا(ص) میان جمعیتی حضور یافت و اعلام کرد: ای مردم! امروز خداوند اراده فرموده، که همه شما را به طور عموم و علی(ع) را بخصوص مورد عنایت و غفران خویش قرار دهد.
سپس به علی(ع) فرمود: نزدیک من بیا، آن‌گاه دست علی(ع) را در دست خود گرفت و فرمود: سعادت مند کامل و حقیقی کسی است، که بعد از من از تو اطاعت کند و ولایت تو را بپذیرد. و شقاوت مند و بدبخت کسی است، که بعد از من، در حق تو عداوت ورزد، و راه عصیان و نافرمانی تو را پیش گیرد (۲).

۳- شهادت به یگانگی خدا

سلمان فارسی می‌گوید: رسول خدا(ص) به من دستور داد: هر وقت شب را به صبح آوردی، بگو: اللهم انت ربی، لا شریک لک، اصبحنا و اصبح الملک لله، لا شریک له.

این کلمات را سه بار بخوان، همچنین شب هم آنها را تکرار کن، زیرا خواندن این دعا موجب آمرزش گناهان میان شب و روز می‌گردد (۳).

۴- اعلم امت

متقی هندی، خوارزمی و علامه امینی، روایت می‌کنند، که سلمان گفت: رسول خدا(ص) فرمود: اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب(ع) (۴).
عالمترین افراد امت من، پس از من علی بن ابی طالب(ع) است.

۵- اولین مسلمان

ابن عبدالبر اندلسی، متوفای سال ۴۶۸ هجری، و دیگران روایت کرده‌اند، که سلمان فارسی گفت: رسول خدا(ص) فرمود: اولکم ورودا علی الحوض، اولکم اسلاما، علی بن ابی طالب رضی الله عنه (۵).
اولین کسی از شما امت، کنار حوض (کوثر) بر من وارد خواهد شد، که اول کس از شما مسلمانان باشد که اسلام آورده، و آن علی بن ابی طالب(ع) است.

۶- برادر، و جانشین

خوارزمی، می‌نویسد، سلمان فارسی گفته است: سمعت النبی(ص) يقول: ان اخی و وزیر، و خیر من اخلفه بعدی، علی بن ابی طالب(ع) (۶).
شیندم که پیغمبر(ص) می‌فرمود: به راستی، برادر من، وزیر من و بهترین کسی که او را به جانشینی بعد از خود می‌گذارم، علی بن ابی طالب(ع) است.

۷- گم شدن حسن و حسین(ع)

یعلی بن مره و سلمان فارسی می‌گویند: ما در کنار پیامبر(ص) حضور داشتیم، «ام ایمن» با عجله نزد آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا(ص)! حسن و حسین(ع) گم شده‌اند، و این در حالی بود که مقداری از روز بالا آمده بود.

رسول خدا(ص) با شنیدن این خبر فرمود: حرکت کنید و فرزندانم را بیابید.

پس از دستور پیامبر(ص) هر کسی به هر طرفی به جست و جو اقدام کرد.

سلمان می‌گوید: من به آن طرفی که رسول خدا(ص) رفت حرکت کردم، آن حضرت پیوسته به این طرف و آن طرف به جست و جو می‌پرداخت، تا اینکه به پای کوهی رسیدیم، و مشاهده کردیم حسن و حسین(ع) یکدیگر را (از ترس) در آغوش گرفته‌اند، و ماری در کنار آنان راست ایستاده است، و از دهان آن چیزی مثل شعله آتش زبانه می‌کشد.

رسول خدا(ص) با مشاهده آن وضع، با عجله به سوی مار حرکت کرد، ولی مار با دیدن رسول خدا(ص) نگاه معناداری به آن حضرت انداخت و به عقب برگشت و داخل سوراخی گردید.

سپس رسول خدا(ص) نزد حسن و حسین آمد، آنها را از هم جدا کرد، دست‌نوازش به صورت آنان کشید و گفت: پدر و مادرم به قربان شما، چقدر شما پیش خداوند عزیز می‌باشید؟ آن‌گاه یکی از آنان را برشانه راست و دیگری را بر شانه چپ سوار کرد و برای بازگشت حرکت کردیم.

اما من، خطاب به حسن و حسین(ع) گفتم: خوشا به حال شما، بهترین وسیله سواری، وسیله‌ای است، که شما را حرکت می‌دهد.

ولی رسول خدا(ص) فرمود: آنان هم سوار شدگان خوبی هستند، در حالی که پدر آنان، از آنها بهتر و برتر است (۷).

۸- احترام میهمان

سلمان می‌گوید: به حضور رسول خدا(ص) وارد شدم، در حالی که آن حضرت به یک پشتی تکیه داده بود، با وارد شدن من آن بزرگوار پشتی را به من داد تا به‌هنگام نشستن بر آن تکیه کنم، بعد فرمود: یا سلمان! ما من مسلم دخل علی اخیه المسلم فیلقى له الوساده اکرما له، الا غفرالله له (۸).

ای سلمان! هر مسلمانی به برادر مسلمان خود وارد شود، و صاحب خانه برای او به منظور احترام پشتی بگذارد، خداوند چنین احترام کننده‌ای را مورد آمرزش قرار می‌دهد.

۹- روزه ۲۷ رجب

ابو هریره و سلمان از رسول خدا(ص) روایت می‌کنند، که آن حضرت فرمود: ان فی رجب یوما و لیله، من صام ذلک الیوم و قام تلک اللیله، کان له من الاجر، کمن صام مائه سنه و قامها و هی: ثلاث بقین من رجب (۹).

در ماه رجب، روز و شبی وجود دارد، که هر کس در روز آن به روزه و در شب آن به نماز اقدام کند، اجر و پاداش کسی را می‌برد که صد سال به روزه و نماز پرداخته‌باشد، و آن شب و روز بیست و هفتم رجب (مبعث رسول اکرم - ص) می‌باشد.

۱۰- غسل و نظافت جمعه

عبدالله بن ودیعه، می‌گوید: سلمان گفت: رسول خدا(ص) فرمود: من اغتسل یوم الجمعة، فتطهر بما استطاع من الطهر، ثم ادهن من دهنه، او من طیب بینه و لم یفرق بین اثنین، فاذا خرج الامام انصت، غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری (۱۰).

هر کس غسل جمعه انجام دهد، و تا می‌تواند خود را پاک و پاکیزه گرداند، سپس با روغن یا عطری که در خانه دارد خود را خوشبو گرداند، و میان دو نفر تفرقه‌نیندازد، و آن‌گاه که امام جمعه برای خطبه اقدام می‌کند سکوت نماید، خداوند از میان این جمعه تا جمعه آینده او را مورد آمرزش قرار می‌دهد.

البته، شبیه این روایت، در احادیث شیعی هم آمده، که به کتاب «وسائل الشیعه»، ج ۵، ص ۵۴ می‌توان مراجعه نمود.

۱۱- نماز جمعه

سلمان فارسی می‌گوید: رسول خدا(ص) به من فرمود: می‌دانی روز جمعه چیست؟ گفتم: خدا و رسول او داناترند. آن حضرت فرمود: جمعه روزی است که خداوند پدر شما حضرت آدم(ع) را (با حوا) جمع کرد. هر بنده‌ای در این روز خودرا پاکیزه گرداند، بعد در نماز جمعه شرکت کند و سخن نگوید، تا اینکه امام جمعه نماز خود را به پایان رساند، این عمل موجب آمرزش گناهان گذشته او می‌گردد (۱۱).

۱۲- اضافه شدن نماز

سلمان روایت می‌کند: نمازهای واجب دو رکعت دو رکعت بود، و رسول خدا(ص) تا در «مکه» بود بدین ترتیب نمازها را می‌خواند، تا اینکه به مدینه هجرت کرد، در مدینه هم تا مدتی که اراده خداوندی بود، نمازها را دورکعتی می‌خواند، تا اینکه به نماز حاضر، دو رکعت اضافه کرد، اما نماز مسافر به همان حال دو رکعتی باقی ماند (۱۲) و در نتیجه نمازهای واجب ده رکعتی، هفده رکعت گردید.

۱۳- پاسداری از مرز

سلمان فارسی می‌گوید: سمعت رسول الله(ص) یقول: رباط یوم و لیلۃ، خیر من صیام شهر و قیامه، و ان مات، جری علیه عمله الذی کان یعمله، و اجری علیه رزقه و امن الفتان (۱۳). پاسداری و مرزداری یک شبانه روز، از یک ماه روزه‌داری و شب‌زنده‌داری بانماز خواندن برتر است، و اگر کسی در آن حال جان خود را از دست بدهد، پاداش عملی را که برای آن اقدام کرده، دریافت خواهد داشت، و خداوند روزی او را برای او مقرر می‌دارد، و او از دزد و راهزنان فتنه‌انگیز مصون می‌ماند.

۱۴- حب علی(ع)

متقی هندی می‌نویسد: سلمان فارسی از رسول خدا(ص) روایت می‌کند: من احب علیا فقد احبنی، و من ابغض علیا فقد ابغضنی (۱۴). هر کس به علی(ع) محبت بورزد، به من محبت داشته، و هر کس نسبت به علی(ع) بغض و کینه داشته باشد، به من بغض و کینه اعمال کرده است.

۱۵- بهترین جانشین

هیثمی و متقی هندی، از ابو سعید خدری، و سلمان فارسی روایت کرده‌اند، که رسول خدا(ص) فرمود: ان وصیی و موضع سری، و خیر من اترک بعدی، و ینجزعدتی و یقضی دینی، علی بن ابی طالب(ع) (۱۵).
به یقین، جانشین من، گنجینه سر من، و بهترین کسی که پس از خود به یادگاری گذارم و به پیمان من عمل می‌کند و دین مرا ادا می‌نماید، علی بن ابی طالب(ع) خواهد بود.

۱۶- قصر بهشتی

ابن جوزی، از سلمان روایت می‌کند، که رسول خدا(ص) فرمود: اذا کان یوم، ضربت لی قبه من یاقوته حمراء علی یمین العرش، و ضربت لابراهیم قبه من یاقوته خضراء علی یسار العرش، و ضربت فیما بیننا لعلی بن ابی طالب قبه من لؤلؤه بیضاء، فما ظنک بحبیب بین خلیلین؟ (۱۶).
آنگاه که روز قیامت فرا رسد، برای من قصری از یاقوت سرخ در طرف راست عرش الهی، به وجود می‌آید و برای ابراهیم(ع) قصری از یاقوت سبز در طرف چپ عرش الهی تشکیل می‌شود، اما میان من و علی بن ابی طالب(ع) قصری از لؤلؤ سفید تاسیس می‌گردد، اکنون درباره حبیبی که، بین دو خلیل وجود دارد، چگونه فکر می‌کنی؟

۱۷- معنای ولایت

سلمان فارسی، از جمله صدها نفری بوده، که در «حج وداع» شرکت داشته (۱۷) و داستان «غدیر» و خطابه تاریخی رسول خدا(ص) در آن سرزمین را استماع نموده و شاهد آن بوده، و حتی معنای ولایت را برای خود و فهماندن به دیگران از رسول خدا(ص) سؤال کرده است.
بر این اساس، وقتی رسول خدا(ص) فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.
سلمان از جا حرکت کرد و پرسید: ای رسول خدا(ص)! ولایت چگونه است؟
رسول خدا(ص) فرمود: ولایتی که مثل ولایت من باشد، که اولی به نفس افراد از خود آنها هستم، علی(ع) هم برای افراد، اولی به نفس خود آنهاست (۱۸).

۱۸- علاقه شدید به فاطمه(س)

سلمان می‌گوید: یکی از زنان پیغمبر(ص) از آن حضرت سؤال کرد: علت چیست که فاطمه(س) را این قدر دوست می‌داری؟ در حالی که هیچ‌یک از اهل بیت خود را این قدر دوست نمی‌داری؟
رسول خدا(ص) فرمود: وقتی به «معراج» رفتم، جبرئیل مرا به «درخت طوبی» نزدیک کرد، و من از میوه آن خوردم، آن‌گاه با دست خود به کتف من کشید و گفت: ای محمد! خداوند متعال، به تو مژده می‌دهد که از «خدیجه دختر خویلد» همسر خویش دارای دختری به نام «فاطمه - س» می‌گردد.

پس از هبوط به زمین، آمیزش با خدیجه(س) حاصل شد، و سپس فاطمه(س) چشم به جهان گشود، از آن تاریخ تاکنون هر وقت من مشتاق بهشت می شوم، نزدیک فاطمه(س) می روم، و بوی بهشت را از دخترم احساس می کنم، فاطمه(س) حوراء انسیه است (۱۹).

۱۹- پدر نه امام(ع)

سلمان می گوید، با عده ای در حضور رسول خدا(ص) بودیم، آن حضرت حسین(ع) را روی زانوی خود نشانده بود، و در چهره او دقت می کرد و به اومی گفت: ای ابا عبدالله! تو سیدی از سیدها، امامی از امامان و پدر امامان نه گانه هستی، که نهم آنان حضرت قائم(ع) است، امام آنان داناترین آنها، و حکیم ترین آنها فاضل ترین آنهاست (۲۰).

۲۰- امامان دوازده گانه

سلمان فارسی روایت می کند، که رسول خدا(ص) فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر می باشند، که همه آنان از «قریش» هستند، آن گاه قائم(ع) ما قیام می کند و سینه های اهل ایمان را شفا می بخشد. آگاه باشید! آنان عالم ترین افراد هستند، و احتیاج نیست شما چیزی را به آنان بیاموزید، آنان عترت من، و از گوشت و خون من هستند. اما چه شده که گروهی درباره آنان مرا اذیت می کنند؟
من از اذیت کنندگان بیزارم و از آنان نمی باشم، و به خدا آنان از شفاعت من هم محروم خواهند بود (۲۱).

۲۱- فرزند نهم حسین(ع)

سلمان فارسی می گوید: به حضور پیامبر(ص) وارد شدم، در حالی که حسن و حسین(ع) نیز حضور داشتند و مشغول غذا خوردن بودند، رسول خدا(ص) یک لقمه در دهان حسن و یک لقمه در دهان حسین(ع) می گذاشت، وقتی غذا خوردن آنان به پایان رسید، رسول خدا(ص) حسن را به گردن خود سوار کرد و حسین را روی زانوی خود نشانید، سپس خطاب به من فرمود: ای سلمان! آیا اینان را دوست می داری؟
گفتم: ای رسول خدا(ص) چگونه آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که آنان نزد تو، چنین مقام و محبوبیت والایی دارند؟

رسول خدا(ص) فرمود: ای سلمان! هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. بعد دست خود را روی شانه حسین(ع) گذاشت و فرمود: او امام فرزند امام است، نه نفر از امامان پاک و معصوم، که امینهای انسانها می باشند، از نسل حسین(ع) هستند، و فرزند نهم حسین(ع) قائم آل محمد(ص) خواهد بود (۲۲).

۲۲- محبت علی (ع) چرا؟

کسی از سلمان سؤال کرد: علت چیست که این قدر علی(ع) را دوست می‌داری؟ سلمان گفت: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: من احب علیا، فقد احبنی و من ابغض علیا، فقد ابغضنی (۲۳).

۲۳- حضرت مهدی (ع)

سلمان می‌گوید: به حضور پیامبر(ص) رسیدم، در حالی که حسین(ع) روی زانوی آن حضرت نشسته بود، و آن بزرگوار چشمهای حسین را می‌بوسید و دهان او را می‌مکید و به او می‌فرمود: تو سید فرزند سید، امام فرزند پدر امامان، حجت فرزند حجت هستی، تو پدر نه تن از امامانی که از نسل تو پدید می‌آیند می‌باشی، که نهم آنان حضرت مهدی قائم(ع) خواهد بود (۲۴).

۲۴- حزب پیروز

امام علی(ع) می‌فرماید: حدثنی سلمان الخیر فقال: یا ابا الحسن! قلما اقبلت انت و انا عند رسول الله(ص)، الا قال: یا سلمان! هذا و حزبه هم المفلحون یوم القیامة (۲۵).
سلمان خیر برای من بیان کرد: ای ابوالحسن! خیلی کم اتفاق می‌افتاد، که تو و من در حضور رسول خدا(ص) باشیم، و آن حضرت به من نفرماید: ای سلمان! فقط این مرد و طرفداران او، پیروزمندان و رستگاران روز یامت خواهند بود.

۲۵- گناه‌ریزی

ابوعثمان می‌گوید: ما با سلمان فارسی زیر درختی بودیم، سلمان شاخه آن درخت را تکان داد و برگی از آن افتاد، بعد از ما سؤال کرد: شما نمی‌پرسید، چرا من این عمل را انجام دادم؟
گفتیم: خود آن را توضیح بده.
سلمان گفت: من با عده‌ای با رسول خدا(ص) زیر درختی بودیم، آن حضرت شاخه درختی را حرکت داد و برگی از آن افتاد، بعد از ما پرسید: آیا سؤال نمی‌کنید، چرا من این کار را انجام دادم؟
گفتیم: ای رسول خدا(ص)! خود بیان فرماید.
آن حضرت فرمود: ان العبد المسلم اذا قام الى الصلاة، تحاطت عنه خطایاه، كما تحاطت ورق هذه الشجرة (۲۶).
هرگاه بنده مسلمانی به نماز ایستد، گناهان او ریخته می‌شود، همانطور که برگ این درخت ریخته شد.

۲۶- زندان مؤمن و بهشت کافر

«عقبه بن عامر جهنی» می‌گوید: شنیدم که کسی با سلمان درباره غذاها که از خوردن آنها کراهت داشت، بحث و گفت و گو می‌کرد. سلمان گفت: بحث خورد و خوراک خیلی لازم نیست، زیرا از رسول خدا(ص) شنیدم، که

می فرمود: ان اکثر الناس شبعوا في الدنيا، اكثرهم جوعا في الآخرة، يا سلمان! انما الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر (۲۷).

بیشترین افراد سیر دنیا، بیشترین افراد گرسنه در آخرت خواهند بود، ای سلمان! به راستی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

۲۷- میان بهشت و دوزخ

سلمان فارسی می گوید: بیش از ده بار از رسول خدا(ص) شنیدم، که به علی(ع) می فرمود: ای علی(ع)! تو و جانشینان بعد از تو «اعراف» میان بهشت و دوزخ هستید، و کسی داخل بهشت نمی شود، مگر اینکه تو را و جانشینان تو را بشناسد، و نیز کسی داخل دوزخ نمی گردد، مگر اینکه مقام تو و جانشینان تو را انکار کند (۲۸).

۲۸- پیشوای مسلمانان

جابر بن عبدالله انصاری، از سلمان فارسی روایت می کند: که یک روز به رسول خدا(ص) عرض کردیم: ای رسول خدا(ص)! خلیفه پس از تو کیست؟ او را معرفی کن تا ما بشناسیم.

رسول خدا(ص) به من فرمود: ای سلمان! به جمع ابودر و مقداد و ابویوب انصاری و «ام سلمه» همسر رسول خدا(ص) که پشت درب ایستاده، بپیوند. سپس فرمود: شاهد باشید و موضوعی را که من می گویم به خاطر بسپارید: علی بن ابی طالب(ع) وصی من، وارث من، ادا کننده دین و تعهدات من می باشد.

علی(ع) فارق میان حق و باطل، پیشوای مسلمانان، امام متقین، قائد روسفیدان، و پرچمدار خداوند در قیامت است. وی و دو فرزند او جانشین پس از من خواهند بود، فرزندان نه گانه پسر حسین(ع) تا روز قیامت، هدایتگران هدایت شده خلق می باشند. اما از پشت کردن امت به برادر من علی(ع) و ستم و همدستی آنان برای گرفتن حق او، به خدا شکایت می کنم!

سلمان می گوید: ما گفتیم: ای رسول خدا(ص)، مگر ممکن است چنین کاری واقع شود؟!

رسول خدا(ص) فرمود: آری، حتی علی(ع) پس از آنکه غم و ناراحتی را تحمل می کند و در پیشگاه خداوند صبور شناخته می شود، مظلومانه به قتل می رسد.

سلمان می گوید: وقتی فاطمه(س) این سخنان را شنید، پشت پرده آمد، در حالی که گریه او شنیده می شد.

رسول خدا(ص) فرمود: دخترم! چه چیزی تو را به گریه انداخت؟

فاطمه(س) گفت: مطالبی را درباره پسر عمویم علی(ع) و فرزندانم شنیدم، منظور چیست؟

رسول خدا(ص) فرمود: دخترم! در حق تو نیز ستم خواهد شد، و از حق خویش محروم می گردی، اما فاطمه جان! اولین کسی که از اهل بیت من، پس از چهل روز (۲۹) به من ملحق خواهد شد تو هستی، ولی دخترم! من با کسی که با تو سازش داشته باشد، سازش خواهم کرد، و با هر کس از راه جنگ و ستیز با تو در آید، با او در جنگ و ستیز خواهم بود.

دخترم! خداوند و جبرئیل، صالح مؤمنین را به امانت نزد تو گذاشته است.

سلمان می گوید: سؤال کردم: ای رسول خدا(ص) صالح مؤمنین کیست؟
فرمود: علی بن ابی طالب(ع) (۳۰) .

۲۹- علامات ظهور

سلمان فارسی می گوید: به حضور امیرالمؤمنین(ع) رسیدم، در حالی که آن حضرت تنها بود، سؤال کردم: ای امیر مؤمنان! قائمی که از فرزندان تو است، چه وقت ظهور می کند؟
آن حضرت با شنیدن این سؤال، نفس عمیقی کشید و فرمود: قائم(ع) ظهور نمی کند، تا اینکه (کارها به دست) کودکان افتد، حقوق الهی ضایع گردد، و قرآن با «غنا» خوانده شود.
آن گاه هم که سلاطین «بنی عباس» به قتل رسند، روزگار تاریکی و اشتباه کاری و انحراف از دین حاکم می گردد، اصحاب نیز، در برابر تیر و کمانها سپر به چهره می گیرند، «بصره» مورد هجوم واقع می شود، و در آن زمان، قائم(ع) که از فرزندان حسین(ع) است، ظهور می کند (۳۱) .
البته باید توجه داشته باشیم، که طبق روایات مختلف، علامتهای ظهور حضرت مهدی(ع) فراوان است، و تحقق همه آنها را می توان زمینه های کامل ظهور دانست.

۳۰- گلهای دنیایی

سلمان می گوید: از رسول خدا(ص) شنیدم که درباره حسن و حسین(ع) می فرمود: خدایا! من این دو را دوست می دارم، هر کس هم آنها را دوست بدارد، دوست می دارم.
سپس فرمود، هر کس حسن و حسین(ع) را دوست بدارد، من او را دوست می دارم، و هر کس را من دوست بدارم، خدا وی را دوست می دارد و داخل بهشت می کند.
هر کس با حسن و حسین(ع) بغض و دشمنی داشته باشد، مبعوض من خواهد بود، و هر کس مبعوض من باشد، مبعوض خداست و خداوند او را داخل آتش می گرداند.
سپس رسول خدا(ص) فرمود: این دو فرزند من، گلهای دنیا می باشند (۳۲) .

۳۱- واسطه های فیض

سلمان روایت می کند، از رسول خدا(ص) شنیدیم که می فرمود: خداوند متعال می فرماید: ای بندگان من! آیا کسی از شما حاجت مهمی ندارد، که برای رسیدن به آن بخواهد، محبوبترین بندگان را به یاری و شفاعت طلبد؟
آگاه باشید، گرامی ترین و محبوبترین بندگان در نزد من، محمد(ص) و برادر او علی(ع) و امامان بعد از علی(ع) هستند، امامان(ع) وسیله هایی هستند، که هر کس دنبال خیر و نفعی باشد، و نیز از خطر و زیانی بیمناک باشد، می بایست به وسیله محمد(ص) و آل پاک او، توسل برقرار کند (۳۳) .

۳۲- نامگذاری فرزندان

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: سمی هارون ابنیه شبرا وشبرا، و انی سمیت ابنی الحسن و الحسین(ع) (۳۴) .
هارون، برادر موسی(ع) دو فرزند خود را «شبر» و «شیر» نامگذاری کرد، و من دو پسر و «نوه» خود را، حسن و حسین(ع) نامیدم.

۳۳- سنگر نجات

اصبغ بن نباته، می گوید: سلمان روایت کرد، که رسول خدا(ص) فرمود: ای گروههای مهاجران و انصار! آیا نمی خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم، که اگر بدان چنگ زنید، بعد از من هرگز گمراه نشوید؟ آنان پاسخ دادند: بلی، ای رسول خدا(ص).
رسول خدا(ص) فرمود: هذا علی، اخی، و وزیری، و وارثی، و خلیفتی امامکم، فاحبوه لحبی، و اکرموه لکرامتی، فان جبرئیل امرنی ان اقول لکم ماقلت (۳۵) .
این علی(ع) برادر من، وارث من، خلیفه من و امام شماست، او را به خاطر من دوست بدارید و بزرگ شمارید، زیرا جبرئیل(ع) به من دستور داده، این پیام را به شما اعلام دارم.

۳۴- ایمان و محبت

نعمان ازدی، از سلمان فارسی روایت می کند، که وی گفت: رسول خدا(ص) فرمود: ایمان نیاورده است کسی، تا اینکه اهل بیت(ع) مرا دوست بدارد، و جدال و ستیز را اگرچه حق با او باشد، کنار بگذارد.
عمر بن خطاب گفت: نشانه محبت اهل بیت تو چیست؟
رسول خدا(ص)، در حالی که دست روی شانه علی بن ابی طالب(ع) می زد، فرمود: این است (۳۶) .

۳۵- خوراک جنین

امام صادق(ع) فرموده: سلمان فارسی، از علی(ع) درباره خوراک کودکی که در شکم مادر است، سؤال کرد، آن حضرت فرمود: ان الله تبارک و تعالی، حبس علیه الحیضه، فجعلها رزقه من بطن امه (۳۷) .

۳۶- بهتر و افضل

ابو سعید خدری، روایت می کند، که سلمان گفت: رسول خدا(ص) مرا دید و صدازد، گفتم: لیبیک.
آن حضرت فرمود: سلمان! تو را به شهادت می گیرم، که امروز علی بن ابی طالب(ع) بهترین و فاضلترین افراد است (۳۸) .

۳۷- پیوند با علی(ع)

اصبغ بن نباته، می‌گوید: از سلمان فارسی، درباره علی بن ابی طالب(ع) و فاطمه(س) سؤال کردم، وی گفت: از رسول خدا(ص) شنیدم، که می‌فرمود: بر شماست که به علی بن ابی طالب(ع) بیبندید، زیرا او مولای شماست و باید او را دوست بدارید، بزرگ شماست و باید اطاعت او را کنید، عالم شماست و باید او را اکرام کنید، پیشوای شما به بهشت است و باید او را تجلیل نمایید.

آری، هرگاه علی(ع) شما را بخواند، اجابت کنید، هرگاه به شما فرمانی دهد اطاعت کنید، او را به خاطر محبت و احترام به من دوست بدارید و احترام کنید.

این را هم بدانید، آنچه را گفتم، چیزی است که خداوند متعال، به من دستور داده است (۳۹).

۳۸- بیعت رهبری

سلمان می‌گوید: با یعنا رسول الله(ص) علی النصح للمسلمین، و الایتمام بعلی بن ابی طالب و المولاة له (۴۰). ما با رسول خدا(ص) بیعت کردیم، بر این اصول که، خیر خواه و نصیحت‌گرمسلمانان باشیم، و امامت و ولایت علی بن ابی طالب(ع) را نیز بپذیریم.

۳۹- حیل‌های آینده

سلمان می‌گوید: رسول خدا(ص) به علی(ع) می‌فرمود: ان الامة ستغدر بک، فاصبر لغدرها (۴۱). امت، به زودی درباره توحیل و تزویر به کار خواهد برد، در برابر حیل امت صبر داشته باش.

۴۰- شش وصیت

سلمان فارسی می‌گوید: رسول خدا(ص)، شش سفارش به من نمود، که در هر حال آنها را رها نخواهم کرد:

- ۱- به من فرمود: به زیر دست خود نگاه کنم، نه کسی که از من بالاتر است.
- ۲- فقیران و تهیدستان را دوست بدارم، و به آنها نزدیک باشم.
- ۳- حق را بگویم، اگر چه حقگویی (برای برخی) تلخ است.
- ۴- با خویشاوندان خود ارتباط و پیوند داشته باشم، اگر چه آنها به من پشت کنند.
- ۵- اینکه (حتی الامکان) چیزی از مردم درخواست ننمایم.
- ۶- و اینکه زیاد بگویم: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم (۴۲).

۴۱- مسؤولیت پیشوایی

سلمان روایت کرده، که رسول خدا(ص) فرمود: من ولی سبعة من المسلمین، فلم يعدل فیهم و لم یستن بسنتی، لقی الله تعالی و هو علیه غضبان (۴۳).

هر کس ولایت و رهبری هفت نفر از مسلمانان را پس از من به عهده گیرد، و میان آنان به عدالت رفتار نکند، و به سنت من عمل ننماید، در حالی خداوند متعال راملاقات می کند، که خداوند بر او خشمناک خواهد بود.

۴۲- نوشته بر شمشیر علی(ع)

سلمان می گوید: نوشته ای در غلاف شمشیر علی(ع) مشاهده نمودم، سؤال کردم: ای امیرمؤمنان! این نوشته چیست؟

فرمود: این نوشته یازده کلمه است، که رسول خدا(ص) آن را به من آموخته است، می خواهی آن را به تو نیز بیاموزم، تا در وطن و سفر و شب و روز، جان و مال و فرزندان تو را از بلا و گرفتاری محفوظ بدارد؟
گفتم: بسیار دوست می دارم.

آن حضرت فرمود: هرگاه نماز صبح را به پایان رساندی، این دعا را بخوان:

اللهم انی اسالک یا عالما بكل خفیة، یا من السماء بقدرته مبنیة، یا من الارض بقدرته مدحیة، یا من الشمس و القمر بنور جلاله مزیة، یا من البحار بقدرته مجریه، یا منجی یوسف من رق العبودیة، یا من یصرف کل نقمة و بلیة، یا من حوائج السائلین عنده مقضیة، یا من لیس له حاجب یغشی، و لا وزیر یرشی، صل علی محمد و آل محمد، و احفظنی فی سفری و حضری و لیلی و نهاری، و یقظتی و منامی، و نفسی و اهلی، و مالی و ولدی، و الحمد لله وحده (۴۴).

۴۳- زن منت گذار!

سلمان فارسی، روایت می کند که شنیدم رسول خدا(ص) می فرمود: ایما امرأة منت علی زوجها بمالها، فتقول: انما تاکل انت من مالی، لو انها تصدقت بذلک المال فی سبیل الله، لا یقبل الله منها، الا ان یرضی عنها زوجها (۴۵).

هر زنی به خاطر مال و دارایی خود به شوهر منت بگذارد و فخر بفروشد و بگوید: تو مال و دارایی من را می خوری و زندگی می کنی!

اگر چنین زنی همه مال و ثروت خود را در راه خدا صدقه بدهد، خداوند از او نمی پذیرد، مگر اینکه شوهر از او راضی و دلشاد گردد.

۴۴- شرم الهی!

سلمان روایت می کند، که رسول خدا(ص) فرمود: ان الله لیستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه، فیردهما خائبین (۴۶).

خداوند مهربان، شرمسار می گردد، از بنده ای که دست نیاز به سوی او بگشاید، آن گاه آن دست نیازمند را محروم و بی بهره برگرداند.
کرم بین و لطف خداوندگار.

گنه بنده کرده است و او شرمسار (۴۷) .

۴۵- اگر علی(ع) نبود...

جابر بن عبدالله انصاری، از سلمان فارسی روایت می‌کند: جوان تازه بالغ‌شده‌ای نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: مادرم مرا از خود طرد نموده و از دادن حق‌ارث پدرم به من خودداری می‌کند، و می‌گوید: تو اصلاً فرزند من نیستی!

عمر دستور داد: زن را احضار کردند، آن‌گاه به او گفت: چرا فرزند خود را طرد و انکار کرده‌ای؟ زن گفت: این پسر دروغ می‌گوید، من هنوز شوهر نکرده‌ام و برای این معنا شهودنیز دارم، آن‌گاه هفت زن را که به هر کدام ده دینار رشوه داده بود، حاضر کرد و آنان گواهی دادند، که این زن هنوز شوهر نکرده است. اما جوان آشفته حال و ناراحت گفت: بین من و مادرم مطالبی است، که اگر آن را بیان کنم، خیلی چیزها یادش می‌آید، عمر موافقت کرد که جوان مطالب خود را بگوید.

جوان گفت: نام پدر من «سعد بن مالک» معروف به «حارث مزنی» بود، من در سال قحطی به دنیا آمده‌ام، و دو سال کامل شیر گوسفند خورده‌ام، پدرم با عده‌ای برای تجارت به مسافرت رفته، آنان برگشته‌اند اما پدر من باز نگشته است، وقتی وضع او را جویا شدم، آنان گفتند: پدر من از دنیا رفته است.

آری، وقتی مادرم این خبر را شنید، فرزندش مرا انکار کرد، و من اکنون بامشکلات و گرفتاریهای زیادی دست‌به‌گریبانم.

عمر، با شنیدن این اختلاف به هم پیچیده گفت: مشکل بزرگی پیش آمده، که حل آن جز به وسیله پیامبری یا وصی پیامبری صورت نمی‌گیرد، بروید و ابوالحسن علی(ع) را حاضر کنید. جوان حرکت کرد و در کوچه‌ها فریاد می‌زد: خانه‌مشکل‌گشای غمها و غصه‌ها کجاست؟ خانه پیشوای واقعی این امت کجاست؟

جوان را به خانه علی(ع) راهنمایی کردند، او جلو در خانه ایستاد و فریاد می‌زد: ای غمگشای دل‌های این امت، به دادم برس.

علی(ع) از خانه بیرون آمد و فرمود: جوان! چه مشکلی داری؟

جوان گفت: ای مولای من! مادرم مرا از فرزندش خود طرد کرده و حقم را حبس نموده است.

امام علی(ع) با شنیدن این خبر نگران کننده، فرمود: قنبر کجاست؟

قنبر خدمتگزار علی(ع) حاضر شد و گفت: ای مولای من! چه فرمایشی داری؟

امام علی(ع) فرمود: برو، آن زن را به مسجد رسول خدا(ص) بیاور.

با احضار زن در مسجد، علی(ع) خطاب به او فرمود: وای به حال تو، چرا فرزند خود را انکار و طرد نموده‌ای؟

زن گفت: ای امیر مؤمنان! من هنوز شوهر نکرده‌ام، و فرزندش نزاییده‌ام!

علی(ع) فرمود: سخن را انحرافی بیان مکن، من پسر عموی پیامبر و چراغ‌هدایت هستم.

زن گفت: حاضرم قابله مرا معاینه کند تا ثابت شود، من اصلاً شوهر به خود ندیده‌ام.

وقتی قابله «مدینه» آمد، و خواست پشت پرده‌ای او را معاینه کند، زن بازوبند قیمتی خود را به قابله داد و گفت: به باکره بودن من شهادت بده!

قابله وقتی از پشت پرده بیرون آمد، گواهی داد: زن باکره است!

امام علی(ع) از این شهادت و رشوه‌خواری ناراحت شد و فرمود: ای پیر زن دروغ می‌گویی. قنبر! پیرزن را بازرسی نموده و بازوبند را از او کشف کن.

قنبر می‌گوید: پیرزن را بازرسی کردم و بازوبند را از پشت کتف او بیرون آوردم.

جمعیت حاضر، با دیدن این وضع، فریاد شادی سر دادند، اما امام علی(ع) فرمود: آرام باشید، من گنجینه علم نبوت هستم، آن‌گاه دستور داد آن زنی را که فرزند خویش را طرد کرده بود حاضر کردند، و فرمود: ای زن! من زینت و قاضی دین هستم، من پدر حسن و حسین(ع) می‌باشم، اکنون تصمیم دارم تو را به ازدواج این جوان طرف دعوا با تو درآورم، این ازدواج را از طرف من قبول می‌کنی؟

زن گفت: ای مولای من! آیا احکام دین محمد(ص) را نادیده می‌گیری؟!

علی(ع) فرمود: مگر چه شده است؟

زن گفت: می‌خواهی مرا به ازدواج پسرم درآوری؟ این کار چگونه ممکن است؟

امام علی(ع) با اعتراف زن، آیه قرآن خواند: حق آمد و باطل نابود شد، زیرا باطل نابود شدنی و رفتنی است (۴۸)

سپس به زن فرمود: چرا قبل از رسوایی، به ارتباط فرزندگی جوان با خود اعتراف نکردی؟

زن توضیح داد: ای مولای من! برای از دست رفتن ارث همسرم نگران بودم!

امام علی(ع) فرمود: باید استغفار و توبه کنی، آن‌گاه موضوع ارث مادر و فرزندگی آنها را هم تنظیم و اصلاح کرد، و به نگرانی آنان پایان داد (۴۹).

به قول بسیاری از مورخان و محدثان، یکی از جاهایی، که عمر بن خطاب بامشاهده حل یک اختلاف و دعوای پیچیده فریاد بر داشت: لو لا علی لهلك عمر، اینجا بوده است (۵۰).

۴۶- نشانه‌های قیامت

ابن عباس، روایت می‌کند: در «حج وداع» ما با رسول خدا(ص) حج انجام می‌دادیم، یک روز آن حضرت حلقه درب کعبه را به دست گرفت، روی خود را به طرف ما برگردانید و فرمود: می‌خواهید نشانه‌ها و علامتهای نزدیک شدن قیامت را برای شما اعلام کنم؟ سلمان که از همه به آن حضرت نزدیکتر بود گفت: آری، ای رسول خدا(ص)!

آن‌گاه رسول خدا(ص) فرمود: از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت، ضایع شدن نمازها، پیروی شهوتها، تمایل به هوسرانی‌ها، تعظیم در مقابل ثروتمندان و فروختن دین به دنیاست.

فعدنها یدوب قلب المؤمن فی جوفه، كما یذاب الملح فی الماء، مما یری من المنکر فلا یستطیع ان یره.

سلمان گفت: ای رسول خدا(ص)! ممکن است چنین روزی پیش آید؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، ای سلمان! به خدایی که جانم در اختیار اوست، در چنین روزگاری، امیران جور، وزیران فاسق، ماموران ستمگر، و امینان خیانت‌پیشه، حاکمیت می‌یابند.

سلمان گفت: آیا چنین روزگاری واقع می‌شود؟

رسول خدا(ص) فرمود: ای سلمان به خدایی که جانم در اختیار اوست، در آن روزگار، منکر، معروف و معروف منکر شناخته می‌شود، خائن امین قرار می‌گیرد، وبه امین خیانت می‌شود، دروغگو تصدیق می‌گردد، و راستگو تکذیب می‌شود!

سلمان گفت: مگر ممکن است چنین روزی بیاید، ای رسول خدا(ص)!

رسول خدا(ص) فرمود: آری، ای سلمان! به خدایی که جانم به دست اوست، بلکه روزگاری می‌آید، که زنان امارت می‌یابند، بردگان مورد مشورت قرار می‌گیرد، کودکان بر منبرها می‌نشینند، دروغ سرمایه منفعت، و پرداخت زکات موجب زیان شناخته می‌شود، بیت‌المال و «فیئی» سرمایه شخصی محسوب می‌گردد، فرزندان به پدر و مادر ظلم و ستم می‌کنند، اما با دوستان خود نیکی و مهربانی به کار می‌گیرند، و در چنین روزگاری است، که ستاره دنباله‌دار طلوع می‌نماید.

سلمان، که از آن آینده نگران کننده تعجب کرده بود، گفت: آیا چنین وضعی پیش می‌آید، ای رسول خدا(ص)؟! آن حضرت فرمود: آری به خدا، بلکه روزگاری فرا می‌رسد که، زن و شوهر برای تجارت با هم شریک می‌شوند، بارانهای شدید و گرم می‌بارد، افراد کریم تند و خشن می‌شوند، بدهکاران و بی‌نویان تحقیر می‌گردند، بازارها به هم نزدیک می‌شود، تا جرها حریص می‌گردند و می‌گویند: هیچ سودی نبرده‌ام، و به ناسپاسی در برابر خدا می‌پردازند.

سلمان سؤال کرد: آیا چنین روزی پیش می‌آید؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، به خدایی که جانم در اختیار اوست، روزی می‌رسد، و افرادی می‌آیند که اگر سخن (حق) بگویند، آنها را می‌کشند، و اگر سکوت کنند، حق آنها را برای خود مباح می‌دانند، حرمت آنها را پایمال می‌کنند، خون آنها را می‌ریزند، و دل‌های آنها را پر از وحشت و رعب می‌نمایند، و آن مردان حق را، جز مرعوب و پریشان و ترسان و گریزان نمی‌توان دید.

سلمان گفت: ای رسول خدا(ص)! آیا چنین روزگاری هم هست؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، بلکه در آن زمان چیزهایی از مشرق و چیزهایی از مغرب می‌آورند، که امت مرا به زینتها و رنگهای مختلفی در می‌آورد، وای به حال ضعیفان امت من از دست توانمندان، و وای به حال توانمندان از جانب خداوند. آنان به کوچکها رحم و به بزرگان احترام نمی‌کنند، و نسبت به گنهکار عفو و اغماض ندارند، قیافه‌های آنان قیافه‌های آدمیان است، اما دل‌های آنان دل‌های شیطان‌ها می‌باشد!

سلمان گفت: ای رسول خدا(ص) چنین روزی فرا می‌رسد؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، و بدتر اینکه مردها به وسیله مردها و زنها به وسیله زنها نیاز جنسی خود را برطرف می‌کنند، و غیرت به گونه‌ای می‌رود که پسرها مورد تجاوز قرار می‌گیرند، مردها خود را شبیه زنان و زنان شبیه مردان می‌گردند، و زنان بر زین‌ها سوار می‌شوند، که مورد نفرت الهی قرار می‌گیرند.

سلمان گفت: آیا چنین وضعی پیش می‌آید؟

رسول خدا(ص) فرمود: بلی، بلکه در آن روزگار، مسجدها مثل کلیساها و کنیسته‌ها زینت می‌گردد، قرآن‌ها زیور می‌شود، گلدسته‌ها بلند می‌گردد، صف‌های طولانی با دل‌های کینه‌ور، و زبان‌های چرب و نرم کشیده می‌شود.

سلمان گفت: آیا واقعا چنین می‌شود؟!

رسول خدا(ص) فرمود: بلی، بلکه در روزگاری، مردهای امت من خود را با طلازینت می‌کنند، و لباس‌های ابریشمی رنگی می‌پوشند، و پوست پلنگ را نازک کرده وبه تن می‌نمایند.

سلمان گفت: راستی چنین وضعی برای مسلمانان پیش می‌آید؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، و بدتر اینکه رباخواری علنی می‌گردد، معامله و تجارت غیابی (یا به مدت معین گران فروختن و در مدت کمتر ارزاتر خریدن) بارشوه صورت می‌گیرد، وضع دینداری تنزل می‌کند، اما دنیاداری اوج و عظمت می‌گیرد!

باز سلمان، تعجب نمود و سؤال کرد: آیا این وضع، پیش می‌آید؟!

رسول خدا(ص) فرمود: در چنین روزگاری، طلاق زیاد می‌شود و حدود الهی استوار نمی‌گردد، اما این وضع به خداوند زبانی نمی‌رساند.

سلمان گفت، راستی چنین خواهد شد؟

پیامبر(ص) فرمود: آری، بلکه خوانندگان پدید می‌آیند، و وسایل نوازندگی فراوان می‌گردد و افراد فرومایه امت آنها را سرگرمی قرار می‌دهند.

سلمان گفت: آیا اینها به وقوع خواهد پیوست؟

پیغمبر(ص) فرمود: بلی، بلکه ثروتمندان برای تفریح به حج می‌روند، میان‌حاله‌ها برای تجارت، فقیرها برای خودنمایی و شهرت، بلکه در آن زمان گروهی قرآن را برای غیر خدا آموزش می‌دهند، و آنرا به صورت ترانه در می‌آورند، هم‌چنین گروهی برای غیر خدا در احکام دین تفقه می‌کنند، کودکان نامشروع زیاد می‌شود، و بالاخره قرآن را با «غنا» می‌خوانند، و افراد به خاطر وابستگی زیاد به امور مادی دنیا سقوط می‌کنند.

سلمان گفت: راستی این وضع پیش می‌آید؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، ای سلمان! و این در حالی است که، حرمت‌ها شکسته می‌شود، گناهان کسب می‌گردد، اشرار بر خوبان مسلط می‌شوند، دروغ‌شایع می‌شود، لجبازی آشکار می‌گردد، فقر دامنه می‌یابد، افراد با لباس به هم‌افتخار می‌کنند، باران در غیر فصل خود داده می‌شوند، نرد و شطرنج و اسباب‌بازی و عود و تنبور مورد ستایش قرار می‌گیرد، امر به معروف و نهی از منکر را ناپسندشمرده و نادیده می‌گیرند، تا جایی که در آن زمان شخص مؤمن، ذلیل‌تر از یک کنیزی می‌شود، و قاریان قرآن و عابدان در میان آن مردم مورد سرزنش قرار می‌گیرند، و خلاصه چنین مردمی در ملکوت آسمانها، افراد آلوده به حساب می‌آیند!

سلمان گفت: واقعا چنین روزگاری خواهد شد؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، بلکه در چنین زمانی، ثروتمند به فقیر تمایلی نشان نمی‌دهد، چون از فقر می‌ترسد، تا جایی که سائل در میان جمع به سؤال می‌پردازد، و کسی چیزی را در دست او نمی‌گذارد.

سلمان گفت: راستی چنین خواهد شد؟

رسول خدا(ص) فرمود: آری، بلکه در آن روزگار «روبیضه» سخنگو می‌شود!
سلمان گفت: ای رسول خدا(ص)! پدر و مادرم به قربانت «روبیضه» چیست؟

رسول خدا(ص) فرمود: روبیضه، شخص عاجز و ناتوانی است، که در کارهای عمومی و مسائل مهم اظهار نظر می‌کند، چنین مردمی مدت زیادی دوام نخواهند داشت، که زمین گرفتار خسوف می‌شود، و کسی گمان نمی‌کند که این خسوف به خاطر عملکرد گناه آلود آنهاست، آنان آن مقدار را که خدا اراده کرده، در زمین باقی می‌مانند، و زمین قطعه‌های طلا و نقره‌ای را که در درون دارد بیرون می‌ریزد!

آن‌گاه رسول خدا(ص) با دست‌خود به ستون‌هایی اشاره کرد و فرمود: قطعه‌های طلا و نقره مانند این ستونها خواهد بود، اما در آن روز طلا و نقره به حال کسی سودی نخواهد داشت (۵۱).

سید مرتضی، می‌گوید: وقتی طلاها و نقره‌ها از درون زمین بیرون ریخته شد، قاتل می‌آید و می‌گوید: برای مثل اینگونه پولها دست‌به‌قتل زدم، آنکه با قوم و خویش قطع رابطه نموده می‌آید و می‌گوید: برای اینگونه امور مادی با بستگان خود قطع رحم کردم، سارق می‌آید و می‌گوید: برای پول و دارایی سرقت کردم و دست‌من قطع شد، و بالاخره اوضاع روحی مردم به گونه‌ای آشفته و خراب است، که هیچکس به طلاها و نقره‌هایی که از دل زمین بیرون ریخته شده دست نمی‌زند، چون مقدمات و انفسای قیامت فراهم شده است (۵۲).

علی بن ابراهیم، می‌گوید: روایتی که بیان شد، معنای آیه قرآن را که می‌فرماید: به راستی علامت‌های قیامت نمودار شده (۵۳) روشن می‌گرداند (۵۴).

۴۷- عظمت اهل بیت(ع)

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: از سلمان شنیدم، که می‌گفت: در بیماری‌ای که رسول خدا(ص) رحلت کرد، من نزد آن حضرت بودم، وقتی فاطمه(س) کنار پیغمبر(ص) آمد و وضع او را با ضعف و نقاقت مشاهده نمود، گریه زیادی کرد تا اینکه اشک او به گونه جاری گردید.

رسول خدا(ص) با دیدن نگرانی فاطمه(س) پرسید: چرا گریه می‌کنی؟

فاطمه(س) گفت: ای رسول خدا(ص) جهت مصائبی که برای من و فرزندانم، پس از وفات تو پیش می‌آید نگرانم.

با شنیدن این سخنان رسول خدا(ص) هم منقلب شد، و اشک در چشم آن حضرت حلقه زد، سپس فرمود: ای فاطمه(س)! آیا نمی‌دانی ما خاندانی هستیم، که خداوند آخرت را نسبت به دنیا برای ما برگزیده است؟ و همه مخلوق هم راه فنار را پیش می‌گیرند؟

اضافه بر این، خداوند به زمین توجه کرد، و از میان همه انسانها مرا به نبوت برگزید، بعد توجه دیگری کرد، و همسر تو را انتخاب نمود، و به من دستور داد، تو را به ازدواج وی در آورم، و او را ولی خود، وزیر خود، و جانشین خویش در میان امت خود قرار دهم.

بنابراین، پدر تو بهترین پیامبران و رسولان و شوهر تو بهترین اوصیاء است، و اولین کس از اهل بیت من، که به من ملحق می‌شود، تو هستی.

آری، ای فاطمه(س)! وقتی خداوند برای بار سوم به زمین توجه کرد، تو را و فرزندان تو را برگزید، و تو سیده زنان اهل بهشت و فرزندان تو حسن و حسین(ع)، دو سید جوانان اهل بهشت می‌باشند، و فرزندان شوهر تو، اوصیای من تا روز قیامت هستند، که همه آنان هدایتگر و هدایت شده‌اند.

باری، اوصیای بعد از من، برادرم علی(ع)، بعد حسن(ع)، سپس حسین(ع) و آن‌گاه نه نفر از فرزندان حسین(ع) در رتبه من هستند، و هیچ مقامی هم در روز قیامت، از من و اوصیای من و پدرم ابراهیم(ع) به ذات مقدس خداوند متعال، نزدیکتر نخواهد بود.

دخترم! آیا نمی‌دانی از کرامت‌های پروردگار عالم نسبت به تو این است، که تو را به ازدواج بهترین فرد امت، و بهترین افراد اهل بیت(ع) من درآورده؟ کسی که از دیگران بر اسلام سبقت گرفته، بزرگترین حلم و بیشترین علم و دانش را دارد؟

فاطمه(س) با شنیدن این سخنان پیغمبر(ص) که برای او بیان کرد، خوشحال گردید.

سپس رسول خدا(ص) به او فرمود: شوهر تو دارای مناقبی است: او قبل از همگان به خدا و رسول خدا(ص) ایمان آورده، و هیچکس از امت من بر او پیشی نگرفته است. او به احکام کتاب خداوند و سنت من دانا و آگاه است، و هیچیک از افراد امت من، همه علم و دانش مرا غیر از علی(ع) ندارد.

خداوند متعال، علم و دانشی به من آموخته، که به دیگری نیاموخته است، خداوند علم فراوانی به فرشتگان و رسولان خویش آموخته، اما به هر چه به آنان آموخته، من به آن داناتر می‌باشم، و خداوند به من دستور داده، که علم و دانش خود را به علی(ع) بیاموزم و این کار را انجام دادم.

بنابراین، در میان امت من هیچکس نیست، که غیر از علی(ع) همه علم و فهم و حکمت مرا داشته باشد.

آری، دخترم! تو همسر چنین شوهری هستی، و فرزندان وی هم حسن و حسین(ع) دو نوه من می‌باشند، که بر امت بزرگی دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، خلاصه خداوند به شوهر تو حکمت عنایت کرده و قدرت تشخیص حق و باطل را دارد.

دخترم! ما اهل بیتی هستیم، که خداوند به ما هفت خصلت ممتاز عطا فرموده، که آن را به هیچیک از افراد قبل از ما نیاموخته، و آنها را بعد از ما هم به هیچکس نخواهد آموخت.

این خصلت‌های ممتاز عبارتند از:

۱- پیامبر این امت، سید المرسلین است و او پدر تو می‌باشد.

۲- وصی پیغمبر(ص) سید اوصیاست، که او شوهر تو است.

۳- شهید ما، سید شهدا است، و او «حمزه فرزند عبدالمطلب» عموی پدر تومی‌باشد.

فاطمه(س) سؤال کرد: حمزه سید شهیدانی است، که در کنار تو شهید شده‌اند؟ رسول خدا(ص) فرمود: حمزه سید همه شهیدان عالم، غیر از شهیدان پیامبران و اوصیای آنان می‌باشد.

۴- جعفر بن ابی طالب(ع) که دو هجرت انجام داد، و دارای دو بال است که، با آن به همراه فرشتگان به پرواز در می‌آید، از ماست.

۵ و ۶- حسن و حسین(ع) فرزندان تو، دو نوه من، و دو سید جوانان اهل بهشت، از ما می‌باشند.

۷- به خدایی که جانم در اختیار اوست، مهدی(ع) این امت از ماست، آن که زمین را پر از عدالت و انسانیت می‌گرداند، همانطور که از ظلم و ستم انباشته شده‌است.

فاطمه(س) به عرض رسانید: پدرم! افرادی را که نام بردی، کدام برتر می‌باشند؟

پیغمبر(ص) فرمود: بعد از من، علی(ع) افضل افراد است، بعد از علی(ع)، تو و حسن و حسین(ع) و بعد از اوصیای این دو فرزند من، حمزه و جعفر، برترین افراد اهل بیت من می‌باشند. آن گاه به حسین(ع) اشاره‌ای کرد، و فرمود: حضرت مهدی(ع) از اینهاست، و بالاخره ما اهل بیتی هستیم، که خداوند متعال آخرت را بردنیا، برای ما برگزیده است.

سلمان می‌گوید: سپس رسول خدا(ص)، به فاطمه(س) و شوهر وی و دو فرزند آنان نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان! خدا را به گواهی می‌گیرم، که من با کسی صلح و آشتی دارم، که با اینان صلح و آشتی داشته باشد، و با هر کسی با اینان جنگ و جدال کند، از راه جنگ و جدال وارد خواهم شد، و اینان در بهشت با من خواهند بود.

سپس رسول خدا(ص) روی خود را به طرف علی(ع) گردانید و فرمود: ای برادرم! تو بعد از من باقی می‌مانی، و از جانب «قریش» که با ستمکاری علیه تو متحد می‌شوند، سختی زیاد خواهی دید، اگر برای مبارزه علیه آنان یارانی یافتی جنگ کن و آنان را با خود هم‌آهنگ ساز، اما اگر یارانی نداشتی، راه صبر و خویشتن‌داری را پیشه‌گردان، و دست از نبرد بدار و خود را به هلاکت مینداز، زیرا داستان تو نسبت به من، مثل داستان «هارون» نسبت به «موسی - ع» خواهد بود، و باید «هارون» اسوه و الگوی کار تو باشد، چون قوم وی، او را به استضعاف کشیدند و نزدیک بود او را به قتل برسانند.

بنابراین، در برابر ظلم و ستم «قریش» و همکاری آنان علیه تو، صبر و مقاومت راپیش‌گیر، چون داستان آنان، مانند داستان «گوساله» است و افرادی که از آن پیروی کردند!

ای علی(ع)! گویا خداوند این اختلاف را برای این امت، تقدیر فرموده است، زیرا اگر می‌خواست، آنان را به راه هدایت اتحاد می‌بخشید، به گونه‌ای که دو نفر از افراد این امت با هم اختلاف نداشته باشند، و در حکم او تنازع نکنند.

اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست آنان را سریع به سزای خود برساند، تا ظالم رسوا شود، و حق راه خود را بیابد، اما خداوند دنیا را میدان اعمال و امتحان قرار داده، و آخرت را سرای قرار و ثبات «تا بدکاران را سزای عمل دهد، و نیکوکاران را پاداش کردار نیک» (۵۵).

علی(ع) هم با شنیدن این سخنان گفت: الحمد لله شکر علی نعمائه، و صبراعلی بلائه (۵۶).

۴۸- اعتراض به حدیفه

ابو سعید خدری، روایت می‌کند، وقتی «حدیفه بن یمان» در مداین سرپرستی مسلمانان را داشت، برای خواندن نماز جماعت، بر مکانی بالاتر از جای مامومین ایستاد، اما سلمان او را مورد اعتراض قرار داد و گفت: مگر فراموش کرده‌ای که رسول خدا فرمود: لا یصلی الامام علی انشز مما علیه اصحابه (۵۷). امام جماعت نباید جای خود را بلندتر از جایی که یاران او می‌ایستند قرار دهد.

۴۹- زیانهای بی حیایی

زاذان، از سلمان فارسی روایت کرده، که وی گفت: وقتی خداوند متعال برای کسی شری یا هلاکتی را اراده کند، حیا را از وی می‌گیرد، و او مورد تنفر افراد واقع می‌شود، در چنین وضعی رحمت و عاطفه از او گرفته می‌شود، آن‌گاه عصبانی و خشن می‌گردد، بعد روح امانتداری از او می‌رود، و آن‌گاه خیانت پیشه می‌شود، در این صورت، ریسمان اسلام از گردن او برداشته می‌شود و مورد لعنت و نفرت قرار می‌گیرد (۵۸).

راویان سلمان

غیر از روایاتی را که در این فصل مطالعه کردیم، به روایات دیگری از سلمان نیز دست یافتیم، که به دلیل هم‌مضمون برخی از آنها با روایات ذکر شده و طولانی شدن فصل کتاب، از آن صرف نظر کردیم. از سوی دیگر، مقام بلند علمی و معنوی سلمان، تا آنجا مورد وثوق و اعتماد عالمان دین و راویان حدیث بوده، که اشخاص فراوانی از او حدیث روایت کرده‌اند، که از باب نمونه افراد زیر را نام می‌بریم: امام علی (ع)، امام صادق (ع)، زاذان، زید بن صوحان، شهر بن حوشب، محمد بن ابی حازم، سائب ثقفی، عقبه بن عامر جهنی، ابوظفیل، علیم بن قیس کندی، اصبح بن نباته، ابراهیم بن موسی جهنی، نعمان ازدی، یحیی بن عبیدالله حارث، عبید بن کثیر و جابر بن عبدالله انصاری. ابن حجر عسقلانی، هم می‌نویسد: از سلمان فارسی، انس بن مالک، کعب بن عجره، عبدالله بن عباس، ابو سعید خدری و افراد دیگر صحابه، و از تابعین: ابو عثمان نهدی، طارق بن شهاب، سعید بن وهب، و دیگران روایت نقل کرده‌اند (۵۹).

پی‌نوشتها:

۱. امالی شیخ مفید، مجلس ۴، ص ۱۸.
۲. امالی شیخ مفید، مجلس ۲۰، ص ۹۵.
۳. امالی شیخ مفید، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۴۸.
۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۴۹؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۴ و ج ۳، ص ۹۶.

۵. الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۸؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۲۷.
۶. مناقب خوارزمي، ص ۶۷؛ الغدير، ج ۳، ص ۱۱۹.
۷. الغدير، ج ۲، ص ۲۶۶؛ الجامع الكبير، ج ۷، ص ۱۰۶؛ نفس الرحمن، ص ۴۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹.
۸. نفس الرحمن، ص ۱۷۹؛ مكارم الاخلاق، ص ۲۱، چاپ نجف.
۹. الغدير، ج ۱، ص ۴۰۸ و ج ۶، ص ۲۸۴.
۱۰. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۰.
۱۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱.
۱۲. الغدير، ج ۸، ص ۱۱۴؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۵۶.
۱۳. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۹.
۱۴. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱.
۱۵. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ مقتل خوارزمي، ص ۲۷.
۱۶. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.
۱۷. تفسير القمي، ج ۲، ص ۳۰۳.
۱۸. الغدير، ج ۱، ص ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۹۹، ۳۱۲ و ۳۸۶.
۱۹. نفس الرحمن، ص ۴۰۰؛ تفسير فرات كوفي، ص ۷۳.
۲۰. نفس الرحمن، ص ۳۹۰؛ مقتضب الاثر، ص ۹.
۲۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۴؛ نفس الرحمن، ص ۳۹۲.
۲۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۴؛ نفس الرحمن، ص ۳۹۳.
۲۳. مناقب خوارزمي، ص ۳۰.
۲۴. مقتضب الاثر، ص ۹؛ يناييع الموده، ص ۲۵۸.
۲۵. نفس الرحمن، ص ۳۹۴؛ امالي شيخ صدوق، ص ۳۹۷.
۲۶. نفس الرحمن، ص ۳۹۵؛ امالي شيخ طوسي، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲۷. نفس الرحمن، ص ۳۹۶؛ امالي شيخ طوسي، ج ۱، ص ۳۵۶؛ حليه الاولياء، ج ۱، ص ۱۹۸.
۲۸. نفس الرحمن، ص ۴۱۲؛ تفسير عياشي، ج ۲، ص ۱۸.
۲۹. هفتاد و پنج روز معتبرتر است، نود و پنج روز هم نوشته اند، رجوع شود به: فاطمه (س) الكوي زن مسلمان.
۳۰. نفس الرحمن، ص ۴۲۳؛ اليقين، ص ۱۸۹.
۳۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵؛ نفس الرحمن، ص ۴۲۴.
۳۲. نفس الرحمن، ص ۴۲۴؛ الارشاد للمفيد، ص ۱۹۸.
۳۳. نفس الرحمن، ص ۴۲۶؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۲۵.
۳۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۲؛ نفس الرحمن، ص ۴۳۳.
۳۵. نفس الرحمن، ص ۴۵۱؛ بشارة المصطفى، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳۶. نفس الرحمن، ص ۴۵۲.
۳۷. علل الشرايع، ص ۲۹۲؛ نفس الرحمن، ص ۴۵۳.
۳۸. نفس الرحمن، ص ۴۵۸؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۱.
۳۹. نفس الرحمن، ص ۴۵۹.
۴۰. نفس الرحمن، ص ۴۵۹؛ امالی شيخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۵.
۴۱. نفس الرحمن، ص ۴۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۶.
۴۲. نفس الرحمن، ص ۴۶۴، در صفحه ۱۸۴، هفت سفارش آوردیم.
۴۳. نفس الرحمن، ص ۴۶۴؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۰.
۴۴. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۱۹۲؛ نفس الرحمن، ص ۴۷۶.
۴۵. نفس الرحمن، ص ۴۷۸؛ مكارم الاخلاق، ص ۲۰۲.
۴۶. مكارم الاخلاق، ص ۲۷۶؛ نفس الرحمن، ص ۴۷۸.
۴۷. کلیات سعدی، ص ۵۳.
۴۸. سوره اسرى، آیه ۸۱.
۴۹. نفس الرحمن، ص ۴۱۸.
۵۰. قضاوتهاى حضرت امیرالمؤمنین(ع)، ص ۷۲ - ۷۵.
۵۱. نفس الرحمن، ص ۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰۹.
۵۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱۰.
۵۳. سوره محمد(ص)، آیه ۱۸.
۵۴. نفس الرحمن، ص ۳۹۹؛ تفسير على بن ابراهيم، ج ۲، ص ۳۰۷.
۵۵. سوره نجم، آیه ۳۱.
۵۶. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۴؛ نفس الرحمن، ص ۴۲۹؛ کمال الدين، ص ۲۶۴.
۵۷. فتاوى صحابى كبير، ص ۱۶۰، و رجوع، وسائل، ج ۵، ص ۴۶۳.
۵۸. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۶؛ فتاوى صحابى كبير سلمان، ص ۱۲۲ و ۲۱۵.
۵۹. الاصابه، ج ۲، ص ۶۲.

فصل ۱۰: کتاب سلمان، خبر جاثلیق

کتاب سلمان، خبر جاثلیق

از ویژگی‌های ممتاز سلمان فارسی، صحابی بزرگ رسول خدا(ص) و محبوب و مقبول همه، آن است، که غیر از فضایل و مناقبی که از وی خواندیم، و غیر این که او مرد معماری و شهرسازی و فرماندهی و فرمانداری بوده، دارای کتاب و تالیف نیز می‌باشد.

لوئی ماسینینون فرانسوی، آثار منسوب به سلمان را، چهار کتاب معرفی می‌کند، که از جمله آنها «خبر جاثلیق» است (۱).

در سایر آثار تاریخی و رجالی هم می‌خوانیم:

۱- شیخ الطایفه، محمد بن حسن طوسی، متوفای ۴۶۰ هجری می‌نویسد: سلمان فارسی، حدیث جاثلیق رومی را که بعد از وفات پیغمبر(ص) از جانب پادشاه روم به مدینه آمدند، روایت کرده است (۲).

۲- محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، متوفای ۵۸۸ هجری، می‌نویسد: سلمان فارسی رحمه الله علیه، «خبر جاثلیق» را روایت نموده است (۳).

۳- آیه الله سید حسن صدر، متوفای ۱۳۵۵ هجری، نوشته: کتاب تالیفی سلمان فارسی، همان «خبر جاثلیق» است (۴).

۴- حاج محمد مقدس اصفهانی، متوفای ۱۳۷۸ هجری، به روایت «نجاشی»، می‌نویسد: نظر صحیح این است که اول کسی که در اسلام، تصنیف نموده، امیرمؤمنان(ع) بوده، بعد سلمان فارسی، بعد ابوذر غفاری، بعد اصبع بن نباته، بعد عبیدالله بن ابی رافع، و سپس زین العابدین(ع) کتاب «صحیفه سجادیه» را تصنیف نموده است (۵).

اضافه بر اینان، موضوع «خبر جاثلیق» از سلمان را، علی یاری تبریزی (۶) محمد بن علی اردبیلی (۷) و علامه شیخ محمد تقی شوشتری (۸) مورد تصریح قرار داده، و مجموعه متن «خبر جاثلیق» را که از آن به «کتاب سلمان» یاد می‌کنیم، حسن بن محمد دیلمی، (۹) علامه محمد باقر مجلسی (۱۰) و محدث نوری (۱۱) با اندک تفاوت لفظی آن را در آثار خود آورده‌اند، چنانکه «شیخ صدوق» بخشهایی از این کتاب را که بدان نیاز داشته، روایت کرده است (۱۲).

اکنون قبل از آن که ترجمه متن «کتاب سلمان» را مورد مطالعه قرار دهیم، توضیح این نکته نیز لازم خواهد بود، که در این کتاب مطالب، کلامی و تفسیر و مسائلی مربوط به علوم طبیعی وجود دارد، که شرح و تفسیر آن، در فرصت دیگر باید انجام شود.

ترجمه متن کتاب

طبق روایتی که سلسله سندهای آن را در اینجا نیاورده‌ایم (۱۳)، سلمان فارسی می‌گوید: از امتحانهای بزرگی که خداوند متعال، پس از پیامبر(ص) برای «قریش» پیش آورد، تا خود را بشناسد، و شهادت خویش را بر آنچه پس از وفات رسول خدا(ص) ادعا کرده بود باطل کند، دلایلهای خود را پایمال گرداند، پرده را از آنچه در دل داشت کنار بزند، کینه‌هایی را که نسبت به آل رسول(ص) داشت بیرون بریزد، تا بتواند آنان را از حق امامت و میراث کتاب خدا درباره آنان زایل گرداند و مرتکب گناه و رسوایی گردد، و خداوند هدایت خویش را برای اهل دعوت و وراثت پیامبر خویش روشن گرداند، و دل‌های اولیای پیغمبر(ص) را نورانی کند، و آنان را به نفع و برکت برساند، این بود که:

پادشاه روم (مجموعه چهارده ناحیه و شهرهای زیادی، که از مشرق به ارمنستان و آلان و سریر، از جنوب به حدود شام و دریای مدیترانه و حدود اندلس، از مغرب به دریای اقیانوس مغربی، و از شمال به ویرانی شمال و حدود صقلاب و برجا و دریای خزران، محدود می‌شد) (۱۴) وقتی وفات رسول خدا(ص)، و اختلاف امت، و ترک راه هدایت، و نسبت نامناسب به آن حضرت را در مورد عدم تعیین «وصی» خود، و رها کردن مردم به حال خود را شنیده بود، و نیز مطلع گردیده بود، مردم از اهل بیت(ع) و وارثان و قوم و خویشان پیغمبر(ص) روی گردان شده‌اند، (با توجه به پیروزی‌های اسلام و ضربه‌هایی که از مسلمانان در گسترش نفوذ اسلام، دیده بودند) عالمان مسیحی را از شهرهای مختلف فراخواند با آنان جلسه‌هایی تشکیل داد، و نتیجه این شد که گروهی از روحانیون و عالمان مسیحی را، برای به دست آوردن ادعاهای «قریش» درباره مسائل پس از وفات پیامبر(ص)، و تکلیفی که آن حضرت برای بعد از خود تعیین کرده، به «مدینه» اعزام کند، تا نظرها و جوابهای مسلمانان را برای او ببرند.

برای سرپرستی این گروه اعزامی، «جائلیق» پیشوای بزرگ عالمان مسیحی انتخاب شد، جائلیق هم تعداد صد نفر از عالمان مسیحی را برای همراهی خویش برگزید، و دیار خویش را به سوی مدینه ترک کردند. جائلیق، که مرد دانشمند و پر مهارتی بود و در فهم احکام انجیل قدرت اجتهاد و استنباط، و نیز به مبانی قرآن آشنایی داشت، و هم چنین از نظر شخصیت اخلاقی به عقل و خردمندی، صبر و بردباری، فهم و هوشمندی، و جرات و توانایی آراسته بود، به طوری که در برابر هر کسی که سخن می‌گفت، سکوت اختیار می‌کرد، وقتی سخن می‌گفت که از او سؤال شود، و آن‌گاه که کسی سخن وی را رد می‌کرد، صبر و خویشتن داری به خرج می‌داد، با دانشمندان همراه خود وارد «مدینه» شدند، و به وسیله مردم به جست و جوی «وصی» محمد(ص) و کسی که جانشین آن حضرت شده، پرداختند.

در مسجد پیغمبر(ص)

جائلیق و دانشمندان همراه وی، به مسجد رسول خدا(ص) و بر «ابوبکر» که جمعی از قریش، مانند: عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، خالد بن ولید، و عثمان بن عفان، دور او جمع بودند و من نیز آنجا حضور یافته بودم، وارد شدند.

گروه دانشمندان مسیحی، در برابر ابوبکر قرار گرفتند، پیشوای آنان سلام کرد و جواب وی را دادند. بعد ادامه داد: جانشین پیامبر خود را به من معرفی کنید، من از «روم» آمده‌ام، و پیرو آئین مسیح فرزند مریم (ع) هستم. وقتی ما از وفات پیامبرشما و اختلافی که در مورد جانشینی او بین شما پیش آمده مطلع شدیم، آمده‌ایم درباره حقانیت نبوت او تحقیق کنیم، تا در باره دین خود آگاه‌تر شویم و دین شما را نیز بشناسیم، تا اگر دین شما از دین ما بهتر بود، آن را بپذیریم و تسلیم شما شویم و دعوت پیغمبر (ص) شما را پاسخ مثبت دهیم، و اگر دین شما برخلاف آن بود که پیامبران و عیسی بن مریم (ع) آن را آورده‌اند، به همان آئین مسیح (ع) باقی بمانیم، زیرا از جانب حضرت عیسی (ع) درباره پیامبران پیمانی و راهنمایی‌ای وجود دارد، که برای ما نور هدایت خواهد بود.

بنابراین، صاحب اختیار و پاسخ‌گوی مسائل پس از پیامبر شما کیست؟

عمر بن خطاب در حالی که به «ابوبکر» اشاره می‌کرد، گفت: این مرد پس از پیغمبر (ص) ولی امر و صاحب اختیار ما می‌باشد.

جاثلیق گفت: منظور شما همین پیرمرد است؟ عمر، جواب مثبت داد.

آن‌گاه جاثلیق گفت: ای پیرمرد! تو وصی محمد (ص) در میان امت او هستی؟ و تو آن کسی می‌باشی، که علم و دانشی داری که پیامبر (ص) به تو آموخته، و برای هدایت و پاسخگویی به مسائل و احکام امت، از علم و دانش دیگران بی‌نیاز هستی؟

ابوبکر پاسخ داد: در علم و دانش آن‌گونه نیست و من هم وصی پیغمبر (ص) نیستم.

جاثلیق گفت: پس پست و مقام تو چیست؟

عمر گفت: این مرد، خلیفه رسول (ص) خداست.

جاثلیق گفت: تو خلیفه‌ای هستی، که رسول خدا (ص) تو را برای امت تعیین کرده است؟

ابوبکر گفت: اینطور نیست.

جاثلیق گفت: پس شما برای بعد از پیغمبر (ص) خود، چه عنوانی به وجود آورده‌اید؟ زیرا ما کتابهای پیامبران (ع) را خوانده‌ایم و به دست آورده‌ایم، که لباس خلافت جز برای پیامبری از پیامبران نخواهد بود، چون خداوند متعال آدم (ع) را خلیفه خویش در زمین قرار داده، و اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب کرده، به حضرت داود (ع) مقام و رفعت بلند بخشیده و فرموده: ای داود! تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم (۱۵).

بنابراین، تو چگونه عنوان خلافت را برای خود برگزیده‌ای؟ چه کسی این عنوان را به تو داده؟ آیا پیامبر تو این عنوان را برای تو انتخاب کرده است؟!

ابوبکر گفت: اینطور نبوده، بلکه مردم با هم توافق کردند، و مرا به خلافت برگزیدند.

جاثلیق گفت: پس تو خلیفه مردم هستی، چون خود گفتی: پیغمبر (ص) چنین وصیتی را درباره تو نکرده، در حالی که ما در کتابها و سنتهای پیامبران یافته‌ایم که، خداوند متعال هیچ پیامبری را نمی‌فرستد، مگر اینکه برای او «وصی» ای قرار می‌دهد، و آن پیامبر (ع) «وصی» خویش را به مردم معرفی می‌کند، و آن وصی، در مقام علم و دانش از همگان بی‌نیاز است، و همه مردم به علم و دانش او احتیاج دارند.

آیا به راستی، تو درباره پیامبر خویش گمان می‌کنی، مانند سایر پیامبران وصیتی انجام نداده؟ یا خود ادعایی می‌کنی که صلاحیت آن را نداری؟ اگر این طور باشد، من شما را منکر نبوت محمد(ص) و باطل کننده سنتهای پیامبران، نسبت به امت خویش می‌دانم!

سخن با مسیحیان

جائلیق، پس از بیان این مطالب، روی خود را به طرف دانشمندان همراه خود برگردانید و گفت: اینان می‌گویند: محمد(ص) مقام نبوت نداشته، بلکه کار خود را باقهر و غلبه پیش برده است! زیرا اگر او پیامبر(ص) بود، مانند سایر پیامبران(ع) وصیت انجام می‌داد، و مثل آنان خلیفه‌ای تعیین می‌کرد، تا وارث علم و دانش او باشد، در حالی که چنین آثاری را در این قوم ما نمی‌یابیم!

آن‌گاه دانشمند مسیحی، که خود را پیروز یافته بود، چون شیر خشمناکی غرید و فریاد برداشت: ای پیر مرد! تو اقرار می‌کنی که محمد(ص) وصیتی به تو نکرده؟ و تو را خلیفه قرار نداده، بلکه مردم به خلافت تو رضایت داده‌اند؟

اگر خداوند به رضایت مردم راضی باشد، و آنان را به پیروی از خواسته‌ها و اختیارهای خود واگذارد، دیگر پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده برای مردم نمی‌فرستد، و احتیاجی به کتاب و حکمت نیست، تا برای مردم راه حق را روشن گردانند، بلکه آنان هر کاری بخواهند می‌کنند، و به هرگونه اختلافی مایل باشند، مبتلا می‌گردند، در صورتی که خداوند فرموده است: «مارسولان مژده دهنده و بیم‌دهنده را فرستادیم، تا پس از آمدن آنان برای مردم حجت و (بهانه‌ای) باقی نماند». (۱۶) بنابراین، شما با این استدلال خود، فلسفه آمدن پیامبران را نفی کرده‌اید، و به خاطر ناآگاهی، انتخاب مردم را بر اختیار خداوند در مورد فرستادن پیامبران برای بندگان، مقدم داشته‌اید، و امتها را از نیاز به پیامبران(ع) بی‌نیاز دانسته‌اید!

ای وای، که چه خطای بزرگی مرتکب شده‌اید، و چه نسبت ناروایی را به خداوند و پیغمبر خویش داده‌اید! و پس از این خطای بزرگ، دل به خلافت بسته‌اید، در صورتی که این مقام جز برای پیامبر یا وصی او مجاز نمی‌باشد، در حالی که حجت بر شما تمام شده، نبوت پیامبر خویش و تاکید آن حضرت را قبول دارید، و ادعا می‌کنید پیرو سنت و هدایت پیامبران هستید!

به هر حال، شما خود را پیروز یافته‌اید، اما برای ما لازم خواهد بود، در مورد ادعایی که می‌کنید با شما بحث کنیم، تا روشن شود شما پس از پیامبر خویش، چه راهی را انتخاب کرده‌اید؟ آیا این انتخاب شما بر اساس ایمان و دانایی است؟ یا راه کفران و ناآگاهی را پیش گرفته‌اید؟

به من جواب دهید

سپس جائلیق، ابوبکر را مخاطب قرار داد، و درباره مطالب بالا توضیح خواست، اما «ابوبکر» که از جواب ناتوان مانده بود، روی خود را به طرف «ابوعبیده جراح» کرد تا شاید او جواب بگوید، ولی او را هم از عهده بر نیامد!

آن‌گاه جاثلیق رو به یاران خویش کرد و گفت: کار این قوم اساسی ندارد، آنان برای ادعای خویش دلیلی ندارند، آیا فهمیدید؟
آنان گفتند: همینطور است.

سپس جاثلیق، خطاب به ابوبکر نمود و گفت: باز هم سؤال کنم؟
جاثلیق، وقتی جواب مساعد شنید گفت: به من خبر بده، من کیستم؟ و تو کیستی؟ تو نزد خداوند چه مقامی داری و مقام من نزد خداوند چگونه خواهد بود؟
ابوبکر گفت: من پیش خودم مؤمن هستم، اما نمی‌دانم در پیشگاه خداوند چه وضعی خواهم داشت، ولی تو نزد من کافری، و نمی‌دانم نزد خدا چه وضعی خواهی داشت!
جاثلیق گفت: اما تو بعد از ایمان، خود را به کفر آلوده ساختی، و مقام ایمان خویش را نادیده گرفتی و نمی‌دانی به راه حق می‌روی یا باطل. اما درباره من به ایمان بعد از کفر اعتراف کردی، در این صورت وضع من چقدر خوب است، و وضع تو چقدر بد نزد خودت؟ زیرا توبه مقام خویش نزد خدا یقین‌نداری، ولی به‌رستگاری من نزد خداوند (با بی‌اطلاعی خود) شهادت دادی.

ظلم مردم...!

بعد از آن، جاثلیق متوجه همراهان خود شد و گفت: دل خوش دارید و خاطر جمع باشید، که این پیرمرد به نجات شما پس از کفر شهادت داد.

سپس متوجه ابوبکر شد و گفت: ای پیرمرد! حال که ادعای ایمان می‌کنی، جایگاه تو در بهشت، و مکان من در دوزخ کجا خواهد بود؟

ابوبکر، باز متوجه «عمر» و «ابوعبیده جراح» شد تا شاید آنان جواب‌قانع‌کننده‌ای بدهند، اما آنان هم ناتوان ماندند ناچار خود ابوبکر گفت: من از مکان خود و مقام تو در پیشگاه خداوند اطلاعی ندارم.
جاثلیق ادامه داد: ای مرد! پس چگونه به خویش اجازه دادی به این مسندبنشینی؟ در صورتی که به علم و دانش دیگران محتاج می‌باشی؟ آیا در میان امت محمد(ص) کسی از تو داناتر نیست؟
ابوبکر گفت: چرا، عالم‌تر وجود دارد.

جاثلیق گفت: با وجود عالم‌تر، چرا مردم این بار سنگین را بر عهده تو گذاشته‌اند، و راه سفاهت را پیموده‌اند؟ اضافه بر این، آن کسی که از تو عالم‌تراست، اگر مثل تو ناتوان باشد، پس هر دو مساوی هستید و فرقی نخواهید داشت، و هر دو برای اثبات ادعای خویش ناتوانید، و در این صورت پیامبر شما هم، علم و عهد و میثاقی را که خداوند از پیامبران قبل از او، درباره تعیین جانشینان میان‌امتهای خویش گرفته ضایع کرده است، چون وی «وصی» ای معرفی نکرده، تا شمادر اختلافات و مسائل دینی خود، به او مراجعه کنید!

در عین حال، به آن کسی که می‌گویید: از تو عالم‌تر است مرا راهنمایی کنید، تا بینم مقام علمی وی در سؤال و جواب، و نیز آگاهی او به مقام نبوت و سنتهای پیامبران(ع) و نیازی که به آن هست، چگونه است؟ زیرا تا به حال که معلوم شد، باین وضع هم مردم در حق تو ظلم کرده‌اند، و هم در حق خویش!

به آستان علی(ع)

سلمان می‌گوید: وقتی وضع دردناکی را که پیش آمده بود مشاهده کردم و همه‌را به سرگردانی و ذلت و زبونی مبتلا دیدم، و آن وضع را برای دین محمد(ص) و این جماعت دردناک یافتم، از جا حرکت کردم و بدون اینکه متوجه باشم چگونه قدم بر می‌دارم، خود را به درب خانه امیرمؤمنان(ع) رساندم، در زدم آن حضرت بیرون آمد و فرمود: ای سلمان! چرا وحشت زده‌ای؟

گفتم: دین محمد(ص) نابود شد! پس از آن حضرت اسلام به باد رفت، چون اهل کفر با دلیل و برهان بر اسلام غلبه کرده است! ای امیرمؤمنان! به داد دین محمد(ص) برس، زیرا این قوم به روزگاری افتاده‌اند، که هیچ توان و چاره‌ای ندارند، و امروز هم تو می‌توانی مشکل گشا، کاشف بلاها، صاحب خوبیها و عظمتها، چراغ در ظلمات و کلید مشکلات باشی.

علی(ع) فرمود: مگر چه شده است؟

گفتم: یک جماعت صدنفری از دانشمندان، از سوی پادشاه «روم» آمده‌اند، درراس آنان «جاثلیق» قرار دارد، که تاکنون مثل او کسی را ندیده بودم، سخنان پر معنای گوید، به دلیل و برهان آگاه است، خوب استدلال می‌کند، دارای گنجینه‌های علم و دانش است و سریع جواب می‌دهد.

آری، چنین دانشمندی، به «ابوبکر» و یاران وی وارد شده، از مقام وی و وصیت پیغمبر(ص) پرسیده، ادعای خلافت ابوبکر را باطل کرده، با طرح مسایلی او را خارج از ایمان و مبتلا به شرک و شک شمرده، و ابوبکر و یاران او به ذلت و پریشانی افتاده‌اند!

ای امیرمؤمنان(ع)، اکنون دین محمد(ص) را دریاب، زیرا این قوم به روزگاری افتاده‌اند، که تاب و توان از آنان رفته است.

آن‌گاه امیرمؤمنان(ع) حرکت کرد و به همراه هم به مسجد آمدیم، و در حالی که آن قوم به ذلت و زبونی و حقارت و سرگردانی گرفتار شده بودند، امام به آنان سلام کرد و نشست، و فرمود: ای مرد مسیحی! نزد من بیا و خواسته‌های خود را مطرح کن، زیرا به عنایت خداوند، جواب هر چه را مردم بخواهند و به آن مبتلا شوند، نزد من خواهد بود.

جاثلیق و علی(ع)

سلمان می‌گوید: دانشمند مسیحی روی خود را به سوی علی(ع) برگردانید و گفت: ای جوان! ما در کتابهای پیامبران(ع) یافته‌ایم: خداوند هیچ پیامبری رانمی‌فرستد، مگر اینکه او دارای «وصی» ای می‌باشد که جانشین او گردد، اما خبردار شده‌ایم در میان امت محمد(ص) در مورد نبوت اختلاف ایجاد شده، قریش علیه‌انصار ادعایی، و انصار علیه قریش ادعایی دارند، و هر گروهی به خواست خود عمل می‌کند!

باری، پادشاه ما، گروه ما را فرستاده تا درباره دین محمد(ص) بحث کنیم، و ببینیم آیا سنت پیامبران در این دین وجود دارد؟ سخن آنان را که ادعای جانشینی می‌کنند بشنویم، و بدانیم آیا به حق سخن می‌گویند، یا

باطل؟ اما متوجه شدیم، آنان چون امتهای پیشین که به پیامبران خویش در مورد اوصیای آنان نسبت ناروامی دادند، اینان نیز مرتکب این خطا شده‌اند!

آری، قوم موسی(ع) پس از آن حضرت، به سراغ «گوساله» رفتند، و «هارون» راز وصایت کنار زدند، و امروز هم چنین وضعی می‌بینیم، در صورتی که: سنت الهی در همه دورانها و امتهای گذشته برقرار بوده، و سنت خداوند تبدیل‌پذیر نخواهد بود (۱۷).

به هر حال، ما به این شهر آمده‌ایم، و مردم ما را به سوی این پیرمرد راهنمایی کردند، او ادعایی داشت، و ما هم از وصیت پیغمبر(ص) به او جويا شدیم، که چیزی سراغ نداشت، از قرابت او با پیامبر(ص) نیز جويا شدیم، چون تقاضای ابراهیم(ع) در گذشته، برای اینکه امامت در «ذریه» او نیز باشد، پذیرفته نشده، و خطاب آمد: عهد امامت به ستمگران نمی‌رسد (۱۸) بلکه ذریه و نسل باید افراد پاک و برگزیده باشند.

باری، ما می‌خواهیم بدانیم، آیا سنت محمد(ص) هم مانند سنت پیامبران دیگر است؟ و امت او نیز چون امتهای دیگر در مورد «وصی» آن حضرت به اختلاف دچار شده‌اند؟ و عترت وی در میان آنان شناخته نشده است؟! خلاصه، اگر «وصی» پیامبر(ص) را پیدا کنیم، و جانشینی را که علم و دانش مورد احتیاج مردم نزد او باشد، بشناسیم از او سؤالهایی داریم و جوابهای او برای مادلایل محکم و روشنگری خواهد بود. ما می‌خواهیم از وصی پیغمبر(ص) از اسباب بلاها و حوادث، تبیین حق و باطل، ریشه‌های خانوادگی افراد، علمی که هر سال در «شب قدر» نازل می‌شود، آنچه را فرشتگان و روح بر پیامبر برای اثبات نبوت او نازل می‌کند، سؤال کنیم، و از وصی او پیروی کرده، به آن پیامبر و کتاب وی و به آنچه را پیامبران قبل از او آورده‌اند، ایمان بیاوریم و اگر غیر از این باشد، بر دین خود باقی بمانیم و حساب کنیم، محمد(ص) مبعوث به رسالت نشده است!

به هر حال، ما مسایلی را از این پیرمرد پرسیدیم، و او نتوانست نبوت محمد(ص) را ترسیم کند، و آنان طوری محمد(ص) را معرفی کردند، که با قهر و غلبه بر قوم خود سلطه یافته، نشانه‌ای از نبوت نداشتند، سنت پیامبران قبل از خود را به کار نگرفته، و رحلت نموده و امت خود را چون حیوانات به حال خویش رها کرده، تا هر گروهی توانست بر گروه دیگری غالب گردد، و با اختیار خویش به روزگار جاهلیت تاریک بازگشت کنند! و هر دین و هر حکومتی را می‌خواهند انتخاب نمایند!

آری، اینان محمد(ص) را از راه انبیاء(ع) خارج کرده، نسبت به رسالت اوبی‌اطلاعت، وصی او را کنار زده‌اند، و پنداشته‌اند شخص ناآگاه می‌تواند در جای عالم بنشیند، در صورتی که چنین کاری موجب هلاکت حرت و نسل و ظهور فساد، در دریا و خشکی می‌گردد، و خداوند منزّه است از اینکه به چنین روشی راضی باشد، بلکه خداوند پیامبر پاک و درست و برگزیده برای جهانیان می‌فرستد، و تاقیامت، عالم را بر جاهل امیر قرار می‌دهد.

خلاصه، من نزد این پیر مرد آمدم، نام او را سؤال کردم و کسی که در کنار او بود، وی را خلیفه رسول خدا(ص) معرفی کرد، من هم این عنوان را لغت جدیدی یافتم، زیرا خلافت متعلق به آدم(ع) و داود(ع) است، و نیز این عنوان برای انبیاء و اوصیاء سنت گردیده است.

من هم این ادعا را نسبت ناروا به خدا و رسول خدا(ص) دانستم، پیر مرد هم از اظهار علم ناتوان ماند و از عنوان خلافت عذرخواهی نمود، بلکه گفت: مردم بارضایت خویش مرا به این عنوان نامیده‌اند، در حالی که عالم‌تر از من هم در میان امت وجود دارد، من هم بر آنچه این مرد علیه خود و دیگران بیان کرد، قناعت کردم. اکنون برای بحث و ارشاد حاضر، اگر حقیقت برای من روشن شود، از آن پیروی می‌کنم. اکنون ای جوان! به خاطر خداوند لحظه‌ای مرا مورد سرزنش قرارنده، و اگر آنچه را موجب شفای درد سینه‌های ماست، نزد تو می‌باشد بیان کن.

در چشمه‌سار علم

علی(ع) فرمود: شفای درد سینه‌های شما، و روشنایی دل‌های شما نزد من است، من آنچه را شما دنبال آن هستید شرح خواهم داد، به گونه‌ای که برای شما تردیدی باقی نماند. من از کارهای شما خبر می‌دهم و با دلیل و برهان شما را راهنمایی خواهم کرد.

اکنون به من توجه کن، گوش جان به من بسپار، ذهن خود را کاملاً آماده کن، و آنچه را من بیان می‌کنم، به خاطر سپرده‌دار.

خداوند متعال، که ستایش دائم برای اوست، با فضل و لطف و عنایت خویش، عهد خود را تصدیق نمود، دین خود را عزت بخشید، و بنده و رسول خویش محمد(ص) را نصرت داد، و احزاب را به تنهایی در هم شکست، پس ملک مطلق و حمد بی‌پایان متعلق به اوست، و او بر همه کاری توانا است.

خداوند متعال، محمد(ص) را برگزیده و هدایت کرد، با رحمت خویش او را گرامی داشت و برای همه مردم فرستاد، و نیز با رافت خویش او را بر «جن و انس» مبعوث داشت، و اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب گردانید، و آن حضرت را «امام» پیامبران قبل از خود، و «خاتم پیامبران - ع» و وارث آنان قرار داد.

آری، خداوند کلیدهای دنیا و آخرت را به او سپرد، او را نبی و رسول و حبیب و امام قرار داد، به سوی خود (معراج) برد، به سمت راست عرش خود، جایی که هیچ فرشته مقربی و نیز هیچ نبی مرسلی راه نداشت، نزدیک گردانید، و به او وحی کرد: آنچه را دید، دل او هم حقیقت یافت (۱۹) و نشانه‌های او را هم برای انبیاء بیان کرد، و از آنان پیمان گرفت: به او ایمان بیاورند، و او را یاری نمایند (۲۰).

سپس خداوند به پیامبران فرمود: آیا آنچه را گفتم، اقرار کردید، و از پیمان من پیروی خواهید کرد؟ آنان گفتند: اقرار داریم، خداوند هم فرمود: پس شما گواه باشید، و من هم بر شما شاهد خواهم بود (۲۱).

هم چنین خداوند درباره پیامبر ما فرمود: او را در تورات و انجیلی که در دست آنهاست می‌یابند، که آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، پاکیزه‌ها را حلال و پلیدها را برای آنان حرام می‌گرداند، و احکام پر رنج را که چون زنجیر به گردن نهاده بودند بر می‌دارد، پس آنها که به او ایمان آوردند، و او را عزت و نصرت بخشیدند، نوری (قرآن) را که به او نازل شد، پیروی نمودند، آنان رستگاران خواهند بود (۲۲).

خلاصه، وضع پیغمبر(ص) چنین بود، تا اینکه خداوند مقام او را کمال بخشید، او را وسیله رحمت خود نمود، مقام او را بالا برد، هرگاه خداوند نام خود را می‌برد، آن حضرت را به اطاعت خویش متصل ساخته و می‌فرماید: هر

کس اطاعت رسول خدا کند، از خداوند اطاعت کرده است (۲۳) .

و نیز فرموده: هر چه را رسول (ص) به شما دستور می‌دهد، بگیرید و به کاربندید، و از هر چه شما را منع می‌کند، پرهیز داشته باشید (۲۴) .

پیامبر(ص) هم، رسالت الهی خویش را به پایان رسانید، ولایت خود را با دلیل وبرهان روشن نمود، آیات خداوندی را تحکیم بحشید، راه احکام شریعت را هموارنمود، و امت را به راه نجات راهنمایی کرد، باب هدایت و حکمت را به روی آنان گشود، و این ویژگی‌های پیامبر(ص) چیزی بود که، پیامبران قبل از او هم مژده آن داده بودند، عیسی روح‌الله و معجزه الهی در «انجیل» می‌گوید: احمد عربی، پیامبردرس ناخوانده‌ای است، که صاحب شتر سرخ مو و عصا می‌باشد، و وصی خود را برای امت تعیین خواهد کرد.

وصی محمد(ص) کانون علم الهی، جایگاه اسرار خداوند، تحکیم بخش آیات کتاب او، تلاوت کننده حقیقی آیات قرآن، باب حطه (۲۵) یعنی باب توبه و گناه‌شویی، و وارث کتاب خداست، که او را با کتاب در میان مردم به یادگار گذاشته، و از مردم برای او پیمان اطاعت گرفته، و فرموده: قد خلفت فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی...

در میان شما چیزی را به یادگار گذاشتم، که اگر بدان چنگ زنیید هرگز گمراه نخواهید شد، آنان: کتاب خدا و عترت من از اهل بیت من می‌باشند، آنان دوسرمایه‌گران قیمت هستند، کتاب خدا «ثقل اکبر» است، که چون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد دارد، یک سر آن به دست شما و سر دیگر آن به دست خداوند متعال است، و کتاب و عترت(ع) جدایی ناپذیرند، تا روز قیامت کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند (۲۶) .

آری، از عترت جلوتر حرکت نکنید، که از دین خارج می‌شوید، و چیزی را از دیگران نپذیرید که هلاک می‌گردید، از دیگران چیزی نیاموزید، چون آنان از دیگران اعلم می‌باشند، و من هم وصی پیامبر(ص) و مفسر کتاب، عارف به حلال و حرام آن، آشنا به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، و مثالها و عبرتها و معانی آن هستم، و علم و دانشی که پس از پیامبر(ص) مورد احتیاج امت است نزد من می‌باشد، و وضع هر شخص صالح و منحرف را می‌دانم.

باری، علم به بلاها، مرگها، وصیتها، انساب، و تشخیص حق از باطل نزد من است، من از پیدایش اسلام و کفر، وضع کرات و حکومت دولتها اطلاع دارم، بنابراین، از هر چه تا روز قیامت واقع می‌شود، از من سؤال کنید، از وضع آنچه در روزگار عیسی(ع) آن‌گاه که خداوند او را به پیامبری مبعوث داشت بپرسید، وضع هر «وصی» ای، هر گروهی را که صد نفر صد نفر هدایت یا گمراه می‌شوند، و از وضع پیشوایان و سردمداران آنان تا روز قیامت سؤال کنید.

هم چنین، از هر آیه‌ای از کتاب خدا، که در شب یا روز نازل شده بپرسید، از تورات و انجیل و فرقان عظیم سؤال کنید، زیرا رسول خدا(ص) چیزی از علم خویش را برای من مکتوم نداشته، و هر چه را امتهای اهل تورات و انجیل و گروههای کافران و مخالفان و ادیان مختلف نیاز داشته باشند، برای من بیان فرموده، زیرا آن حضرت «خاتم پیامبران - ع» است و بر همگان ایمان و اطاعت و نصرت وی واجب خواهد بود، و این مطلب هم در تورات و انجیل و زبور آمده و خداوند می‌فرماید: در صحیفه‌های پیامبران پیشین، به خصوص در صحف

ابراهیم(ع) وموسی(ع) آمده است (۲۷) و خداوند هرگز عهد و پیمان خویش را در مورد بندگان ضایع نمی‌گرداند، و امت را پس از پیامبر(ص) سرگردان نمی‌گذارد، و این کار ممکن نیست، چون خداوند خود را با خصلت‌های رفت و رحمت و عفو و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه میزان مستقیم، توصیف فرموده است.

آری، خداوند متعال به پیامبر(ص) وحی فرموده، همانطور که به «نوح - ع» و سایر پیامبران بعد از وی وحی می‌کرده، چنانکه به موسی(ع) و عیسی(ع) وحی نازل می‌کرده، بنابراین، خداوند نبوت پیغمبر(ص) را تصدیق فرموده، آن حضرت نیز رسالت خویش را به انجام رسانده، و من هم بر آن عمل شاهد می‌باشم، چنانکه خداوند خود نیز فرموده است: چگونه است آن گاه که از هر امتی شاهدی بیاوریم، و تو را نیز بر این امت به گواهی بخواهیم؟ (۲۸).

هم چنین خداوند فرموده: برای شهادت (به نبوت تو) خداوند و کسی که علم کتاب نزد او هست، کفایت خواهد کرد (۲۹).

باز هم خداوند متعال، نبوت محمد(ص) را تصدیق فرموده، به وی وسیله عطا کرده، و او را وسیله ارتباط با خویش قرار داده و می‌فرماید: ای اهل ایمان! خدا را در نظر داشته، و همراه صادقین باشید. (۳۰) و آن صادقین ما هستیم، من برادر پیامبر(ص) در دنیا و آخرت می‌باشم، و شاهد او برای بعد از رحلت او خواهم بود، و من وسیله میان پیغمبر(ص) و امت او هستم، و من و فرزندانم وارث او می‌باشیم، و من و فرزندانم مانند «کشتی نوح - ع» در میان امت او می‌باشیم، که هر کس در آن نشست، نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید، و من و فرزندانم مانند «باب حطه» برای توبه و بازگشت از گناه، در میان «بنی اسرائیل» هستیم، و من نسبت به پیامبر(ص) مثل «هارون» نسبت به «موسی - ع» می‌باشم، با این تفاوت که پس از پیغمبر(ص) پیامبر دیگری نمی‌آید.

باری، شاهد از جانب پیامبر(ص) در دنیا و آخرت من هستم، و رسول خدا(ص) هم، که بر اساس هدایت و راهنمایی‌های الهی سخن می‌گفت، اطاعت و محبت نسبت به من را برای اهل ایمان و کفر و نفاق واجب شمرده، هر کس مرا دوست‌بدارد مؤمن است، و هر کس با من کینه ورزد، کافر خواهد بود.

به خدا سوگند، من هرگز دروغ نگفته‌ام، هرگز پیامبر(ص) هم به من دروغ نگفته، من گمراه نشده‌ام، کسی هم مرا به گمراهی نکشاند، و من بر راه هدایتی که خداوند برای پیامبر خویش تبیین فرموده، و آن حضرت نیز مرا بدان فرا خوانده حرکت می‌کنم. بنابراین، شما از هر چه هست و هر چه خواهد شد تا روز قیامت، از من سؤال کنید.

حجت اوصیاء

جاثلیق، با شنیدن سخنان علی(ع) متوجه همراهان خویش شد و گفت: به خداوند سوگند، این شخص سخنگوی دانشمند پرتوان و گشاینده مشکل ما است، ما هم از خداوند می‌خواهیم، به وسیله او به حق ستیابیم و نور هدایت بگیریم، چون این مرد «حجت اوصیاء» از جانب «انبیاء - ع» بر قوم خویش می‌باشد.

آن‌گاه، جاثلیق علی(ع) را مخاطب قرار داد و گفت: این مردم چگونه از تو، روی‌گردان شدند؟ و مقامی را ادعا کردند که تو بدان سزاوارتری؟ البته این کار به زیان خود آنها تمام شده، آنان به حق خود ظلم کرده‌اند، و این کار به ضرر «اوصیاء» نخواهد بود، زیرا خداوند با عطای علم و دانش و ارتباط با پیامبران(ع)، آنان را از دیگران بی‌نیاز کرده است.

اکنون، ای عالم حکیم! از وضع من و خود خبر بده، آیا تو در پیشگاه خداوند چه مقامی داری؟ و وضع من نزد خدا چگونه خواهد بود؟

امام علی(ع) فرمود: من، در پیشگاه خداوند مؤمن هستم، و نیز در نزد خود بافضل و رحمت و هدایت و نعمتی که به من عطا فرموده، مؤمن استواری هستم، خداوند متعال هم پیمان مرا از اهل ایمان گرفته و به معرفت خویش هدایت فرموده، و من در این جهت هیچگونه شک و تردیدی ندارم، بر میثاق الهی که از من گرفته استوار می‌مانم، و با لطف و رحمت الهی، این روش را تغییر نخواهم داد.

البته جایگاه من هم بهشت می‌باشد، و در این جهت هم هیچ شک و تردیدی ندارم، چنانکه اگر کسی هم پس از آنکه خداوند به من یقین و گواهی عطا کرده، شک و تردید کند، گرفتار شرک و الحاد گردیده است. اما تو، در پیشگاه خداوند کافر هستی، زیرا پیمانی را که خداوند به هنگام ولادت و آن‌گاه که بالغ شده‌ای، و قدرت تشخیص خوب و بد، و خیر و شر رایافته‌ای، از تو گرفته و بدان اقرار نموده‌ای، منکر شده‌ای، چنانکه آنچه را خداوند از اخبار پیامبران(ع) در انجیل نازل فرموده، نادیده انگاشته‌ای، و اگر بر این حال باقی‌بمانی، بدون تردید در آتش خواهی بود.

جایگاه ما، در بهشت و دوزخ

جاثلیق ادامه داد: به من خبر بده، جایگاه من در آتش، و جایگاه تو در بهشت کجاست؟

علی(ع) فرمود: من هنوز داخل بهشت نشده‌ام، که جای خود را در بهشت و جای تو را در دوزخ بشناسم، اما می‌توانم به استناد کتاب خداوند متعال، جایگاه‌ها را به تو معرفی کنم.

خداوند متعال، محمد(ص) را بر اساس حق مبعوث داشته، و بر او کتابی نازل کرده که: «از پیش و پس در آن باطل راه ندارد، زیرا آن نازل شده خدای حکیم و حمید است» (۳۱).

خداوند در این کتاب، همه علوم را تبیین و تحکیم بخشیده، و برای رسول خود، اخبار بهشت و درجات و منزلهای آن را بیان فرموده، بهشت را میان بندگان تقسیم نموده، و هر کس در مقابل عمل خویش و فضایل و ایمانی که داشته، مکان و منزلتی خواهد داشت.

بر این اساس، خداوند مقام ما را تصدیق کرده، و منزلگاه «نیکان» و جایگاه «فاجران» را که، عذاب برای آنان آماده شده به ما معرفی نموده، و می‌فرماید: «دوزخ دارای هفت در است، و هر دری برای گروهی از گمراهان معین گردیده است» (۳۲).

بنابراین، هر کس بر حال کفر و فسق و شرک و نفاق و ظلم بمیرد، «هر کدام از دری داخل دوزخ خواهند شد». (۳۳) چنانکه خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «در این عذاب برای هوشمندان، عبرت و بصیرتی است» (۳۴) و

پیامبر(ص) و آل او «متوسمین» هستند، و من و امامانی که از نسل من به وجود می‌آیند، «متوسمین» و هوشمندان خواهیم بود.

هر چه می‌خواهی سؤال کن

آن‌گاه جاثلیق، رو به یاران خود کرد و گفت: ما به خوب شخصی دست یافتیم، امید است به وسیله او به حق ست‌یابیم و خواسته خویش را به دست آوریم، اکنون مسایل دیگری از وی سؤال می‌کنیم، اگر توانست جواب ما را بدهد، در کار خود تجدید نظر می‌کنیم، و آن را از او می‌پذیریم.

امام علی(ع) فرمود: اگر سؤالهای تو را جواب دهم، و همراه با دلیل و برهان روشن باشد، که نتوانی آن را رد کنی و به پذیرش آن ناچار شوی، حاضری به دین مادر آیی؟ جاثلیق گفت: آری.

امام علی(ع) فرمود: می‌توانی خدا را بر خود گواه و کفیل بگیری، که اگر حق و راه و هدایت برای تو روشن گردید، خود و یاران تو به دین ما در آید؟

جاثلیق گفت آری، نسبت به تعهد باتو، خدارا و کیل و شاهد بر خود می‌گیرم، که تسلیم دین شما شوم. علی(ع) فرمود: حال که چنین است، از یاران خویش عهد و پیمان بگیر، که جاثلیق این عمل را انجام داد، و علی(ع) فرمود: اکنون هر چه می‌خواهی سؤال کن.

خدا، و «عرش»

جاثلیق پرسید: به من بگو، آیا خدا «عرش» را حمل می‌کند؟ یا «عرش» خدارا؟

امام علی(ع) فرمود: خداوند عرش، آسمانها، زمین، و آنچه در آسمان و زمین و آنچه را در آنها وجود دارد، حمل می‌کند، و در کتاب خویش هم فرموده است: «خداوند آسمانها و زمین را از اینکه نابود شوند، نگه می‌دارد و اگر آنها رو به زوال نهند، غیر از او هیچ کس نمی‌تواند آنها را محفوظ بدارد، به راستی خداوند حلیم و آمرزنده است» (۳۵).

حاملان «عرش»

جاثلیق گفت: این آیه قرآن که می‌گوید: «عرش پروردگار تورا، در آن روز هشت (فرشته) حمل می‌کنند». (۳۶) چگونه خواهد بود؟ در حالی که تو گفتی: خداوند عرش و آسمانها و زمین را حمل می‌کند؟!

علی(ع) فرمود: عرش را خداوند از نورهای چهارگانه آفریده است: نور قرمز، که از آن قرمزی به وجود می‌آید، نور سبز که منشا نور سبز است، نور زرد، که زردی رانگ می‌بخشد، و نور سفید که سفیدی را تشکیل می‌دهد، و این نورها علمی است، که خداوند حمل آن را عهده‌دار است، و این نورها از عظمتی که به عظمت و نور اوست، دل‌های اهل ایمان سفید و نورانی می‌گردد، اما در مقابل عظمت و نور او، جاهلان به دشمنی می‌پردازند، ولی به عظمت و نور حق، هر چه در آسمانها و زمین است، و همه خلایق، بهره‌مند می‌شوند، و با

اعمال و ادیان مختلف وسیله پیدامی کنند، و هر محمولی را خداوند با نور عظمت و قدرت خویش حمل می کند، بدون اینکه به حال او نفع و ضرر، موت و حیات و زنده شدنی مطرح باشد. بنابراین، همه چیز محمول است، و خداوند متعال نه دارنده آسمانها و زمین است از نابودی، و مسلط بر آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست، و پروردگار عالم حیات همه چیز و نور (وجودی) همه چیز است، «خداوند از آنچه می گویند، بسیار منزّه و برتر و متعالی تر است» (۳۷).

خدا کجاست ؟

جائلیق گفت : به من بگو خدا کجاست !؟

حضرت علی (ع) بیان داشت: خدا اینجاست، خدا اینجاست، خدا اینجاست، او در بالا و پایین وجود دارد، بر ما محیط است، با ماهست و خود فرموده : «هیچ رازی را سه نفر باهم نمی گویند، مگر اینکه خدا چهارمی آنهاست، و نه پنج نفر مگر اینکه خدا ششمی آنهاست، نه کمتر و نه بیشتر آن جز اینکه آنان هر جا باشند، خدا با آنهاست، آن گاه روز قیامت از اعمالی که (همه) انجام داده اند، آگاه است و خبر خواهد داد، زیرا خداوند به هر کاری توانا است» (۳۸).

کرسی هم ، بر آسمانها و زمین احاطه دارد، و «نگهداری آنها (برای خداوند) هیچگونه زحمتی ندارد، زیرا او دانای بزرگوار، و توانای با عظمت است» (۳۹).

آنهايي هم که «عرش» را حمل می کنند، علمایی (انبیاء) هستند که خداوند علم خویش را بر آنان افزوده است، و آنان بیش این چهار گروه (که روز قیامت هر گروهی دو نفر می شوند) (۴۰) نیستند، که خداوند آنان را در ملکوت (عالم فرشتگان) خویش آفریده و آن ملکوت جایی است که خداوند آن را به برگزیدگان نشان داده، و هم چنین به ابراهیم خلیل (ع) نمایانده و فرموده است: «هم چنین، ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم، تا به مقام اهل یقین برسد» (۴۱).

بنابراین، حاملان عرش الهی چگونه می توانند، آن را حمل کنند، در حالی که با حیات الهی دلهای آنان حیات می یابد؟ و با نور الهی آنان به معرفت حق، هدایت می یابند؟

جائلیق باشنیدن این مطالب متوجه یاران خود شد، و گفت: بخدا سوگند، این مرد حق است، و با عنایت خداوند، از زبان مسیح (ع) و پیامبران (ع) و اوصیا سخن می گوید.

بهشت کجاست؟

جائلیق پرسید: آیا بهشت در دنیا است یا آخرت؟ و آخرت و دنیا در کجا قرار دارند؟

علی (ع) فرمود: دنیا در آخرت است، و آخرت بر دنیا احاطه دارد، و مانند انتقال از حیات به مرگ ظاهر می شود، آخرت هم خانه حیات و زندگانی است، اگر به آن آگاهی داشته باشند، و این بدان جهت است، که دنیا انتقال دهنده است، و آخرت جای حیات و ماندن ، مثل وضع کسی که می خوابد و جسم او به خواب می رود، اما روح نمی خوابد،

بدن می‌میرد اما روح نمی‌میرد، و خداوند هم فرموده است: «به‌راستی، خانه آخرت سراسر حیات (و حرکت) است اگر آنان این را بدانند» (۴۲).

بنابراین، دنیا نشانی از آخرت است، و آخرت نیز نشانی از دنیا، چنانکه دنیا آخرت نیست و آخرت هم دنیا نخواهد بود، بلکه هرگاه روح از جسم جدا شود، هریک به جایگاه خلق و پیدایش خود باز می‌گردد.

هم چنین بهشت و دوزخ، در دنیا و آخرت موجودند، چون شخص وقتی می‌میرد، به خانه‌ای از زمین منتقل می‌شود، که یا باغی از باغهای بهشت است، یا (سرزمین محدودی از سرزمینهای آتش، و روح هم روانه یکی از این دو خانه می‌گردد، یا به خانه نعمتها که در آن مرگی وجود ندارد، اقامت می‌گزیند، یا در خانه عذاب دردناک که مرگی در آن نیست گرفتار می‌گردد.

به هر حال، نشانه و راه برای هر کس که عاقل باشد روشن است، و خداوند هم فرموده است: «اگر از عالم آخرت غافل نمی‌شدید، در حقیقت به طور یقین می‌دانستید، و دوزخ را مشاهده می‌کردید، سپس به طور یقین می‌دیدید، آنگاه از نعمتها شمارا سؤال می‌کنند» (۴۳).

خداوند، در باره کافران هم فرموده است: «بر چشم (دل) آنها پرده (غفلت) بود، و از یاد من غافل بودند، و توانایی شنیدن (آیات الهی) را نداشتند» (۴۴).

بنابراین، اگر انسان بداند چه وضعی خواهد داشت؟ از ترس مرگ خواهد مرد، و کسی نجات خواهد یافت، که به فضیلت یقین آراسته باشد.

تکلیف بهشت و دوزخ

جائلیق پرسید: معنای این سخن خداوند چیست، که می‌فرماید: «آنان حق عظمت خداوند را نشناختند، و زمین (روز قیامت) در قبضه قدرت اوست، و آسمانها رابه قدرت خویش، درهم می‌پیچد و ذات پاک او از آنچه مشرکان می‌پندارند، منزّه و متعالی است» (۴۵).

راستی، اگر زمین در قبضه الهی باشد، و او آسمانها را در هم پیچد، در حالی که بهشت و دوزخ در آنها قرار دارد، پس بهشت و دوزخ در کجا خواهد بود؟

علی (ع) دستور داد: برای او دوات و کاغذی حاضر کردند، آن‌گاه بر کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ، سپس کاغذ را در هم پیچید و دست عالم مسیحی داد و فرمود: آیا این کاغذ در هم پیچیده نیست؟ دانشمند مسیحی گفت: همینطور است.

آن‌گاه علی (ع) فرمود: کاغذ را باز کن و بین نوشته دوزخ و بهشت در آن محوشده است؟

وقتی جائلیق جواب داد: نوشته بهشت و دوزخ به جای مانده، علی (ع) فرمود: قدرت خداوند متعال هم، چنین است، و آن‌گاه که آسمانها را درهم پیچد و زمین را در قبضه قدرت خویش گیرد، بهشت و دوزخ نابود نخواهد شد، همانطور که نوشته آن بر این کاغذ محو نگردیده است.

«وجهه»، به کدام سو؟

جائلیق ادامه داد: این آیه قرآن که می‌فرماید: «همه چیز نابود می‌شود، مگر وجهه خدا» (۴۶).

وجهه خدا چیست؟ چگونه است، به کدام طرف است؟ و برای آن چه دلیلی داریم؟

علی(ع) به خدمتگزار خویش دستور داد: مقداری هیزم و آتش حاضر کند، وقتی هیزم آماده شد، دستور داد آن را برافروزند، آن گاه که آتش شعله‌ور شد، جائلیق رامخاطب قرارداد و فرمود: آیا می‌توانی برای این شعله آتش، وجهه و صورتی تعیین کنی؟

جائلیق گفت: نه، چون از هر طرف به سوی این آتش روی آوریم، وجهه و صورت آن حساب خواهد شد.

آن گاه علی(ع) فرمود: وقتی آتشی که مخلوق اوست و تحت تدبیر الهی می‌باشد، با وجود ضعف و سرعت در زوال، وجه معینی ندارد، بلکه به هر سو بنگری وجه اوست، برای خدایی که آتش را آفریده، و همه آنچه در ملکوت وجود دارد، در تصرف اوست، چگونه می‌شود برای وی وجه معینی توصیف کرد؟ یا به حدی محدود نمود؟ یا با چشم او را مشاهده کرد؟ یا با عقل بر او احاطه کرد؟ یا او را در «وهم» گنجانید؟

ای برتراز خیال و قیاس و گمان و وهم و زهرچه گفته‌ایم و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان، در اول وصف تو مانده‌ایم (۴۷)

آن گاه امام(ع) آیه قرآن قرائت کرد که می‌فرماید:

«خدای یگانه راهیج مثل ومانندی نیست، و او بر همه چیز شنوا و بیناست» (۴۸).

در آغوش اسلام

جائلیق، با شنیدن این توضیحات گفت: درست گفتم، ای وصی علیم و حکیم و رفیق و هادی، و من شهادت می‌دهم که غیر از خدای یگانه، خدایی نیست، محمد(ص) بنده و رسول اوست، او مبعوث به حق الهی برای بشارت و انداز است، و تو وصی و صدیق و همراه و کانون سر او، و امین او در میان اهل بیت او، و ولی مؤمنان بعد از او هستی.

آری، هر کس تو را دوست بدارد و ولایت تو را بپذیرد، هدایت یافته، قلب او نورانی می‌گردد، اعانت و کفایت و شفاعت تو را دریافت می‌دارد، و هر کس از تو روی برگرداند و از راه تو منحرف شود، گمراه گردیده، فریب و زیان دیده و به پیروی از هوای نفس خویش، بدون هدایت خدا و رسول(ص) مبتلا گردیده است، در صورتی که هدایت و نورانیت تو، برای هدایت همگان کافی و شافی خواهد بود.

چرا چنین کردید؟

آن گاه جائلیق، متوجه جمعی که در آنجا بودند گردید و گفت: ای مردم! شما به آرزوهای خویش دست یافته‌اید، اما درباره سنت پیامبر خود، به خطا و انحراف رفته‌اید، بیایید از این مرد اطاعت کنید، تا هدایت و رشد یابید. چه چیزی شما را به این روزگار انداخته؟ پس از این دلایل و راهنمایی‌هایی که برای شما صورت گرفته، دیگر چه

عذر و بهانه‌ای دارید؟ وصایت سنت الهی است که در امت‌های قبل از شمارا بیج بوده، و تبدیل و تغییر سخنان و سنت‌های خداوند مجاز نخواهد بود.

باری، خداوند عزوجل، اختلاف در میان امت‌ها را هم، در مورد تغییر اوصیای بعد از پیامبران (ع) خبر داده، و تعجب از شماست که با مشاهده این تغییر باز هم به ناحق قدم می‌گذارید، نکند دل‌ها قساوت گرفته باشد، حسد ظاهر شده، و کینه‌ها بروز کرده، و راه تهمت و نسبت ناروا باز شده است؟!

ستایش علی (ع)

سلمان می‌گوید: جاثلیق و دانشمندان همراه او مسلمان شدند، و شهادت به وصایت علی (ع) از محمد (ص) که نبوت او برحق بود، و آن را در تورات و انجیل دیده بودند، دادند، آن‌گاه تصمیم گرفتند نزد پادشاه خود برگردند و آنچه را دیده و شنیده بودند، بازگو نمایند.

امام علی (ع) هم گفت: حمد خدایی را که دلایل نبوت محمد (ص) و آل او را آشکار ساخت، دین خویش را عزت و نصرت بخشید، پیامبر خود را تصدیق نمود، آیین او را بر همه ادیان پیروز گردانید، اگرچه مشرکان این جهت را پسند نمی‌داشتند.

الحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله.

آن‌گاه جماعت حاضر در مسجد، به هم تبریک گفتند، چون علی (ع) با دلایل و برهان محکم خویش توانسته بود، غبار ذلت و زبونی را از آنان برطرف نماید. سپس به علی (ع) هم گفتند: ای ابوالحسن! خدا به تو جزای خیر دهد، که توانستی حق پیامبر خویش را ادا کنی.

آن‌گاه جمعیت حاضر در مسجد متفرق شدند، در حالی که گویا آن مطالب و حقایق را، اصلاً نشنیده و نفهمیده‌اند، و آنچه را هم شنیده بودند به فراموشی سپردند!

تکرار تاریخ

سلمان خیرمی‌گوید: مسیحیان از مسجد بیرون آمدند، مردم هم متفرق شدند، وقتی مسیحیان می‌خواستند «مدینه» را ترک بگویند، در حالی که مسلمان شده و در حق علی (ع) دعا می‌کردند، برای خدا حافظی نزد آن حضرت آمدند، علی (ع) هم از خانه بیرون آمد و با آنان نشستی صورت داد.

ای علی، که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو، از آن چه دیده‌ای

بازگو، دانم که این اسرار هوست زانکه بی شمشیر کشتن، کاراوست

صد هزاران می‌چشاند روح را که خبر نبود، دل مجروح را

صد هزاران روح بخشد هوش را که خبر نبود، دو چشم و گوش را

بازگو ای باز عرش خوش شکار تاچه دیدی این زمان از کردگار (۴۹)

آن‌گاه جاثلیق، لب به سخن گشود و گفت: ای وصی محمد (ص) و پدر نسل او، ما این امت را در هلاکت می‌بینیم، چون اینان مثل امت «بنی اسرائیل» از قوم موسی (ع) که از آن پیامبر (ع) دست‌بر داشتند و به

«سامری» روی آوردند، شده‌اند. ما این مطلب را هم یافته‌ایم، که هر پیامبری را خداوند مبعوث داشته است، او دشمنانی از شیطانهای جن و انس دارد، که در کار نبوت دخالت می‌کنند، امت رابه هلاکت می‌کشاند، وصی پیامبر(ع) را طرد می‌کنند، و به جای آن «وصی» خود ادعای خلافت دارند!

اکنون چیزی را که خداوند به صادقین وعده داده است، آن رابه مانشان داد و دانستیم این قوم، خویش رابه هلاکت کشانده‌اند، راه تو و راه آنان را خداوند برای ماروشن گردانید، به اعمال آن قوم هم بصیرت یافتیم، اکنون ما از دوستداران تو، و بردین توهستیم و از تو اطاعت می‌کنیم.

حال هر دستوری داری بیان کن، اگر مایلی در اینجا بمانیم و تو را علیه دشمنانت یاری کنیم، اگر دستور رفتن می‌دهی می‌رویم، و اگر می‌خواهی برگردیم منصرف می‌شویم .

به هر حال، برای آنچه که پیش آمده باید صبر و حوصله زیاد داشته باشی، و این شیوه و سنت اوصیای پس از پیامبران(ع) است، اما آیا درباره آنچه برای امت پیش آمده، عهد و پیمانی هم از پیغمبر(ص) نزد تو هست ؟

اختلاف امتها!

علی(ع) فرمود: آری، بخدا سوگند، عهد و پیمانی از رسول خدا(ص) نزد من هست، که وضع این قوم و کاری را که انجام داده‌اند بیان کرده‌است. چگونه ممکن است کار امت بر من پوشیده باشد؟ در حالی که وضع من نسبت به پیغمبر(ص) مانند وضع «هارون» به موسی(ع) و «شمعون» نسبت به عیسی(ع) بوده‌است ؟

آیاشما نمی‌دانید که، که درباره «شمعون بن حمون صفا» پسردایی عیسی(ع)، امت عیسی(ع) به اختلاف افتادند و به چهار فرقه تقسیم شدند، و این چهار فرقه هم به هفتاد و دو فرقه تقسیم گردیدند، که جزیک فرقه، بقیه به هلاکت رفتند؟

آیا نمی‌دانید، امت موسی(ع) نیز به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، که به غیر از یک فرقه، بقیه به هلاکت مبتلا گردیدند؟!

حضرت محمد(ص) هم در عهد و پیمان خویش، به من اطلاع داده، که امت او به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، سیزده فرقه آنان ادعای محبت و مودت ما را می‌کنند، که جز یک فرقه، بقیه راه ضلالت و هلاکت را پیش می‌گیرند، من هم به لطف و هدایت خداوندی راه خود را در پیش دارم، و می‌دانم سرنوشت این قوم به کجا می‌انجامد، اینان مدت زیادی دوام نخواهند آورد، خداوند هم بازبان پیامبر خویش فرموده است: «نمی‌دانم، شاید این امتحانی باشد برای شما، و بهره‌ای تاهنگام مرگ» (۵۰) .

به هر حال، من در برابر آنان به خاطر این مدت اندک، صبر پیشه ساختم، تا خداوند کار خود را در باره آنان به نهایت برساند، و سرنوشت محتوم او فرارسد.

آن گاه موضوع نفاق و حسد و کینه‌ها و بیماری قلبها را پس از وفات رسول خدا(ص) مطرح کرد، و گفت: خداوند فرموده است: «منافقان از آن بترسند، که سوره‌ای نازل شود، و آنچه را در قلب دارند آشکار سازد. (ای پیامبر! به آنان) بگو: استهزاء کنید! خداوند آنچه را شما می‌ترسید به سر شما خواهد آورد (۵۱) . و می‌فهمید چه کرده‌اید.

اگر هم از آنان سؤال کنی: (چرا استهزاء می‌کنید؟) می‌گویند: شوخی و مزاح کردیم! آیا شما با خدا و آیات خدا و رسول او شوخی می‌کنید؟ عذر نیاورید، پس از ایمان راه کفر را پیش گرفتید، اگر از برخی از افراد ساده لوح شماگذشت کنیم، طایفه دیگری رابه عذاب مبتلا خواهیم کرد، چون آنان مجرم هستند (۵۲).

آری، خداوند گروهی از آنان را مورد عفو قرار می‌دهد، و به من هم وعده داده که براهل فتنه پیروز شوم، و کار را به من برگردانند، اگرچه بیهوده کاران، آن‌را ناپسندمی‌دارند! ضمناً نوشته‌ای از رسول خدا(ص) درباره مصالحه موقت (هدنه) نزد شما هست، که حادثه‌ای به وجود نیاورید، و حادثه‌جویی را پناه ندهید (و در عین حالی که شما مسلمان شده، اما در حکومت مسیحیت به سر می‌برید) تا حکومت اسلامی با شما وفاداری می‌کند، شما هم به آن عهد وفادار باشید، تا بر اساس آن، در ذمه و پناه دولت اسلام قرار داشته باشید.

برای حفظ اساس اسلام

این راهم بدانید، که اکنون زمان یاری ماوشمشیر از غلاف بیرون کشیدن نیست، قیام به حق علیه آنان صورت نمی‌گیرد، تا خود باز گردند و اطاعت مرا بپذیرند، زیرا من فریضه‌ای از جانب خداوند و رسول هستم، و مثل حج و زکات و روزه می‌باشم (۵۳).

بنابراین، آیا برقراری این احکام و حدود الهی، جز به وسیله عالم فرزانه‌ای که به حق هدایت کند، و برای پیروی از دیگران برتر باشد، ممکن است؟

قرآن کریم خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «به آنان بگو آیا کسی از شریک‌های شما، کسی رابه حق هدایت می‌کند؟ بگو: خداوند به حق هدایت می‌کند، آن وقت کسی که به حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است؟ یا کسی که خود نیز هدایت پذیر نیست؟ و این چه حکمی است که می‌کنید؟» (۵۴).

باری، خداوند شما را مورد رحمت خویش قرار دهد، من فریضه از جانب خدا و رسول(ص) بر شما هستم، بلکه بالاترین و عالی‌ترین و جامع‌ترین فرایض هستم، چنانکه استوارترین شخص برای تحکیم پایه‌های ایمان و شرایع اسلام می‌باشم، و توانایی این را دارم، که نیازمندیهای مردم را، در آنچه خیر و صلاح آنها در آن است، و آنچه موجب فساد دنیا و آخرت آنان می‌شود، پاسخگو و راهنما باشم.

اما اینان از من روی گردان شدند، فضل و کمال مرا مهار کردند، در صورتی که رسول خدا(ص) امامت و پیروی از راه مرا واجب گردانیده بود، و شما خود مشاهده کردید، آنان با وجود حجت استواری چون من، چگونه در لباس ذلت و زبونی فرورفته بودند!

راستی، دیگر خداوند چگونه حجت خود را برای آنان اثبات کند، در حالی که آنان عهد و پیمان پیامبر خویش را به فراموشی سپردند؟ با وجود اینکه آن حضرت مقام و منزلت مرابرای آنها بیان کرده، و با تاکید فراوان آنان رابه اطاعت من فراخوانده بود؟

هم‌چنین، رسول خدا(ص) بر اساس رسالت الهی خویش، فقر و نیازمندی آنان رابه علم و دانش من، و بی‌نیازی مرا به علم و دانش آنان و همه امت اعلام داشته بود، چون خداوند چنین علم و حکمتی رابه من عطا فرمود، با

این حال چگونه من غمناک نباشم بر کسی که پس از روشن بودن حق، راه انحراف و گمراهی را پیش گرفته است؟!

خداوند هم می فرماید: آن که هوای نفس خویش را خدای خود قرار داده، و خداوند او را پس از اتمام حجت گمراه نموده، و برگوش و قلب او مهر «قهر» نهاده، و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، بعد از خدا چه کسی او را هدایت می کند؟ آیامتذکر این معنا نمی شوید؟ (۵۵).

خلاصه، خداوند اگر کسی را هدایت کند، در برابر او بیش از دو راه وجود ندارد: راه بهشت و دوزخ، یعنی انتخاب دنیا، یا آخرت. شما هم وضع این قوم را دیدید، و مشاهده کردید چون امتهای گذشته، اینان چگونه استحقاق عذاب یافتند؟ و چگونه کلام خدا را تغییر دادند، و چگونه مانند امتهای پیشین که سنت شکنی کردند و نابود شدند، سنت شکنی در میان اینان نیز جریان یافت؟!

تکلیف شما

اما شما، تکلیف دارید به دستگیره و ریسمان محکم الهی چنگ زنید، حزب خدا و رسول (ص) باشید، و عهد و پیمانی را که رسول خدا (ص) بر عهده شما گذاشته، بدان وفادار بمانید. فان الاسلام بدا غریبا، و سيعود غریبا (۵۶).

زیرا اسلام با غربت و مظلومیت آغاز گردیده، و بعد هم به غربت و بی کسی دچار خواهد شد. بنابراین، وقتی شما به ملت و مملکت خویش باز گشتید، مانند «اصحاب کهف» مخفیانه و با ملاحظه رفتار نمایید، و از این که وضع خود را برای زن و فرزند و دوست و غمخوار و قوم خویش بیان نمایید، پرهیز داشته باشید، زیرا این (دستور) دین خداست که اولیای او تقیه و مخفی کاری را رعایت کنند، چون اگر شما وضع خود را افشا کنید، شما را به قتل می رسانند.

اما اگر با پادشاه ملاقات داشتید، و فرصت مناسبی یافتید، چنانچه در او زمینه پذیرش اسلام را مشاهده کردید، مقداری از مطالب را در اختیار او بگذارید، زیرا (این روش یا) آن پادشاه «باب خدا» و حصار ایمان است، که داخل آن نمی شود کسی، مگر این که خدا از او پیمان گرفته، قلب او را نورانی گردانیده، و او را یاری کرده باشد. بنابراین، شما به شهرهای خود باز گردید، بر عهد و پیمان خویش استوار باشید، زیرا به زودی روزگاری برای مردم پیش می آید، که بعد از من و اینان قدرتمندانی حاکم می گردند، که دین خداوند متعال را تغییر می دهند، آیات الهی را تحریف می کنند، اولیای خدا را به قتل می رسانند، دشمنان خدا را عزت می دهند، بدعتها فراوان می شود، و سنتها ویران می گردد، تا جایی که زمین از ظلم و ستم انباشته می شود.

امید پیروزی

اما نگران نباشید، چه اینکه خداوند پس از سختی های زیاد، به وسیله اهل بیت ما، بلاها و ناراحتی ها را از افراد دعوت کننده به سوی خدا، برطرف می گرداند، تا جایی که زمین پس از آن که از ظلم و ستم انباشته شده، از عدل و قسط لبریز می گردد.

این راهم بدانند که، رسول خدا (ص) با من عهد کرده، کار رهبری بعد از سی سال (بیست و پنج سال) از وفات آن حضرت، به من برمی‌گردد، اما در حالی که فتنه‌ها ظهور کرده، امت درباره من اختلاف راه می‌اندازند، گروهی از دین خدا بیرون می‌روند، و آن حضرت به من دستور داده، باناکثین بیعت‌شکنان (جنگ جمل)، قاسطین ستمگران (جنگ صفین)، مارقین خوارج (جنگ نهروان) (۵۷) جنگ کنم، اگر کسی از شما آن زمان و آن شرایط را درک کند، و بخواهد بهره‌ای از جهاد داشته باشد با من همراه گردد، چون بخدا سوگند این جهاد خالص است، که کتاب خدا و سنت رسول او آن را برای ما خالص کرده است.

بنابراین، خدا شما را رحمت کند، پلاس خانه خود باشید (از قیام و نهضت خودداری کنید) تا زمان ظهور امر ما برسد، هر کس از شما در این مدت بمیرد، از مظلومان خواهد بود (وپاداش آنان را خواهد داشت) و هر کس از شما زنده بماند، چیزهایی را خواهد دید، که چشم او روشن می‌گردد، ان شاء الله.

اما این راهم بدانید، که این قوم بانادانی خود علیه کار من راه خطا را خواهند پیمود، چون دانایی لازم راندارند عهد پیامبر ما را در باره ما می‌شکنند، و به زودی در میان آنان پادشاهی به وجود خواهد آمد، که عهد خدا و رسول در میان آنان کهنه و فرسوده می‌گردد، آنچه به آنها تذکر داده شده فراموش می‌کنند، چون امت‌های گذشته به بلاهایی مبتلا می‌گردند، تاجایی که به هرج و مرج و فساد و ستمگری گرفتار می‌شوند، چون مدت آنان طولانی و بلاهای آنان شدید می‌باشد، و من هم مامور به صبر و تسلیم در برابر حکم خدا هستم، اما هر شخص مؤمنی در آن بالای عظیم و حوادث تلخ، رنج می‌برد و خون دل می‌خورد، تا جان بسپارد و خدای خویش را ملاقات کند.

اما، وای به حال آنهایی که به «ثقلین» چنگ می‌زنند و حوادث سختی که بر آنان وارد می‌کنند، وای به حال جوجه‌های آل محمد (ص) (۵۸) از دست خلیفه‌ای که به زور برگرد مردم سوار می‌شود، که فاجر و خوشگذران است و فرزند مرا و فرزندان او رامی‌کشد (۵۹).

پیروزی نهایی

ولی خدای مهربان، زمین را از حجت و پیشوا خالی نمی‌گذارد، آن حجت یا ظاهر و قابل مشاهده است، یا در پس پرده غیبت می‌ماند، تا دلایل بینات الهی با مردم قطع نگردد، و عطای الهی متعلق به کسانی باشد که از او پیروی می‌کنند.

اما چنین اهل ایمانی کجایند؟ تعداد آنان چند نفر است؟ آنان افراد کمی هستند، ولی آنان بزرگوارانی هستند که در پیشگاه خداوند عظمت والایی دارند، تاجایی که خداوند به وسیله آنان دین و علم خویش را حفظ می‌کند، تا آنان علم الهی را در سینه‌های خویش بپرورانند و به افراد مانند خود منتقل نمایند.

آری، اهل ایمان واقعی در چنین روزگارانی، به خاطر درک حقیقت ایمان در امواج علم فرو می‌روند، و از روح یقین طراوت و استراحت می‌گیرند، و یا از آنچه جاهلان با آن وحشت دارند، انس و الفت برقرار می‌کنند، و آنچه را افراد خوشگذران سنگلاخ می‌شمارند، برای خویش نرم و آسان می‌دانند.

آری، آنان شب رایه صبح می‌آورند، در حالی که روحهای آنان به عالم بالاوابسته است، آنان حجت‌های خداوند روی زمین وامینان و پناهگاه بندگان‌خدا می‌باشند، آه، آه، که من شوق فراوانی به دیدار آنها دارم، اما آنان چه صبر تلخی در برابر دشمنان دارند؟! ولی خداوند مهربان ما و آنها را در «بهشت عدن» با پدران و همسران صالح و فرزندان صالح آنان، در کنار هم فراهم می‌آورد.

اشک گرم علی (ع)

سلمان می‌گوید: علی (ع) این مطالب را بیان کرد، آن‌گاه گریه واشک سر داد، و آن جماعت هم با علی (ع) گریه کردند، و در حالی که با آن حضرت وداع می‌کردند، گفتند: شهادت می‌دهیم که تو وصی، امام و برادر رسول خدا (ص) هستی، ما خصوصیات و عکس تورا نگه‌داری می‌کنیم، طولی هم نمی‌کشد که پس از این قریشی (یا پس از خلافت ابوبکر و عمر) (۶۰) نمایندگان به «روم» نزد پادشاه اعزام خواهند شد، و ما صورت پیامبران (ع)، صورت پیامبر شما، دو فرزند تو حسن و حسین (ع)، و سیده زنان عالمین (فاطمه - س) بعد از مریم بتول (س) را به آنان ارائه خواهیم داد، این یاد بودها نزد ما محفوظ خواهد بود، ما هم وقتی نزد پادشاه رفتیم، از نور هدایت و برهانی که در قلب مابه ودیعت نهادی، او را با خبر خواهیم کرد، و کرامت و صبر و شکیبایی در برابر مصایبی که بدان مبتلا شده‌ای برای اوبیان خواهیم نمود.

اضافه بر این، پس از بازگشت، برای دولت تو مرزبانانی می‌باشیم، و نیز برای تو پیشرفت کار تو دعوت و تبلیغ به عمل می‌آوریم. راستی چقدر این بلا عظیم، و این مدت طولانی است؟ از خداوند توفیق و استقامت تو را خواهیم، والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

سه توضیح

۱- درباره سند این کتاب، همانطور که در آغاز این فصل اشاره کردیم، مدارک دیگری را از عالمان بزرگ و محدثان رجال‌شناس اضافه می‌کنیم:

الف: محمد بن علی بن حسین بن موسی قمی، معروف به «شیخ صدوق» متوفای ۳۸۱ هجری، بخش‌هایی از مطالب کتاب سلمان را، در کتاب «التوحید» صفحه‌های ۲۸۶ و ۳۱۶، آورده است.

ب: ابو محمد، حسن بن ابوالحسن محمد دیلمی، متوفای ۸۰۱ هجری، همه‌خبر جاثلیق را، در کتاب «ارشاد القلوب»، ج ۲، صفحات ۲۹۹ - ۳۱۵ آورده است (۶۱).

ج: محمد باقر بن تقی، «علامه مجلسی»، متوفای ۱۱۱۱ هجری، بخش‌هایی از این خبر را، در بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۲ و ص ۳۲۸ و ص ۳۳۴، و ج ۱۰، ص ۵۲ - ۶۲ و ج ۴۱، ص ۳۰۸ و ۳۰۹ و ج ۵۵، ص ۹ و همه‌خبر جاثلیق را در ج ۳۰، ص ۵۳ - ۸۲، ذکر نموده است.

د: میرزا حسین بن محمد تقی، معروف به «محدث نوری» متوفای ۱۳۲۰ هجری، همه کتاب سلمان را، در کتاب عمیق «نفس الرحمن فی فضائل سلمان»، ص ۳۲۹ و ص ۴۸۹ - ۵۱۱، با ذکر سلسله روایان حدیث، ضبط نموده است.

ه - علامه شیخ عبدالحسین امینی، متوفای ۱۳۹۰ هجری بخشهایی از «خبر جاثلیق» را در کتاب عظیم «الغدیر» ج ۷، ص ۱۷۸-۱۷۹، آورده است.

ز - دکتر حسین مجیب مصری، در کتاب «سلمان فارسی، در ترازوی ادب و تحقیق» به ترجمه فارسی «حسین یوسفی آملی»، خلاصه «خبر جاثلیق» را، ص ۲۱۴ و ۲۱۵ در طی یک صفحه آورده است.

۲- اینجانب، تاکنون ترجمه کاملی از کتاب سلمان را مشاهده نکرده بودم، بدین جهت همه کتاب را از اول تا آخر ترجمه نموده، و در مواردی توضیح اندکی داخل پرانتز، و نیز مدارکی را از کتابهای شیعی و اهل سنت در پاورقی به آن اضافه کرده‌ام.

۳- همانطور که در آغاز فصل اشاره شد، در «کتاب سلمان» و خبر جاثلیق، از نظر محتوایی، نکاتی وجود دارد، که قابل بحث و بررسی بیشتری می‌باشد، که این کار به وقت دیگری موکول گردید.

پی‌نوشتها:

۱. سلمان پاک، ص ۱۶۸ - ۷۰.
۲. الفهرست، ص ۸۰.
۳. معالم العلماء، ص ۵۷.
۴. الشیعه و فنون الاسلام، ص ۶۷.
۵. الاوائل، ص ۵۶۳؛ معالم العلماء، ص ۲.
۶. بهجة الآمال، ج ۴، ص ۴۰۵.
۷. جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۷۱.
۸. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۳۰.
۹. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۹ - ۳۱۵.
۱۰. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۳ - ۸۲.
۱۱. نفس الرحمن، ص ۴۹۳ - ۵۱۱.
۱۲. التوحید، ص ۲۸۶ و ۳۱۶.
۱۳. رجوع کنید، به نفس الرحمن، ص ۴۸۹ - ۴۹۳.
۱۴. لغت نامه دهخدا، ج ۲۷، ص ۱۸۷ و کتاب: حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۲۳، و ۱۸۶.
۱۵. سوره ص، آیه ۲۶.
۱۶. سوره نساء، آیه ۱۶۵.
۱۷. سوره احزاب، آیه ۶۲.
۱۸. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۱۹. سوره نجم، آیه ۱۱.

۲۰. سوره اعراف، آیه ۸۱.
۲۱. سوره اعراف، آیه ۸۱.
۲۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۲۳. سوره نساء، آیه ۸۰.
۲۴. سوره حشر، آیه ۷.
۲۵. اشاره به آیه ۵۸، سوره بقره: و قولوا حطه، و سوره اعراف، آیه ۱۶۱.
۲۶. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۳.
۲۷. سوره اعلیٰ، آیه ۱۸ - ۱۹.
۲۸. سوره نساء، آیه ۴۱.
۲۹. سوره رعد، آیه ۴۳.
۳۰. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
۳۱. سوره فصلت، آیه ۴۲.
۳۲. سوره حجر، آیه ۳۴.
۳۳. سوره حجر، آیه ۳۴.
۳۴. سوره حجر، آیه ۷۵.
۳۵. سوره فاطر، آیه ۴۱.
۳۶. سوره الحاقه، آیه ۱۷.
۳۷. سوره اسری، آیه ۴۳.
۳۸. سوره مجادله، آیه ۷.
۳۹. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۴۰. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۶.
۴۱. سوره انعام، آیه ۷۵.
۴۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.
۴۳. سوره تکوین، آیه ۵ - ۸.
۴۴. سوره زمر، آیه ۶۷.
۴۵. سوره زمر، آیه ۶۷.
۴۶. سوره قصص، آیه ۸۸.
۴۷. کلیات سعدی، دیباچه، ص ۵۳.
۴۸. سوره شوری، آیه ۱۱.
۴۹. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۸.
۵۰. سوره انبیاء آیه ۱۱۱.

۵۱. سوره توبه، آیه ۶۴ و ۶۵.
۵۲. سوره توبه، آیه ۶۴ و ۶۵.
۵۳. امام باقر(ع) نیز فرموده: بنی الاسلام علی خمس: الصلاة و الزکاء و الصوم و الحج و الولاية...
اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱.
۵۴. سوره یونس، آیه ۳۵.
۵۵. سوره جاثیه، آیه ۲۳.
۵۶. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۲.
۵۷. این موضوع را امام(ع) در خطبه سوم نهج البلاغه بیان فرموده، و رسول خدا(ص) هم فرموده است: ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین، و ابن ابی الحدید هم می گوید: این خبر یکی از دلایل نبوت پیامبر(ص) است. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۱.
۵۸. در کتابهای انبیاء(ع): فرخین المستشهدین، یعنی جوجه‌های شهید، به حسن و حسین(ع) گفته شده.
بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۸۴.
۵۹. این مطلب را پیامبر(ص) نیز از قبل بیان فرموده است. ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۶.
۶۰. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۸۴؛ تفسیر قمی، ص ۲۶۹.
۶۱. الذریعة، الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۵۱۷.

فصل ۱۱: در جبهه‌های جنگ

در جبهه‌های جنگ

عظمت و ماندگاری سلمان فارسی، این صحابی بزرگ و مورد قبول را، که همه مورخان در طول تاریخ اسلام، مورد تمجید و ستایش قرار داده‌اند، در این جهت مهم می‌توان دانست، که او «یک شخصیت چند بعدی» و یک «مسلمان وارسته همه جانبه» بوده است.

سلمان در عین زهد و پارسایی، مسؤولیت پذیر نیز بوده و مسؤولیت استانداری «مداین» را عهده‌دار می‌گردد، مرد عبادت و علم و دانش است، اما به هنگام دفاع از اسلام، راه رزم و نبرد در جبهه‌های جنگ را نیز پیش می‌گیرد.

در این فصل، جنگهایی را که سلمان در آن شرکت داشته، فداکاری‌های وی، و ابتکارهای ارزشمند و مؤثری را که او صورت داده، به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اما قبل از بررسی جنگهای سلمان، این موضوع را نیز باید مورد توجه داشته باشیم، که طبق مدارک تاریخی، پیغمبر (ص)، دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول، نزدیک ظهر به «قبا» در کنار مدینه وارد شده (۱) و سلمان از بالای درخت خرمایی که مشغول چیدن خرما برای ارباب خود بوده، ورود و استقبال از آن حضرت را مشاهده می‌کرده (۲) و به اعتراف «حمد الله مستوفی»، و منتقی و سید علی خان، در جمادی‌الاول همان سال (یعنی حدود کمتر از دو ماه پس از ورود پیامبر به آن سرزمین) سلمان به حضور آن حضرت رسیده و اسلام آورده است (۳).

اما سلمانی که در سال اول هجرت به آغوش اسلام آمده، چرا نتوانسته در جنگ «بدر» و «احد» شرکت کند؟ و اولین جنگی که شرکت یافته «جنگ خندق» بوده؟ ابن هشام و ابن اثیر جزری، علت این عدم حضور در آن دو جنگ را، از زبان خود سلمان این جهت دانسته‌اند، که وی هنوز در «قید بردگی» بوده (۴) و چون شیوه آزادی او بر اساس «مکاتبه» و به تدریج صورت می‌گرفته، وی نتوانسته است، در جنگ «بدر» و «احد» شرکت کند.

اضافه بر این، اگر این جهت را در نظر بگیریم، که یک شرط آزادی سلمان از سوی ارباب او، تاسیس نخلستانی بوده، که نهالکاری آن همان روزها انجام شده، اما برای به بار نشستن درختان خرما، به صورتی که به آن نخلستان گفته شود، حداقل چهار سال، یعنی تا سال پنجم هجرت، که «جنگ خندق» واقع شده، زمان لازم داشته است، جای ابهامی باقی نمی‌ماند.

به هر حال، به اعتراف مورخان، اولین جنگی که سلمان در آن شرکت نموده «جنگ خندق» بوده، که اکنون تاریخ آن جنگ، و شرکت سلمان و نقش کار بردی او را در آن جنگ و سایر جنگها، مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱ - در جنگ «خندق»

«جنگ خندق» که در بیان قرآن کریم، غزوه «احزاب» نامیده شده (۵) و سوره «احزاب» بدین مناسبت موسوم گردیده، در ماه شوال سال پنجم هجرت واقع شده است. (۶) زیرا گسترش اسلام که با دعوت و هدایت و صلح

صورت می‌گرفت، روز به‌روز افزایش می‌یافت و دشمنان که تحکیم و گسترش این آیین مقدس آسمانی را بامناف مادی خویش، در مخاطره می‌دیدند، با هر وسیله‌ای برای نابودی آن کمره‌مت می‌بستند!

بر این اساس، گروهی از یهودیان «مدینه» به «مکه» رفتند و با «قبیله قریش» که آنان نیز از دشمنان پیامبر اسلام بودند، پیمان همکاری بستند، به تدریج از قبیله‌های «غطفان»، «بنی سلیم»، «بنی اسد بن خزیمه»، «بنی فزاره»، «بنی اشجع»، «بنی مره»، «بنی قریظه» و «بنی نضیر» و افراد دیگری به آنان پیوستند و حداقل ده‌هزار نفر فراهم آمدند، که فرماندهی آنان را «ابو سفیان بن حرب» از قبیله قریش به‌عهده داشت (۷).

خبر این توطئه و نقشه خطرناک را، چند نفر از اسب سواران «خزاعی» در فاصله چهار روزه که می‌توانستند از مکه به مدینه بیایند، به اطلاع رسول خدا(ص) رساندند، و رسول خدا(ص) هم، درباره این که از شهر خارج شوند و در هر جا بادشمن برخورد کنند با آنان بجنگند، یا در مدینه بمانند و از شهر دفاع کنند، موضوع را با اصحاب به مشورت گذاشت (۸).

یاران رسول خدا(ص) که آن حضرت، درباره خارج شدن از مدینه، یا ماندن در شهر و دفاع با آنان به مشورت پرداخت، هفتصد نفر بودند (۹) اما طرح «کندن خندق» و ماندن در شهر از سوی سلمان فارسی، مورد تصویب رسول خدا(ص) و یاران قرار گرفت (۱۰).

بر این اساس، سلمان به عرض رسانید: ای رسول خدا(ص) سپاه اندک، در برابر سپاه بزرگ نمی‌تواند مقاومت کند، آن حضرت فرمود: پس چه باید کرد؟ سلمان به عرض رسانید: ای رسول خدا(ص)! دور شهر خندق می‌کنیم، تا میان ما و دشمن مانع ایجاد شود، و آنان نتوانند از هر سویی خواستند، ما را مورد حمله قرار دهند، شیوه ما در ایران هم چنین بود، که هر گاه دشمن کشور ما را مورد حمله قرار می‌داد، خندق‌هایی بوجود می‌آوردیم، و جنگ را در مواضع تعیین شده پی‌گیری می‌کردیم.

بر پایه این روایت، جبرئیل به رسول خدا(ص) نازل شد، پیشنهاد سلمان را مورد تایید قرار داد (۱۱) و پیامبر(ص) و یاران نیز آن را پذیرفتند.

کندن خندق

ارتش مهاجم، از مسیر مکه به مدینه، شهر را مورد هجوم قرار می‌داد، اما از جاهای دیگر به خاطر استحکام ساختمانها و نخلستانها و افرادی که در شهر حضور داشتند، تا حدی شهر محفوظ می‌ماند، بدین جهت در تشریح نقشه خندق نوشته‌اند:

مبدأ خندق از دو برج «شیخان» واقع در قسمت شمال شرقی بوده است، به طوری که با «ثنیة الوداع» شمالی واقع در «مذاذ» متصل شود و مرکز آن در مغرب «جبل بنی عبید» باشد، و باز از آنجا هم به طرف کوه «سلع» تا «مسجد فتح» پیچ‌بخورد، سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند، به ابتکار خود این فاصله را تا «مصلی» ادامه دادند (۱۲).

دستور کندن خندق از سوی رسول خدا(ص) صادر شد، طبق تقسیم‌کاری که به عمل آمد، هر ده نفر می‌بایست چهل ذراع حفر کنند. رسول خدا(ص) برای نگهداری شهر مدینه «عبدالله بن مکتوم» را جانشین خود قرار داد،

و خود با سه هزار نیروی ارتشی (۱۳) با بیل و کلنگ و تبر و زنبیل و وسائل حفاری آن روز مشغول کندن خندق شدند.

مردان مؤمن جنگی پیوسته تلاش و کوشش داشتند، مهاجران و انصار گروه گروه فعالیت می کردند، سلمان با عمرو بن عوف، حذیفه، نعمان بن مقرن مزنی، و مجموعاً در یک گروه هفت نفری از انصار، سخت مشغول کار بودند، (۱۴) و به هنگام کار هر یک اشعاری را زمزمه می کردند، اما سلمان که هنوز زبان عربی را خوب نیاموخته بود، نمی توانست شعر عربی بخواند، از این جهت ناراحت بود، که رسول خدا (ص) از ناراحتی سلمان اطلاع پیدا کرد، و در حق او دعا کرد، تا خداوند زبان او را، ولو به اندازه گفتن یک شعر باز گشاید، که به دنبال دعای پیغمبر (ص) سلمان به سرودن این اشعار پرداخت:

مالی لسانا، فاقول شعرا اسال ربی قوه و نصرا

علی عدوی و عدو الطهرا محمد المختار، حاز الفخرا

حتی اتاک فی الجنان قصرا مع کل حوراء نحاکی البدرا

من زبان شعر سرودن ندارم، از پرودگار خویش قوت و یاری می طلبم. تا بردشمن خود و دشمن محمد (ص) برگزیده، که مایه افتخار ماست پیروز گردم. و در بهشت به قصر شکوهمند راه یافته، و با فرشتگان زیبای سیاه چشم، همنشین باشم.

مسلمانان جنگاوری که گروه گروه مشغول کندن خندق بودند، با شنیدن این اشعار و مشاهده دلآوری های سلمان، هر قبیله ای فریاد می زد: سلمان از ماست، اما رسول خدا (ص) با شنیدن این ادعاها و فریادها فرمود: سلمان منا اهل البیت (ع) (۱۵).

قدرت دلآوری

موضوع قدرت و توانایی سلمان کهنسال را، در کارآیی کندن خندق، تعدادی از اصحاب روایت کرده اند و در کتابها هم آمده است.

«ابن عباس» و «انس بن مالک» گفته اند: رسول خدا (ص) نقشه خندق را تعیین کرد، و هر ده نفر می بایست چهل ذراع حفر کنند، اما سلمان چون مرد شجاع و دلآوری بود، هر گروه از مهاجر و انصار می خواست، او را از خود بداند (تا از کار بیشتر و عنوان افتخار آمیز او بهره مند گردد) اما رسول خدا (ص) این بحث را خاتمه داد و فرمود: سلمان از خاندان ما اهل بیت (ع) است (۱۶).

در مورد دیگری می خوانیم: سلمان مرد شجاع و نیرومندی بود، به اندازه ده نفر کار می کرد، و می توانست در هر روز پنج ذراع در پنج ذراع خندق حفر کند، تا جایی که مورد چشم زخم «قیس بن ابی صعصعه» واقع شد، و بیهوش گردید و به زمین افتاد، در این مورد از رسول خدا (ص) چاره خواستند، آن حضرت فرمود: کنار او بروید و او را وضو و غسل بدهید و آب آن را در ظرفی جمع کرده و پشت سر او خالی کنید. به این دستور عمل نمودند و سلمان بهبودی یافت و به کار خود ادامه می داد (۱۷).

کاخهای «حیره» و «مداین»

سلمان کلنگ می‌زد و خندق می‌کند، اما در آن حال واقعه عجیبی رخ داد، او درحین کلنگ زدن به صخره سفید سختی برخورد کرد، که هر چه بر آن کلنگ می‌زد، کلنگ کارآیی نداشت و چیزی از آن کنده نمی‌شد! رسول خدا(ص) که در نزدیکی سلمان مشغول کار بود و متوجه شد هر چه سلمان کلنگ می‌زند، جز برقی جهیدن نمی‌گیرد، وارد گودال شد، کلنگ را از دست سلمان گرفت و سه ضربه کلنگ بر صخره وارد آورد و سه نوبت برق جهید.

بعد سلمان را مخاطب قرار داد و فرمود: این برق‌ها را دیدی؟

در بیان دیگری هم آمده: پیغمبر(ص) کلنگ را گرفت و بسم الله گفت و ضربه سخت کلنگی بر آن سنگ وارد آورد، که سنگ سه قسمت شد، و جرقه‌ای از آن به سوی «یمن» چون نوری در شب ظلمانی درخشید، آن‌گاه رسول خدا(ص) تکبیر گفت و ادامه داد: کلیدهای پیروزی بر «یمن» را به دست آوردم، اکنون من درهمینجا که هستم، درهای «صنعا» را مشاهده می‌کنم، که به دندانهای سگ می‌مانند!

بعد ضربه دیگری به سنگ وارد کرد، باز سنگ سه قسمت شد، و نوری از جانب «روم» جهیدن گرفت، که باز آن حضرت تکبیر گفت و ادامه داد: اکنون کلیدهای پیروزی بر «شام» را به دست آوردم، به خدا سوگند من از همین جا، کاخهای سرخ‌انجا را مشاهده می‌کنم.

سپس ضربه سوم را بر سنگ وارد آورد، و فرمود: اکنون کلیدهای فتح «فارس» به من عطا شد، آن‌گاه تکبیر سر داد و گفت: به خدا سوگند، من از همین جا کاخهای «حیره» و «مداین کسری» را می‌بینم، که چون داندانهای سگ خودنمایی می‌کنند. آن‌گاه رسول خدا(ص) اوصاف ایران را برای سلمان بیان کرد، و سلمان هم گفت: همینطور است که می‌گویی ای رسول خدا(ص).

سپس رسول خدا(ص) فرمود: ای سلمان: این پیروزی‌ها، بعد از من به دست می‌آید (۱۸).

ماجرای جنگ خندق

مسلمانان در این دفاع مقدس، فداکاری زیادی نمودند، آن‌طور که نوشته‌اند: حدود پنج و نیم کیلومتر فاصله راه، که عرض آن حدود ده متر و عمق آن پنج متر بود، در حالی که بعضی روزه‌دار هم بودند، و گاهی هم در اثر کمبود مواد خوراکی از گرسنگی سخت رنج می‌بردند (۱۹) به مدت شش روز، به انجام رساندند. (۲۰) و آن‌گاه که سپاه دشمن به فرماندهی «ابوسفیان» با خندق و راه مسدود برای ورود به «مدینه» مواجه شدند، فریاد برداشتند: والله، ان هذه لمكيدة ما كانت العرب تكيدها. (۲۱) به خدا سوگند، این نقشه‌ای است، که هرگز عرب نمی‌توانست آن را طرح ریزی کند.

سرانجام دشمن پنج روز را در سرگردانی به سر برد، ناچار روز پنجم «عمرو بن عبدود» شجاع‌ترین آنها از فرصتی استفاده کرد، و با اسب خویش خود را به داخل محدوده سپاه اسلام رسانید، اما امام علی(ع) با وی درگیر شد و او را از پای درآورد. دشمن در مجموع هشت کشته داد، و از مسلمانان نیز شش نفر به

شهادت رسیدند (۲۲) و دشمن پس از یک ماه سرسختی با کمبود مواد غذایی دست به گریبان شدند و ناچار راه برگشت و شکست را پیش گرفتند (۲۳).

بدین ترتیب، سپاه اندک ولی مقاوم اسلام، به فرماندهی رسول خدا(ص) و عنایت خداوندی که آن را در چند آیه سوره «احزاب» یادآور شده (۲۴)، و نیز ابتکار سلمان فارسی برای کندن خندق، جهت حفاظت از کیان اسلام، در برابر بزرگترین هجوم «احزاب» کفر و نفاق، به پیروزی سربلندی دست یافت.

۲ - در جنگ «طائف»

جنگ دیگری را که سلمان در آن و در رکاب رسول خدا شرکت فعال داشته، جنگ «طائف» بوده است. اما در اینجا نسبت به برخی از مورخین باید اظهار تاسف نمود، آنان را بی لیاقت یا مغرض، یا تحت نفوذ و استثمار حکومت‌های جائر دانست، یا اصولاً آنان بی‌گناه بوده، و آثار آنان را به وسیله سیاست‌های شیطنی حاکمان جور، و یا با دست اجانب ضد اسلام، تحریف شده شمرد.

زیرا، مورخین غیر از «محمد بن عمر واقدی» متوفای ۲۰۷ هجری و صاحب «امتاع الاسماع» که حضور سلمان را در نبرد «طائف» در سال هشتم هجری آورده‌اند، سایر مورخین پس از جنگ «خندق» در زمان حیات رسول خدا(ص) حضور نظامی سلمان را در سایر جنگ‌ها، به‌بوته فراموشی سپرده‌اند.

متوفای ۶۳۰، ابن ابی‌الحدید (۲۷) متوفای ۶۵۵، ابن حجر عسقلانی (۲۸) متوفای ۸۵۲، همه این عبارت را باندکی تفاوت، اما با یک مضمون و مفهوم درباره سلمان آورده‌اند که: اول مشاهده الخندق و لم یفته بعد ذلک مشهد مع رسول الله(ص).

اولین جنگی که سلمان شرکت نمود، «خندق» بود و پس از آن، سلمان حضور در هیچ جنگی را به همراه رسول خدا(ص) از دست نداد.

بنابراین، به اعتراف این مورخان، «سلمان در زمان رسول خدا(ص) هیچ جنگی را از دست نداده» یعنی در همه جنگ‌ها، که به حدود سی جنگ می‌رسیده، شرکت داشته است، که باید به غیر از «جنگ خندق» حضور او را در بیست و نه جنگ دیگر مطرح کرده باشند، در حالی که این کار متأسفانه صورت نگرفته، یا خود آنان سیر قومیت‌بوده و روح نژاد پرستی جاهلی، آنان را از مطرح نمودن «سلمان فارسی» ایرانی بازداشته است، و خلاصه، اینگونه کارها در تاریخ‌نگاری سابقه دارد، و شاید بدین جهت است، که گفته‌اند: تاریخ ترجمه واژه «تاریک» فارسی است.

به هر حال، به سراغ «جنگ طائف» و حضور و ابتکار سلمان فارسی، در آن جنگ می‌رویم.

پس از «فتح مکه» در سال هشتم هجرت و گسترش اسلام، قبیله «هوازن» به فرماندهی «مالک بن عوف نصری» برای جنگ با رسول خدا(ص) و پیشگیری از نفوذ اسلام، آماده جنگ با رسول خدا شدند.

پیامبر اسلام، در حالی که دوازده هزار سپاهی داشت، از مکه حرکت کرد و شب سه شنبه دهم شوال سال هشتم هجری به سرزمین «حنین» رسید، اما فراوانی سپاه به تعبیر قرآن کریم برای مسلمانان موجب «عجب و شگفتی شد» (۲۹) و به همین جهت وقتی افراد دشمن از دره‌های مختلف غافلگیرانه به سپاه اسلام هجوم

آوردند، آنان در مرحله نخست تار و مار شدند، ولی پایداری رسول خدا(ص)، فریادهای «عباس بن عبد المطلب» و شمشیر زندهای زنانی چون «ام عماره»، «ام سلیم»، «ام سلیط» و «ام حارث» (۳۰) سبب شد، که مسلمانان فراری باز گردند، و سرانجام این جنگ با به اسارت درآوردن «شش هزار نفر از افراد دشمن» (۳۱) و به دست آوردن غنائم فراوانی، جنگ «حنین» به نفع و پیروزی اسلام، به پایان رسید.

به سوی طائف

با توجه به اینکه تعدادی از افراد «هوازن» و فراریان «جنگ حنین» و سایر دشمنان به شهر «طائف» گریخته بودند و طبق گزارشهایی احساس توطئه و خطر می‌شد. رسول خدا(ص) تصمیم گرفت، در مرحله نخست برای دعوت مردم آن سامان به اسلام، و در صورت لزوم، جنگ با آنان برخورد کند و آتش فتنه آنان را فرو نشاند (۳۲) بدین جهت، رسول خدا(ص) پس از آن که امام علی(ع) را برای شکستن «بت‌های» طائف اعزام داشته بود و آن حضرت به این کار توفیق یافت (۳۳) خود در همان شوال سال هشتم هجرت، به همراه یاران روانه «طائف» گردید، در سرمنزل آخر مسجدی بنا کرد و در آن نماز خواند و با سپاه خویش به نزدیکی حصار بلند «طائف» رسید، اما چون افراد دشمن در برجهای بلند سنگر گرفته بودند، تعدادی از یاران آن حضرت با تیر باران دشمن از پای درآمدند، و داخل شدن به شهر کار سختی بود، ناچار شهر «طائف» را مدت ده روز، یا به قول «طبری» و «ابن هشام» مدت بیست روز به محاصره خویش درآوردند. (۳۴) جنگ سختی در گرفت و طائفیان از بالای بامها و برجها با تیر و سنگ و پاره‌های آهن، سپاه اسلام را مورد حمله قرار می‌دادند و مجروح و مقتول می‌کردند.

در نتیجه پیامبر(ص) و سپاه اسلام، برای اولین بار از «منجیق» و «دبابه» استفاده کردند (۳۵)، تا بتوانند حمله‌های دشمن را دفع کنند و آتش فتنه را خاموش سازند. دبابه، وسیله پرتاب کردن تیر به داخل حصار بوده، که شبیه تانکهای جنگی امروزی بوده است، و شاید هم بتوان به آن «ارابه» گفت.

درباره «منجیق» واقدی می‌نویسند: گویند رسول خدا(ص) با یاران خود مشورت کرد، و سلمان فارسی گفت: عقیده من این است که «منجیق» نصب کنیم، ما در سرزمین فارس، بر حصارها منجیق می‌گذاشتیم، و دشمن هم علیه ما همان کار را می‌کرد، ما بر دشمن به این وسیله پیروز می‌شدیم، و گاه دشمن بر ما پیروز می‌شد، و اگر منجیق نباشد، مدت محاصره طولانی خواهد شد.

آن‌گاه رسول خدا(ص) دستور داد: منجیق تهیه کنند. برخی هم گفته‌اند: منجیق و دو «دبابه» را «یزید بن زعمه» از «جرش» که در نواحی مکه بود آورده بود (۳۶).

به هر حال، با طرح یا ساختن «منجیق» به وسیله «سلمان فارسی» و نیز تهیه «دبابه» سپاه اسلام به نبرد ادامه داد، امام علی(ع) به جنگ بی‌امان پرداخت و طائفیان که مدت بیست روز در محاصره سپاه اسلام بودند، کسی را فرستادند، و پس از آن که مسلمانان در این جنگ چهارده شهید دادند (۳۷) از افراد دشمن «قبیله ثقیف»

مسلمان شدند (۳۸) و این جنگ با پیروزی اسلام به پایان رسید، و خطر طائفیان، اگر چه بسیاری از آنان مسلمان نشدند، دفع گردید.

۳ - در جنگ «قادسیه»

وقتی ارتش اسلام، با دعوت و هدایت خویش، سرزمینهای ایران را می‌گشود فرمانده آنان «ابو عبیده ثقفی» معروف به «ابو عبیدالله جراح» در سرزمین شام کشته شد، و نیز چهار هزار نفر از مسلمانان مفقود و در آب غرق شدند (۳۹) این فاجعه برای خلیفه دوم سنگین تمام شد، بدین جهت تصمیم گرفت، همه نیروهای مسلمان را از، یمن، مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام علیه دشمن بسیج کرده و به فرماندهی خود، دشمن را سرکوب سازد، اما درباره این که خود مدینه را ترک گوید و فرماندهی ارتش اسلام را عهده‌دار شود، با امام علی (ع) مشورت کرد (۴۰) و آن حضرت با توجه به احتمال هجوم «رومیان» صلاح ندانست «عمر» از مرکز اسلام خارج شود (۴۱). بدین جهت «سعد وقاص» به فرماندهی ارتش اسلام انتخاب شد، تا به «قادسیه» در عراق اعزام شود (۴۲). قادسیه، که امروز نیز شهری در عراق است و با همین نام خوانده می‌شود، آن روز در مغرب ایران، پانزده فرسنگی «کوفه» و چهار میل تا «غذیب» فاصله داشت (۴۳).

درباره «جنگ قادسیه»، چهار موضوع مهم: تاریخ این جنگ، فرماندهان، انگیزه‌های طرفین درگیر، و تعداد سپاهیان طرفین، مناسب خواهد بود به طور خلاصه مروری داشته باشیم:

۱ - درباره تاریخ وقوع این جنگ، مورخان قرن دوم هجری تا کنون، اختلاف نظرهایی داشته‌اند، اما «مسعودی» و «طبری» وقوع جنگ قادسیه را، در اول ماه محرم سال چهاردهم هجری، در زمان خلافت، «عمر بن خطاب» نوشته‌اند (۴۴).

۲ - فرمانده سپاه اسلام، همانطور که در بالا هم اشاره شد، از سوی «عمر»، «سعد بن ابی وقاص» بود که از «مدینه» به سوی «عراق» با هزاران نفر حرکت کرد، و انگیزه او ادامه دعوت اسلامی و گسترش حوزه اسلام، و در نتیجه دفع حمله ارتش ایران، علیه سرزمینهای اسلامی بود، که پس از سه ماه توقف در «ثعلبیه» راهی عراق گردید (۴۵).

۳ - انگیزه سپاه اسلام را که «مغیره بن شعبه ثقفی» در برابر وعده‌های مادی «رستم» به همراه یک گروه اعزامی اعلام کردند، دعوت به اسلام، و آزادی انسان از بردگی، به عبادت خداوند بود (۴۶).

اما فرمانده ارتش ایران، از سوی «یزدگرد»، «رستم فرخ زاد» بود، که وی نیز پس از چهار ماه توقف در «اعور» بین «حیره» و «سیلحین» (۴۷) با توجه به اینکه منتظر ماند تا نیروهای او از همدان، اصفهان، ری، قومن (سمنان و دامغان و شاهرود) و نهاوند برسند. (۴۸) در «مداین» اردوگاه تشکیل داد، و با توجه به این که حوزه اسلام با سرعت زیادی در حال گسترش بود، یزدگرد می‌خواست، برای حفظ امپراطوری خود در ایران، از نفوذ سپاه اسلام جلوگیری کند.

۴ - درباره تعداد ارتش اسلام، «احمد بن داود دینوری» آنان را که از مدینه آمده بودند، یا افرادی را که از «شام» و سایر جاها به آنان افزوده گردیده بودند، بیست و دو هزار نفر دانسته (۴۹) اما «طبری» مجموع افراد

سپاهیان اسلام را، حدود سی هزار نفر برآورد کرده است (۵۰) و «مسعودی» هشتاد و سه هزار نوشته است (۵۱).

تعداد ارتش «رستم» را «طبری» سی هزار نفر، (۵۲) «مسعودی» شصت هزار (۵۳) و «بلاذری» یکصد و بیست هزار نفر می‌داند (۵۴) و همه این سه مورخ برای این ارتش حضور سی نفر «فیل» را که آن روز مرکبها و وسائل جنگی خطرناک بود، مطرح کرده‌اند (۵۵).

موضوع مهم درباره هدف ارتش اسلام، معنویت و نجات ایران از آتش بت‌پرستی بوده، بدین جهت در این جنگ هم نخست دعوت به اسلام و هدایت افراد را مطرح می‌کرد. این سپاه به قدری مجهز بود که، گروه پزشکان و جراحان همراه داشت، کار قضاوت و اداره امور مالی، به عهده «عبدالله بن ربیعہ باهلی» بود، و سرپرستی و هدایت این گروهها را سلمان فارسی دانشمند و کهنسال به عهده داشت (۵۶).

به هر حال، جنگ قادسیه که چهار روز با سختی‌های فراوانی طول کشید، سرانجام با به اسارت درآمدن چهار هزار ایرانی و کشته شدن «رستم» فرمانده آنان، در محرم سال چهاردهم هجری، مطابق با ۶۳۵ میلادی، با پیروزی اسلام، به پایان رسید (۵۷) و سلمان فارسی هم با عظمت تمام نقش ارشاد و هدایتگری خویش را نسبت به هموطنان خویش ایفا نمود.

۴ - در فتح «مداین»

مداین، جمع «مدینه» یعنی شهرها است. جغرافی دانی که به سال ۳۷۲ هجری از آنجا دیدن کرده می‌نویسد: مداین شهرکی است بر مشرق دجله، و مستقر خسروان بوده است، و اندر آن یک ایوانی است، که ایوان کسری خوانند. گویند که: هیچ ایوانی از آن بلندتر نیست اندر جهان، و این شهری بزرگ بوده و با آبادانی، و آبادانی آن به بغداد بردند (۵۸).

نام فارسی آن «تیسفون» از اصل «ته سی فون» به معنای شهرستانهای ایران است، که به عربی «طیسفون» شده است.

تیسفون، پایتخت پادشاهان ساسانی بوده، که به نام خاص شهری عمده از مجموعه شهرهایی، که به زبان سریانی «ماحوزه» یعنی شهرهای پادشاه خوانده می‌شده، اطلاق می‌گردیده است. مجموعه شهرهایی، که به آن «تیسفون» گفته می‌شده، عبارت است از هفت شهر:

۱ - وه اردشیر، یا سلوکی یا سلوکیه، در ساحل غربی دجله.

۲ - رومگان، در ساحل شرقی دجله.

۳ - در زنی‌دان، در ساحل غربی دجله.

۴ - ولادش‌آباد، در ساحل غربی دجله.

۵ - اسپانیر، واقع در ساحل غربی دجله.

۶ - ماحوزا، واقع در ساحل شرقی دجله.

۷ - تیسفون، پایتخت پادشاهان ساسانی، در ساحل شرقی دجله (۵۹).

بر اساس شرحی که در بالا ارائه شد، می‌توان تیسفون را مرکز هفت‌شهردانست، که سایر شهرها را نیز تحت پوشش داشته است.

لویس معلوف، مداین را مجموعه شهرهای عراقی دانسته، که در سی کیلومتری جنوب «بغداد» و در کنار «دجله» قرار دارد، و پس از فتح قادسیه، در سال ۶۳۷ میلادی، به وسیله «سعد بن ابی وقاص» فتح شده است (۶۰).

به هر حال «مداین» مجموعه شهرهایی که پایتخت هفتصد ساله ساسانیان بود، و کاخ سفید آن با سنگهای مرمر به آسمان سرکشیده بود، به دست مسلمانان فتح شد و به حوزه اسلام افزوده گشت. اما قبل از آن که، فتح آن سرزمین و نقش «سلمان فارسی» را بررسی کنیم، نامه رسول خدا(ص) را به پادشاه ایران، مطالعه می‌کنیم:

نامه پیامبر(ص) به «خسرو پرویز»

رسول گرامی اسلام، در سال ششم هجرت، که نامه برای سرداران و پادشاهان می‌نوشت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد، نامه‌ای هم به شرح زیر برای «خسرو پرویز» پادشاه ایران نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد رسول خدا(ص) به کسری بزرگ فارس، سلام بر کسی که هدایت را بپذیرد، و به خدا و رسول ایمان آورد. و شهادت بدهد که، خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی هم ندارد، و محمد(ص) بنده و فرستاده خداست.

من تو را به سوی خداوند دعوت می‌کنم، چون من فرستاده خداوند به سوی همه مردم هستم، تا زندگان را بیم دهم و بیدار گردانم، و برای کافران احقاق حق نمایم. اگر تو اسلام بیاوری، سلامت‌خواهی یافت، و اگر از زیر بار حق شانه خالی کنی، گناه همه مجوسیان بر گردن تو خواهد بود (۶۱).

وقتی نامه به وسیله «عبد الله بن حذافه» به دست «خسرو پرویز» رسید، وی از این که نام رسول خدا(ص) را جلوتر از نام خویش دید، و پذیرفتن محتوای نامه برای او سنگین و بر خلاف انتظار بود، نامه رسول خدا(ص) را پاره کرد، و آن‌گاه هم که خبر این بی‌احترامی به گوش رسول خدا(ص) رسید، آن حضرت فرمود: او مملکت و قدرت خود را پاره پاره کرده است، در بیان دیگری آمده، آن حضرت دعا کرد: خداوند مملکت او را پاره پاره گرداند. (۶۲) در سال پنجم هجرت نیز، به هنگام کندن «خندق» به دور شهر «مدینه» وقتی سلمان فارسی برای حفر «خندق» کلنگ می‌زد، و به سنگ سفید سختی در دل خاک برخورد کرد، رسول خدا(ص) کلنگ را گرفت، آن سنگ را شکست، جرقه‌هایی جهیدن گرفت، که رسول خدا(ص) هر یک را مژده پیروزی بر بخشی از کشورها تلقی نمود و از جمله فرمود: هذ ه فتوح یفتح الله بعدی، یا سلمان! (۶۳).

ای سلمان! اینها پیروزی‌هایی است که، بعد از من واقع خواهد شد.

از سوی دیگر، وقتی هیات اعزامی «سعد وقاص» قبل از شروع جنگ «قادسیه» برای گفت و گو با «رستم فرخ زاد» فرمانده ارتش «خسرو پرویز» نزد او رفت، رستم وقتی سخنان محکم و قاطع آنان را شنید، سخت ناراحت و منقلب شد، زیرا وی در خواب دیده بود: مملکت او از آسمان به زمین سقوط کرده است (۶۴). اکنون ببینیم، سخن پیامبر(ص) پس از بیست و یک سال، چگونه لباس عمل می‌پوشد؟ خسرو پرویز، چگونه سزای پا روی عقل و فطرت گذاشتن را می‌بیند؟ و خواب «رستم» که خود در «جنگ قادسیه» کشته شد، چگونه به طور کامل تعبیر می‌گردد؟!

ادامه جنگ

ارتشیان فارس، که در «جنگ قادسیه» فرماندهان خود را از دست داده بودند، از «قادسیه» گریخته و به «مداین» یعنی پایتخت ایران پناه بسته بودند (۶۵) اما سپاه اسلام می‌بایست از «شط دجله» عبور کند و به سرزمین مداین وارد شود. برای این منظور داخل خاک عراق، روبروی «مداین» را اردوگاه قرار دادند و مدت بیست و هشت ماه اقامت کردند، به طوری که دو نوبت خرما رسید و خوردند (۶۶) اما وقتی سپاه اسلام می‌خواست از «شط دجله» عبور کند، مشاهده کرد پارسیان قایقها و پلهای ارتباطی را آتش زده و نابود کرده بودند (۶۷) ناچار سپاه ی‌بایست بدون وسیله لازم از «شط دجله» عبور کند و به سرزمین «مداین» وارد گردد.

«سعد وقاص» فرمانده سپاه اسلام، در جلو نیروها قرار داشت، و از این که با سبب به آب بزند نگرانی داشت، اما بالاخره بسم الله گفت و با اسب خود، در حالی که سلمان نیز در کنار او حرکت می‌کرد، وارد «نهر» شدند و سایر نیروهای مسلمان در آب دنبال آنان حرکت می‌کردند، ولی «سعد» در حالی که از ورود به آب پریشان و بیمناک بود، این آیه قرآن را تلاوت می‌کرد: ذلک تقدیر العزیز العلیم (۶۸).

آری، سعد وقاص، به آب زدن را خطرناک تلقی می‌کرد و برای آن بیمناک بود و به همین دلیل با خواندن آیه فوق، سرنوشت خود را به عهده خداوند علیم و حکیم، می‌سپرد.

اضافه بر این، به استمداد از ذات مقدس خداوند پرداخت و می‌خواند:

حسبنا الله و نعم الوکیل، والله لینصرن الله ولیه، و لیظهرن دینه، و لیهزمن عدوه، ان لم یکن فی الجیش بغی او ذنوب تغلب الحسنات (۶۹).

خداوند ما را کفایت می‌کند و او خوب و کیلی است، بخدا سوگند، خداوند دوست خود را یاری می‌کند، دین خود را پیروز می‌گرداند، و دشمن خود را به شکست می‌کشد، اگر در ارتش مسلمانان ستمی نباشد. و گناهان خوبی‌ها را مغلوب نگردانند!

سلمان فارسی هم، که همیشه و همه جا، عالمانه و حکیمانه لب به سخن می‌گشود، و اضافه بر این، نغمه پیروزی رسول خدا(ص) در جنگ «خندق» را در گوش جان زمزمه می‌کرد، وقتی از سخن «سعد وقاص» مفهوم ترس و نگرانی احساس کرد، با اعتماد به ایمان خویش و با شناختی که از سپاه اسلام داشت و همچنین

به اوضاع ارتش مقابل آگاه بود، با لحن دلگرم کننده و نوید بخشی، اینگونه به دل‌داری و راهنمایی «سعد» پرداخت:

الاسلام جدید، ذلت لهم والله البحور، كما ذلل لهم البر، اما والذی نفس سلمان بیده، لیخرجن منه افواجا كما دخلوه افواجا (۷۰).

اسلام دین جدید است (و ملت آن نیکوکار می‌باشد) و قسم به خدا دریاها برای آنها رام شده، همانطور که خشکی برای آنها رام و آسان است.

به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، مردم گروه گروه از آب «دجله» بیرون می‌آیند، همانطور که گروه به آن وارد شدند.

«طبری» می‌نویسد: آب برای آنان رام شد و به طور طبیعی از روی آن عبور می‌کردند، کسی از آنان غرق و مفقود نشد، چون جمعیت مانند طبقی روی آب حرکت می‌نمودند و با هم مشغول گفت و گو بودند، و همانطور که سلمان وعده داده بود، به ساحل رسیدند (۷۱).

باری، اینگونه به آب زدن سپاه اسلام، فارسیان را به وحشت انداخت، تا جایی که آنان فریاد می‌زدند: دیوان آمدند، دیوان آمدند! آن گاه یکی از فرماندهان آنان که «خرداد» نام داشت فریاد زد: ای جماعت عرب! شما نمی‌توانید با ما مقابله کنید، سپس به دستور او سپاهیان، نیروهای مسلمان را تیر باران کردند (۷۲).

رهبری سلمان

وقتی سپاه اسلام «نهر دجله» را پشت سر گذاشت و به اولین شهر «مداین» یعنی «بهرسیر» یا «وه اردشیر» رسیدند، همانطور که شیوه مسلمانان بود، سلمان فارسی با توجه به این که اهل ایران بود، در مقام رهبری ارتش اسلام ماموریت یافت، با پارسیان سخن بگوید و آنان را با صلح و صفا به اسلام دعوت کند.

«طبری» می‌نویسد: در آنجا سلمان پیشوای مسلمانان بود، و می‌بایست در مراحل مختلف در برابر ارتش مقابل، آنان را به اسلام دعوت کند، بدین جهت در آن شهر، خطاب به مردم ایران، دعوت خود را بدینگونه آغاز کرد: انی منکم فی الاصل و انا ارق لکم، و لکم فی ثلاث ادعوکم الیها ما یصلحکم، ان تسلموا فاخوانا، لکم ما لنا و علیکم ما علینا، و الا فالجزیه، و الا نابذناکم علی سوا، ان الله لا یحب الخائنین (۷۳).

اصل و ریشه من هم ایرانی است، من شما را دوست می‌دارم و می‌خواهم مهربانی کنم، بدین جهت در سه وقت شما را به آنچه خیر و صلاح شماست دعوت می‌کنم، اگر مسلمان شدید برادران ما خواهید بود، و در حقوق و تکالیف با ما مساوی می‌باشید، و اگر در برابر اسلام تسلیم نشدید، باید «جزیه دادن» را بپذیرید، در غیر این صورت، ما ناچاریم با شما دست به جنگ شویم، زیرا خداوند متعال خائنان، و آنهایی را که فرمان او را انجام نمی‌دهند، هرگز دوست نمی‌دارد.

مردم «بهرسیر» یعنی «وه اردشیر» تا مدت سه روز دعوت سلمان را گوش دادند، اما زیر بار آن نرفتند و مسلمانان ناچار با منجنیق به قلعه و حصار شهر آنان حمله کردند و آنان را شکست دادند، و آنها هم شهر و دیار خویش را رها کرده، فرار را برقرار برگزیدند (۷۴).

تصرف کاخ سفید

با سقوط شهر «وه اردشیر» لرزه در «کاخ سفید مداین» افتاد، بدین جهت «یزدگرد»، پسر «شهریار» پادشاه فارس آماده فرار شد، او را در زنبیلی گذاشتند، از بالای کاخ سفید مداین پایین فرستادند، وی هم با برداشتن مقداری از اشیاء سبک‌قیمتی کاخ، و با همراه برداشتن رجال حکومت و زنان و کودکان، به «حیره» گریختند. (۷۵) یا بقول «طبری» یزدگرد، از قبل اعضای خانواده خود را به «حلوان» یعنی «پل ذهاب» فرستاده بود، و خود هم به آنجا رفت (۷۶).

وقتی هم سپاهیان اسلام به «مداین» وارد شدند، باز سلمان دعوت خویش را آغاز کرد، مردم را به پذیرش اسلام فرا خواند، اما بر خلاف مردم «وه اردشیر» که دعوت را نپذیرفتند و کار آنان به جنگ و شکست کشید (۷۷) مردم مداین عموماً گریخته بودند، بدین جهت افراد باقی مانده وقتی سر و صدای سلمان و خروش سپاه اسلام را شنیدند، اعلام داشتند: جنگ برای چه؟ دیگر کسی در شهر نمانده است.

آن‌گاه سلمان، باز بیاد آیه: قل اللهم مالک الملک، تؤتی الملک... (۷۸) افتاد، وعده رسول خدا (ص) پس از فتح مکه، درباره «فتح فارس» و «روم» را یادآور شد و «کاخ سفیدی» را که آن حضرت معرفی کرده بود (۷۹) مشاهده نمود.

سپس فرمانده سپاه اسلام، «سعد وقاص» در شهر خلوت به گردش پرداخت، بادیدن آن کاخ و آوارگی کاخ نشینان به تلاوت قرآن پرداخت: کم ترکوا من جنات و عیون، و زروع و مقام کریم، و نعمه کانوا فیها فاکهین، کذلک اورثناها قوماً آخرین (۸۰).

افراد دنیا چه بسیار باغها و چشمه‌های آب را از خود به جای گذاشتند، وزراعتها و مقام و منزلت‌های عالی را رها کردند و رفتند، و از ناز و نعمتی که در آن غرق بودند، چشم پوشیدند، و ما آن را به اشخاص دیگری به عنوان ارث تحویل دادیم.

آری، وقتی کاخ سفید به محاصره سپاه اسلام درآمد، باز سلمان به دعوت و تبلیغ خویش ادامه می‌داد، حتی همراهان رزمنده، که تحت فرماندهی او بودند، اعتراض کردند که: ای ابو عبدالله! مشغول جنگ نمی‌شویم؟! سلمان گفت: اجازه بدهید تا آنان را نخست به اسلام دعوت کنم، همانطور که رسول خدا (ص) این کار را انجام می‌داد، حتی سلمان با زبان فارسی هم با آنان سخن می‌گفت (۸۱).

به هر حال، سعد وقاص و سپاهیان اسلام، بدون جنگ و خونریزی وارد «ایوان مداین» شدند، در آنجا هشت رکعت «نماز پیروزی» خواندند، سعد چون خود بنای اقامت داشت، نماز را تمام خواند و چون روز جمعه رسید، اولین «نماز جمعه» در ماه صفر سال شانزدهم هجرت، که «فتح المداین» واقع شد (۸۲) برگزار گردید، و کاخ «مداین» را مسجد قرار دادند (۸۳).

«ابوریحان بیرونی» می‌نویسد: سعد وقاص، پس از یکماه (جنگ و تلاش) مداین را گشود (۸۴).

حفظ بیت المال

در مورد عظمت جنگی، که «سلمان فارسی» و «جابر بن عبدالله انصاری» و بسیاری از بزرگان صحابه در آن حضور داشته‌اند، سخنه‌های فراوانی می‌توان گفت، که گوشه‌هایی از شیوه‌های آنان را در جنگ و پیروزی مطالعه کردیم.

اما رفتار بسیار مهم و آموزنده مسلمانان در این جنگ و فتح، موضوع حفظ اموال بیت المال مسلمانان است، زیرا غنیمتهای جنگی که از جمله دارایی‌های عمومی محسوب می‌شود، باید به ابواب جمعی و خزانه بیت المال واریز گردد، تا حاکم اسلامی نخست به وضع رزمندگان و جنگاوران رسیدگی کند، نیازمندیهای آنان را تأمین نماید، و سپس این در آمد را در جهت مصالح مسلمانان و تقویت حوزه اسلام به کار گیرد.

آری، درباره ایمان، روح صداقت، امانتداری، درستکاری، و بالاخره، معنویت و آخرت نگری مسلمانان رزمنده پیراسته از خود باختگی و آلودگی به زخارف دنیایی «سعد بن ابی وقاص» فرمانده سپاه اسلام می‌گوید: والله ان الجیش لدوامانة...

به خدا سوگند، این ارتش امانتداری است، اگر این جهت نبود که سپاه اسلام در «جنگ بدر» حق تقدم را داشتند، می‌گفتم: اینان بر «سپاه بدر» برتری دارند... (۸۵).

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: به خدایی که غیر از او خدایی نیست، ما بر کسی از «اهل قادسیه» اطلاع نیافتیم که آخرت خود را با دنیا طلبی آمیخته باشد، فقط به سه نفر مشکوک شدیم، که بعد فهمیدیم آنان هم دارای امانتداری و زهد بالایی هستند. (۸۶) خلیفه هم وقتی مشاهده کرد، شمشیر گران قیمت کسری، و جواهرهای فراوانی را سپاه اسلام آورده‌اند، آنان را مورد تقدیر قرار داد و گفت: اینان مردم امانتداری هستند (۸۷). «ابو عبده عنبری» روایت کرده است: وقتی مسلمانان «مداین» را فتح کردند و به آن شهر انباشته از اموال و جواهرهای سلطنتی قیمتی وارد شدند، مردی آمد و «جعبه جواهر» بسیار پر ارزشی را به مسؤول امور دارایی بیت‌المال تحویل داد، وقتی افراد این «جعبه قیمتی» را دیدند گفتند: ما تا کنون جواهر به این عظمت و قیمتی را ندیده بودیم و برای آن نمی‌توانیم قیمتی تعیین کنیم.

آن‌گاه از آورنده آن سؤال کردند: آیا خود هم چیزی از جواهر این جعبه را تصرف کرده‌ای؟ او گفت: به خداوند سوگند، اگر خدا را در نظر نداشتم و خود را در برابر او مسؤول نمی‌دانستم، هرگز چیزی از آن را نزد شما نمی‌آوردم.

افراد سپاه، با دیدن آن «جعبه جواهر» و امانتداری آن مرد مؤمن، فهمیدند اوشخصیت مؤمن و فوق العاده‌ای است، تقاضا کردند، او خود را معرفی کند، اما وی به معرفی خود حاضر نشد و گفت: من نمی‌خواهم مورد تمجید شما و دیگران قرار گیرم! من فقط برای رضایت خداوند این کار را انجام دادم و به پاداش اراضی هستم.

آری، چنین روحیه صداقت و امانتداری برای افراد، بسیار شگفت آور و تکان‌دهنده بود، بدین جهت وقتی وی برای رفتن حرکت کرد، کسی را برای شناسایی دنبال او فرستادند، و آن‌گاه که او به جمع یاران خود پیوست، از آنان خواستند او را معرفی کنند، گفتند: او «عامر بن قیس» است (۸۸).

ظهور فرزند فارس

احمد بن محمد بن عبیدالله بن عیاش، متوفای سال ۴۰۱ هجری، علامه محمدباقر مجلسی و محدث نوری، در ارتباط با سقوط ایران آن روز و پیروزی سپاه اسلام، داستان معجزه آسایی را روایت کرده‌اند، که قابل اهمیت است.

خلاصه داستان این است که، وقتی سپاه اسلام در «قادیسیه» پیروز شد و خبر مرگ «رستم فرخ زاد» فرمانده ارتش ایران به گوش «یزدگرد» رسید، وی تصمیم گرفت با اعضای خانواده خویش از «کاخ سفید مداین» فرار کند، اما قبل از فرار جلو «ایوان مداین» ایستاد، و با آن ساختمان رفیع، اینگونه به سخن پرداخت:

ای ایوان مداین! بدرود، من اکنون تو را ترک می‌گویم، اما خودم یا مردی از فرزندانم نزد تو باز خواهد گشت، البته این کار به زودی انجام نمی‌شود، و زمان آن هم معلوم نیست!

سلیمان دیلمی می‌گوید: یک روز به حضور امام صادق (ع) رسیدم، و مفهوم این سخن «یزدگرد» را «مردی از فرزندان من» جو یا شدم. امام (ع) فرمود: منظور از فرزندان «یزدگرد» صاحب الامر (ع) حضرت مهدی (ع) است (که به وسیله مادر خویش «بانویه» یا شهربانو مادر زین العابدین (ع) دختر «یزدگرد» بوده است) اوششمین فرزند من است، که بدین ترتیب از نسل «یزدگرد» به وجود می‌آید (۸۹).

در بعضی از تاریخ‌ها هم آمده، به هنگام اسارت «شهربانو» امام علی (ع) وی و سایر بزرگ‌زادگان را طبق سفارش رسول خدا (ص) گرامی داشت، و نگذاشت خلیفه دوم مانند اسیران دیگر با آنان رفتار نماید، و سلمان چون فارسی می‌دانست، واسطه ازدواج آن بانو با امام حسین (ع) شد، که از دامن وی، امام زین العابدین (ع) به دنیا آمد (۹۰).

۵ - در جنگ «بلنجر»

جبهه دیگر جنگی را که، سلمان فارسی در آن شرکت داشته «غزوه بلنجر» بوده است. بلنجر، سابقا پایتخت «خزر» بوده، بعدها «آتل» پایتخت آنان شده (۹۱) و خزر نام طایفه‌ای از اقوام «آریایی» است، که در قدیم در «ترکستان» و سواحل غربی دریای خزر سکونت داشته و از سال ۶۰۰ تا ۹۵۰ میلادی، در قسمت جنوب غربی «قفقازیه» دارای حکومت و قدرت بوده‌اند، و نام «دریای خزر» هم از نام آنها گرفته شده است (۹۲).

به هر حال، آن طور که از متون تاریخی استفاده می‌شود، سلمان فارسی در این جنگ نیز شرکت داشته، و پس از آن که «سلمان بن ربیع باهلی» در این جنگ شهید شده، سلمان فارسی با سپاه اسلام، از راه گیلان و کوه‌های گرگان و جنگلهای مازندران، برگشته است (۹۳).

«قمقام زخار» می‌نویسد: بلنجر، شهری از شهرهای «خزر» بوده، که «عبدالرحمن بن ربیع باهلی» آن را فتح کرد. سلمان فارسی هم با سردار بزرگ عرب «زهیر بن قین بجلی» رازی را در میان گذاشته است.

آن راز این بود که، زهیر بن قین، آن را در سال شصت و یک هجری، در کربلا و در رکاب حضرت سید الشهدا (ع) افشا کرد و به یاران خود گفت: وقتی در زمان فتوحات اسلامی به «بلنجر» رفتیم و خداوند فتح و پیروزی‌هایی نصیب ما کرد و غنیمتهایی هم به دست ما رسید، سلمان فارسی به ما گفت: آیا از این پیروزی و غنیمت خوشحال هستید؟

گفتیم: آری، چنین است.

سلمان گفت: اگر چه این خوشحالی به جاست، اما خوشحالی واقعی آن وقتی است که، جوانان آل محمد(ص) را درک کنید، و به حمایت و یاری آنان بشتابید، که لذت و خوشحالی آن، از این پیروزی و غنیمت، بیشتر می‌باشد (۹۴).

باری، آن روز که سلمان این راز را در گوش «زهیر» می‌گفت، تا آن تاریخ که واقعه کربلا رخ داد و «زهیر بن قین» در آن شرکت نمود و به شهادت رسید، حدود سی سال مانده بود، و چنین کارهایی از سلمان آگاه به اسراری، که در فصل «حکمت و فقاقت» خواندیم، و در فصل «کرامات اعجاز گونه» هم می‌خوانیم، سابقه فراوانی داشته است.

درباره تاریخ وقوع این جنگ نوشته‌اند: جنگ «بلنجر» به سال ۳۲ هجرت و در سال نهم خلافت «عثمان» واقع شد، مسلمانان آن شهر را محاصره کردند، منجیق‌ها و ارباب‌ها نصب نمودند، چند روز به جنگ و مبارزه شدید پرداختند و درحالی که «سلمان فارسی» و «ابوهریره» نیز حضور داشتند (و نیز در حوزه اسلام علیه عثمان، آشوبهایی به راه افتاده بود) (۹۵) رزمندگان نتوانستند کاری از پیش ببرند، و سرانجام با کشته و مجروح دادن، از مسیرهای گیلان و گرگان و مازندران، راه بازگشت را پیش گرفتند! (۹۶).

۶ - در پیکاری دیگر

از سلمان فارسی، این زاهد دلاور، در پیکار دیگری نیز سخن به میان آمده، که قهرا در مناطقی از سرزمینهای ایران بوده است. براین اساس «ابو نعیم» و نیز «ابن سعد» در کتاب «طبقات» خود آورده است: مردی از قبیله «بنی عبد قیس» روایت می‌کند: با سلمان فارسی، که فرمانده گروهی از سپاهیان اسلام بود عبور می‌کردیم، وقتی به گروهی از جوانان ارتشی برخورد کردیم، آنان خنده‌ای سر دادند، با مشاهده سلمان (که غیر عرب بود و لباسهای ساده‌ای به تن داشت) به استهزاء گفتند: این شخص فرمانده شماست؟! آن مرد می‌گوید: به سلمان گفتیم: ای ابو عبدالله! آیا می‌بینی اینان چه می‌گویند؟! سلمان گفت: کاری نداشته باش، آنان را به حال خود واگذار، خیر و شر بعد از این روشن می‌شود، اما اگر توانستی خاک بخوری و حتی امیر بر دو نفر نباشی، این کار را انجام بده، و از آه و ناله افراد مظلوم و درمانده بپرهیز، زیرا دعای آنها مستجاب می‌شود (۹۷).

شهرسازی

ابتکار سلمان را برای طرح منجیق و نیز مهارتها و سیاستهای جنگی این حکیم زاهد را مطالعه کردیم، اما ذوق این ایرانی خردمند مؤمن در این جهات خلاصه نمی‌شده، بلکه برای تاسیس شهر «کوفه» در سال هفدهم هجری، نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

در تاریخ می‌خوانیم: خلیفه دوم از وضع جسمانی ارتش اسلام، در مناطق آزادشده آن روز ایران، که آب و هوای نامساعد، آنان را رنجور کرده بود، مطلع شد، بدین جهت به «سعد وقاص» فرمانده سپاه نوشت، مکان مناسبی

برای سکونت آنان تاسیس گردد. سعد هم سلمان فارسی و حذیفه بن یمان را مامور یافتن مکان مناسبی کرد، که هم به «مداین» نزدیک باشد و هم خیلی از «مدینه» دور نباشد. سلمان از جانب غرب «فرات» حرکت کرد، و حذیفه هم در شرق فرات به جست و جو پرداخت، تا این که هر دو در محل «کوفه» به هم رسیدند و آنجا را برای ساختن شهر مناسب تشخیص دادند، چون آب و هوای مناسبی داشت، که با وضع مزاجی مسلمانان سازگار بود.

آنان در آن مکان نماز خواندند، و نتیجه بررسی خود را به «سعد وقاص» فرمانده ارتش گزارش دادند، و بدین ترتیب در سال هفدهم هجری، در سرزمینی که افراد و نیروهای ارتشی برای سکونت خویش، اطاقکهایی از نی و حصیر به وجود آورده بودند، با تشخیص سلمان و حذیفه، و به دستور «سعد بن ابی وقاص» شهر کوفه تاسیس گردید، و محل زندگی نیروهای ارتشی مسلمان، از حالت صحرائی واردگاهی، به شهر تبدیل یافت (۹۸).

در اصفهان

سلمان فارسی را، اصالتاً اهل اصفهان و فرزند یکی از افراد سرشناس و رئیس کشاورزان آن سامان دانستیم، که سپس با اعضای خانواده خویش به «کازرون شیراز» هجرت نموده‌اند، و در آنجا می‌زیسته‌اند، چنانکه رسول خدا(ص) هم‌نامه‌ای به برادر سلمان و خاندان وی در «کازرون» نوشته است.

از سوی دیگر، طبق منابع تاریخی، اصفهان در سال ۲۳ هجری، به فرماندهی «ابوموسی اشعری» فتح گردیده (۹۹) و به حوزه اسلام پیوسته است، و برخی بر این عقیده‌اند، که سلمان پس از این پیروزی، بازگشت موقتی به اصفهان داشته است.

احمد بن عبدالله، معروف به «ابو نعیم اصفهانی» نویسنده دو کتاب: حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، و تاریخ اصفهان، متولد ۳۳۴ و متوفای ۴۳۰ هجری، که در اصفهان می‌زیسته و در همانجا درود حیات گفته (۱۰۰) نوشته است: پس از فتح اصفهان، سلمان به آنجا آمده، مدتی را در «جی» مانده، در آنجا مسجدی هم‌ساخته، و ابو اسحاق از قول «ابو الحجاج ازدی» بازگو نموده، که با سلمان در اصفهان ملاقاتی هم داشته است (۱۰۱). و شاید هم سلمان، به خاطر پارسی بودن، برای راهنمایی سپاه اسلام، و برای تبلیغ و ترویج اسلام، این سفر را انجام داده باشد.

پی‌نوشتها:

۱. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۷، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۰۴.
۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۰۵.
۳. نفس الرحمن، ص ۱۱۹، الدرجات الرفیعه، ص ۱۱۹.
۴. السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۳۴، اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۳۰ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۵.
۵. سوره احزاب، آیه ۲۲.

٦. السيرة النبويه، ج ٣، ص ٢٢٤.
٧. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٨٠ - ٣٧٨، التنبيه و الاشراف، ص ٢١٦.
٨. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٣٨٠.
٩. تفسير القمی، ج ، ص ١٧٧، نفس الرحمن، ص ١٤٦.
١٠. السيرة النبويه، ج ٣، ص ٢٣٥، تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ٥٠.
١١. نفس الرحمن، ص ١٤٦، تفسير القمی، ج ٢، ص ١٧٧.
١٢. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٣٨٢.
١٣. سيرة النبويه، ج ١٣، ص ٢٣١.
١٤. مجمع البيان، ج ١، ص ٤٢٧، نفس الرحمن، ص ١٤٧.
١٥. الدرجات الرفيعة، ص ٢١٩، سيرة النبويه، ج ٣، ص ٢٣٥.
١٦. نفس الرحمن، ص ١٤٥، مجمع البيان، ج ١، ص ٤٢٧.
١٧. سيرة الحليية، ج ٢، ص ٦٣٢، نفس الرحمن، ص ١٤٦، مغازی واقدي، ج ٢، ص ٣٣٤.
١٨. نفس الرحمن، ص ١٤٩، السيرة الحليية، ج ٢، ص ٦٣٥، السيرة النبويه، ج ٣، ص ٤٣٠.
١٩. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٣٨٢.
٢٠. طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٦٧.
٢١. السيرة النبويه، ج ٣، ص ٢٣٩، الاستيعاب، ج ٢، ص ٥٨.
٢٢. تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ٥١، السيرة النبويه، ج ٣، ص ٢٣٩.
٢٣. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٤٠٢.
٢٤. سوره احزاب آيات ٩ - ٢٥.
٢٥. الاستيعاب، ج ٢، ص ٥٨.
٢٦. اسد الغابه، ج ٢، ص ٣٣٠.
٢٧. شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٥.
٢٨. الاصابه، ج ٢، ص ٦٢.
٢٩. سوره توبه، آيات ٢٥ - ٢٦.
٣٠. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٥٨٩، و رجوع كنيد به كتاب: زنان دانشمند و راوی حديث، اثر ديگر اينجانب.
٣١. السيرة النبويه، ج ٤، ص ١٣١.
٣٢. الارشاد، للمفيد، ص ٦٩، تاريخ پیامبر اسلام، ص ٥٩٥.
٣٣. تاريخ پیامبر اسلام، ص ٥٩٥، ارشاد مفيد، ص ٦٩.
٣٤. تاريخ الامم و الملوك، ج ، ص ١٣٣، السيرة النبويه، ج ٤، ص ١٢٥.
٣٥. السيرة النبويه، ج ٤، ص ١٢٦.
٣٦. السيرة النبويه، ج ٤، ص ١٢١؛ بحار الانوار، ج ٢١، ص ١٦١، مغازی واقدي، ج ٣، ص ٧٠٦.

٣٧. تاريخ الامم و الملوك، ج ٢، ص ١٣٣، تاريخ پیامبر اسلام، ص ٦٠٠.
٣٨. السيرة النبوية، ج ٤، ص ١٢٥، تاريخ پیامبر اسلام، ص ٥٩٨.
٣٩. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٠٨.
٤٠. تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ١٤٣.
٤١. نهج البلاغه فيض، ص ٤٤٢، خ ١٤٦، ارشاد مفید، ص ١١١.
٤٢. تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ١٤٣.
٤٣. فرهنگ عمید، تاريخ و جغرافيا، ص ٦٦٠، فرهنگ معین، اعلام، ج ٦، ص ١٤٢٤ لغت نامه دهخدا، ج ٣٨، ص ٢٢.
٤٤. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣١٢، تاريخ الامم و الملوك، ج ٣، ص ٨٣.
٤٥. فتوح البلدان، ترجمه، ص ٣٦٤.
٤٦. حياة الصحابة، ج ١، ص ٢١٤.
٤٧. الاخبار الطوال، ص ١١٥، فتوح البلدان، ص ٣٦٥.
٤٨. ارشاد مفید، ص ١١١.
٤٩. الاخبار الطوال، ص ١١٥-١١٤.
٥٠. تاريخ الامم و الملوك، ج ٣، ص ٨٧.
٥١. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣١٢.
٥٢. تاريخ الامم و الملوك، ج ٣، ص ٩٢.
٥٣. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣١٢.
٥٤. فتوح البلدان، ص ٣٦٤.
٥٥. تاريخ الامم و الملوك، ج ٣، ص ١٠٥، و فتوح البلدان، ص ٣٦٥.
٥٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٣، ص ٨٨.
٥٧. فتوح البلدان، ص ٣٦٩، ناسخ التواريخ خلفاء، ج ٢، ص ٦١.
٥٨. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ١٥١.
٥٩. لغت نامه دهخدا، ج ١٦، ص ١٢١٧ و ج ٤٥، ص ١٤، فرهنگ معین، اعلام، ج ٦، ص ١٩٣٦.
٦٠. المنجد، اعلام، ص ٦٤٤.
٦١. حياة الصحابة، ج ١، ص ١٢٥، مكاتيب الرسول، ص ٩٠، تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ٧٧.
٦٢. مكاتيب الرسول، ص ٩٢، حياة الصحابة، ج ١، ص ١٢٣.
٦٣. نفس الرحمن، ص ١٤٩، السيرة الحلبية، ج ٢، ص ٦٣٥.
٦٤. حياة الصحابة، ج ١، ص ٢١٣.
٦٥. فتوح البلدان، ص ٣٧٦، الاخبار الطوال، ص ١٢٠.
٦٦. الاخبار الطوال، ص ١٢٠، فتوح البلدان، ص ٣٧٥.

٦٧. فتوح البلدان، ص ٣٧٦.
٦٨. سورة يس، آيه ٣٨.
٦٩. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٣.
٧٠. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٢، الاخبار الطوال، ص ١٢١.
٧١. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٢، الاخبار الطوال، ص ١٢١.
٧٢. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٢، الاخبار الطوال، ص ١٢١.
٧٣. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٣.
٧٤. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٣.
٧٥. فتوح البلدان، ص ٣٧٥.
٧٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٤.
٧٧. حياة الصحابة، ج ١، ص ١٢١.
٧٨. سورة آل عمران، آيه ٢٦.
٧٩. مجمع البيان، ج ٢، ص ٤٢٧.
٨٠. سورة دخان، آيه ٢٥ تا ٢٨.
٨١. حياة الصحابة، ج ١، ص ٢١٢.
٨٢. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٤ و ١٧٧.
٨٣. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٤ و ١٧٧.
٨٤. آثار الباقيّة، ص ١٩٤.
٨٥. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٧.
٨٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٧.
٨٧. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٧.
٨٨. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٦.
٨٩. مقتضب الاثر، ص ٤٠، بحار الانوار، ج ٥١، ص ١٦٤، نفس الرحمن، ص ٦٤٣.
٩٠. فتاوى صحابي كبير، ص ١٣٢، قابوسنامه، ص ١١٧.
٩١. فرهنگ معين، اعلام، ج ٥، ص ٢٧٧ حدود العالم، ص ١٩٢.
٩٢. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص ٣٩١.
٩٣. فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص ١١٣.
٩٤. فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص ١١٣، عنصر شجاعت، ج ١، ص ٢٥٤.
٩٥. تاريخ الامم و الملوك، ج ٥، ص ٧٨، فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص ٥٩٥.
٩٦. تاريخ الامم و الملوك، ج ٥، ص ٧٨، فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص ٥٩٥.
٩٧. فتاوى صحابي كبير...، ص ١٠٥، سلمان الفارسي، ص ١٢٧، حلية الاولياء، ج ١، ص ١٩٩.

۹۸. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۶۲، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۱۰، سلمان فارسی، ص ۲۳۳،
ناسخ التواریخ خلفاء، ج ۲، ص ۱۷۸، نفس الرحمن، ص ۲۶۲، فتوح البلدان، ص ۴۰۹.
۹۹. فتوح البلدان، ص ۴۳۹.
۱۰۰. فرهنگ عمید تاریخ و جغرافیا، ص ۱۰۱.
۱۰۱. تاریخ اصفهان، ج ۱، ص ۱۱۷، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۷۰.

فصل ۱۲: داستانها و سرگذشتها

داستانها و سرگذشتها

در فصلهای مختلف این کتاب تا کنون، روایات، نکات و سخنان فراوانی را از سلمان فارسی مطالعه کردیم، که هر کدام جنبه‌های اخلاقی و آموزشی ارزنده‌ای دربرداشت. اکنون در این فصل نیز داستانها و سرگذشت‌های این صحابی بزرگ را، که نمایانگر مناسبات و روابط اجتماعی وی با مردم بوده، و سلمان با این روابط جنبه‌های آموزشی و سازندگی خویش را نسبت به دیگران معمول می‌داشته است، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱ - دیدن ابو درداء

ورام بن ابو فراس، می‌نویسد: سلمان برای دیدن ابودرداء، که رسول خدا(ص) میان آنان «پیمان برادری» برقرار کرده بود، رفت.

سلمان بزرگوار و کهنسال، وقتی به خانه وارد شد، متوجه گردید همسر ابودرداء، وضع ژولیده و به هم ریخته‌ای دارد. این وضع موجب ناراحتی او شد و خطاب به زن گفت: این چه وضعی است، که برای خود به وجود آورده‌ای؟

زن گفت: برادر تو ابودرداء، به دنیا و زینت زندگی احساس نیاز نمی‌کند. در آن ساعت «ابودرداء» در خانه حضور نداشت، اما طولی نکشید وی وارد شد، به سلمان خوش آمد گفت و دستور داد برای او سفره غذا بگسترانند. ابودرداء، غذا را جلو سلمان گذاشت و به او تعارف کرد تا مشغول خوردن غذا شود، اما خود کنار نشست!

سلمان گفت: خود هم مشغول غذا شو، میزبان گفت: من روزه هستم. سلمان که می‌دانست ابودرداء، روزه مستحبی گرفته، او را سوگند داد که روزه خود را افطار کند، و حتی گفت: تا ابودرداء غذا نخورد، وی هم غذا نخواهد خورد!

اما بالاخره، ابودرداء غذا نخورد و در کنار سلمان به استراحت پرداخت. شب فرا رسید، و ابودرداء که روز را استراحت کرده بود، به نماز و عبادت پرداخت، اما سلمان او را از نماز و عبادت مستحبی منع کرد و گفت: ابودرداء! این رابدان که، تو در برابر خداوند وظایفی داری، در مورد استراحت بدن و حفظ سلامت خویش مسؤول می‌باشی، و هم چنین نسبت به زن و همسر خود مسؤولیت داری و باید حق او را ادا کنی.

بنابراین هم روزه لازم است، هم افطار و بدون روزه به سر بردن، هم نماز خواندن، و هم استراحت داشتن، یعنی یک مسلمان باید حق هر حق‌داری را انجام دهد.

اما ابودرداء می‌خواست روش افراطی خود را در مورد معنویت‌گرایی ادامه دهد و رفتار خویش را صحیح بداند، بدین جهت زیر بار سخنان سلمان نرفت و به حضور رسول خدا(ص) آمد، و سخنان حکیمانه و معتدلانه سلمان را با آن حضرت در میان گذاشت، که رسول خدا(ص) نظریه‌های سلمان را مورد تایید قرار داد (۱).

۲ - در بازار آهنگران

امام صادق(ص) فرموده است: سلمان فارسی از بازار آهنگران کوفه عبور می کرد، ناگاه جمعیت زیادی که اجتماع کرده بودند، توجه او را به خود جلب نمود.

سلمان نزدیک رفت و متوجه شد، جوانی غش کرده و افرادی دور او جمع شده اند. افراد با مشاهده سلمان گفتند: ای ابو عبدالله! این جوان غش کرده، مناسب است برای شفای او، دعایی در گوش او بخوانی.

سلمان کنار جوان رفت (با دست خود به او حرکتی داد، جوان چشم خود را باز کرد و اندکی بهبودی یافت) اما سلمان را مخاطب قرار داد و گفت: ای ابو عبدالله! من عارضه ای ندارم، اینان درباره من اشتباه کرده اند، بلکه من گرفتار انقلاب روحی شده ام، چون وقتی از بازار آهنگران عبور می کردم، چشمم به آهنگرانی افتاد، که قطعه آهن گداخته ای را روی سندان گذاشته، و چند نفر با پتک بر آن می کوبیدند. با مشاهده این صحنه به یاد سخن خداوند افتادم، که در قرآن فرموده است: ماموران(عذاب الهی) گرزهای آهنین (بر سر دوزخیان فرود می آورند) (۲).

آری، ای سلمان! با دیدن این صحنه به یاد عذاب الهی افتادم و از ترس عقل از سرم رفت. سلمان، از آن به بعد این جوان مؤمن را، برادر خود قرار داد، و از اینکه وی دارای چنین مقام معنوی بود، محبت او در قلب سلمان جای گرفت، و پیوسته با او معاشرت داشت، تا این که جوان بیمار شد و در بستر مرگ قرار گرفت.

سلمان وقتی از بیماری جوان با خبر شد، کنار او حاضر گردید و بالای سر او نشست، اما مشاهده کرد، جوان در حال جان دادن است، بدین جهت به مامور قبض روح گفت: ای ملک الموت! با برادر من مهربان باش، و با راحتی با او رفتار کن. ملک الموت هم پاسخ داد: ای ابو عبدالله! من با هر شخص مؤمنی رفیق می شوم، با او مدارا می کنم، و با راحتی جان او را می گیرم (۳) و بدین ترتیب رفیق مؤمن سلمان، به راحتی جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۳ - روزه جمعه

محمد بن سیرین روایت می کند، سلمان روز جمعه ای برای دیدار ابودردا، به خانه او رفت، اما وقتی جویای حال او شد، گفتند: ابودردا خوابیده است.

سلمان پرسید: مگر او بیمار شده است؟

همسرش پاسخ داد: ابودردا، شب را با عبادت و شب زنده داری گذرانده، و روز را هم روزه گرفته و اکنون استراحت می کند!

سلمان گفت: ابودردا را بیدار کنید، آن گاه به او دستور داد، غذا بخورد و روزه مستحبی خود را باطل کند! اما میان آنان بحث و گفت و گو در گرفت، ناچار به حضور رسول خدا(ص) رسیدند و موضوع را با آن حضرت در میان گذاشتند، ولی رسول خدا(ص) نظریه سلمان را تایید کرد و خطاب به ابودردا فرمود: سلمان از تو عالم تر

است و نظریه او درستتر می‌باشد، هیچگاه همه شب جمعه خود را به عبادت و شب زنده‌داری، و روز آن را با روزه‌داری محصور نگردانید (۴).

۴ - روزه سالانه

امام صادق(ع) از اجداد خود روایت می‌کند که: یک روز رسول خدا(ص) درحالی که میان اصحاب خویش قرار داشت، از آنان پرسید: کدامیک از شما همیشه روزه‌دار است؟ سلمان گفت: من ای رسول خدا(ص).

رسول خدا(ص) فرمود: کدامیک از شما پیوسته شب زنده‌دار است؟ سلمان گفت: من.

رسول خدا(ص) ادامه داد: کدامیک از شما در هر شبانه روز، یک ختم قرآن انجام می‌دهد؟ باز سلمان جواب داد: من. اما یکی از اصحاب (که مورخان او را خلیفه دوم دانسته‌اند) (۵) از این ادعاهای سلمان عصبانی شد و گفت: ای رسول خدا(ص)! سلمان یک مرد فارسی است و می‌خواهد بر ما جماعت قریش فخر بفروشد، و امتیاز به دست آورد!

تو سؤال می‌کنی، چه کسی روزه‌دار است؟ او می‌گوید: من، در حالی که من بیشتر روزها دیده‌ام او غذا می‌خورد. تو سؤال می‌کنی: چه کسی شب زنده‌دار است؟ سلمان پاسخ می‌دهد: من، درحالی که من و او بارها شب را خوابیده بوده‌ایم.

تو سؤال کردی: چه کسی در هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می‌کند؟ باز سلمان گفت: من، در حالی که من روزها، او را ساکت دیده‌ام!

رسول خدا(ص) فرمود: ای مرد آرام باش، تو درباره کسی که مانند لقمان حکیم است، چه می‌گویی؟ اکنون موضوع را از خود او سؤال کن، تا برایت توضیح دهد.

مرد به سلمان گفت: ای ابو عبدالله! چگونه ادعای همیشه روزه‌داری می‌کنی؟ در صورتی که بیشتر روزها، من دیده‌ام غذا می‌خوری؟

سلمان گفت: اینطور که تو برداشت کرده‌ای نیست، بلکه من در هر ماه سه روز، اول، وسط و آخر ماه را روزه می‌گیرم، و خداوند هم فرموده: هر کس یک عمل نیک انجام دهد، ده برابر پاداش خواهد داشت (۶) من در هر ماه اینطور روزه می‌گیرم و آن را به دو ماه شعبان و رمضان وصل می‌کنم و بدین صورت، همیشه روزه‌دار هستم.

مرد گفت: چگونه همیشه شب زنده‌داری کردی، در حالی که من بیشتر شبها تو را در حال خواب دیده‌ام؟! سلمان گفت: اینطور که تو فکر می‌کنی نیست، زیرا من از حبیب خود رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: من بات علی طهر، فکانما احیی اللیل کله.

هر کس با طهارت (یعنی وضو یا غسل یا تیمم) سر به بستر خواب گذارد، مثل این است که همه شب را به شب زنده‌داری و عبادت پرداخته است، و من هر شب، با طهارت می‌خوابم.

مرد گفت: اما چگونه در هر روز ختم قرآن می‌کنی، در حالی که من بیشتر روزها تو را ساکت دیده‌ام؟ سلمان پاسخ داد: اینطور که تو می‌پنداری نیست، چون من از حبیب خود رسول خدا(ص) شنیدم، که به علی(ع) می‌فرمود: ای ابوالحسن! وضع تو در میان امت من، مثل «قل هو الله احد» است، که هر کس یک بار آن را بخواند ثلث قرآن را خوانده، هر کس دوبار آن را بخواند، دو ثلث قرآن را خوانده، و هر کس سه بار آن را بخواند، همه قرآن را تلاوت کرده است.

رسول خدا(ص) فرمود: ای علی(ع)! هر کس تو را فقط با زبان دوست‌بدارد، یک ثلث ایمان را دارد، هر کس تو را با زبان و قلب دوست‌بدارد، دارای دو ثلث ایمان خواهد بود، و هر کس تو را با زبان و قلب دوست‌بدارد، و با ست‌خویش هم تو را نصرت دهد، به مقام ایمان کامل دست‌یافته است.

باری، ای علی جان! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث داشت، اگر مردم روی زمین، آنطور که اهل آسمان به تو محبت می‌ورزند، تو را دوست داشته باشند، خداوند هیچکس را عذاب نخواهد کرد.

آن‌گاه سلمان ادامه داد: من در هر روز، سه بار سوره قل هو الله احد، را می‌خوانم، و آن مرد هم که گویی سنگ در دهانش قرار گرفته، ساکت شد و با ناراحتی آنجا راترک کرد (۷).

۵ - شوخی امام علی(ع)

در برخی از منابع تاریخی، راجع به شوخی امام علی(ع) با سلمان فارسی می‌خوانیم: پیامبر(ص) و امام علی(ع) در جایی نشسته و مشغول خوردن خرما بودند، و سلمان فارسی نیز در آنجا حضور داشت.

امام علی(ع) از باب مزاح هسته خرمایی را، به طرف سلمان انداخت، اما سلمان که این عمل را شوخی آن حضرت پنداشته بود، خطاب به رسول خدا(ص) گفت: ملاحظه می‌کنی، امام علی(ع) در حالی که جوان است، با من پیرمرد شوخی می‌کند؟

امام علی(ع) با شنیدن سخن سلمان فرمود: آیا داستان «دشت ارژن» را فراموش کرده‌ای؟.. (۸). «دشت ارژن، دشت وسیعی است در مغرب شیراز، از مناطق بیلاقی شهرستان «کازرون» و دارای مناظر با صفا» (۹) در کشور ایران، و آن روزی که داستان شوخی امام علی(ع) و سلمان صورت گرفته، آنان در مدینه بوده‌اند. در دنباله داستان هم آمده: روزگاری سلمان در آن دشت گرفتار شیر درنده شده و علی(ع) او را نجات داده است (۱۰).

اما تحمل و تحلیل این داستان، در حالی که طبق این متن تاریخی، دهها سال قبل از ولادت امام علی(ع) صورت گرفته، چگونه قابل قبول می‌باشد؟

همانطور که «محدث نوری» هم اعتراف کرده، طبق بیان پیغمبر(ص) که فرموده: فضایل و امتیازات علی بن ابی‌طالب(ع) در پیشگاه خداوند، آن قدر زیاد است، که قرآن کریم آن را بیش از اندازه شمارش، اعلام نموده است (۱۱) فقط از راه عالم ماورایی و معجزه آن امام عظیم‌الشان، قابل توجیه خواهد بود.

۶ - روی سنگ داغ!

در بیانی می‌خوانیم: یک روز رسول خدا(ص)، سلمان فارسی و ابوذر غفاری را که از یاران بلند مقام و ممتاز آن حضرت بودند، نزد خویش فرا خواند و به هر یک مبلغ پولی هدیه داد. سلمان وقتی حضور پیامبر(ص) را ترک گفت، پولی را که دریافت داشته بود، در مسیر خود میان بی‌نویان و تهی دستان تقسیم کرد، اما ابوذر آن پول را، صرف‌مخارج معاش و زندگی خویش نمود. روز بعد که آن حضرت آن دو را دعوت نموده بود، دستور داد سنگی را با آتش داغ کنند و سلمان و ابوذر بالای آن رفته، توضیح دهند با پولی که دریافت‌داشته‌اند، چه کرده‌اند؟ سلمان، روی سنگ داغ رفت و قبل از آن که گرفتار ناراحتی و آسیبی شود، به‌طور سریع گفت: انفتت فی سبیل الله.

پولی را که به من دادی، در راه خدا به نیازمندان پرداخت کردم. اما وقتی نوبت به ابوذر رسید، بالای سنگ قرار گرفت و خواست موارد مصرف‌دریافتی خود را بیان کند، داغی سنگ به او مهلت نداد و قبل از آن که بتواند حساب خود را پس بدهد، از سنگ پایین آمد! رسول خدا(ص) فرمود: ای ابوذر! تو را مورد عفو قرار دادم، اما این را بدان، کسی که طاقت تحمل این سنگ داغ را ندارد، هرگز نمی‌تواند حرارت آتش دوزخ را تحمل کند (۱۲).

البته توجه داریم، که مقام سلمان و ابوذر خیلی از این مراحل بالاتر بوده، رسول خدا(ص) آنان را خوب می‌شناخت و آنان هم در مراحل مختلف سخت و طاقت‌فرسا، امتحان خود را داده، و ایمان و زهد و صداقت و عدالت‌خویش را، بارها به اثبات رسانده بودند، و اگر پیامبر(ص) چنین آزمایشی را از آنان به عمل آورده‌باشد، عمدتاً به منظور عبرت و آموزش دیگران بوده است.

۷ - ملاقات ابوذر

ابی سخيله، می‌گوید: من با سلمان فارسی رحمه الله علیه، اعمال حج را انجام دادیم، و به هنگام بازگشت، در «ربذه» به ملاقات ابوذر غفاری رفتیم.

ابوذر، به ما گفت، پس از مرگ من ناچار فتنه‌ای به وجود می‌آید، در آن زمان به کتاب خداوند، و بزرگمرد علی بن ابی طالب(ع) پناه برید و ملازم او باشید، زیرا من در حضور رسول خدا(ص) بودم و شنیدم که می‌فرمود: علی(ع) اول کسی است که به من ایمان آورده، اول کسی است که نبوت مرا تصدیق نموده، و اول کسی است که در روز قیامت، با من دست‌خواهد داد.

علی(ع) صدیق اکبر است، او فاروق این امت می‌باشد، زیرا میان حق و باطل راجدا می‌کند، او سرپرست اهل ایمان است، در حالی مال و ثروت سرپرست (وصاحب اختیار) منافقین می‌باشد (۱۳).

ابوذر غفاری، صحابی بزرگ رسول خدا(ص) از سوی «عثمان بن عفان» به «ربذه» تبعید شد، و به سال سی و دو هجری، در همان مکان دور افتاده بیابانی (که در مسیر (سابق) مکه ۱۲۵ کیلومتر با مدینه فاصله دارد) غریبانه و مظلومانه، جان سپرد (۱۴).

اما این که «علامه مجلسی» ملاقات سلمان فارسی با ابوذر را بعید می‌داند، و احتمال می‌دهد ملاقات کننده «سلمان بن ربیع» بوده، چون ورود «سلمان فارسی» بعد از خروج ابوذر از «ربذه» به «مدینه» بعید می‌باشد. (۱۵) باید گفت این احتمال علامه مجلسی رحمه الله تعالی علیه، نمی‌تواند احتمال قابل اعتباری باشد، زیرا در متن خبر، که شیخ طوسی نیز آن را روایت کرده، (۱۶) سخنی از بازگشت سلمان فارسی «به مدینه» به میان نیامده است.

اضافه بر این، آن روزگاری که سلمان بر «مداین» فرمانداری می‌کرده، مقام اومناع از حج نمی‌گردیده است، و می‌توان گفت، سلمان به هنگام رفتن به مکه یابازگشت، به ملاقات ابوذر توفیق یافته است. به هر حال، سراسر زندگی سلمان، این اعجوبه پارسی و صحابی ممتاز پیامبر(ص) داستانهای عبرت‌آموز است و فوق‌العادگی دارد، و گویا بدین خاطر است که، فرقه‌هایی مانند: غلات، گروهی از صوفیان و فرقه‌های دیگری خواسته‌اند فقط جنبه‌های عرفانی و کرامات او را ملاک عمل قرار دهند، و با عدم توجه به جنبه‌های فقه‌ای و جهاد و فرهنگ عمیق و همه جانبه او، راه افراط و انحراف را پیش گیرند. باری، این جهت هم خود عبرتی است، چنانکه داستان «ایوان مداین» هم عبرتی است، و «حکیم خاقانی» درباره آن سروده است:

هان این دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان ایوان مداین را، آئینه عبرت دان
یک ره، ز ره دجله، منزل به مداین ران وز دیده دوم دجله، بر خاک مداین ران
وز آتش حسرت بین، بریان جگر دجله خود آب شنیدستی، آتش کندش بریان
هر گه به زبان اشک، آوازه ایوان را تا آنکه بگوش دل، پاسخ شنوی ز ایوان
دندان هر قصری، پندی دهنه نو، نو پند سر دندان، بشنو ز سر دندان
گوید که تو از خاکی، ما خاک توئیم اکنون گامی دو سه برمانه، اشکی دوسه هم بفشان
از نوحه جغدالحق، مائیم به دردسر از دیده گلابی کن، دردسر ما بنشان
آری، چه عجب داری، کاندرا چمن گیتی؟ جغداست پی بلبل، نوحه است پس از الحان
این است همان درگه، کو راز شهان بودی دیلم ملک بابل، هند و شه ترکستان
این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم خاک در او بودی، ایوان نگارستان
از اسب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان
مست است زمین زیر، خورده است به جای می درکاس سر هرمز، خون دل نوشروان
پرویز به هر بزمی، زرین تره گستردی کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین بر باد شده یکسر، در خاک شده پنهان
پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گوی زرین تره کو؟ بر گور، و «کم ترکوا» بر خوان
گویی که کجا رفتند، این تاجوران یک یک؟ زایشان شکم خاک است، آبستن جاویدان
خون دل شیرین است، آن می که دهد رزبان ز آب و گل پرویز است، آن خم که نهد دهقان
از خون دل طفلان، سرخاب رخ آمیزد این زال سفید ابرو، زین نام سیه پستان

پی نوشتہا:

۱. نفس الرحمن، ص ۵۴۶، تنبیہ الخواطر، ج ۱، ص ۲.
۲. سورہ حج، آیہ ۲۱.
۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۶، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۹، امالی شیخ مفید، ص ۷۹.
۴. صفوۃ الصفوۃ، ج ۱، ص ۲۱۶، طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۶۱.
۵. روضۃ الواعظین، انوار النعمانیہ، فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، ص ۱۲۶.
۶. سورہ انعام، آیہ ۱۶۰.
۷. الدرجات الرفیعہ، ص ۲۱۳، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۸، امالی شیخ صدوق، ص ۲۲.
۸. نفس الرحمن، ص ۱۱۸.
۹. فرہنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۴۱۶.
۱۰. نفس الرحمن، ص ۱۱۸.
۱۱. نفس الرحمن، ص ۱۱۹، الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳.
۱۲. خزینۃ الجواہر، ص ۱۵۰، سلمان فارسی، ص ۱۰۴.
۱۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۲۴.
۱۴. بہجۃ الآمال، ج ۲، ص ۵۹۷.
۱۵. امالی شیخ طوسی، ص ۹۱.
۱۶. امالی شیخ طوسی، ص ۹۱.

فصل ۱۳: کرامات اعجاز گونه

کرامات اعجاز گونه

بحث کرامت اولیای الهی، یعنی این که از آنان اعمال فوق العاده‌ای صورت گیرد، که از عهده دیگران ساخته نباشد، از نظر قرآن و احادیث دینی، بحث کلامی عمیق و دامنه‌داری است.

از آنچه تا به حال در این کتاب درباره سلمان فارسی خواندیم، او را صحابی بزرگ و ممتاز رسول خدا(ص)، و از اولیای برجسته الهی یافتیم. رسول خدا(ص) فرموده: هر امتی محدثی دارد، و محدث امت من سلمان است، وقتی هم معنای محدث را از آن حضرت سؤال کردند، آن حضرت فرمود: محدث کسی است که از آنچه از نظر مردم پنهان است و بدان احتیاج دارند، خبر می‌دهد.

وقتی هم این مقام مورد تعجب افراد قرار گرفت، که این کار چگونه می‌تواند صورت گیرد، آن حضرت فرمود: لانه قد علم من علمی ما هو فی قلبه.. (۱).

علمی که در قلب محدث قرار دارد، از علم من سرچشمه می‌گیرد.

بار دیگری هم، که عمل فوق العاده‌ای از سلمان سر می‌زند، و حتی «مقداد» هم طاققت فهم و درک آن را ندارد، رسول خدای فرماید: سلمان یطیع الله و رسوله و امیر المؤمنین، فیطیعه کل شیء و لا یضره شیء (۲).

سلمان کسی است که اطاعت خدا و رسول و امیر مؤمنان را می‌کند، و با این وضع همه چیز هم از سلمان اطاعت می‌کند، و هیچ چیزی به او زیان نمی‌رساند.

به هر حال، طبق روایات فراوانی، سلمان «اسم اعظم الهی» را می‌دانسته (۳) و به علم اول و آخر آگاه بوده (۴) و به خاطر این عنایات الهی، و رسول خدا(ص) و این که وی دهها سال در علوم انجیل و قرآن و عرفان و معرفت الهی ریاضت کشیده و مراحل معنوی دامنه‌داری را پیموده است، به مراتب بلند، معنویت عظیم و توانایی فوق العاده‌ای دست یافته، که از او کرامات و فوق العاده‌هایی نیز سرزده، که نمودار تصرف وی در اشیاء و عناصر این عالم، و اطلاع و آگاهی او از عالم غیب و آینده بوده است.

فراست و تیز هوشی

در کنار دلایل بالا برای فوق العادگی سلمان، موضوع «فراست و تیز هوشی مؤمن» نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد.

بر این اساس، وقتی خداوند متعال، داستان هلاکت دردناک فوق العاده «قوم لوط» را بیان می‌کند، به دنبال آن می‌فرماید: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین (۵).

در این داستان، نشانه‌هایی، برای متوسمین وجود دارد.

در تفسیر «متوسمین» که آیا چه گروهی هستند، ابونعیم، بخاری، ترمذی، ابوسعید خدری، ابن جریر، و ابن عباس، می‌گویند: آنان افراد بافراست و تیزهوشی می‌باشند، که از دانایی و بینش فوق العاده‌ای برخوردار هستند (۶).

آن‌گاه برای تایید نظریه خود احادیثی را می‌آورند، که سه نمونه از آن بدین قرار است:

۱ - رسول خدا(ص) فرموده: ان لله عباد، يعرفون الناس بالتوسم (۷).

خداوند بندگانی دارد، که (وضع روحی و روانی) مردم را با فراست و هوشیاری می‌شناسند.

۲ - رسول خدا(ص) فرموده: اتقوا فراسة المؤمن، فان المؤمن ينظر بنور الله.. (۸).

مواظب هوشیاری مؤمن باشید، زیرا شخص مؤمن با نور الهی، به اشیاء می‌نگرد.

۳ - همچنین آن حضرت فرموده است: احذروا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنور الله، و ينطق بتوفيق الله (۹).

مراقب تیز هوشی و فراست مؤمن باشید (آگاهانه و حکیمانه با او برخورد کنید) چون شخص مؤمن با نور خداوند (که بر درون او پرتو افشانی نموده، به مسائل) نگاه می‌کند، و با عنایت و حمایت خداوندی، لب به سخن می‌گشاید.

بنابراین، مؤمن و به خصوص مؤمن ممتازی چون سلمان فارسی، اضافه برجتهائی که در بالا بیان شد، و در روایتی هم امام باقر(ع) سلمان را از متوسمین شمرده (۱۰) وی به کرامات و فوق العادگی‌هایی دست‌یافته است، که در فصلهای مختلف این کتاب، به خصوص در فصل «حکمت و فقاہت» مواردی از آن را مطالعه کردیم.

تحصیل فراست

درباره منشا و تحصیل موهبت فراست و تیز هوشی، اگر چه جنبه الهی و ماورایی آن در بالا روشن گردید، در عین حال مناسب خواهد بود، توضیح «فخرالدین طریحی» فقیه، اصولی، کلامی، مفسر و محقق بزرگ متوفای ۱۰۸۷ هجری را مورد دقت قرار دهیم:

طریحی، وقتی می‌خواهد حدیث: اتقوا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنور الله، رامعنا کند، می‌نویسد: فراست دو گونه است: یک نوع آن است که «خداوند آن را» در دل‌های اولیای خود قرار می‌دهد، و آنان بدین وسیله می‌توانند، با حدس و گمان و به‌صورت کرامت، به برخی از اوضاع و احوال مردم آگاهی پیدا کنند. و نوع دوم، حالتی است که افراد، با دلایل و برهان و تجربه‌ها و ریاضتهای اخلاقی و عرفانی، می‌توانند بدان مرتبه دست‌یابند (۱۱).

بنابراین، قبل از آن که نمونه‌های دیگری از کرامات سلمان را مورد مطالعه قرار دهیم، در زمینه تجارب و ریاضتهای اخلاقی و عرفانی، برای رسیدن به مقام والای انسانی و خدایی، چه خوب است، با «سعدی شیراز» هم نوا شویم، که سروده‌است:

طیران مرغ دیدی، تو ز پایبند شهوت به درآی تا ببینی، طیران آدمیت
اگر این درنده خویی، ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی، به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی، که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است، مکان آدمیت (۱۲)
چنانکه مناسب خواهد بود، با «سید احمد هائف اصفهانی» هم نغمه شده، و این گونه سرش سر دهیم:
چشم دل باز کن، که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق، گلستان بینی
آنچه بینی، دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت، همان بینی
دل هر ذره‌ای، که بشکافی آفتابیش، در میان بینی (۱۳)
اکنون نمونه‌هایی از «کرامات» و اعمال فوق العاده، و خارق عادت، سلمان فارسی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱ - سخن از کربلا و...

«مسیب بن نجبه فزاری» که از سران عراق بوده می‌گوید: وقتی سلمان فارسی درحالی که والی «مداین» بود، از مدینه به عراق می‌آمد، ما با جمعیتی به استقبال اورفتیم، همچنانکه به طرف عراق می‌آمدیم، به «کربلا» رسیدیم. سلمان پرسید، این سرزمین چه نام دارد؟
جواب دادند: این سرزمین کربلا نامیده می‌شود.

سلمان، با شنیدن این نام گفت: هذا مصارع اخوانی، هذا موضع رحالهم، هذا مناخ رکابهم، هذا مهراق دمائمهم، یقتل فی هذه الارض خیر ابن الاولین، و یقتل بهاخیر الآخیرین.. (۱۴).
این قتلگاه برادران من است، و این جایگاه به زمین نهادن بار و بنه آنهاست و این خوابگاه سواران سپاهی آنهاست، این محل ریخته شدن خون آنهاست، در این سرزمین فرزند بهترین پیغمبران و بهترین بازماندگان کشته می‌شود.

از آن جا عبور کردیم تا این که به «حروراء» رسیدیم، سلمان گفت: نام این سرزمین چیست؟
در جواب او گفتند: نام این سرزمین «حروراء» است.

سلمان گفت: در این سرزمین، شرورترین اولین و آخرین، قیام می‌کنند!
«حروراء» صحرايي بود، به کنار «کوفه» که دوازده هزار نفر از یاران علی(ع) پس از پایان جنگ «صفین» و برقراری «حکمیت» و پذیرش دردمندان آن از سوی علی(ع) با شعار «حکومتی غیر از حکومت خدا وجود ندارد، و در معصیت خالق اطاعت مخلوق مجاز نیست» علیه امام علی(ع) سر به شورش برداشتند» (۱۵).

رسول خدا(ص) نیز درباره این گروه، که به «خوارج نهروان» موسوم گردیدند، فرموده بود: انهم یمرقون من الدین، کما یمرق السهم من رمیه، و ان بین اعینهم لاثر السجود، و کثیر الصلاة و القرائة (۱۶).

آنان گروهی هستند، که از دین خارج می‌شوند، همانطور که تیر از کمان بیرون می‌جهد، میان پیشانی آنان هم اثر (پینه) سجده وجود دارد، و زیاد نماز و قرآن می‌خوانند!

فرماندهی خوارج نهروان را «شبت بن ربیع تمیمی کوفی» به عهده داشت، که یک روز مؤذن خانم «سجاح» بود و علیه رسول خدا(ص) می‌جنگید.

بعد، توبه کرد و مسلمان شد.

بعد، به گروهی که «عثمان» را به قتل رساندند، کمک می‌کرد.
 بعد، به گروه یاران علی(ع) پیوست.
 بعد، به گروه «خوارج» ملحق شد و علیه علی(ع) می‌جنگید.
 بعد، از کار خود پشیمان شد و توبه کرد!
 بعد، به کربلا رفت و در به شهادت رساندن حسین(ع) شرکت داشت.
 بعد، به یاران «مختار ثقفی» پیوست، و به خونخواهی حسین اقدام نمود.
 بعد، رئیس پلیس «کوفه» گردید.
 بعد، در کشتن «مختار ثقفی» شرکت داشت.
 و سرانجام، در هشتاد سالگی از دنیا رفت (۱۷).

امام علی(ع) برای موعظه «خوارج» عبدالله بن عباس، را فرستاد، خود نیز آنان را از جمود فکری و یاغی‌گری باز می‌داشت، اما بالاخره آنان که زمزمه تلاوت قرآن و پیشانی‌های پینه بسته فریکارانه و بی محتوایی داشتند، زیر بار حق نرفتند، و امام(ع) ناچار به جنگ با آنان اقدام کرد، از سپاه او نه نفر به شهادت رسیدند، و از «خوارج» جز نه نفر که باقی ماندند، بقیه آنها در یک نیمه روز به قتل رسیدند.
 این جنگ، در روز «نوروز» مطابق با هشتم صفر سال سی و سوم هجری پایان یافت و غنیمت‌های فراوانی به ست‌یاران و پیروان علی(ع) افتاد (۱۸).

بارگاه اسلام

کاروانیانی که از عراق به استقبال سلمان فارسی رفته بودند، راه خود را به طرف «کوفه» ادامه می‌دادند، تا این‌که به «بانقیاء» رسیدند، از آنجا نیز عبور کردند و به «کوفه» وارد شدند.
 سلمان گفت: اینجا کوفه است؟ افراد پاسخ مثبت دادند.
 آن‌گاه سلمان گفت: کوفه «قبه اسلام» است (۱۹).

«بانقیاء، همان «قادسیه» است، که در مغرب کوفه واقع شده، و بین آنها پانزده فرسخ فاصله است، بانقیاء، آخرین مرز سرزمین عرب که «عذیب» است، و اول حدود «سواد عراق» می‌باشد، که وقتی انسان از آنجا خارج می‌شود، مشرف به «نجف» می‌گردد» (۲۰).

شیخ صدوق، از علی(ع) روایت می‌کند، که آن حضرت فرمود: ابراهیم خلیل(ع) از «بانقیاء» عبور می‌کرد، در آن سرزمین زلزله زیاد می‌آمد، اما شبی که ابراهیم(ع) در آنجا ماند، زلزله نیامد، مردم گفتند: چرا دیشب زلزله نیامد؟ عده‌ای جواب دادند: دیشب پیرمردی با غلام خویش در اینجا اقامت داشته است. کسی گفت: او را بیاورند، وقتی آن پیرمرد حاضر شد، گفتند: ای مرد این‌جا پیوسته زلزله می‌آمد، اما دیشب که تو اینجا مانده بودی زلزله‌ای واقع نشد، بنابراین، از تو درخواست می‌کنیم، در این‌جا اقامت کنی، و هر خواسته‌ای داشته باشی ما انجام می‌دهیم.

ابراهیم(ع) گفت: این سرزمین را به من بفروشید، تا دیگر زلزله به سراغ شما نیاید، آنان قبول کردند، اما ابراهیم(ع) گفت: من این سرزمین را در صورتی تحویل می‌گیرم، که قیمت آن را از من بگیری، آنان تسلیم شدند و گفتند: هر چه خودمی‌خواهی پرداخت کن، ابراهیم(ع) هفت گوسفند ماده با چهار بچه، به آنان تحویل داد، و بدین مناسبت آن سرزمین «بانقیا» نامیده شد، زیرا در زبان «نبطی» به «میش» و گوسفند ماده، «بانقیا» گفته می‌شود.

وقتی آن سرزمین خریداری شد، غلام ابراهیم(ع) به آن حضرت گفت: ای خلیل‌الرحمان! این سرزمین بدون زراعت و غیر قابل گوسفند داری را، برای چه می‌خواهی؟

ابراهیم(ع) گفت: آرام باش! خداوند متعال از این سرزمین، هفت هزار نفر رامحشور می‌گرداند، که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، و هر یک از آنان برای دیگران هم شفاعت می‌کنند (۲۱).

اما «ابن ادريس» در کتاب «سرائر» می‌نویسد: این سرزمین «بانقیا» نامیده شده، چون ابراهیم(ع) آن را به صد گوسفند خریداری کرد، و «با» در زبان «نبطی» به معنای «صد» و «نقیا» به معنای گوسفند، آمده است.

همچنین، «ابن ادريس» و دیگران می‌گویند: قادسیه، بدین جهت نامگذاری شده، که حضرت ابراهیم(ع) برای قداست آن دعا کرده، تا محل حاجیان باشد، و گفته است: سرزمین مقدس، یعنی مکان پاکی باش.

کوفه، همان شهر معروفی است، که آن را «سعد بن ابی وقاص» به سال هفدهم هجری، در زمان خلافت «عمر بن خطاب» پس از کشته شدن «رستم فرخ زاد» فرمانده سپاه «یزدگرد» که با بیش از پنجاه هزار نفر در «قادسیه» کشته شدند، به صورت شهر درآورد.

برای نامگذاری این شهر به «کوفه» در روایات مطالبی آمده است:

ابو سعید خدری، می‌گوید: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: الكوفةُ جمجمةُ العرب، و رمح الله تبارک و تعالی، و کنز الایمان (۲۲).

کوفه، جرمه عرب، نیزه خداوند و گنج ایمان است.

جرمجه، عضو مهم بدن انسان است، که در بالای تن قرار گرفته، و چون در کوفه، بزرگان و اشراف عرب سکونت داشتند، بدین مناسبت این شهر «جرمجه عرب» نام گرفته. «رمح الله» یعنی نیزه خداوند، این تعبیر

هم بدین خاطر است، که خداوند در کوفه بلاها را از عرب دفع می‌گرداند. (۲۳) «گنج ایمان» هم شاید بدین جهت باشد، که امام صادق(ع) فرموده: کوفه، روضه‌ای از روضه‌های بهشت است، قبر آدم و نوح(ع) و ابراهیم(ع)

و قبرهای سیصد و هفتاد پیغمبر(ع) و ششصد وصی، و قبر سید اوصیاء امیرمؤمنان(ع) در آن جا قرار دارد (۲۴).

البته، این معنا هم فراموش نشود، که همان سرزمینی را که ابراهیم(ع) خریداری کرد، امیر مؤمنان(ع) هم آن را از کشاورزان، به چهار هزار درهم خریداری نمود (۲۵).

۲ - نوید لذت عاشورا

به سال سی و دو هجری، که نه سال از خلافت «عثمان» می‌گذشت، وقتی سلمان و زهیر بن قین بجلی، از غزوه «بلنجر» پایتخت «خزر» که بعد به «آتل» تغییر نام داده شد (۲۶) و در سواحل غربی دریای «خزر» بوده

(۲۷) با به دست آوردن غنائم فراوان باز می‌گشتند، سلمان به «زهیر» و سایر همراهان خود گفت: آیا از این که خداوند شما را به پیروزی رسانده و غنیمت به دست آورده‌اید، خوشحالی‌اید؟ گفتند: آری، چنین است.

سلمان، ادامه داد: این خوشحالی به جاست، اما: اذا درکتم سید شباب آل محمد، فکونوا اشد فرحا بقتالکم معہم، مما اصبتہم الیوم من الغنائم...

آن‌گاه که سید جوانان آل محمد (ص) را درک کردید، و به همراه آنان به جنگ و قتال پرداختید، باید خوشحالی و لذت آن، از این پیروزی و غنیمت، برای شما بیشتر باشد، بنابراین، من شما را به خدا می‌سپارم (۲۸).

آری، این سروش سلمان به سال سی و دو هجری در گوش «زهیر بن قین بجلی» عثمانی طنین می‌افکند، آن روز هم که حضرت سیدالشهدا (ع) او را به یاری می‌طلبید، سال شصت هجری بود، و «زهیر» هم وقتی از مکه بر می‌گشت بر اساس تفکر «عثمانی» تصمیم طفره رفتن از یاری آن حضرت را داشت، اما دعوت حسین (ع) او را به یاد سروش «سلمان» که یک کرامت محسوب می‌گردید، انداخت و «زهیر» به سپاه حسین (ع) پیوست و جهاد کرد و به لذت یاری حسین (ع) و شیرینی شهادت دست‌یافت (۲۹).

۳ - از جنگ «جمل»

«حسن بن حماد» روایت می‌کند: سلمان هر گاه شتری را که به «عسکر» موسوم بود، می‌دید آن را مورد ضربه قرار می‌داد!

به او گفته می‌شد: ای ابو عبدالله! از جان این حیوان چه می‌خواهی؟!

سلمان جواب می‌داد: این حیوان نیست، بلکه «عسکر بن کنعان جنی» است! به صاحب آن هم می‌گفت: ای مرد ساده لوح! شتر تو اکنون برای تو سودی ندارد، بلکه با این شتر به وادی «حواب» می‌روی، و آنچه را منظور توست، به دست می‌آوری! (۳۰).

در حدیثی که «ابو بصیر» آن را از امام صادق (ع) روایت کرده، آن حضرت فرموده: این شتر را به هفتصد درهم خریداری کرده بودند، و شیطانی بود، که بدین صورت درآمد بود! (۳۱).

«حواب» سرزمینی بود، از دیار «ربیعہ» که از منزل‌های بین راه «مکه» و «بصره» محسوب می‌گردید، و عایشه دختر ابوبکر، وقتی از «بصره» بیرون آمده بود، در «حواب» ماندگار شد. رسول خدا (ص) هم از قبل او را از «پارس کردن سگ‌های حوab بیم داده بود» (۳۲) وقتی هم کنار «آب حوab» سگ‌ها پارس کردند، عایشه متوجه سخن پیغمبر (ص) شد و تصمیم گرفت برگردد، اما هفتاد نفر برای او شهادت دادند، که اینجا «آب حوab» نیست، و در نتیجه پنجم جمادی الثانی سال سی و شش هجری میان یک سپاه سی هزار نفری به رهبری «عایشه» که بر شتری سوار بود، و امام علی (ع) به فرماندهی یک سپاه دوازده هزار نفری، در حالی که آن حضرت و دیگران عایشه را از این فتنه و خونریزی باز می‌داشتند، متأسفانه جنگ برادرکشی دو گروه مسلمان، به وقوع پیوست، که سوگمندانہ طبق روایات، از هر دو طرف درگیر، بیست هزار نفر کشته شدند! (۳۳) و چون عایشه در این جنگ بر شترن‌سوار شده بود، این نبرد «جنگ جمل» نام گرفت.

به هر حال، سلمان بر اساس بینش فوق العاده، یا بر اساس گفتار رسول خدا(ص) این واقعه بزرگ را پیش بینی کرده و اعلام خطر نموده بود!

۴ - آهوی کباب شده

داستان دیگری را که «سید علی خان مدنی شیرازی» متوفای ۱۱۲۰ هجری، در باب کرامت سلمان فارسی آورده، بدین قرار است:

سلمان با گروهی از یاران خویش، در جایی گرفتار گرسنگی شدید شدند، در آن حال آهویی را مشاهده کردند، سلمان آهو را فرا خواند و به آن گفت: کباب شو، تاما برای رفع گرسنگی از تو استفاده کنیم! آهو، با تقاضای سلمان کباب شد، و همه از آن خوردند و سیر شدند، بعد سلمان به استخوانهای آن گفت: به اذن خداوند حرکت کن! آهو حرکت کرد و راهیبابان را پیش گرفت، اما این عمل خارق عادت، موجب شگفتی و گفت و گوی همراهان قرار گرفت، ولی سلمان که به مقام قرب الهی نائل گردیده بود، برای آگاهی همراهان گفت:

کل من اطاع الله، فان الله یجیبه و یجیب دعوته.. (۳۴) .

هر کس اطاعت خداوند را کند، خداوند پاسخ او را می دهد، و دعای او را می پذیرد، چنانکه خود فرموده است: مرا بخوانید، تا خواسته شما را استجابت کنم (۳۵) .

۵ - جواب مردگان!

امام صادق(ع) روایت کرده است: سلمان از قبرستانی می گذشت، در آن جایستاد و به مردگان سلام داد، و بعد سؤال کرد: آیا می دانید امروز جمعه است؟

بعد به خانه آمد و در بستر خواب قرار گرفت، در عالم خواب کسی به او گفت: ای ابو عبدالله! امروز به دیدن ما آمدی، سلام کردی و ما هم جواب تو را دادیم، بعد سوال کردی: آیا می دانید امروز جمعه است؟ آری، ما می دانستیم، امروز جمعه است، و حتی می دانستیم مرغ پرنده در روز جمعه چه می گفت. سلمان پرسید: پرنده روز جمعه چه می گفت؟

آن گوینده جواب داد، می گفت: سبوح قدوس، رب الملائکة و الروح، سبقت رحمتک غضبک، ما عرف عظمتک من حلف باسماک کاذبا (۳۶) .

سبوح قدوس، ای پروردگار فرشتگان و روح، ای کسی که رحمت تو بر غضب تو مقدم است! کسی که به نام تو سوگند دروغ می خورد، عظمت تو را نشناخته است.

۶ - امانت سلام

اشعث بن قیس، از رهبران «یمن» و جریر بن عبدالله بجلی، از فرماندهان عرب، از نزد «عامر بن حارث خزرجی انصاری» معروف به «ابودردا» قاضی شام از سوی «عثمان»، در «مداین» به حضور سلمان رسیدند و سلام کردند و گفتند:

سلمان فارسی، تو هستی؟

سلمان جواب مثبت داد.

پرسیدند: حبیب رسول خدا(ص) و کسی که با آن حضرت مجلس سری و خصوصی داشت، تو می باشی؟

سلمان گفت: این را درست نمی دانم!

اشعث و جریر، از این پاسخ مشکوک شدند، و با خود گفتند: شاید این مرد سلمان مشهور نباشد! اما سلمان که متوجه مذاکره آنها شد، گفت: سلمان فارسی، صحابی رسول خدا(ص) و کسی که با آن حضرت نشست و برخاست داشته، من هستم، اما حبیب و یار واقعی رسول خدا(ص) کسی است، که با وی وارد بهشت شود، حال بگویید: دیگر چه می خواهید؟

آنان گفتند: ما از طرف برادر دینی تو، از شام آمده ایم.

سلمان پرسید: نام او چیست؟

آنان جواب دادند: ابودردا.

سلمان پرسید: هدیه ای را که «ابودردا» برای من فرستاده، آورده اید؟

آنان در جواب سلمان گفتند: او هدیه ای نفرستاده است.

سلمان ادامه داد: از خدا بترسید و هدیه او را تحویل دهید، و امانت را به صاحب آن رد کنید، زیرا هر کس از طرف او آمده، برای من هدیه ای آورده است.

آنان گفتند: سلمان! حقی را به گردن ما مگذار، مال و پول هر چه می خواهی، خود می پردازیم!

سلمان گفت: من از شما چیزی نمی خواهم، فقط امانت «ابودردا» را بدهید.

قیس و جریر، که پریشان شده بودند، گفتند: ابودردا، چیزی به ما نداده، فقط به ما گفت: سلمان کسی است که رسول خدا(ص) با او مجلس سری و خصوصی داشت، و در آن وقت کس دیگری را نمی پذیرفت، هر وقت به دیدن او رفتید، سلام مرا به او برسانید.

سلمان گفت: شما گمان می کردید، من چگونه هدیه ای را تقاضا می کردم؟ کدام هدیه بهتر از سلام است؟ سلام هدیه مبارک و رحمت از جانب خداوند است (۳۷).

۷ - ظهور امام غایب(ع)

امام صادق(ع) روایت کرده است: سلمان به شهر کوفه وارد شد، نگاهی به در و دیوار شهر انداخت و بلاها و حوادثی را که در آن شهر به وقوع می پیوست، به یاد آورد، از سقوط حکومت «بنی امیه» و حاکمانی که بعد از آنها به وجود می آیند و سقوط می کنند، سخن گفت.

بعد ادامه داد: اذا كان ذلك، فالزموا احلاس بيوتكم حتى يظهر الطاهر بن الطاهر المطهر ذوالغيبه.. (۳۸).
در چنین روزگاری، پلاس خانه‌های خود شوید (در خانه بنشینید و به عنوان قیام با امام معصوم، گرد کسی جمع نشوید) تا این که شخصیت پاکی که فرزند (امامان) پاک و پاکیزه است، و در غیبت به سر می‌برد، ظهور کند.

۸ - شهید کوفه

جابر بن یزید جعفی، از یکی از یاران امیر مؤمنان (ع) روایت می‌کند: سلمان فارسی به حضور امام علی (ع) رسید و به احوالپرسی با او پرداخت. امام فرمود: ای سلمان! من کسی هستم که همه افراد امت را به اطاعت خویش دعوت کردم، اما آنان راه کفران را پیش گرفتند و مستوجب عذاب شدند، در صورتی من گنجینه علم و هدایت این امت بودم، و هر کس به مقام من معرفت پیدا کند، در عالم بالا با من خواهد بود.

سلمان می‌گوید: در همان وقتی که علی (ع) مشغول سخن بود، حسن و حسین (ع) وارد شدند، آن‌گاه علی (ع) فرمود: ای سلمان! اینان دو گوشواره عرش الهی هستند، و به وسیله آنان بهشت نورانی می‌گردد، مادر آنان هم بهترین زنان است.

به هر حال، ای سلمان! خداوند درباره من از مردم پیمان گرفته است، و درستکار کسی است که مرا تصدیق کند، و دروغگو کسی است که مرا تکذیب نماید، و قهراوی در آتش جای خواهد داشت.

آری، من حجت‌بالغه الهی، و معجزه جاویدان خداوند، و سفیر سفرای آسمانی و مصلح امت هستم.
سلمان، با شنیدن این سخنان گفت: ای امیر مؤمنان! من شخصیت تو را در «تورات» و «انجیل» یافتم، پدر و مادرم به قربانت ای «شهید کوفه»! به خداوند سوگند، اگر این جهت نبود که مردم شوق زده شوند، یا به وحشت افتند و بگویند: خدا قاتل سلمان را رحمت کند، درباره تو سخنی را می‌گفتم، که افراد (از روی ناتوانی درک) به وحشت افتند و رمیده شوند، زیرا تو حجت الهی هستی، که به وسیله آن راه توبه آدم (ع) باز شد، و بدان وسیله یوسف (ع) از چاه نجات یافت.. (۳۹).

۹ - در دیگ غذا

در روایت دیگری می‌خوانیم: یک روز «مقداد» به خانه سلمان وارد شد و مشاهده کرد، دیگ غذا بدون این که هیضم و آتشی زیر آن باشد، می‌جوشد و غل می‌زند! مقداد که با دیدن این صحنه شگفت زده شده بود، گفت: ای ابو عبدالله! این دیگ بدون هیضم غل می‌زند! اما سلمان دو قطعه سنگ زیر دیگ گذاشت، و تعجب مقداد افزوده گشت!

ولی سلمان گفت: ای مقداد! تعجب مکن، مگر خداوند متعال نفرموده است: هیضم‌های دوزخ مردم و سنگ هستند؟ (۴۰) آن‌گاه دیگ به غل زدن ادامه داد تا جایی که محتوای آن سر می‌رفت!
سلمان به مقداد گفت: غذا را به هم بزن تا دیگ آرام شود.

مقداد گفت: برای این کار چیزی ندارم، ولی سلمان دست‌خود را در دیگ فروبرد، غذا را به هم زد و دیگ را آرام کرد!

خلاصه، این ماجرای فوق العاده و خارق عادت، برای مقدار به قدری تعجب آور بود، که به حضور پیامبر(ص) رسید و برای توضیح و آگاهی خود، آن را بازگونمود.

اما رسول خدا(ص) فرمود: سلمان اطاعت خدا و رسول خدا و امیرمؤمنان(ع) رامی کند، فیطیعه کل شیء و لا یضره شیء.

وقتی هم سلمان به حضور آن حضرت رسید، فرمود: سلمان! نسبت به برادر مسلمان خود مدارا کن (۴۱) (کاری را که تحمل آن را ندارد، انجام مده).

۱۰ - سخن روی آب!

وقتی سپاه اسلام، به فرماندهی «سعد بن ابی وقاص» برای فتح مداین، می خواست از «دجله» عبور کند، ارتش دشمن پلها و وسایل رفت و آمد را نابود کرده بود، ناچار سپاهیان مسلمان می بایست به آب بزنند.

سعد وقاص، که از اسب راندن به داخل نهر وحشت داشت، در کنار خود سلمان فارسی را مشاهده کرد، که این گونه زیرگوش او، سروش امداد بخش سر می دهد:

ناراحت نباش، اسلام دین حق و جدید است، دریاها هم چون خشکی در برابر آن تسلیم می شوند، به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، این سپاه همانطور که گروه گروه به نهر وارد می شوند، گروه گروه هم به سلامت از آن بیرون خواهند رفت (۴۲).

آری، عنایت خداوند و تاثیر نفس مسیحایی سلمان فارسی، موجب گردیده، که سپاه اسلام با اسبهای خویش وارد نهر شوند، و تاریخ هم درباره آنان بنویسد، گویی پهنه نهر خروشان به صورت طبقی در آمده بود، و مسلمانان مجاهد روی آب با هم مشغول گفت و گو بودند و عبور می کردند، هم چنانکه از روی خشکی عبور می کردند (۴۳).

و به هر حال، این هم برگ دیگری از پرونده بزرگ کرامتهای سلمان است.

توضیح لازم

اگر چه در آغاز این فصل، معنای کرامت و مراحل و منشا آن را مورد بررسی قرار دادیم و جایگاه «کرامت» و «مقام بلند و عرفانی سلمان» را به عنوان صحابی ممتاز و پاکبخته و استثنایی رسول خدا(ص) نشان دادیم، اما توضیح این معنا هم لازم است که، افرادی چون «هرووتیز» به سال ۱۹۲۲ میلادی، راه تفریط را پیش گیرند، وبخاطر عدم توانایی از درک شخصیت معنوی و عرفانی سلمان، «سیره او را خرافه» (۴۴) و وجود او را افسانه پنداشته اند!

از سوی دیگر افرادی چون: «علی بن احمد» معروف به ابوالقاسم کوفی، متوفای سال ۳۵۲ هجری، راه افراط و «غلو» را پیش گرفته، مذهب «مخمسه» را به وجود آوردند، و وکالت مصالح عالم هستی را به دست پنج نفر: سلمان فارسی، مقداد، عمار یاسر، ابوذر غفاری، و عمروبن امیه ضمیری، دانستند، و مورد لعنت و نفرت خداوند قرار گرفتند (۴۵).

چنانکه «محمد بن علی بن محمد حاتمی» صوفی، حنبلی، معروف به «ابن عربی» متوفای ۶۳۸ هجری و مدفون در «دمشق» برای سلمان «مقام عصمت» بیان داشته است! (۴۶).

در صورتی که، نه سخن افسانه سرایان و خرافه سازان، معتبر و مستند است، و نظریه «غلو» پنداران و عصمت‌باوران»، بلکه سلمان فارسی، همان شخصیتی است، که رسول خدا(ص) و امامان معصوم(ع) در مراحل مختلف و با عبارات متعدد، او را معرفی نموده، و خود نیز با عنوان «بنده خدا» و مسلمانی مطیع خدا و رسول خدا(ص) و امام علی(ع) خویشان را معرفی کرده است (۴۷) منتهی مقامات عرفانی وی، و بخصوص کرامات و اعمال خارق عادت او، همانطور که رسول خدا(ص) فرموده: در سایه اطاعت محض از خدا، ریاضت نفسانی، آگاهی به کتابهای آسمانی، و تلقی از پیامبر(ص) که با عالم غیب ارتباط داشته، و بخشی از آن را به سلمان و دیگران منتقل نموده، صورت گرفته است.

چنان که اینگونه مقامها، برای بسیاری از «اولیای الهی» تحقق یافته، و برای آنان که در میدان عرفان، به رمز و راز عبودیت واقفند، چنین مقامها و کراماتی ممکن است پیش آید.

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست سخن شناس نه‌ای جان من، خطا اینجاست (۴۸)

درباره غلات

همانطور که در بالا مطالعه کردیم، متأسفانه گروهی با عنوان شیعه، غیر از عقایدتند و خلاف درباره پیامبر(ص) و امامان (ع)، درباره «سلمان فارسی» و برخی دیگر از اصحاب رسول خدا(ص) و امام علی(ع) به «غلو» و انحراف مبتلا شده‌اند.

البته، چنین عقاید و تفکرهای باطلی، در عصر پیغمبر(ص) و امام علی(ع) هم به‌طور پراکنده وجود داشت، اما در عصر امام صادق(ع) به رهبری ابوالخطاب «محمد بن مقلاص بن راشد منقری بزار» آنان به صورت یک گروه منسجم درآمدند، اما سخنان باطل و غلو آمیز آنان موجب گردید، که «عیسی بن موسی» والی کوفه، با آنان به جنگ اقدام نمود، و در سال ۱۳۸ هجری ابوالخطاب و هفتاد تن از یاران او را که به مسجد کوفه پناهنده شده بودند، آنان را به قتل رسانید، و جسد ابوالخطاب را هم به دار آویخت (۴۹).

وقتی هم خبر کشته شدن آنان به گوش امام صادق(ع) رسید، آن حضرت فرمود: خداوند ابوالخطاب و افرادی را که با او کشته شدند لعنت کند، خداوند افرادی از آنها را که باقی ماندند و همچنین کسانی را که نسبت به آنان رحم و عطف به خرج دهد، لعنت کند (۵۰).

در زمان امام علی(ع) هم بعد از «جنگ جمل»، هفتاد نفر از اهالی «سودان» نزد آن حضرت آمدند، او را خدا خواندند و در برابر او سجده کردند، اما هر چه امام علی(ع) آنها را از این عمل بازداشت، از عقیده و عمل انحرافی خویش دست‌برداشتند، ناچار آن حضرت به غلام خود «قنبر» دستور داد، هیزم آورد و آنان را در آتش انداختند (۵۱).

خلاصه، غلات، تحت عناوین «مخمسه» و «خطایه» یا هر عنوانی، از نظر امامان معصوم (ع)، بدترین خلق خدا، ملعون و منفور خدا و رسول خدا(ص)، منحرف و گمراه بوده، و حتی چنانکه مطالعه کردیم، کافر معرفی

شده‌اند. (۵۲) وکراماتی از سوی افرادی چون «سلمان فارسی» نباید آنان را از حد مؤمن مخلص، عارف پاک و اولیای الهی، برتر محسوب دارد.

پی‌نوشتها:

۱. نفس الرحمن، ص ۲۶۹.
۲. نفس الرحمن، ص ۳۵۳.
۳. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۰، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۶.
۴. نفس الرحمن، ص ۲۴۷.
۵. سوره حجر، آیه ۷۵.
۶. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۳.
۷. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۳، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۳.
۸. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۳، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۸۸.
۹. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۳، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۸۸.
۱۰. نفس الرحمن، ص ۳۶۷، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲.
۱۱. مجمع البحرین، چاپ قدیم، فرس، ص ۳۰۹.
۱۲. کلیات سعدی، ص ۳۸۹.
۱۳. بهار ادب، ص ۲۶.
۱۴. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۶، نفس الرحمن، ص ۲۵۶، بهجة الامال، ج ۴، ص ۴۱۸، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹.
۱۵. نفس الرحمن، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.
۱۶. نفس الرحمن، ص ۲۵۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۱۰.
۱۷. نفس الرحمن، ص ۲۶۰.
۱۸. نفس الرحمن، ص ۲۶۱.
۱۹. نفس الرحمن، ص ۲۵۶، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹.
۲۰. نفس الرحمن، ص ۲۵۶، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹.
۲۱. علل الشرایع، ص ۵۸۵، نفس الرحمن، ص ۲۶۲.
۲۲. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳، نفس الرحمن، ص ۲۶۲.
۲۳. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۱۷۳، و نفس الرحمن، ص ۲۶۲.
۲۴. فرحة الغری، ص ۷۰.
۲۵. نفس الرحمن، ص ۲۶۳.

۲۶. فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۲۷۷.
۲۷. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۳۹۱.
۲۸. نفس الرحمن، ص ۲۵۲، الارشاد، ص ۲۲۱، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۲۵۵، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۱۲.
۲۹. نفس الرحمن، ص ۲۵۲، الارشاد، ص ۲۲۱، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۲۵۵، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۱۲.
۳۰. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۳، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۳.
۳۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۳.
۳۲. نفس الرحمن، ص ۲۴۸.
۳۳. نفس الرحمن، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.
۳۴. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۱.
۳۵. سوره غافر، آیه ۶۰.
۳۶. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۵۵؛ نفس الرحمن، ص ۳۵۹؛ المحاسن للبرقی، ص ۱۱۹.
۳۷. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۲۱، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۱.
۳۸. الغیبة للطوسی، ص ۱۰۳، نفس الرحمن، ص ۲۶۴.
۳۹. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۹۳، نفس الرحمن، ص ۲۷۰، بهجة الامال، ج ۴، ص ۴۲۳.
۴۰. سوره بقره، آیه ۲۴.
۴۱. نفس الرحمن، ص ۳۵۳.
۴۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۷۲، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۹۹ رجوع کنید به فصل: درجبهه‌های جنگ (همین کتاب).
۴۳. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۷۲، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۹۹ رجوع کنید به فصل: درجبهه‌های جنگ (همین کتاب).
۴۴. سلمان پاک، ص ۷۶.
۴۵. هدیة الاحباب، ص ۴۲.
۴۶. نفس الرحمن، ص ۱۳۸، رجوع کنید، به ص ۸۳ همین کتاب.
۴۷. نفس الرحمن، ص ۳۵۳.
۴۸. دیوان حافظ، نشر حافظ نوین، ص ۹۲.
۴۹. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۲، تاریخ الامامیة، ص ۱۱۸.
۵۰. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۰.
۵۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵، ترجمه «امام علی» ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۷۸.
۵۲. رجوع کنید به تالیف دیگر اینجانب: اخلاق زندگی، بخش سوم، ص ۱۱۶ - ۱۱۹.

فصل ۱۴: استاندار مداین

استاندار مداین

تاج گران قیمت «کسری» و جواهرهای عتیقه و طلاهای پر قیمت، از غنیمتهای جنگی بود، که مسلمانان در فتوحات خویش، آن را به «مدینه» مرکز اسلام سرازیر کردند.

تاریخ در این باره آورده است: «در یکی از بزرگترین تالارهای «کاخ سفید» قالی بزرگ سپیدی دیده می‌شد، که صنعتگران ماهر ایرانی آن را مخصوص کاخ شاهنشاهی بافته بودند. این قالی «بهارستان کسری» نامیده می‌شد، دارای یکصد و پنجاه ذراع طول، هفتاد ذراع عرض، و تمام تار و پود آن زربافت و جواهر نشان بود. متن و حاشیه آن، بوستان و گلستانی را با درختها و انواع گل‌های رنگارنگ آن نشان می‌داد، ولی برگ درختها همه از زمرد، شکوفه‌ها از مروارید، و غنچه‌ها از یاقوت قرمز و لاجوردی و جواهرات دیگر ساخته شده بودند.

تلؤلؤ و درخشندگی فلزات و انعکاس آن، در تابلوهای سیمین و زرین دیوارها، باروشنایی که از پنجره‌های بالا به درون بارگاه می‌افتاد، موجی متحرک بسان حرکت ارواح، در آن نمایان می‌ساخت.

این همان قالی‌ای بود که، هنگام پیروزی مسلمانان، به دستور خلیفه آن را تکه‌تکه نمودند و میان سپاهیان تقسیم کردند، و یک قطعه آن به بیست هزار درهم فروش رفت.

ارزش مجموع اشیای گرانبهایی که از این کاخ به دست مسلمانان افتاد، به جزاشیای صنعتی و پنج‌یک غنائم که به «مدینه» فرستادند به قدری بود که، به هر یک از سپاهیان «سعد وقاص» مبلغ دوازده هزار درهم رسید، در حالی که سپاهیان سعدشصت هزار نفر بود» (۱).

جرجی زیدان، می‌نویسد: «از جمله چیزهایی که عربها در مداین یافتند، مقدارزیادی ظروف طلا و نقره مرصع (جواهر نشان) و تاج کسری، و جامه‌های دیبای زربافت جواهر نشان بود. دسته‌ای از مسلمانان صندوقی یافتند، که در آن اسبی از طلا و زینی از نقره دیده می‌شد، و دندان و یال آن اسب را، از یاقوت و زمرد به روی نقره درست کرده بودند، و سوار اسب تماما از نقره جواهر نشان بود.

در صندوق دیگر، شتری از نقره با پالان زربافت جواهر نشان قرار داشت. ازاشیای نفیسی که در «مداین» به دست مسلمانان افتاد، یکی بساط کسری است، که طول و عرض آن شصت ذراع در شصت ذراع بود، زمینه فرش طلا، و جویهای آب از انواع جواهرات، بر روی آن زمینه طلا دیده می‌شد، درختان و بوته‌هایی از نقره روی آن فرش ساخته بودند، که شاخه‌های آن طلا، و میوه‌های آن درختان از جواهرات گرانبه‌های رنگارنگ بود...» (۲).

بالاخره، لباسهای الوان و گرانبه‌ها، شمشیرها و زره‌ها و کلاه خودهای قیمتی و سلاح و مهمات فراوان جنگی، از غنیمتهای زیادی بود، که در «فتح مداین» که ماه صفر سال شانزده هجری واقع شد، به دست مسلمانان افتاد و به خزانه بیت المال سرازیر گردید (۳).

درباره نمونه دیگری از سرمایه‌های مهم دربار ساسانیان، جرجی زیدان می‌نویسد: در روز فتح مداین یک عرب بیابانی دانه یاقوت درشتی پیدا کرد، و برای فروش به این و آن نشان داد، و گوهرشناسی آن را به هزار درهم خرید، اما یاران وی که از این معامله باخبر شده بودند، او را ملامت کردند، که بهای گوهر بیش از اینها بوده است، عرب بیابانی گفت: باور کنید اگر عددی بیش از «هزار» می‌دانستم، آن رامی‌گفتم! (۴).

شکوه «کاخ سفید»

سرگذشت و سرنوشت «کاخ سفید» در «مداین» داستان خواندنی و آموزنده‌ای دارد. به اعتراف «مسعودی» انوشیروان پادشاه ساسانی، که چهل و هشت سال فرمانروایی (بر ایران آن روز داشت) کاخ سفید را بنا نهاد. (۵) خسرو پرویز، بیست و سومین پادشاه از سلسله ساسانی، و نوه انوشیروان، که سی و هشت سال (۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی) پادشاهی کرد، در آن می‌زیست (۶).

درباره وضع معماری و تشریفات فوق العاده این کاخ، تاریخ گزارش می‌دهد: «این کاخ و متعلقات آن، مساحتی را به پهنای سیصد گز، و درازای چهارصد گز پوشانده است. در این مساحت چند ساختمان مهم و باشکوه دیده می‌شد، درفاصله صد گز در شرق طاق، عمارت بزرگی بود، و در سمت جنوب طاق، ساختمان دیگری بود، که بعدها به «حریم کسری» معروف شد.

طاق کسری، یا «تخت خسرو» نمای شش اشکویی داشت، و با عظمت و ابهتی میان باغ قرار گرفته بود، این کاخ از مرمر سفید، و در دو سوی آن، طاق بیضی شکلی قرار داشت. نمای این ساختمان، به سوی شرق، و ارتفاع آن بیست و هشت گز واندی بود و پهنای طاق سی و پنج گز بود. این طاق که بدان ایوان نیز می‌گفتند، از آجرهایی ساخته شده بود، که درازای هر یک از آنها نیم ذرع و پهنای آن یک و جب بود.

این ساختمان دارای دوازده ستون مرمر، هر یک به بلندی چهل و پنج گز و نیم، حجاری و تزیین‌هایی که در سنگهای سپید پیشانی کاخ دیده می‌شد، نظرهای واردین را از درختها و گل‌های باغ می‌ربود، و به خود متوجه می‌ساخت!

تالار بزرگی در وسط کاخ قرار گرفته بود، که از یکصد و پنجاه پنجره بالای آن روشنی می‌گرفت، این تالار دارای شاه نشینهای گوناگون بود، که دیوارهای درونی وطاقهای آن، با تابلوهای سیمین و زرین پوشیده و منبت کاری شده بود. در سقف برجسته آن، ستاره‌هایی از طلای درخشان نصب گردیده بود، بگونه‌ای که حرکت سیارات را میان صور ۱۲ گانه «منطقه البروج» نشان می‌داد.

صورت درخت زندگانی، که طاووسها بر آن نشسته‌اند، و گلی شگفت انگیز در بالای سر آنها دیده می‌شد، نقشهای غنچه و گل و حیوانات، با رنگ آمیزی زیبا وزنده در یک طرف دیوار، و در طرف دیگر تصویر خسرو، که سوار بر اسب زرد رنگ بود، و جامه سبز به تن داشت، و تصاویر معرق (موزائیک) به چشم می‌خورد.

به هر حال، شمعدانهای زرین، قندیل‌های گوهر آگین، مجسمه‌های گوناگون، مجسمه‌های تمام نقره شتر و تمام طلای اسب، و پرده‌های گران قیمت با حاشیه مروارید، زینت و زیور این کاخ بزرگ شاهنشاهی را تشکیل می‌دادند (۷).

سقوط و سرنگونی

مداین، چنانکه در فصل «در جبهه‌های جنگ» مطالعه کردیم، مجموعه شهرهای هفتگانه‌ای بود، که در سی کیلومتری جنوب بغداد واقع بود، در جانب شرقی دجله قرار داشت (۸).

زمخسری می‌نویسد: ساختن «کاخ سفید» واقع در «مداین» حدود بیست‌سال طول کشید. (۹) خسرو پرویز، که مدت سی و هشت‌سال پادشاهی کرد، در حالی که در «مداین» پایتخت هفتصد ساله ساسانیان «درفش کاویانی» را برافراشته بودند و سلطنت می‌کرد، با جنگها و پیروزی‌های خویش کشور ایران را، تا انطاکیه، دمشق، اورشلیم، نواحی مصر، حبشه، جزیره قبرس، قسمتی از شمال غربی هندوستان، آسیای صغیر، عربستان، یمن، افغانستان، و ارمنستان، گسترش داد، گنجهای فراوانی به دست آورد، و حدود ۱۵۰۰ میلیون مثقال طلا و نقره گردآورده بود (۱۰).

جمعیت آن روز ایران را، در حدود یکصد و چهل میلیون نفر تخمین زده‌اند (۱۱) ولی این جمعیت عظیم به شکست کشیده شدند «در حالی که سربازان اسلام، در جنگ ایران و روم، به شصت هزار نفر نمی‌رسیدند» (۱۲) اما علل شکست و سقوط دولت «ساسانیان» چه چیزهایی بوده؟ با استفاده از منابع تاریخی، به طور خلاصه این موارد را می‌توان مطرح نمود:

علت عمده و اساسی شکست دولت ساسانیان را، با آن لشکر عظیم و اقتدار وسیع، «نظام طبقاتی نا صالح» آن دولت باید دانست، زیرا در نظام اجتماعی آنان، مردم به دو گروه «اشراف» و «رعیت» تقسیم می‌شدند. ملاک ارزشی «اشراف» مالکیت و دارایی فراوان، و ریشه خانوادگی اشرافی بود، که آثار آن در لباسهای گران قیمت و فاخر، و باغ و بستان و خدمتگزاران فراوان نمودار می‌گردید، و «رعیت» هم عموم مردمی بودند، که از ویژگی‌های بالا بی بهره و از همه امتیازات طبیعی و زندگی محروم بودند، و قهرا اکثریت قریب به اتفاق مردم با مشکلات فراوان زندگی دست‌به‌گریبان و ناراضی بودند.

بدین لحاظ آثار زیانبار و ویرانگر چنین نظام ظالمانه‌ای، به صورت تبعیضهای دردناک و فاجعه‌های فرساینده و مرگبار زیر نمودار می‌گردید:

۱ - انحصار و اختناق

در سایه شوم انحصار و اختناق رژیم ساسانیان «هیچ کس حق نداشت از طبقه‌ای به طبقه دیگری برود، رعیت برای همیشه رعیت، و اشرافزاده پیوسته اشرافزاده بود، زیرا به رعیت گفته بودند که: خدا آن وضع را برای آنان خواسته است! بدین جهت کسی نمی‌توانست و حق نداشت پیشه خود را رها کند، و به حرفه بالاتری مشغول شود!» (۱۳).

نمونه بارز این «انحصار خواهی» داستان «پیر کفشگر» است. بر اساس این داستان، وقتی «انوشیروان» با سپاه «روم» مشغول جنگ بود، با مزیقه مالی و کمبود سلاح جنگی دست‌به‌گریبان می‌شود، بوز جمهر حکیم برای نیازمندیهای سپاه سیصد هزار نفری ایران، ماموریت می‌یابد برای جمع آوری ذخیره‌های مالی باشتاب زیاد، به «مازندران» برود، اما در یکی از شهرهای نزدیک «کفشگر توانمندی» پیشنهاد «تنخواه» و قرضه ملی می‌دهد،

تا بدین وسیله نیازمندیهای ارتش کشور رادر برابر سپاه «روم» تامین نماید، به این شرط که شه‌ریار به یگانه پسر «کفشگر» اجازه تحصیل علم ودانش دهد! اما «انوشیروان» با وجود نیاز مالی برای جنگ و خطر هجوم دشمن این پیشنهاد را نمی پذیرد، و به قول «فردوسی» می گوید:

چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما، برنشیند به تخت دبیری، بیایدش پیروز بخت! (۱۴)

۲ - حبس و زندان

در نظام انسانسوز طبقاتی، که رعیت و طبقات ضعیف و اعیانا افراد اصیل و آزادی خواه زیر چرخ ستم اشراف و اعیان و قدرتمداران، فرسوده و ذلیل می گشتند، گاهی ناچار به اعتراض و فریاد می گردیدند، اما به نیازها و فریادهای حق طلبانه و مظلومانه آنان، با حبس و زندان پاسخ داده می شد!

احمد بن داود، معروف به «ابو حنیفه دینوری» متوفای ۲۸۱ هجری می نویسد: ذی یزن حمیری، در «یمن» سلطنت می کرد، پس از شکست در برابر سپاه حبشیان، به «مداین» رفت و به انوشیروان پناهنده شد، اما پس از مدت زمانی پسر او «سیف بن ذی یزن» از انوشیروان کمک نظامی درخواست کرد، تا دشمن را از کشور خود بیرون براند، و به تخت و تاج خویش دست یابد.

انوشیروان هم با این تقاضا موافقت کرد، و «هرزبن کامکار» را که از افراد شجاع واز خانواده های اصیل و شریف بود، و حدود صد سال داشت، اما (به بهانه) ایجاد ناامنی در راهها به زندان انداخته بود، به فرماندهی گروه زیادی از زندانیان (سیاسی) به «یمن» اعزام داشت، آنان با «مسروق بن ابرهه» جنگیدند، حبشیان را شکست دادند، و پیروزی را برای «سیف» به دست آوردند (۱۵) که بعد «یمن» تحت حمایت ایران قرار گرفت، «ایرانیان پیروز» هم در «یمن» اقامت گزیدند، و پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه، با اعزام «بادان بن ساسان» به «یمن» از سوی پیامبر (ص) آنان به آیین اسلام گرویدند (۱۶).

۳ - قتل و خونریزی

از قتل و خونریزی «خسرو پرویز» هم تاریخ گزارشهای دردناکی دارد: او پس از شکست دادن «بهرام چوبین»، بر اوضاع کشور تسلط کامل یافت، راه ظلم و ستم و طغیان و غارت اموال مردم و ریختن خون آنان را پیش گرفت (۱۷).

خسرو پرویز، نعمان بن منذر، معروف به «ابو قابوس» پادشاه «حیره» را که تحت حمایت ایران بود، چون دختر خود را به خسرو نداد، از فرمانروایی برکنار کرد، او رابه زندان انداخت، بعد بدن وی را زیر پای فیل قرار داد، و سپس جسد نیمه جان او را در «خانقین» جلو شیرهای درنده باغ وحش انداخت! (۱۸) و با این وضع دردناک او رابه مرگ محکوم کرد.

بوزجمهر حکیم، که به مدت سیزده سال وزارت، در دربار ساسانیان خدمت می‌کرد، و با علم و دانش خویش به آنان قدرت و عزت بخشید، وقتی مورد خشم «خسرو پرویز» قرار گرفت، او را بر کنار نمود، به زندان انداخت، لب و بینی او را برید، و سرانجام دستور داد: بوزجمهر را گردن زدند (۱۹).

به اعتراف «محمد بن جریر بن یزید طبری» متوفای ۳۱۰ هجری: در دربار خسرو پرویز، سیصد و شصت عالم و دانشمند و کاهن و جادوگر و ستاره شناس، خدمت و فعالیت می‌کردند، اما وقتی آنان شکاف برداشتن سقف «کاخ مداین» را نشانه ظهور پیامبر (ص) و زوال دولت ساسانیان تفسیر کردند، خسرو پرویز دستور داد، حدود یکصد نفر از منجمان و ستاره شناسان را، به قتل برسانند! (۲۰).

۴ - خوشگذرانی و رفاه زدگی

دولت گسترده و زورمدار، امکانات فراوان کشور غنی، و بالاخره قدرت سرکش و افسار گسیخته خسرو پرویز، برای او چنان میدانی به وجود آورده بود، که به اعتراف تاریخ، وی «در حرمسرای خویش دوازده هزار زن فراهم آورد، در اسطبلها و چراگاهها دوازده هزار اسب داشته باشد، و برای «شبدیز» اسب مخصوص خویش، علوفه و تغذیه مخصوص و پر قیمت تهیه نماید». (۲۱) در حالی که عموم مردم و طبقات ضعیف جامعه در عسرت و تنگنا و فقر به سر می‌بردند و گاهی از تامین نیازمندیهای ابتدایی زندگی خویش ناتوان بودند.

۵ - ظلم و عصیان

بالاخره، نابسامانیها و انحرافها و حق کشیها و سرکشیهای بی حساب و کتاب در پیکره دولت، مجموعه فساد و آلودگیهایی را به وجود آورد، که بدترین نتیجه آن نارضایتی مردم و ناامیدی آنان و جدا شدن و بریدن مردم از دستگاه حکومت گردید، که این مجموعه نارواییها و نابسامانیها را، باید ظلم و عصیان حکومت در برابر خداوند و مردم دانست.

امام علی (ع) بیست سال پس از سرنگونی ساسانیان، به سال ۳۶ هجری (۲۲) وقتی برای رفتن به «صفین» از «کاخ مداین» عبور می‌کرد، در آنجا نماز خواند و فرمود: ان هولاء کانوا وارثین، فاصبحوا موروثین، لم یشکروا النعمه فسلبوا دنیاهم بالمعصیه، ایاکم و کفر النعم، لا تحل بکم النقم (۲۳).

آنان وارث حکومت و پادشاهی ای شدند، که آن را از دیگران به ارث برده بودند، اما سپاس و شکر این نعمت را انجام ندادند، به گناه و عصیان آلوده شدند، و بدین خاطر نعمت قدرت و دولت خود را از دست دادند! اکنون شما هم از گناه و کفران نعمت، سخت پرهیز داشته باشید، تا نعمت و گرفتاری و بلا برای شما پیش نیاید.

به هر حال، ظلم و ستمهای ساسانیان، که موجب نارضایتی و حتی خشم مردم گردیده بود، سبب گردید که به هنگام هجوم سپاه اسلام به «مداین» به جای جنگ و مقاومت «جمعیت زیادی شهر را برای ورود مسلمانان، تخلیه کردند» بقیه هم دفاع و مقاومتی به خرج ندادند (۲۴) و به قول پرفسور «ادوارد برون» مورخ انگلیسی «مسلم است که قسمت اعظم کسانی که (در ایران) تغییر مذهب دادند، به طیب خاطر و به اختیار و اراده خود

آنها بود. پس از شکست ایران در «قادسیه» فی المثل چهار هزارسرباز دیلمی (نزدیک دریای خزر) پس از مشاوره، تصمیم گرفتند به میل خوداسلام آورند، و به قوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر «جلولاء» به تازیان کمک کردند، و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند» (۲۵).

«ملک الشعراى بهار» هم سروده است:

گر چه عرب، زد چو حرامی به ما داد یکی دین گرامی، به ما
گر چه ز جور خلفا، سوختیم ز آل علی(ع) تربیت آموختیم (۲۶)

ماموریت سنگین سلمان

«مداین» در ماه صفر سال ۱۶ هجری فتح شد و به حوزه بزرگ اسلام پیوست، از تاریخ خلافت ده سال و شش ماه و پنج روزه «عمر بن خطاب» که از سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سال سیزدهم (۲۷) تا چهار شنبه ۲۶ ذیحجه سال ۲۳ هجرت ادامه داشته و با مرگ او پایان یافته است (۲۸) بیش از سه سال گذشته است. خلیفه، نخست «حذیفه فرزند یمان» را که، از یاران خوب پیامبر(ص) و علی(ع) بود و پدر او در جنگ «احد» در رکاب رسول خدا(ص) شهید شده بود (۲۹) به استانداری «مداین» منصوب نمود. حذیفه مردی مجاهد و شرکت نموده در جنگ «خندق» بود (۳۰) از ویژگی‌های ممتاز او این جهت بود، که رسول خدا(ص) در جنگ «تبوک» روش شناسایی منافقان را به او آموزش داده بود (۳۱).

اما حذیفه، در منصب استانداری مداین، امکان نیافت زیاد دوام بیاورد، زیرا پاپابندی و عشق او به امام علی (ع)، و اینکه او همیشه شعار: علی مع الحق و الحق لا یفارقه (۳۲) را همه جا سر می‌داد، به نظر می‌رسد، گزارش منافقان به خلیفه، موجب نگرانی و فراخوانی حذیفه به مدینه گردیده است.

پس از «حذیفه» خلیفه عمر، در حالی که تاریخ دقیق آن روشن نیست، به روایت «ابن شهر آشوب» با جلب رضایت و موافقت امام علی(ع) (۳۳) فرمان استانداری مداین را برای سلمان حکیم و مجاهد و با تدبیر ایرانی صادر می‌کند.

اما از طرفی پذیرش این حکم برای سلمان بسیار سنگین و ناخوشایند بود، زیرا وی را با زور شمشیر تسلیم بیعت با خلیفه اول کرده بودند، و به خاطر اطاعت از پیامبر(ص) و ارادت به امام علی(ع)، دیگری را لایق مقام عظیم خلافت رسول خدانی دانست، ولی از طرف دیگر، حال که کار از کار گذشته، و امام علی(ع) هم به خاطر حفظ اصول و کیان اسلام، خلفا را مساعدت بخشیده است، سلمان فارسی نیز -چنانکه خواهیم دید- با حفظ اصول اعتقادی و آزادی در عمل، این مسؤولیت رامی‌پذیرد، و دستگاه خلافت هم عملاً آزادی لازم را از سلمان سلب نمی‌گرداند، و سلمان حکیم و دانشمند، با توجه به اینکه برای مردم «مداین» ایرانی، بومی و هم‌زبان است، مقام استانداری، پیشوایی، و امامت جمعه و جماعت در «مداین» آزاد شده از ظلم مجوسیت را، عهده دار می‌گردد، و به بهترین شیوه ممکن، رسالت خویش را عملی می‌گرداند.

مسئولیت پیشوایی

سلمان فارسی را، ما شیعه امام علی(ع) می‌دانیم، به این واقعیت «ابن ابی الحدید» هم‌با عبارت: کان سلمان من شیعة علی علیه السلام و خاصته، اعتراف می‌کند (۳۴).

«جزری» متوفای ۶۳۰ هجری هم می‌نویسد: کان سلمان، من خیار الصحابة وزهاد هم و فضلائهم، و ذوی قرب من رسول الله(ص) (۳۵).

سلمان، پیوسته از بهترین یاران رسول خدا(ص) و از زاهدان و دانشمندان اصحاب بود، و از کسانی بود که با رسول خدا(ص) ارتباط و پیوند محکمی داشت.

آن گاه هم که سلمان زیر بار بیعت با ابوبکر نمی‌رفت، عمر او را مورد اعتراض قرار داد و گفت: اگر «بنی هاشم» زیر بار بیعت نمی‌روند، آنان به پیامبر(ص) می‌بالند و خود را، بهترین و برترین مردم می‌دانند، اما علت تخلف تو چیست؟

سلمان گفت: انا شیعة لهم فی الدنيا، اتخلف بتخلفهم، و ابایع بیعتهم (۳۶).

من پیرو خاندان پیامبر(ص) در دنیا هستم، هر گاه آنان تخلف کنند، من هم از آنها پیروی می‌کنم، و آنگاه هم که آنان تن به بیعت دهند، از آنان متابعت خواهم کرد.

اما اکنون آن روزگار سپری شده، و چنانکه اشاره کردیم، امام علی(ع) هم در عین اجرای رسالت هدایت الهی خویش، به خاطر مصالح کلی کیان اسلام، نسبت به خلفا راهنمایی‌ها و مساعدت‌هایی داشته است، سلمان هم با اذن آن امام(ع) بر اساس همان مصالح کلی، به قول «مسعودی» منصب استانداری «مداین» را از سوی خلیفه دوم می‌پذیرد. (۳۷) اما با استقلال و آزادی، در چهار چوبه تکلیف الهی خویش، بر اساس راهنمایی‌های رسول خدا(ص) و امام علی(ع) عمل می‌نماید.

درباره مسئولیت‌های سنگین و محاسبه‌دار پیشوایی در اسلام در بیان پیامبر(ص) و امام علی(ع) می‌خوانیم:

۱ - مردی به هنگام بیماری «معقل بن یسار» صحابی رسول خدا(ص) به عیادت او می‌رود. معقل می‌گوید: می‌خواهم حدیثی را از رسول خدا(ص) برای تو بیان کنم، البته اگر می‌دانستم زنده می‌ماندم این حدیث را بیان نمی‌کردم!

به هر حال، من از رسول خدا(ص) شنیدم، که می‌فرمود: ما من عبد یسترعیه الله رعیة، یموت یوم یموت و هو غاش لرعیتة، الا حرم الله علیه الجنة (۳۸).

هر بنده‌ای را که خداوند (توفیق) پیشوایی بر امت دهد، و در حالی بمیرد که درباره پیروان خویش، فریب و تقلب به کار برده باشد، خداوند بهشت را بر او حرام و ممنوع می‌گرداند.

۲- همان راوی می‌گوید: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ما من امیر یلی امر المسلمین، ثم لا یجهد لهم و ینفع، الا لم یدخل معهم الجنة (۳۹).

هر امیری عهده دار کار (پیشوایی) مسلمانان گردد، و برای آنان کوشش و تلاش و خیرخواهی مبذول ندارد، با مسلمانان وارد بهشت نخواهد شد.

۳ - ابی امامه، روایت می‌کند، که رسول خدا(ص) فرمود: ما من رجل یلی امر عشرة فما فوق ذلك، الا اتی الله مغلولا یوم القیامة یده الی عنقه، فکه بره، او ائقئه ائمه (۴۰) .

هر کسی عهده دار پیشوایی ده نفر و بیش از آن گردد، خداوند او را با دست بسته به گردن، به صحنه قیامت وارد می‌کند، اگر خوب رفتار کرده باشد، نیک رفتاری او موجب باز شدن زنجیر دست و گردن او می‌گردد، و اگر با گناه و معصیت عمل نموده باشد، زنجیر دست و گردن او سنگین تر و محکمتر می‌شود.

۴ - امام علی(ع) روایت می‌کند، از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ایما وال ولی الامر بعدی، اقیم علی حد الصراط و نشرت الملائکة صحیفته، فان کان عادلا نجاه الله بعدله، و ان کان جائرا انتقض به الصراط حتی تترایل مفاصله، ثم یهوی الی النار، فیکون اول ما یتقیها به انفه و حر وجهه (۴۱) .

هر کسی بعد از من عهده دار ولایت امت گردد، بر لب صراط نگه داشته می‌شود، و فرشتگان پرونده او را باز می‌گشایند، اگر او به عدالت رفتار کرده باشد، خداوند به خاطر عدالتکاری او، وی را نجات می‌دهد، اما اگر به ظلم و ستم رفتار نموده باشد، صراط برای او شکسته می‌شود، و با سقوط او، بند از بند او جدامی‌شود، آنگاه به داخل آتش پرتاب می‌گردد، و اولین اعضای از بدن وی، که می‌تواند او را (از صورت به داخل آتش افتادن) و سوزاندن آتش محفوظ بدارد، بینی و صورت او خواهد بود!

به هر حال، سلمان حکیم، حاکم مداین و دست پرورده پیامبر(ص) این معارف را از رسول خدا(ص) آموخته، و چنانکه خواندیم و خواهیم دید، خود هم معیارها و ملاکهای لازم پیشوایی را، روایت و بیان کرده است. اما اکنون باید ببینیم، وی در منصب مهم استانداری «مداین» این ملاکها را چگونه به کار می‌گیرد؟ و با چه مدیریتی به اداره امور دینی و اجتماعی، مداین از شرک و ارسته، می‌پردازد؟

شیوه‌های استانداری

سلمان فارسی، اضافه بر معارف و معیارهایی را که از پیامبر آموخته بود، اصول جامعه شناسانه امام علی(ع) را نیز برای الگو دهی و حکومتداری و اداره جامعه اسلامی، به طور دقیق مد نظر قرار می‌دهد.

امام علی(ع) فرموده است: انما الناس مع الملوک و الدنیا، الا من عصم الله (۴۲) .

طبع مردم بر اساس شیوه حاکمان و منافع دنیایی الگو می‌گیرد، و بدان سوی می‌گراید، مگر اینکه خداوند انسان را (از وسوسه نفس اماره و سایر عوامل لغزاننده) مصون بدارد.

سلمان حکیم، فراموش نمی‌کند که مسؤولیت استانداری، این جهات حیاتی رامی‌طلبد که استاندار باید نگهبان اساس اسلام، معارف شرع مقدس، میراث پیامبر(ص) و حافظ جان و مال و عرض مسلمانان باشد، و امام علی(ع) هم چنین منصبهایی را «امانت الهی» دانسته، نه «طعمه» شکاری که وسیله خورد و خوراک، و عیش و نوش و رفاه و خوشگذرانی و بی‌دردی باشد (۴۳) .

بدین لحاظ، سلمان کار استانداری و اداره امور جامعه فرسوده را، به سوی کیان اسلامی و انسانی، با اصول و روشهای عملی زیر، بدین شکل آغاز می‌نماید:

۱ - اقدام فرهنگی

سرزمینی که در آتش ظلم مجوسیت و حاکمان خودکامه آن می سوخته، احتیاج زیاد به تحول فکری و فرهنگی دارد، بدین جهت سلمان حکیم و دانشمند، در مسجد مداین، درس تفسیر قرآن ترتیب می دهد. ابو نعیم اصفهانی، می نویسد، مردم «تیسفون» یعنی جمعیت شهرهای هفتگانه مداین باخبر شدند، سلمان در مسجد حضور دارد، حدود هزار نفر گرد آمدند. سلمان به آنان گفت: بنشینید، وقتی آنان نشستند، سلمان برای آنان به قرائت و تفسیر «سوره یوسف» پرداخت.. (۴۴).

توجه داریم، سوره یوسف، از دو پیامبر(ع) داستان به میان می آورد، امانتداری در خزانه داری و اموال بیت المال را مطرح می کند، سرنوشت پاکدامنی «یوسف صدیق» را پیروزی و سربلندی و رسیدن به عزت مادی و معنوی، و سزای «زلیخای» هوسباز و فریبکار را، رسوایی و شکست و زبونی او را بیان می دارد، و در پایان هم اعلام می کند: در سرگذشت آنان، عبرت و آموزشی برای خردمندان وجود دارد (۴۵).

۲ - پرهیز از زخارف

سلمان حکیم، که در فتوحات اسلامی و جبهه سپاه اسلام، به قول «طبری» از سوی خلیفه مقام «رائد»ی و پیشوایی و هدایت مسلمانان را به عهده داشته (۴۶) اکنون که در منصب استانداری به «مداین» آمده، بی اعتنا به کاخ سفید ساسانیان شکست خورده، در آن کاخ آنچنانی مسکن نمی گزیند، و آن زرق و برق خیره کننده و فریبنده را، هیچ می شمارد، بلکه برای رسیدگی به امور مردم، اشراف به وضع آنان، و آسانی مراجعه به «حاکم» دکانی در بازار برای انجام کارهای اداری خویش انتخاب می نماید (۴۷).

البته طبق روایت «ابن شهر آشوب» و «علامه مجلسی» رسول خدا(ص) از قبل به سلمان فرموده بود: سیوضع علی راسک تاج کسری، فوضع التاج علی راسه عند الفتح (۴۸).

طولی نمی کشد، که «تاج کسری» بر سر تو قرار می گیرد، که به هنگام «فتح مداین» سلمان آن را روی سر خود گذاشت. ولی پس از آن که سخن پیغمبر(ص) تحقق یافت، آن را برداشت و کنار گذاشت، یا اینکه اصولاً این سخن آسمانی پیامبر(ص) کنایه از پیروزی مسلمانان و سلمان بوده است.

بالاخره، سلمان از این تاج گران بها استفاده نکرد، و تاج پس از پیروزی مسلمانان، به مدینه و خزانه بیت المال انتقال یافت (۴۹).

۳ - ارتزاق از راه کار

«حسن بصری» می گوید: حقوق سالیانه سلمان از صندوق بیت المال، پنج هزار درهم بود، که هر گاه حقوق خویش را دریافت می داشت، آن را در راه خدا به نیازمندان «انفاق» می کرد، و چون در مدینه «زنبیل بافی» آموخته بود، در مداین نیز «زنبیل» می بافت و آن را می فروخت، و از درآمد «زنبیل بافی» زندگی خود را تامین می نمود. از کسی چیزی نمی گرفت، و می گفت: لا احب ان اکل الامن عمل یدی (۵۰).

دوست نمی دارم جز از دسترنج کار خود، ارتزاق کنم.

«عبدالله بن عمر» هم روایت کرده است: سلمان آنگاه که امیر مداین بود، زنبیل بافی می کرد، آن را می فروخت، و از در آمد آن زندگی خود را تامین می کرد و می گفت: دوست نمی دارم به غیر از دسترنج خویش، زندگی خود را اداره نمایم، سلمان «زنبیل بافی» را در مدینه آموخته بود (۵۱).

۴ - ساده زیستی

ساده زیستی و زهد و پارسایی یک مقام مسؤول در جامعه اسلامی، در الگودهی و سازندگی مردم، نقش تعیین کننده ای دارد. درباره وضع لباس و خانه مسکونی و شیوه زندگی سلمان حکیم هم، «ابن عبدالبر»، و «ابن ابی الحدید» مطالب فراوان و عجیبی را آورده اند (۵۲) که از جهتی می تواند با وضع عارفانه و زاهدانه سلمان سازگار باشد، یا اینکه در مراحل ابتدایی استانداری، قابل قبول افتد. اما باید توجه داشت، این وضع ژنده پوشی و بی خانمانی، با موازین سازگار نیست، و برای همیشه هم ادامه نداشته، بلکه سلمان برای خویش حداقل لباس ساده و خانه مناسب مسکونی - چنانکه خواهیم دید - ترتیب داده است.

فراموش نکنیم، اصل زهد فوق العاده سلمان را، جزری، و مسعودی (۵۳) و روایات فراوانی مورد تایید قرار داده اند، اما آنچه در این میان مشکل گشا است، و می تواند «زهد سلمان» و چهره واقعی او را با همه ویژگی های مثبت و جنبه های عقلانی وی تبیین گرداند، توضیحی است که امام صادق (ع) در این باره بیان فرموده است.

آن حضرت، در پاسخ به ایراد «سفیان ثوری» صوفی که در مدینه به حضورش آمده بود، و به لباس سفید و نظیف آن حضرت ایراد می گرفت، پس از توضیحهایی فرمود: شما که فضل و دانش، تقوی و زهد سلمان و ابوذر غفاری را می دانید؟ سلمان وقتی حقوق سالانه خویش را از بیت المال می گرفت، به اندازه یک سال مخارج خود را ذخیره می کرد.

وقتی به او اعتراض کردند: ای ابو عبدالله! تو با این زهد و تقوی، در فکر ذخیره کردن مخارج یک سال خود هستی؟ در حالی که ممکن است امروز یا فردا بمیری و تا آخر سال زنده نمانی!

سلمان در جواب گفت: چرا شما فقط فرض مردن مرا می کنید؟ و فرض زنده ماندن مرا صحیح نمی دانید؟ فرض اول شما فکر ساده لوحانه و ناآگاهانه ای است، اگر زنده بمانم خرج دارم، ان النفس قد تلتاث علی صاحبها، اذا لم یکن لها من العیش ما یعتمد علیه، فاذا هی احرزت معیشتها، اطمانت (۵۴).

اگر نفس انسان به قدر کافی وسایل زندگی نداشته باشد، در اطاعت و عبادت سستی و کوتاهی می کند، و نشاط و قدرت نمی گیرد، اما اگر وسایل زندگی فراهم باشد، قوت و اطمینان نفس برقرار می گردد.

تحلیل زهد و پارسایی

با توجه به اینکه، جنبه زهد و پارسایی سلمان، در مقام استانداری مداین، در برابر زرق و برق چشم فریب جامعه پادشاهی آن روز، یک شیوه مدیریتی بسیار مؤثر بوده، و از سوی دیگر برخی مطالب ضعیف و افسانه ای، چهره شخصیت بزرگ سلمان را برای بعضی غبار آلود ساخته، و از جهت سوم «زهد و پارسایی» یک خصلت بسیار مهم

اخلاقی و اجتماعی است، مناسب خواهد بود، با مروری به احادیث معتبر، اندکی بیشتر این خصلت را تحلیل و بررسی کنیم.

امام صادق(ع) فرموده است: ليس الزهد في الدنيا، باضاعة المال و لا تحريم الحلال، بل الزهد في الدنيا: ان لا تكون بما في يدك اوثق منك بما عند الله عزوجل (۵۵).

زهد در دنیا، به این نیست که کسی مال و ثروت خود را ضایع گرداند، و نیز نعمتهای حلال را بر خویش حرام کند، بلکه زهد در دنیا به این است که، اعتماد توبه آنچه در اختیار داری، بیش از اعتماد به آنچه در نزد خداوند متعال است، نباشد.

«ابن ابی طفیل» می گوید: شنیدم که امام علی(ع) می فرمود: الزهد في الدنيا قصر الامل، و شكر كل نعمة، و الورع عن كل ما حرم الله عزوجل (۵۶).

زهد در دنیا به این است که، انسان آرزوی دور و دراز (وابستگی زا) نداشته باشد، شکر و سپاس (عملی) هر نعمتی را انجام دهد، و از انجام همه چیزها و کارهایی که خداوند متعال آن را ممنوع کرده، پرهیز (و خویشتن داری جدی) داشته باشد.

از مفهوم این دو حدیث، و احادیث دیگری که در باب «زهد» وارد شده، به دست می آوریم، که این خصلت بیشتر جنبه روانی و معنوی دارد، چون «اطمینانی» که در حدیث امام صادق(ع) و «آرزویی» که در کلام علی(ع) مطرح شده، هر دو از ویژگی های روانی افراد می باشند.

بر این اساس، ممکن است کسی مال و دارایی لازم را داشته باشد، اما روحیه ای دارد که خویش را «وابسته» و «برده دنیا» قرار نمی دهد و زاهدانه زندگی می کند، چنانکه ممکن است، کسی مال و ثروتی هم نداشته باشد، اما به روحیه زبون و فرسوده ای مبتلا باشد، که خویش را برده و ذلیل دنیا می گرداند، و در عین ناداری، از پارسایی و زهد، بهره ای ندارد.

آری، شاید با توجه به جنبه روانی «زهد» که قهرا آثار عملی خوشگذرانی و رفاه زدگی، و خود فراموشی، و غفلت از وضع دیگران را در پی خواهد داشت، بوده که امام علی(ع) زهد و پارسایی را، ثروت و دارایی، و غنای نفس و موجب بی نیازی شرافتمندانه و بدون وابستگی زبوانه، به افراد شمرده است (۵۷).

و نیز با توجه به همین جنبه های روانی خفت آفرین و هلاکت بار است، که پیامبر عالی قدر اسلام فرموده: ان صلاح اول هذه الامة، بالزهد و اليقين، و هلاك آخرها بالشح و الامل (۵۸).

به راستی، صلاحیت و لیاقت اولین افراد این امت، به وسیله زهد و یقین (به مبانی اعتقادی) تحقق یافت، و هلاکت و نابودی آخرین افراد آنها هم، به خاطر حرص زیاد، و آرزوهای (واهی) دور و دراز خواهد بود.

بنابراین، معیار زهد و پارسایی، عدم وابستگی و بردگی مادی است، بگونه ای که انسان «حاکم بر دنیا باشد» نه «محکوم»، «سوار بر مادیات باشد» نه «مركوب» و مقام و منصب و ثروت را در «اختیار خویش بگیرد» نه اینکه «خویشتن را» به «اسارت زنجیر» زخارف اعتباری دنیا، به بند کشاند.

روی این حساب، اگر هم مشاهده می کنیم، سلمان حکیم در مقام استانداری «مداین» از لحاظ غذا و لباس و مسکن، با نهایت صرفه جویی و پارسایی، زندگی رابه سر می برد، مقام بلند و حساس و پر مسؤولیت وی، این

شرایط را ایجاب می‌کند، و می‌خواهد منشور حکیمانه مولای خویش، امام علی(ع) را به کار گیرد، که فرموده‌است: ان الله تعالى، فرض علی ائمة الحق ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس، کیلایتیغ بالفقیر، فقره (۵۹)

خداوند متعال، بر پیشوایان حق واجب گردانیده، که وضع خود را با زندگی افراد ضعیف و تنگدست جامعه هماهنگ سازند، تا فقر و ناداری افراد تهیدست و محروم، آنان را تحت فشار و پریشانی قرار ندهد.

۵- سرکشی و دلجویی

سلمان حکیم، غیر از اینکه در شیوه استانداری خویش، آموزشها و آگاهی‌های لازم را به مردم می‌داد، و نیز با «زنبیل بافی خویش» عملاً روح نشاط و فعالیت تامین‌مادی و معنوی زندگی را فراهم می‌آورد، با استقرار در بازار، به وضع کسب و تجارت نظارت داشت، و زمینه مراجعه ارباب رجوع به او بسیار سهل و آسان بود. اضافه بر این، طوری که تاریخ گزارش می‌دهد: «به افراد سرکشی می‌کرد، شکایتها و مشکلات آنان را رسیدگی می‌نمود، به درد دل آنان گوش فرا می‌داد، و از افراد تفقد و دلجویی به عمل می‌آورد» (۶۰).

سلمان، گاهی هم گوشت می‌گرفت و آن را می‌پخت، سفره‌ای می‌گسترانید و افراد «جذامی» را (که محرومیت اجتماعی داشتند، و نیازمند دلجویی و مساعدت بودند) بر آن سفره دعوت می‌کرد، و آنان را پذیرایی می‌نمود (۶۱).

۶- حفاظت مادی و معنوی

اگر چه آموزشها و شیوه‌های عملی و زاهدانه سلمان، در مقام پیشوایی مجموعه شهرهای تازه به اسلام روی آورده، به عنوان یک الگوی اسلامی، مورد پیروی مردم واقع شده بود، و سازندگی‌هایی هم در پی داشت، و نیز برای حفاظت‌های سرزمینهایی که از چنگال پادشاهی آزاد شده بود، «حدود سی هزار نیروی نظامی هم تحت فرماندهی سلمان انجام وظیفه می‌کردند» (۶۲) و این نیروها می‌بایست امنیت شهرها را نیز تامین نمایند، اما گاهی به خاطر ساده زیستی سلمان، که بدون تشریفات حکومتی بود، یا اینکه ارتشیان عهده دار حفاظت مرزها بودند، طوری که تاریخ می‌نویسد: «افراد فرصت طلب، دست به سرقت و نا امنی می‌زدند، سلمان هم - که مقام معنوی و عرفانی و کرامات او را در فصلهای قبل مورد مطالعه قرار دادیم - وقتی از مسجد بیرون آمد، با اشاره و سخن گفتن با «سگی» آن حیوان رام‌مور حفظ امنیت شهرها و مبارزه با سارقان نمود!

بر این اساس، سلمان کسی را به شهرها فرستاد، تا اعلام کند: هر کس از فلان ساعت شب از خانه خارج شود، جان او در خطر هجوم سگ‌هاست!

آن سگ هم، بالای بلندی رفت، و با فریاد هم جنسهای خود را مطلع و هماهنگ نمود، و بدین ترتیب با کشته شدن تعدادی از سارقان که شب از خانه بیرون آمدند، امنیت و حفظ اموال مردم، به شهرها بازگشت (۶۳).

۷ - یاری رسانی

همدردی، دلنوازی، بار برداری، و یاری رسانی به بندگان خدا، بخصوص ضعیفان و محرومان، از ویژگیهای اخلاقی و انسانی عملی پیشوایان دینی است، تابدین وسیله ضمن اطاعت خداوند، خدمت به خلق، و تربیت و سازندگی اجتماعی نیز به وجود آید.

امام علی(ع) که به حسب شرایط زمان در کوچه‌ها بدون تشریفات و به طور ناشناس عبور می‌کند «مشک آب» زن ناتوانی را به دوش می‌گیرد و به خانه اومی‌رساند و آنگاه که «زن» علی(ع) را می‌شناسد و اظهار شرمندگی می‌کند، علی(ع) می‌فرماید: من باید شرمنده باشم، که در حق تو (به عنوان یک مسلمان محروم در جامعه تحت پوشش خود) کوتاهی کرده‌ام (۶۴).

سلمان حکیم، نیز که استاندار مداین است، و پیرو مکتب اهل بیت(ع)، در روزگار امارت خویش بر «مداین» عموماً تنها و بی‌پیرایه و به طور ناشناس، در کوچه‌ها حرکت می‌کرد.

یک روز، مردی از «قبیله شبام» در حالی که بار کاهی را به دوش دارد، و از حمل آن ناتوان گردیده، با سلمان برخورد می‌کند، به سلمان پیشنهاد می‌کند، بار او را به دوش گیرد و به مقصد برساند، سلمان هم این درخواست را می‌پذیرد، بار مرد ناتوان را به دوش می‌گیرد و به راه ادامه می‌دهد.

اما وقتی مردم سلمان را در آن وضع می‌بینند و احترام می‌کنند، به مرد شبامی اطلاع می‌دهند، وی امیر مداین است، آن مرد شرمنده و خجالت زده می‌شود و عذر خواهی می‌کند! و می‌خواهد بار را از سلمان بگیرد. ولی سلمان، عذر خواهی مرد را نمی‌پذیرد، او را هم مورد ملامت قرار نمی‌دهد، بار را نیز تحویل او نمی‌دهد و بالاخره بار او را به منزل می‌رساند (۶۵).

۸ - اطاعت امام (ع)

سلمان، وقتی برای منصب استانداری به «مداین» وارد شد، یک دوات، و یک عصا و یک شمشیر و یک عبا، بیشتر نداشت، به «کاخ سفید» هم نرفت، بلکه برای مراجعات و کارهای اداری، به دستور او «دکانی» را در بازار اجاره می‌کنند، و بعد هم برای زندگی خانه کوچک و ساده‌ای را تشکیل می‌دهد، و آنگاه هم که «نهر دجله» طغیان می‌کند، و سیلاب شهر را فرا می‌گیرد، سلمان دوات و عصا و پوست گوسفندی را که فرش او بود، بر می‌دارد، و بالای کوه می‌رود، و می‌گوید: هکذا اینجوا المخفون یوم القیامة (۶۶).

روز قیامت هم، سبکباران اینگونه نجات پیدا می‌کنند.

باری، مقام زهد و پارسایی سلمان، و پرهیز از آلودگی به زخارف دنیا و منصب و مقام آن، برای همه روشن است و عملاً ثابت گردیده، در عین حال، برای اینکه ادای تکلیف به عمل آید، سلمان مورد توجه امامت باشد، و از این ناحیه نیز موقعیت مدیریتی و انسانی وی، به عنوان یک «شیعه علی - ع» بیشتر تقویت گردد، امام علی(ع) نامه موعظه گرانه‌ای را از «مدینه» قبل از خلافت خویش، بدین شرح برای سلمان فارسی رحمه الله علیه، ارسال می‌دارد:

پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول خدا(ص)، وضع دنیا مانند «مار» است که ظاهر آن نرم است، و زهر آن کشنده است. بنابر این، از هر چه تو را می فریبد اعراض و احتراز داشته باش، چون جز چیز اندکی از آن (کفن) با تو همراه نخواهد ماند. غم و غصه دنیا را هم زیاد به دل راه مده، چون یقین داری که از آن جدا خواهی شد. دنیا تحولات و دیگرگونی‌هایی دارد، که هر گاه به آن انس و الفت گرفتی، می‌بایست بیشتر از آن وحشت و ترس داشته باشی، زیرا صاحب مال دنیا هر چه بیشتر به آن اعتماد کند و خورسند گردد، دنیا بیشتر او را به سختی و دشواری می‌کشاند، و هر چه کسی بیشتر به مظاهر دنیا وابستگی و عادت گیرد، وحشت و گرفتاری او هم بیشتر می‌گردد، والسلام (۶۷).

جواب به خلیفه

شیوه حکومتی و مدیریتی سلمان حکیم را مطالعه کردیم، در اوائل این فصل هم خواندیم، که سلمان منصب استانداری «مداین» را بر اساس تکلیف دینی و حفظ مصالح کلی جامعه اسلامی، با اذن علی(ع) پذیرفته بود، قبل آن هم طبق روایت «زادان» عمر به سلمان گفته بود: آیا من پادشاهم، یا خلیفه؟ سلمان هم در جواب گفته بود: اگر تو از سرزمین مسلمانان، درهمی یا کمتر و بیشتر از آن را تصرف کنی و آن را به ناحق مصرف نمایی، پادشاه خواهی بود (۶۸).

اما اکنون که سلمان حکیم، با استقلال و منش اسلامی، در منصب استانداری «مداین» مأموریت خویش را به نحو مطلوب انجام داده، طی نامه‌ای از سوی خلیفه، مورد اعتراض قرار می‌گیرد! از متن نامه خلیفه به سلمان، طبق تحقیقی که انجام شد، چیزی به دست نیاموردیم، اما مضمونهای آن از جواب سلمان روشن می‌گردد، اکنون جواب سلمان را به نامه خلیفه مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

بسم الله الرحمن الرحيم.

از سلمان، آزاد کرده رسول خدا (ص)، به عمر بن خطاب.

اما بعد، ای عمر! نامه تو به دست من رسید، در آن مرا مورد ملامت و سرزنش قرار داده و یادآور شده‌ای: تو مرا امیر مداین قرار داده‌ای، و دستور داده‌ای درباره حاکم پیشین «حذیفه» تحقیق کنم، و مسایل دوران امارت او را خوب یابد، به تو گزارش دهم.

اما باید بدانی، این کار صحیحی نیست، خداوند متعال هم در کتاب خویش، مرا از این کار منع کرده و فرموده: ای اهل ایمان! از بسیاری از سوء ظن‌ها پرهیز داشته باشید، زیرا بعضی از بدگمانی‌ها اثم و گناه است، تجسس هم نکنید، عقب سر یک‌دیگر هم ناروا نگویید، آیا کسی از شما دوست می‌دارد، گوشت مرده برادر مؤمن خویش را بخورد؟ این را نمی‌پسندید، پس خدا را در نظر داشته باشید و توبه کنید، زیرا خداوند آمرزشگر مهربان است (۶۹).

بنابراین، من کسی نیستم که به خاطر اطاعت تو، درباره تفتیش از وضع «حذیفه» گناه و معصیت خداوند انجام دهم.

اما اینکه درباره «زنبیل بافی» و خوردن نان «جو» مرا مورد ملامت قرار داده‌ای، اینها برای یک شخص مؤمن عیبی محسوب نمی‌شود، به خدا سوگند، ای عمر! نان جو خوردن و زنبیل بافی از تار برگ درختان، که همراه با بی‌نیازی و خوردن حق‌اهل ایمان، به ناحق باشد، نزد خداوند متعال بهتر و محبوبتر است، و به تقوای الهی هم نزدیک‌تر خواهد بود، زیرا من به چشم خویش می‌دیدم، که رسول خدا(ص) هرگاه نان جو به دست می‌آورد، آن را می‌خورد و شادمان هم می‌گردید، و هیچ گونه خشم و ناراحتی هم نداشت.

اما اینکه ایراد گرفته‌ای، چرا من حقوق خود را به دیگران بذل و بخشش می‌کنم! باید بدانی آن را برای روز نیازمندی و تهیدستی خویش پیش می‌فرستم، این هم برای من مهم نیست که غذایی که از گلویم پایین می‌رود، مغز گندم و مغز قلم‌گوسفند باشد، یا نان سبوس دار جوین.

اما اینکه تذکر داده‌ای، من حکومت الهی را تضعیف و خویشتن را (با ساده‌زیستی) ذلیل کرده‌ام، تا جایی که مردم مداین به مقام امارت من بی‌توجهی می‌کنند، و مرا پل عبور (به خواسته‌های) خود قرار داده‌اند، و حتی بار سنگین خود را بر دوش من می‌گذارند، و بالاخره این شیوه را موجب سست شدن حکومت دین‌خدا، و تضعیف مقام خلافت پنداشته‌ای، باید بدانی، ذلیل بودن در راه اطاعت خداوند، نزد من از عزت و عظمت در راه گناه و معصیت، محبوبتر می‌باشد.

مگر تو خود نمی‌دیدی رسول خدا (ص)، با مردم انس و الفت برقرار می‌کرد، با آنان نزدیک و محشور بود و آنان هم با آن حضرت الفت برقرار می‌کردند و با او نزدیک و مرتبط بودند؟ و از مقام نبوت و حکومت او هیچ گونه کاسته نمی‌شد؟ و بلکه آنان را با الفت و ارتباط خویش، امیدوار و خرسند می‌گردانید؟

آیا تو خود نمی‌دیدی رسول خدا (ص)، نان خشک و بدون خورشت می‌خورد، لباس زبر و خشن می‌پوشید؟ و مردم هم اعم قریشی و غیر قریشی، عرب و غیرعرب، و سفید پوست و سیاه پوست، از نظر وی در دینداری مساوی و برابر بودند؟

آری، ای عمر! از این بالاتر، من با دو گوش خود شنیدم و شهادت می‌دهم که رسول خدا(ص) می‌فرمود: من ولی سبعة من المسلمین بعدی، ثم لم يعدل فیهم، لقی الله و هو علیه غضبان.

هر کس عهده‌دار ولایت و سرپرستی هفت نفر از مسلمانان بعد از من گردد، و آنگاه در میان آنان به عدالت رفتار ننماید، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند، که مورد خشم و غضب الهی خواهد بود.

بنابراین، ای عمر! من امیدوارم از ولایت و امارت بر «مداین» جان و دین سالم بدربرم، با وجود اینکه تو خود گفته‌ای: من با ذلت و زبونی (ساده‌زیستی و ارتزاق از دست رنج‌خویش) زندگانی را می‌گذرانم.

باری: ای عمر! من برای این مقام محدود و پرمسئولیت بی‌مناکم، آنوقت وضع کسی که پس از رسول خدا(ص)، پیشوایی امت مسلمان را به عهده گرفته چگونه خواهد بود؟ در حالی که وقتی به کلام خداوند گوش فرا می‌دهیم، می‌فرماید: خانه‌جاویدان آخرت را، فقط برای کسانی قرار می‌دهیم، که تصمیم سرکشی و فساد آفرینی در زمین (جامعه بشری) نداشته باشند، و عاقبت (خیر) از آن پرهیزگاران است (۷۰).

آری، من به این سرزمین آمده‌ام، که سیاستی پیش گیرم، که آن را پیشوای بزرگ‌من (علی - ع) به من آموخته، و با ارشاد و پیروی از سیره آن حضرت، احکام و حدود الهی را استوار می‌گردانم. بنابراین، من بر اساس راهنمایی‌های آن پیشوای بزرگ‌عمل می‌کنم و حکم می‌رانم.

این را هم بدان، که اگر خداوند برای این امت، راه خیر و صلاح، و رشد و تعالی‌آنان را اراده فرموده بود، اعلم و افضل آنان، ولایت و حکومت را عهده‌دارمی‌گردید. هم چنین اگر این امت خداترس بود، از کلام پیامبر(ص) اطاعت می‌کرد، و در راه حق قدم بر می‌داشت، تورا امیرمؤمنین نمی‌نامید. اکنون هر کاری می‌خواهی انجام بده، زیرا حکم تو در امور دنیا جریان دارد، و خیلی هم نمی‌توانی به دامنه عفو خداوند، و تمديد مهلت برای عقوبت، مغرور باشی.

به هر حال، این را بدان، که به زودی پاداش رفتار ناروای خویش را، در دنیا و آخرت خواهی دید، و از آنچه پیش فرستاده‌ای، و بعد همراه خواهی برد، مؤاخذه خواهی شد. و الحمدلله وحده (۷۱).

جواب به ابو درداء

عویمربن زید، معروف به «ابودرداء» صحابی رسول خدا (ص)، پس از وفات آن حضرت، به سرزمین شام و سوریه و فلسطین رفت، و وضع مادی و رفاه او خوب شد، و طبق برخی از روایات، منصب قضاوت و طبابت هم داشت (۷۲).

در پیمان برادری، که رسول خدا(ص) پس از هشت ماه اقامت در مدینه، میان خود، یا صد نفر از مهاجران و انصار برقرار نمود (۷۳) ابن هشام می‌نویسد: رسول خدا(ص) میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری ترتیب داد. (۷۴) موضوع برادری سلمان و ابودرداء را، ابن اثیر جزری (۷۵) ابن ابی الحدید (۷۶) و دیگران مورد تایید قرار داده اند، اما «محدث نوری» این عقد اخوت را نمی‌پذیرد، و با توجه به دلایل حدیثی و تاریخی، پیمان برادری سلمان فارسی، و ابوذر غفاری را صحیح‌تر می‌داند (۷۷).

بنابراین، اگر در معاشرتها و روابط اجتماعی سلمان با مقداد، یا با ابودرداء، تعبیر «برادر» می‌یابیم، ممکن است بگوئیم: این پیمان برادری را هم، رسول خدا(ص) به مناسبت دیگری انجام داده، یا این کار مجاز است، که سلمان به عنوان «برادرمسلمان» از ابودرداء، با این تعبیر یاد کرده باشد.

به هر حال، طوری که از شواهد تاریخی به دست می‌آید، ابودرداء از «شام» نامه‌های متعددی به سلمان در «مداین» نوشته، و سلمان را به آن سرزمین مقدس دعوت نموده است، که یک نمونه نامه و جواب آن را مطالعه می‌کنیم:

نامه و جواب آن

ابودرداء، در نامه خود به سلمان نوشته بود:

سلام بر تو، اما بعد، اکنون خداوند به من مال و ثروت و فرزندی داده است، و در سرزمین مقدس سکونت دارم.

سلمان فارسی، در جواب نوشت: سلام علیکم، اما بعد، تو برای من نوشته‌ای، که خداوند مال و فرزندی نصیب تو کرده است، اما این را هم باید بدانی، که خیر و صلاح انسان، به خاطر مال و ثروت فراوان و فرزندان او نیست، بلکه خیر و صلاح در این است که حلم و بردباری خود را افزون گردانی، و از علم و دانش خویش هم، بهره و نتیجه عملی بگیری.

هم چنین، در نامه خود برای من نوشته‌ای: در سرزمین مقدس سکونت اختیار کرده‌ای، در صورتی که سرزمین مقدس برای کسی کاری انجام نمی‌دهد، بلکه خودباید عمل صالح انجام دهی، چون حقایق را می‌دانی، و مرگ در پیش است، که باید خود را برای آن آماده گردانی (۷۸).

بدین ترتیب، سلمان فارسی، در مقام «استانداری مداین» بدون اینکه تحت تاثیرنامه‌های این و آن قرار گیرد و تغییر روش دهد، با متابعت از آموزش‌های رسول خدا(ص) و راهنمایی‌های امام علی(ع) تا حیات داشت، مسؤولیت خویش را عملی کرد، و با توجه با شیوه زاهدانه و معتدلانه او، خلیفه هم نتوانست برای عزل، یا اقدام دیگری علیه او تصمیم بگیرد.

پی‌نوشتها:

۱. پیامبر، رهنما، ج ۱، ص ۴۳.
۲. تاریخ تمدن اسلامی، ص ۹۷۶، و رجوع کنید به: تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۷۵ - ۱۷۹.
۳. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۷۷، الاخبار الطوال، ص ۱۲۱.
۴. تاریخ تمدن اسلامی، ص ۹۷۵.
۵. مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.
۶. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۳۹۲.
۷. پیامبر (ص)، ص ۴۱ - ۴۳.
۸. المنجد، اعلام، ص ۶۴۴.
۹. نفس الرحمن، ص ۵۲۸، ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۲۵.
۱۰. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۳۹۲ و ۳۹۳.
۱۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۷۷، تاریخ اجتماعی ایران، سعید نفیسی.
۱۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۷۷.
۱۳. پیامبر (ص)، زین العابدین رهنما، ج ۱، ص ۵۲.
۱۴. دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۲۵۸ - ۲۶۱، شاهنامه فردوسی، چاپ سنگی، ص ۴۹۵.
۱۵. الاخبار الطوال، ص ۶۵ - ۶۶.
۱۶. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۵.
۱۷. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۸۱.

۱۸. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۸۶، فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۸۷۶، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۱۵۳.
۱۹. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۸۷، فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص ۲۵۹.
۲۰. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.
۲۱. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۶۹.
۲۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۴.
۲۳. فتاوی صحابی کبیر، ص ۶۳ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۲۳.
۲۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۰.
۲۵. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۸۰، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۲۹۹.
۲۶. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۳۱۰.
۲۷. تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۱.
۲۸. المعارف، ص ۷۹.
۲۹. اسد الغابۀ، ج ۲، ص ۱۵.
۳۰. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۸.
۳۱. سیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۱۶۲.
۳۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۱۰.
۳۳. الدرجات الرفیعة، چاپ قم، ص ۲۱۵.
۳۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۹.
۳۵. اسد الغابۀ، ج ۲، ص ۳۳۱.
۳۶. نفس الرحمن، ص ۵۸۷، کامل شیخ بهایی، ص ۳۳۵.
۳۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۶.
۳۸. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸.
۳۹. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸.
۴۰. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۴.
۴۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۷ و ۲۶، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۹۲.
۴۲. نهج البلاغه دکتر صبحی صالح، خ ۲۱۰، ص ۴۲۶، نهج البلاغه فیض الاسلام، خ ۲۰۱، ص ۶۶۶.
۴۳. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵، ص ۴۶۶.
۴۴. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۴۶، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۳.
۴۵. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.
۴۶. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۸۸.
۴۷. فتاوی صحابی کبیر، ص ۵۹ - ۷۶، سلمان الفارسی، ص ۱۳۰.

٤٨. مناقب آل ابي طالب، ج ١، ص ١٠٩، بحار الانوار، ج ١٨، ص ١٣١، نفس الرحمن، ص ٣٨٢.
٤٩. تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ١٧٥.
٥٠. الاستيعاب، ج ٢، ص ٥٩، شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ١٨، ص ٣٥.
٥١. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٩٠.
٥٢. الاستيعاب، ج ٢، ص ٥٨، شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٥.
٥٣. اسد الغابة، ج ٢، ص ٣٣١، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٠٧.
٥٤. فروع كافي، ج ٥، ص ٦٨، نفس الرحمن، ص ٥١٦، بحار الانوار، ج ٤٧، ص ٢٣٥ و ج ٦٧، ص ١٢٥.
٥٥. فروع كافي، ج ٥، ص ٧١، بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٣١٠.
٥٦. بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٣١٠، فروع كافي، ج ٥، ص ٧١.
٥٧. نهج البلاغه فيض، حكمت ٣، ص ١٠٨٩، بحار الانوار، ج ٦٦، ص ٤٠٩.
٥٨. بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٣١١.
٥٩. نهج البلاغه فيض، خ ٢٠٠، ص ٦٦٣.
٦٠. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٧٧.
٦١. نفس الرحمن، ص ٥٥٥، السيرة الحلبية، ج ١، ص ١٩٥.
٦٢. الدرجات الرفيعة، ص ٢١٥، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٨٨-١١٧، حلية الاولياء، ج ١، ص ١٩٨.
٦٣. نفس الرحمن، ص ٣٥٨، تحفة الاحباب، ص ١٣٠.
٦٤. بحار الانوار، ج ٤١، ص ٥٢.
٦٥. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٨٨، صفوة الصفوة، ص ١، ص ٢٩١.
٦٦. نفس الرحمن، ص ٥٥١ - ٥٥٥.
٦٧. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ١٨، ص ٣٤، نامه ٦٨، نهج البلاغه فيض، ص ١٠٦٥، نامه ٦٨.
٦٨. سلمان الفارسي، ص ١٣٣، كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٢.
٦٩. سوره حجرات، آيه ١٢.
٧٠. سوره قصص، آيه ٨٣.
٧١. نفس الرحمن، ص ٥٢٨، بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٦٠، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٨٣، الاحتجاج، ج ١، ص ١٨٥.
٧٢. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٢٣٢ و ٢٣٣.
٧٣. السيرة النبوية، ج ٢، ص ١٥٦ - ١٥٢.
٧٤. السيرة النبوية، ج ٢، ص ١٥٦ - ١٥٢.
٧٥. اسد الغابة، ج ٢، ص ٣٣١.
٧٦. شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٧.
٧٧. نفس الرحمن، ص ٣٥٣.

۷۸. اسد الغابۃ، ج ۲، ص ۳۳۱، و با اندکی تفاوت، جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۵۴۸، فتاوی صحابی کبیر، ص ۹۷،
حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۵.

فصل ۱۵: زن و فرزندان

زن و فرزندان

عمر طولانی سلمان، جنبه زهد و عرفانی او، گذراندن دوره‌های مختلف در کلیساها و راهبانه زیستن و بالاخره وضع استثنایی و اعجوبه بودن زندگانی وی، سبب گردیده، که برخی بر حسب ذوق و سلیقه و منش به اصطلاح عرفان‌گرایانه خویش، سلمان را تارک دنیا و حتی بدون زن فرزند معرفی کنند.

قاضی شهید، سید نورالله مرعشی شوشتری، درباره چنین گروهی، و اظهار نظر آنان می‌نویسد: آنچه میان جاهلان و قلندران مشهور است، که سلمان محبوب بوده، و هرگز تاهل نکرده، غلط و بی‌اساس است (۱). اضافه بر این، متون و شواهد تاریخی گواهی می‌دهد، که سلمان برای ازدواج قدم جلو گذاشته، با موانعی روبرو گردیده، ولی در عین حال ازدواج کرده، دارای فرزند گردیده، و از نسل وی، نوه و نسلهایی باقی نمانده است، که در این فصل، شرح خواستگاری‌ها، ازدواج، و فرزند داشتن او را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱- خواستگاری دختر «عمر»

در روایت می‌خوانیم: عمر، در حالی که جلو درب خانه خود با گروهی ایستاده بود، از سلمان خواست، اگر حاجتی دارد برای او برآورده سازد. سلمان، از این موقعیت استفاده نمود و گفت: ای ابو حفص! من مایلیم با دختر تو، خواهر «حفصه» یعنی، خواهر همسر رسول خدا (ص) ازدواج کنم، اما عمر که از این خواستگاری سخت ناراحت شده بود، به اطرافیان خود خطاب کرد و گفت: می‌بینید این عجمی که درست نمی‌تواند سخن بگوید، چه ادعایی دارد؟

راستی، چگونه محمد (ص) این مرد را این قدر میدان داده و عظمت بخشیده، که وی از حد خود تجاوز می‌کند، و خود را در حدی قرار می‌دهد، که می‌خواهد با افراد بلند نسب هم‌تراز گردد؟!

آن‌گاه، عمر حرکت کرد، و در حالی که خشمناک بود، به حضور رسول خدا (ص) رسید و به عرض رسانید: ای رسول خدا (ص)! موقعیت افراد بی‌ارزش را، این قدر بالا نبر، که بتوانند با اشراف اصحاب تو، هم‌سنگ شوند و افتخار و منزلت بدست آورند!

رسول خدا (ص) فرمود: چه مشکلی برای تو پیش آمده؟

عمر، داستان خواستگاری سلمان را بیان کرد، اما رسول خدا (ص) فرمود: وای به حال تو! اگر سلمان به این ازدواج مایل بود، تو چرا به وصلت با او را رضایت ندادی، تا بدین وسیله به او نزدیک شوی؟ در حالی که بهشت مشتاق ملاقات سلمان است.

آن‌گاه رسول خدا (ص) آیات قرآنی را که در مورد فضیلت سلمان و یاران وی وارد شده بود (۲) بیان فرمود، و عمر در برابر آن حضرت ساکت ماند، اما «حذیفه بن یمان» منظور آیه قرآن و رسول خدا (ص) را سؤال کرد، آن

حضرت فرمود: منظور آیه: و ان تتولوا یستبدل قوما غیرکم... (۳) سلمان و قوم او هستند. بعد رسول خدا(ص) ادامه داد: معاشر قریش! تضرّبون العجم علی الاسلام هذا، و الله لیضربنکم علیه غدا.. (۴). ای جماعت قریش! شما بر عجم به خاطر اسلام آوردن امروز شمشیر می‌زنید، اما به خدا سوگند در آینده آنها برای اسلام آوردن، به شما شمشیر فرود می‌آورند!

گویا پس از توضیح‌های رسول خدا(ص) درباره سلمان بود، که «عمر» به هنگام خواستگاری بار دوم، از برخورد قبلی خود پشیمان شد و جواب مساعد داد، اما سلمان زیر بار این ازدواج نرفت و گفت: می‌خواستم بدین وسیله بدانم، آیا روحیه نژادپرستی قبل از اسلام، از قلب تو ریشه کن شده؟ یا هم چنان باقی است! (۵) آن‌گاه سلمان از این ازدواج صرف نظر کرد (۶).

ازدواج با غیر عرب!

درباره ازدواج عرب با غیر عرب «محدث نوری» می‌نویسد: اینکه «عمر» برای ازدواج دختر خویش با سلمان خودداری نمود، بدین خاطر بود، که وی با عجم(فارس) سرسازگاری نداشت، بدین جهت وقتی خلافت او استقرار یافت، ازدواج با غیر عرب را در اسلام سنت قرار داد، و بسیاری از افراد تاکنون نیز، این شیوه را عملی می‌کنند، و دلیل آنها هم اخبار ساختگی است.

علامه در کتاب «تذکره الفقهاء» و شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» می‌نویسند: گروهی از پیروان «ابو حنیفه» در مورد همشانی و «کفویت» در ازدواج، هفت چیز را شرط می‌دانند، که یکی از آنها «نژاد» است.

همچنین عده‌ای از پیروان «شافعی» در «کفویت» شش شرط را لازم می‌دانند، که یک مورد آن «نژاد» است، و بر این اساس، نژاد غیر عرب با نژاد عرب، چون «همسنگ» نیستند، نمی‌توانند ازدواج کنند! (۷) در حالی که قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) نژادپرستی را در همه موارد، مردود و محکوم نموده و ملاک ارزش‌ها و لیاقت‌ها را ایمان و علم و تقوی قرار داده است (۸).

۲- خواستگاری دوم

متأسفانه، همانطور که بیان شد، مسئله نژادپرستی، یکی از آفتهای اعتقادی و اخلاقی جوامع گذشته بوده، و هم‌اکنون نیز این فاجعه انسانی - که قرآن و پیغمبر(ص) برای ریشه کن ساختن آن تلاشهای فراوانی کرده‌اند - جریان دارد، و عواقب بسیار دردناکی را به وجود می‌آورد.

سلمان فارسی هم، با آن همه عظمت و مقام معنوی و علمی، گرفتار این فاجعه شده، و گویا به همین دلیل، یا از باب اینکه وقتی خدا کسی را دوست داشته باشد، امتحان و مبتلا می‌کند (۹)! در خواستگاری دوم هم به ازدواج موفق نشده است!

زمخشری، در کتاب «ربیع‌الابرار» می‌نویسد: سلمان فارسی، در حالی که «ابودرداء» دوست و برادر ایمانی خود را همراه برداشته بود، به خواستگاری یک‌زن قرشی رفت.

ابودرداء، وارد خانه شد و برای خانواده آن زن، سابقه سلمان و فضایل و مقام علم و دانش او را بیان کرد، اما آنان با شنیدن وضعیت سلمان (که قهرا یک جهت آن هم کهنسالی بوده) گفتند: به ازدواج با او حاضر نیستند، اما اگر خود «ابودرداء» مایل باشد، حاضرند زن را به ازدواج وی درآورند!

«ابودرداء» هم که موقعیت را مناسب دید، با آن زن پیوند ازدواج برقرار کرد!

اما وقتی ابودرداء از آن خانه بیرون آمد به سلمان گفت: برادر! من کاری انجام دادم، که از تو خجالت می کشم! آن گاه داستان را شرح داد!

سلمان هم با شنیدن داستان، گفت: من باید شرمند باشم، زیرا به خواستگاری زنی آمده بودم، که خداوند سرنوشت او را برای تو مکتوب داشته بود (۱۰).

۳- ازدواج

بار سوم خواستگاری سلمان فارسی، به نتیجه رسید و توانست از قبیله «بنی کنده» زنی را به ازدواج خویش درآورد، شب عروسی فرا رسید، گروهی از بستگان عروس و یاران سلمان آنان را تا جلو درب خانه همراهی کردند، سلمان زحمات و خدمات دوستان را مورد ستایش قرار داد، و از آنان تقاضا نمود، از همانجا برگردند!

آن گاه سلمان و همسر وی وارد خانه شدند، وقتی سلمان پرده‌ها و آذین‌بندیهای فراوان خانه و حجله را دید، نگران شد و گفت: اینجا حجله عروسی است؟ یا کعبه به قبیله «بنی کنده» منتقل شده، که این همه پرده آویزان کرده‌اند؟

گفتند: همسر تو ثروتمند است و این پرده‌ها و آذین‌بندیها جهیزیه است و ازدارایی خود آن زن می‌باشد، نوقت سلمان قانع و ساکت شد.

اما مشاهده کرد، تعدادی دختر و خدمتگزار مشغول پذیرایی و خدمت هستند، پرسید: اینها کیستند و چه کاره‌اند؟ پاسخ دادند: اینها کنیزان و خدمتگزاران همسر تو می‌باشند!

سلمان، با شنیدن و دیدن آن وضع هم ناراحت شد، این کار همسر را ناپسندش مرد و گفت: این کار هم پسندیده نیست، آنان باید شوهر کنند، زیرا از حبیب خود، رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: کنیزان باید به شوهر داده شوند، اگر کسی دخترها و کنیزان را در خانه نگهداری کند و آنان به خاطر نیاز به همسر، به گناه و بی‌عفتی آلوده شوند، گناه آنان به عهده مالک و صاحب آنان نیز خواهد بود.

بعد سلمان، ضمن سپاس از خدمتگزاران، از آنان تقاضا کرد، او را با همسرش آزاد بگذارند. آن گاه سلمان، پرده جلو درب اتاق را آویخت، کنار همسر خود نشست و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برای خیر و برکت و سعادت زندگی دعای خیر انجام داد.

سپس به همسر خود گفت: آیا مطیع درخواست و تقاضای من هستی؟ همسر گفت: من آماده دستور تو نشسته‌ام.

سلمان گفت: مولایم رسول خدا(ص) به من سفارش کرده، هرگاه کنار همسر خویش قرار گرفتم، زندگی را با اطاعت و عبادت خداوند آغاز کنم، حال که قول مساعدت و اطاعت داده‌ای، با من حرکت کن.

سلمان و همسر او حرکت کردند، و به مسجد وارد شدند، زن و شوهر در مسجد نماز گزارند و بعد از آن به خانه برگشتند و عمل زفاف و زناشویی صورت گرفت، و زندگی با یاد و اطاعت خداوند آغاز گردید. روز بعد، عده‌ای از دوستان و یاران، برای تبریک به دیدن سلمان آمدند، و پس از تهنیت و احوالپرسی، سؤال کردند: آیا همسر خوبی نصیب تو شد؟ آیا وضع او چگونه بود؟ و آیا از وضع وی رضایت داری؟! سلمان، که از این سؤالها ناراحت شده بود، و از پاسخ خودداری می‌کرد، گفت: انما جعل الله الستور و الخدور و الابواب لتواری ما فیها...

خداوند متعال، پرده‌ها و درها را برای پوشش اسرار قرار داده، شما هم از مسایل ظاهری و عمومی سؤال کنید، و از آنچه اسرار زندگی افراد است و به شما مربوط نمی‌شود، پرهیز داشته باشید، زیرا از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: افرادی که مسایل خصوصی زناشویی خویش را با دیگران گفت و گو می‌کنند، مانند چهارپایان (نرو ماده‌ای) هستند، که در راه و مقابل چشم دیگران، یکدیگر را «بو» می‌کشند! (۱۱). بنابراین، به استناد متون تاریخی، سلمان فارسی ازدواج کرده و همسر داشته، چنانکه از بانویی به نام «بقیره» به عنوان همسر سلمان، در «مداین» نام برده شده، که داستان او را در فصل پایانی این کتاب تحت عنوان «آخرین سفر» مطالعه خواهیم کرد.

فرزندان و نواده‌ها

آیا سلمان فارسی، فرزند هم داشته، و از این صحابی بزرگ نسلی هم به جای مانده است؟ سید بن طاووس، علامه مجلسی و محدث نوری، از شخصی به نام «عبدالله بن سلمان الفارسی» نام می‌برند، که حدیث «تحفه بهشتی برای فاطمه - س» را (۱۲) از پدر خود «سلمان» روایت کرده است (۱۳) اما در عین تحقیقی که به عمل آمد، از نام مادر «عبدالله» و خصوصیات زندگی وی، مطلب اضافه‌ای یافت نشد. هم‌چنین از «شیخ بدرالدین حسن بن علی بن سلمان» در کتابهای حدیثی ورجالی سخن به میان آمده، که با نه واسطه نسب او به «محمد بن سلمان فارسی» می‌رسد، و شیخ بدرالدین حسن، در «استاباد» از «سد» از نواحی «ری» (۱۴) می‌زیسته و واعظ فصیح و صالحی بوده است (۱۵) و به قول «محدث نوری»: استفاده می‌شود، که فرزند و نواده‌های سلمان، تا حدود پانصد سال در «ری» بوده‌اند (۱۶). در کتاب «المنتقی» تالیف: کازرونی، آمده است: گفته می‌شود: سلمان در زمان خلافت «عمر» به اصفهان بازگشتی داشته، هم‌چنین سلمان برادری در شیراز (یا کازرون که قبلاً مطالعه کردیم) داشته، که نسلی از وی باقی مانده، دختری در اصفهان داشته، که نسل و نتیجه داشته، و هم‌چنین دارای دو دختر در «مصر» بوده، چنانکه از او نبیره پسری به نام «کثیر» معرفی شده است (۱۷). از نسل و نواده‌های دیگر سلمان، موارد زیر را می‌توان نام برد:

۱- ضیاءالدین

محدث نوری، می‌نویسد: یکی از نواده‌های سلمان «ضیاءالدین» بوده، که از عالمان «خنجد» محسوب می‌شده است.

(خنجد از شهرهای جمهوری ازبکستان، در کنار سیحون قرار دارد که مرکز و پایتخت آن محسوب می‌شود، و امروز آن را استالین آباد گویند) (۱۸).

ضیاءالدین، مردی عالم و دانشمند و با لیاقت بوده، شرحی بر کتاب «محول» رازی نوشته، و به خاطر لیاقت و توانایی که داشته، در «بخارا» یعنی پایتخت دولت سامانی، که امروز «جمهوری ازبکستان» است (۱۹) عهده‌دار پیشوایی امور شرعی مردم بوده، و به سال ۶۲۲ هجری در «هرات» زندگی را به درود گفته است.

ضیاءالدین، غیر از جنبه علمی و پیشوایی، شاعر خوبی هم بوده، که به خاطر انتساب او به سلمان فارسی، تخلص خود را «فارسی» انتخاب نموده، و «سیف‌اسفرنگی»، یعنی «سیف‌الدین اعرج» شاعر ایرانی قرن ششم هجری، از «اسفرنگ» سمرقند (۲۰) درباره شعر «ضیاءالدین» ستایش به عمل آورده و سروده است:

در شعر تو، کان بلطف، از جان بیش است.

وز هرچه کسی وصف کند، زان بیش است.

نزد آنان، که در سخن استادند.

هر بیت تو، از هزار دیوان بیش است (۲۱).

۲- شمس‌الدین، سوزنی

شمس‌الدین محمد، معروف به «سوزنی» با لقب «تاج الشعرا» در آغاز جوانی برای تحصیل علم به «بخارا» رفته، به خاطر علاقه به صنعت سوزنگری، به این حرفه مشغول شده، و با این عنوان تخلص یافته است.

شمس‌الدین محمد، به قرن ششم هجری، با سنایی، انوری، معزی، ادیب صابرو رشیدی معاصر بوده، اما متأسفانه اشعار هجو نیز می‌سروده، ولی در اواخر عمر این از، کار اظهار پشیمانی کرد، و به سال ۵۶۲ یا ۵۶۹ هجری، در گذشته است (۲۲).

محدث نوری، که «سوزنی» را شاعر سمرقندی و از نسل و نواده‌های سلمان فارسی معرفی کرده، اشعاری را از وی، به عنوان توبه‌نامه و معرفی دودمان خود، بدین شرح آورده است:

زهر بدی که تو گویی، هزار چندانم مرانداند از آن گونه، کس که من دانم

به یک صغیره مرا، رهنمای شیطان شد به صد کبیره کنون، رهنمای شیطانم

هواست دانه و من، دانه چین‌هاویه‌ام اگر به دانه بمانم، به دام درمانم

هوی نماند، تا ساعتی به حضرت او به سوی هاویه، روی هوی چو هامانم

اگر نبودى با آن هوی، هدایت او هو الهی بزمن، حلقه را بجنانم

به حق دین مسلمانی، ای مسلمانان که چون بخود نگریم، ننگ هر مسلمانم

رسول گفت: پشیمانی از گنه توبه است بر این حدیث اگر قابل است، من آنم

به زهد سلمان، مرا اندر رسان ملکا چو یافتم ز پدر، کز نژاد سلمانم
 به حق اشهد ان لا اله الا الله چنان بران، کین قول بر زبان رانم (۲۳)
 شمس‌الدین محمد، معروف به سوزنی، بیش از هشتاد سال زندگی کرد، وهمانطور که در بالا اشاره شد، به سال
 ۵۶۹ هجری در سمرقند زندگی را وداع گفت.
 یکی از شاگردان او، این رباعی را در باره‌اش سروده است:
 ای هر مژه در دیده، چو سوزن بی تو هر موی سنایی شده در تن، بی تو
 من بی تو چگونه بگذرانم، که جهان چون چشمه سوزن است بر من، بی تو
 پس از وفات، کسی «سوزنی» را در عالم خواب دید، او گفت: بخاطر یک بیت شعر که سروده بودم، توبه من
 پذیرفته شد و از لغزشهایم صرف نظر گردید و آن بیت، چنین است:
 چار چیز آورده‌ام یا رب، که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عجز و گناه آورده‌ام (۲۴)

۳- عبدالفتاح

محدث قمی، می‌نویسد: یکی از سالهایی که به سفر حج رفته بودم، به هنگام بازگشت از «مکه» با شخصی به
 نام «عبدالفتاح» برخورد کردم. او مرد فاضل و دانشمند، و درشت اندام و قوی هیكلی بود و می‌گفت: من از
 نواده‌های سلمان فارسی هستم، و اکنون تولیت بقعه و آرامگاه سلمان فارسی در «مداین» به عهده من است و
 آنجا را اداره می‌کنم (۲۵).

۴- ابو کثیر بن عبدالرحمن

در کتابهای حدیث و تاریخ، شخصی به نام «ابو کثیر فرزند عبدالرحمن بن عبدالله سلمان فارسی» معرفی شده،
 که «نبیره» سلمان محسوب می‌گردد، و او از پدرش روایت می‌کند، که جد او سلمان فارسی، نامه‌ای را که
 رسول خدا(ص) به «اشهل یهودی قریظی» برای آزادی سلمان نوشته، روایت کرده است.
 این نامه را، نویسنده کتاب «تهذیب تاریخ ابن عساکر» در ج ۱، ص ۱۹۶، خطیب در کتاب «تاریخ بغداد، ج ۱،
 ص ۱۷۰ و محدث نوری، در نفس الرحمن، باب سوم آورده‌اند (۲۶) و به معرفی نبیره سلمان فارسی هم تصریح
 نموده‌اند.

۵- ابراهیم بن شهریار

از نواده‌های دیگر «سلمان فارسی» عارف معروف قرن پنجم هجری «ابراهیم بن شهریار بن زادن فرخ بن
 خورشید» معروف به «ابو اسحاق کازرونی» است.
 وی در قریه «نورد» کازرون متولد شده، پدر او زردشتی بوده و مسلمان شده و مادر او «بانویه» نام داشته است.

ابراهیم، زردشتیان و یهودیان بسیاری را مسلمان کرد، و چون با کافران مبارزه می‌کرد، او را «شیخ غازی» یعنی شیخ جنگی می‌خواندند. ابوسحاق ابراهیم‌کازرونی، یک شنبه هشتم ذی‌قعدة سال ۴۲۶ هجری، در کازرون از جهان چشم فرو بست، و مدفن او هم اکنون در آن شهر زیارتگاه است (۲۷).

۶- حسن بن حسن

از محدث بزرگوار، شیخ عباس بن محمد رضا قمی، معروف به «محدث قمی» روایت شده: حسن بن حسن بن سلمان، که سلسله نسب او به «محمد بن سلمان فارسی» منتهی می‌شود، از فرزندان (یا نواده‌های) سلمان می‌باشد، که مردی واعظو فصیح‌اللسان بوده، و (دانشمند محدث) شیخ محمد بن حسن حر عاملی هم، این موضوع را در کتاب ارزشمند «امل‌الامل» آورده است (۲۸).

به هر حال، آنطور که از مجموع مطالبی که تاکنون بیان شد، به دست آمد، سلمان فارسی، همسری به نام «بقیره» داشته، و چنانکه «سید بن طاووس» هم بیان داشته، دو پسر به نامهای: عبدالله، و محمد، از پسرهای سلمان فارسی معرفی شده‌اند (۲۹) وقهرا طبق نوشته تعدادی از مورخان، افراد نامبرده بالا هم از نسل و نواده‌های سلمان فارسی بوده، و نمی‌توان آن صحابی بزرگ را، مقطوع نسل و بدون زن و فرزندان دانست.

المنه لله، که نمریدیم و بدیدیم دیدار عزیزان و به خدمت برسیدیم
در رفتن و باز آمدن، رایت منصور بس فاتحه خواندیم و به اخلاص رسیدیم
تا بار دگر، دبدبه کوس بشارت و آواز درای شتران، باز شنیدیم
چون ماه شب چارده، از شرق درآمد آن روی که، چون ماه نوش می‌طلبیدیم
شکر شکر عافیت، از کام حلاوت امروز بگفتیم که، حنظل نچشیدیم
در سایه ایوان سلامت، نشینم تا کوه و بیابان مشقت، نبریدیم
وقت است، به دندان لب مقصود گزیدن کان شد که به حسرت، سرانگشت گزیدیم
دست فلک آن روز، چنان آتش تفریق در خرمن ما زد، که چو گندم بطپیدیم
المنه لله، که هوای خوش آن روز باز آمد و از جور زمستان، به رهیدیم
دشمن که نمی‌خواست، چنین کوس بشارت همچون دهلش، پوست به چوگان بدریدیم (۳۰)

پی‌نوشتها:

۱. نفس الرحمن، ص ۵۶۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۸.
۲. سوره انعام، آیه ۸۹، و رجوع شود به فصل: فضائل مناقب درخشان، همین کتاب.
۳. سوره محمد(ص)، آیه ۳۸.
۴. نفس الرحمن، ص ۱۹۹ و ۵۶۲؛ مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۰۸.
۵. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۵؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۰؛ نفس الرحمن، ص ۵۶۱.

۶. نفس الرحمن، ص ۵۶۱؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹۷.
۷. نفس الرحمن، ص ۵۶۷؛ تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹۷؛ الخلاف، ج ۴، ص ۲۷۲.
۸. ان اکرمکم عندالله اتقیکم... سوره حجرات، آیه ۱۳، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۰.
۹. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۶.
۱۰. نفس الرحمن، ص ۵۶۰؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۰.
۱۱. نفس الرحمن، ص ۵۶۰؛ صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۵۳۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۸۶.
۱۲. رجوع کنید به فصل: در محضر علی(ع) و فاطمه(س) همین کتاب.
۱۳. مهج الدعوات، ص ۷؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۶؛ نفس الرحمن، ص ۳۳۹؛ مکاتیب الرسول(ص)، ص ۴۱۰.
۱۴. اصطخری می نویسد: سد، قریه بزرگی است در دو فرسخی «ری» دوازده هزار باغ معروف دارد. هر روز در این قریه یکصد و بیست گوسپند و دوازده گاو نر و ماده ذبح می کنند. معجم البلدان، لغت نامه دهخدا، ج ۲۹، ص ۳۶۷.
۱۵. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۱۲.
۱۶. نفس الرحمن، ص ۵۶۰ و ۵۶۱.
۱۷. نفس الرحمن، ص ۵۶۰ و ۵۶۱.
۱۸. فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۴۷۵ و ۲۴۵.
۱۹. فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۴۷۵ و ۲۴۵.
۲۰. فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۱۴۲ و ۱۴۲.
۲۱. نفس الرحمن، ص ۵۷۱.
۲۲. فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۸۲۲.
۲۳. نفس الرحمن، ص ۵۷۲.
۲۴. نفس الرحمن، ص ۵۷۲.
۲۵. تحفه الاحباب، ص ۱۳۳.
۲۶. مکاتیب الرسول، ص ۴۰۹، چاپ سوم.
۲۷. آثار الرضا(ع)، ص ۵۵، فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۸۹؛ لغت نامه دهخدا، ج ۳۹، ص ۱۶۵.
۲۸. تحفه الاحباب، ص ۱۳۳.
۲۹. مهج الدعوات، ص ۷.
۳۰. کلیات سعدی، چاپ اسلامی، ص ۴۷۵.

فصل ۱۶: به آخرین سفر

به آخرین سفر

از سال ۱۶ هجری، که «مداین» به عنوان بخشی از کشور آن روز ایران، به سرزمین اسلام پیوست، و پس از مدتی سلمان حکیم، تا حیات داشت امارت آن راعهده دار گردیده بود، مدت امارت او را، حدود بیست سال می توان تخمین زد.

در این مدت حدود بیست سال، سلمان، به جای اینکه «امارت» را «طعمه شکم و شهوت و ثروت» قرار دهد، با الهام از منشور مولای خویش، آن را «امانت گردن گیر» یافت (۱) و با زهد و پارسایی فوق العاده خویش، برگ زرینی بر تاریخ حکومتی و مدیریتی اسلام افزود، و با دعوت و هدایت و پیشوایی دینی و اجتماعی، و خدمات فراوان، میراث درخشانی از خود به یادگار گذاشت، تا جایی که «زهد و عمل سلمان» در ادبیات ما، ضرب المثل و ملاک ارزشها قرار گرفت.

همچو سلمان، در مسلمانی بکوش ای مسلمان! تا که سلمانانت کنند (۲)

البته شیوه‌های حکومتی سلمان، آن روز مورد توجه دستگاه خلافت واقع نشد، از او تقدیر و تشویقی هم به عمل نیامد، و بلکه مورد اعتراض و تنقید هم قرار گرفت، اما به هر حال، تاریخ خصلتهای بزرگ اخلاقی و عمل ارزشمند و ماندگار او را، به عنوان یک سند زنده و یک ملاک ارزنده، به ما منتقل کرده است.

ابو نعیم اصفهانی می نویسد: حسن بصری، روایت کرده است: حقوق سلمان پنج هزار درهم بود، او فرماندهی حدود سی هزار مسلمان را به عهده داشت، اما وقتی خطبه (نماز جمعه) برای مردم می خواند، عبای فرسوده‌ای به تن داشت، که از نصف آن برای فرش و از نصف دیگر برای روپوش خود استفاده می کرد.

سلمان، حقوق دریافتی خویش را (به نیازمندان) می داد، و از راه زنبیل بافی، زندگی خویش را تامین می نمود (۳).

جابر بن عبدالله انصاری، روایت کرده: سعد فرزند «ابی وقاص» در روزهای بیماری سلمان، به عیادت وی رفت و (پس از احوالپرسی) گفت: ای ابو عبدالله! این برای تو مژده بزرگی است، که وقتی رسول خدا (ص) وفات می یافت، از تو راضی بود، اما سعد، مشاهده کرد سلمان گریه می کند!

پرسید! چرا گریه می کنی؟ در حالی که (با رفتن از این جهان، در جهان آخرت) به یاران خود ملحق خواهی شد، و کنار حوض کوثر هم، به رسول خدا (ص) خواهی پیوست.

سلمان گفت: من از ترس مرگ و برای علاقه به دنیا گریه نمی کنم، بلکه از این جهت ناراحت هستم، که رسول خدا (ص) با ما عهد و قرار گذاشت، که وسایل زندگی ما به اندازه توشه یک مسافر بیشتر نباشد، در حالی که اکنون مشاهده می کنی در اطراف من، وسایل بیشتری وجود دارد!

سعد می گوید: مشاهده کردم، در اتاق سلمان و در کنار او، غیر از یک طشت لباسشویی، یک کاسه بزرگ (بادیه) و یک آفتابه بیشتر وجود نداشت (۴).

خلاصه، ارزش همه دارایی استناداری را که حدود بیست سال بر «مداین» فرمانروایی داشت، طبق روایت «انس بن مالک»، عامر بن عبدالله و دیگران، پانزده دینار، یا حدود «ده درهم» یا «بیست درهم» برآورد کرده‌اند! (۵).

عیادت کنندگان

در عین حالی که از پارسایی و زهد و ساده زیستی سلمان، سخن فراوان گفتیم، و معنا و تفسیر «زهد» را در فصل ۱۴ بیان کردیم، باید توجه داشت، بالاخره سلمان حکیم و استاندار «مداین» در امور شخصی نهایت پارسایی و صرفه جویی را به کار گرفته است، اما آنچه مربوط به جنبه «شخصیتی» وی می‌باشد، اگر به خاطر معاونت و دست‌یاری هم شده، تاریخ برای او دو غلام معرفی کرده است.

ابن اثیر جزری، می‌نویسد: سوید، غلام سلمان فارسی بوده، بخاری از «ابن قهزاز» بازگو می‌کند که «سوید» مصاحبت رسول خدا(ص) را درک نموده، و در خدمتگزاری سلمان فارسی بوده. (۶) چنانکه «سوید» در فتح مداین هم همراه سلمان بوده، و برای او مواد خوراکی تهیه می‌کرده است (۷).

«زاذان» را نیز «اردبیلی» با کنیه «ابو عمره فارسی» راوی حدیث شمرده (۸) که وی نیز خادم و غلام سلمان بوده، پیوسته در کنار سلمان حضور داشته، و بسیاری از روایات مربوط به سلمان، به خصوص داستان مربوط به وفات و غسل دادن او را - چنانکه خواهیم خواند - وی روایت کرده است (۹).

غیر از این دو خدمتگزار بزرگوار که در کنار سلمان بوده‌اند، در روزهای بیماری سلمان حکیم و صحابی بزرگ رسول خدا(ص) و استاندار جلیل‌القدر «مداین» صحابیان و فرماندهان و افراد بزرگی، در مداین از سلمان عیادت کرده‌اند، که از جمله آنان: سعید بن سوقه، سعد بن ابی وقاص، سعد بن مالک، عبدالله بن مسعود، عامر بن عبدالله و انس مالک را می‌توان نام برد (۱۰).

تاریخ وفات

درباره تاریخ وفات این شخصیت بزرگ، و استاندار منصوب از جانب خلیفه دوم، بر مداین، میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد، که عمده‌ترین آن را در سه محور زیر می‌توان مطرح نمود:

الف - در زمان خلافت عمر.

ب - در آخر خلافت عثمان، سال ۳۵ هجری.

ج - در آغاز خلافت امام علی بن ابی طالب(ع) سال ۳۵ هجری.

نظریه اول را عموم مورخان، بی اساس شمرده‌اند، زیرا مدت خلافت خلیفه دوم را ده سال و هشت ماه دانسته‌اند (۱۱) و مورخان چون: یعقوبی (۱۲) و ابو حنیفه دینوری، تاریخ درگذشت عمر را، چهارشنبه ۲۶ یا ۲۸ ذیحجه سال ۲۳ هجری شمرده‌اند (۱۳) و سال ۲۳، با سال ۳۵ هجری که به عنوان تاریخ وفات سلمان، مورد اتفاق نظر، ابن اثیر جزری، در اسد الغابۀ، ج ۲، ص ۳۳۳، ابن عبدالبر اندلسی، در الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۶۱، ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغۀ، ج ۱۸، ص ۳۷، سید علی خان، در الدرجات الرفیعۀ، ص ۲۱۶، علامه محمد تقی

تستری، در قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۳۳، و علامه مجلسی، در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱، می‌باشد، مغایرت دارد، و وفات سلمان را در زمان خلافت عمر نمی‌توان پذیرفت.

درباره نظریه دوم، یعنی اینکه سلمان فارسی، در آخر خلافت «عثمان» به سال ۳۵ هجری وفات یافته باشد، با توجه به اعتراف مسعودی و یعقوبی، که مدت خلافت «عثمان» دوازده سال هشت روز کم، با مرگ او، در جمعه بیستم ذیحجه سال ۳۵ هجری، پایان یافته باشد (۱۴)، با نظریه ابن اثیر جزری، ابن عبدالبر اندلسی، ابن ابی الحدید، سید علی خان و علامه مجلسی، که همگان وفات سلمان را سال ۳۵ هجری دانسته‌اند، سازگار است و می‌توان آن را مقرون به صحت دانست.

اما در مورد نظریه سوم، یعنی اینکه وفات سلمان در آغاز خلافت امام علی(ع) به سال ۳۵ هجری رخ داده باشد، با توجه به اینکه خلافت آن بزرگوار، به اعتراف یعقوبی (۱۵) بیست و سوم ذیحجه سال ۳۵ هجری آغاز گردیده، و ابن اثیر جزری، ابن عبدالبر اندلسی، ابن ابی الحدید، و علامه مجلسی، سال ۳۶ هجری را هم به عنوان سال وفات سلمان یاد کرده‌اند، سال ۳۵ که ۲۳ ذیحجه آن علی(ع) به خلافت رسیده، تقویت می‌گردد، و احتمال داده می‌شود، که سلمان در فاصله جنگ «جمل» که پنج‌شنبه دهم جمادی الاول سال ۳۵ هجری، یعنی پس از پنج ماه و یازده روز گذشته از خلافت علی واقع شده (۱۶) سلمان هم چنان در منصب استانداری «مداین» باقی مانده باشد، و به همین دلیل، نتوانسته در جنگ جمل هم شرکت کند. برای تقویت این احتمال، سه دلیل هم وجود دارد:

۱ - در تاریخ می‌خوانیم، علی(ع) سلمان فارسی را، به منصب سرپرستی و نظارت بر صنف «آرایشگران» منصوب داشته است! (۱۷).

البته این دلیل ضعیفی است، سند معتبر تاریخی هم ندارد، و بسیار بعید به نظر می‌رسد، که سلمان حکیم، با آن عظمت و توانایی برای استانداری، علی(ع) او را به منصب کوچک و محدودی گمارده باشد.

۲ - طبق روایت «علامه مجلسی» و «محدث نوری» با تعبیر «سند معتبر» اصبح ابن نباته، می‌گوید: من در کنار سلمان فارسی بودم، او از جانب امیر المومنین(ع) استاندار «مداین» بود، در حالی که وی این منصب را از زمان عمر بن خطاب، داشت.. (۱۸).

۳ - شیخ صدوق، روایت می‌کند: گروهی از مردم کوفه به حضور علی بن ابی‌طالب(ع) رسیدند، و از آن حضرت تقاضا نمودند، برای آنان دعا کند، تا باران بیارد.

امام علی(ع) به حسن و حسین(ع) دستور داد، آنان برای آمدن باران دعا کنند، پس از دعای آنان خداوند باران فراوانی بارانید.

این موضوع برای برخی موجب شگفتی واقع شد، و خطاب به سلمان فارسی گفتند: ای ابو عبدالله! ما چیز عجیبی مشاهده می‌کنیم!

سلمان پاسخ داد: وای به حال شما! مگر نشنیدید، که رسول خدا(ص) می‌فرمود: خداوند حکمت را به زبان اهل بیت من جاری می‌گرداند؟ (۱۹).

چنانکه ملاحظه کردیم، سلمان در زمان خلافت علی(ع) حضور و حیات داشته، و علامه محمد تقی تستری، هم از این روایت نتیجه می‌گیرد، که سلمان در عصر خلافت امام علی(ع) - (که پس از گذشت چهار ماه و یازده روز از آن، جنگ جمل شروع شد و امام علی(ع)، یک ماه بعد از شروع جنگ جمل، ماه رجب سال ۳۵ هجری به کوفه وارد گردیده (۲۰)) سلمان حیات داشته است (۲۱).

البته، اینکه سلمان در کوفه حضور داشته، با ابقای او از سوی علی(ع) بر منصب استانداری مدانی، منافاتی ندارد، زیرا ممکن است، سلمان در عین حالی که استاندار مداین بوده، فقط برای دیدار امام علی(ع) و مولای خویش به کوفه آمده، و باز به محل مأموریت خویش، یعنی مداین، برگشته باشد.

نتیجه

از آنچه تا کنون برای تایید نظریه سوم، یعنی وفات سلمان در عصر خلافت امام علی(ع) بیان کردیم، دو مطلب به دست آمد:

الف - سلمان در زمان خلافت علی(ع) وفات یافته است.

ب - تا مادامی که امام(ع) به کوفه وارد شده، یعنی تا حدود شش ماه از خلافت آن حضرت گذشته نیز، سلمان حیات داشته است.

آری، مطلب اول، یعنی وفات سلمان در عصر خلافت علی قابل توجیه است، اما برای موضوع دوم، یعنی حیات سلمان تا زمان حضور علی(ع) در کوفه، دو مانع وجود دارد:

۱ - دنباله روایت معتبر «اصبغ بن نباته» که می‌گوید: شرکت علی(ع) برای تجهیز سلمان فارسی، قبل از آن که آن حضرت به کوفه رود، صورت گرفته (۲۲) موضوع در مدینه بودن علی(ع) راه مطرح می‌کند، و ثابت می‌گرداند، وفات سلمان در عصر خلافت علی(ع) قبل از رفتن به کوفه صورت گرفته است.

۲ - در دو روایت (۲۳) که یکی از آنها روایت «جابر بن عبدالله انصاری» است می‌خوانیم: امام علی(ع) نماز جماعت را خواند، خبر وفات سلمان را اعلام کرد. و در دنباله روایت هم، «زاذان» خادم سلمان به او می‌گوید: چه کسی کار تجهیز تو را انجام می‌دهد؟ سلمان پاسخ می‌دهد: کسی که کار تجهیز رسول خدا(ص) را انجام داد.

زاذان می‌گوید: آخر او (علی - ع) که در مدینه است (۲۴).

بنابراین، روایت شیخ صدوق، که حیات سلمان را تا زمان استقرار علی(ع) در کوفه باقی می‌دانست (۲۵) با توضیحاتی که دادیم تضعیف می‌گردد، و می‌توان موضوع وفات سلمان را که «محدث نوری» هم گفته است: پس ظاهر می‌شود، سلمان در زمان خلافت امیر المؤمنین(ع) وفات یافته (۲۶) مورد تایید قرار داد.

زیرا خلافت امام علی(ع) از بیست و سوم ذیحجه سال ۳۵ هجری، آغاز گردیده (۲۷) عموم مورخان هم سال ۳۵ هجری را سال وفات سلمان دانسته و نظریه معتبرتر شمرده‌اند (۲۸).

نویسنده «وقایع الشهور» هم وفات سلمان را هشتم صفر سال ۳۵ هجری شمرده (۲۹) و در این صورت، پس از گذشت ۵۵ روز از خلافت امام علی(ع) در حالی که آن حضرت هنوز در مدینه اقامت داشته، وفات سلمان

صورت گرفته، و چنانکه بعد هم توضیح خواهیم داد، آن حضرت کار تجهیز سلمان را در «مداین» انجام داده است.

مدت عمر

درباره مدت عمر سلمان هم، چون تاریخ وفات وی، اختلاف نظرهای تاریخی زیادی وجود دارد، که مواردی از آن را آورده، و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - شیخ طوسی، سلمان را از معمرینی دانسته، که حضرت عیسی(ع) را درک نموده (۳۰) و در این صورت، سلمان ۵۰۰ سال عمر کرده است (۳۱).

۲ - در روایتی که از پیامبر(ص) وارد شده، سلمان دارای ۴۵۰ سال عمر، معرفی شده است (۳۲).

۳ - سید مرتضی، و شیخ طریحی می‌نویسند: از آثار و اخبار استفاده می‌شود، که سلمان ۳۵۰ سال زندگی کرده است (۳۳).

۴ - مورخان زیادی، مدت حیات سلمان را ۲۵۰ سال دانسته‌اند (۳۴).

۵ - شیخ عبدالله سبیتی، می‌گوید: برای من ثابت شده: سلمان بیش از هشتادسال زندگی نکرده است (۳۵) تا با این نظریه بتواند سلمان را در سن و سالی معرفی کند، که قابلیت ازدواج را داشته باشد، زیرا به نظر «ابن اثیر» در کتاب «الکامل» ازدواج سلمان، با سنینی که در بالا آمده بود، بعید به نظر می‌رسد (۳۶).

اما به نظر «محدث نوری» نظریه ۲۵۰ سال معتبر تر به نظر می‌رسد (۳۷) چنانکه «ابن عبدالبر» در کتاب «الاستیعاب» ج ۲، ص ۱۹۵، ابن اثیر جزری، در اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۲۲، السیره الحلیه، ج ۱، ص ۱۹۵، صفوة الصفوه، ج ۱، ص ۵۵۵، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۸، الاصابه، ج ۲، ص ۶۲، الغدير، ج ۷، ص ۲۸۲، و الدرجات الرفیعه، ص ۲۲۰، نظریه ۲۵۰ سال را، معتبرتر و قابل قبول تر شمرده‌اند.

البته، ۲۵۰ سال زندگی کردن هم، چیز فوق العاده است، و به همین جهت موضوع طول عمر سلمان، مانند تاریخ وفات و سایر مسایل زندگی وی، برای افرادی چون پروفیسور «لوئی ماسینیون» شگفت انگیز و موضوع درهم پیچیده بوده، و او را به قضاوت‌های ناروا کشانده است (۳۸).

اما با توجه به دو موضوع، شگفتی «ماسینیون» و دیگران بر طرف می‌شود:

الف - این تنها «سلمان فارسی» نیست که عمر طولانی داشته است، بلکه به گواهی قرآن کریم و اعتراف‌های تاریخی، افراد زیادی «معمرین» و دراز عمرها معرفی شده‌اند، که از جمله آنان، افراد زیر را می‌توان نام برد:

به بیان قرآن کریم، حضرت نوح پیامبر(ع) ۹۵۰ سال در میان امت خویش زندگی کرد (۳۹).

در تاریخ هم می‌خوانیم: آدم(ع) ۹۳۰ سال، سلیمان بن داود ۷۱۲ سال (۴۰)، ابراهیم(ع) ۲۰۰ سال (۴۱)، شیث(ع) ۹۱۲ سال، لوط(ع) ۷۳۲ سال و ادريس(ع) ۳۰۰ سال (۴۲).

انوش بن شیث ۹۶۰ سال، متوشلح ۹۶۰ سال (۴۳) و جمشید ۱۰۰۰ سال عمر کرده‌اند (۴۴).

شیخ طوسی هم از افراد فراوانی نام می‌برد، که عمرهای طولانی بیش از ۲۰۰ سال داشته‌اند (۴۵).

ب - موضوع دیگر این است که، همانطور که در خلال فصلهای گذشته این کتاب مطالعه کردیم، سلمان فارسی یک شخصیت از هر جهت فوق العاده‌ای بوده، و شیخ‌الرئیس، بوعلی سینا هم در کتاب «اشارات» باب «مقامات العارفین» می‌گوید: برای عارفان، خوارق عاداتی هست، که آنانکه عارف به آن نیستند، آن را ناممکن می‌شمارند، ولی آن کس که عارف است، آن خوارق عادات را دلیل عظمت و بزرگی می‌داند (۴۶).

آری، سلمان حکیم از این عارفان بوده، خصوصیات فوق العاده‌ای داشته، و امام صادق (ع) هم فرموده است: پیوسته پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) به سلمان مطالبی می‌آموختند و سخنانی از اسرار پنهانی علوم خدایی را در میان می‌گذاشتند، که دیگران از فهم آن ناتوان بودند، و طاقت تحمل آن را نداشتند (۴۷).

بنابراین، با توجه به اینکه از تاریخ ولادت سلمان فارسی، هیچگونه اطلاعی به دست نیاوردیم، اما با استناد به نظریه عموم مورخان مدت عمر او را ۲۵۰ سال پذیرفتیم، و تاریخ وفات آن بزرگوار را، هشتم ماه صفر سال ۳۵ هجری در «مداین» انتخاب کردیم، بسیاری از اختلافها به وحدت نظر تبدیل می‌شود.

اضافه بر این، با توجه به فوق العاده بودن شخصیت سلمان حکیم، چون بسیاری از معمرینی که در بالا معرفی شدند، اشکال «شیخ عبدالله سبیتی» و «ابن اثیر» در مورد «شگفتی از توانایی سلمان برای ازدواج» برطرف می‌گردد.

در بستر مرگ

صحابی کبیر، سلمان حکیم با یک جهان‌خاطر و خدمت، در «بالا خانه کوچک‌ابی قره کندی» در مداین، در بستر مرگ خوابیده بود (۴۸) و در عین حالی که رسول خدا (ص) به او فرموده بود: بهشت مشتاق‌تر به ملاقات سلمان است، تا سلمان به بهشت (۴۹) وی گریه می‌کرد! سعد بن ابی وقاص، که در «مداین» از سلمان عیادت کرده، می‌گوید: وقتی گریه سلمان را مشاهده کردم، علت آن را جویا شدم.

سلمان گفت: به خاطر وابستگی و علاقه به دنیا گریه نمی‌کنم، بلکه از این جهت نگرانم که رسول خدا (ص) با ما عهد و قرار گذاشته بود، که وسایل زندگی ما بیش از توشه یک مسافر نباشد، در حالی که اکنون من وسایل و اثاث بیشتری دارم، و بیمناکم که مبادا از دستور آن حضرت تخلف کرده باشم! (۵۰).

به انتظار میهمانان

بیماری سلمان همچنان شدت می‌یافت، زاذان، خادم سلمان می‌گوید: من برای مرگ سلمان نگران بودم، وقتی آثار مرگ در او نمودار شد، گفتم: چه کسی باید تو را غسل دهد؟

سلمان پاسخ داد: همان کسی که رسول خدا (ص) را غسل داد.

گفتم: تو در مداین هستی، و او در مدینه به سر می‌برد... (۵۱).

«بقیره» همسر سلمان می‌گوید: وقتی مرگ سلمان نزدیک شد، در حالی که در بالا خانه‌ای خوابیده بود، که چهار در داشت، مرا نزد خویش خواند، و گفت: بقیره! همه درها را باز بگذار، زیرا رسول خدا (ص) به من خبر

داده: به هنگام مرگ میهمانانی به دیدار من می‌آیند، که بوی خوش را احساس می‌کنند، اما غذای نمی‌خورند، و من نمی‌دانم آنان از کدام در وارد می‌شوند.

بقیره، ادامه می‌دهد: من درها را باز گذاشتم، بعد سلمان دستور داد: کیسه کوچک «مشکی» را که رسول خدا(ص) به او هدیه کرده بود، و سلمان آن را جایی پنهان نموده بود، برای او حاضر کنم. وقتی کیسه مشک را آوردم، دستور داد مشک را خیس کنم، و در اطراف او بریزم. بعد گفت: حرکت کن، درب را به‌پوش، من حرکت کردم و درب را پوشیدم، اما وقتی کنار بدن سلمان برگشتم، متوجه شدم وی وفات کرده است (۵۲).

حضور امام علی (ع)

طی روایتی آمده: امام علی(ع) صبح روزی به مسجد مدینه وارد شد، و اعلام کرد: دیشب رسول خدا(ص) را به خواب دیدم، آن حضرت به من فرمود: سلمان در مداین از دنیا رفته است، به من سفارش فرمود: بروم و او را غسل بدهم، کفن کنم، نماز بر او بخوانم و جسد او را به خاک بسپارم، و من اکنون به سوی مداین می‌روم (۵۳).

جابر بن عبدالله انصاری، می‌گوید: امیر مؤمنان(ع) نماز جماعت صبح را برای ما خواند، سپس روی خود را به طرف ما برگردانید و فرمود: ای مردم! خداوند شما را در مرگ برادر خود سلمان پاداش دهد. آن‌گاه عمامه رسول خدا(ص) را به سر، پیراهن بلند آن حضرت را روی لباس پوشید، شمشیر و عصا همراه برداشت، و بر شتر «غضباء» سوار شد، و از مدینه بیرون رفت و به غلام خویش «قنبر» فرمود: ده قدم بردار.

قنبر می‌گوید: با برداشتن ده قدم، ما خود را در «مداین» جلو درب خانه سلمان یافتیم.. (۵۴).

زادان، خادم سلمان می‌گوید: سلمان از قبل به من گفته بود: ای زادان! هر وقت چانه مرا بستی، صدای سقوط چیزی را می‌شنوی، وقتی من چانه سلمان را بستم، صدای سقوط چیزی را شنیدم، پشت در خانه آمدم، دیدم امیر مؤمنان(ع) وارد شد.

علی(ع) فرمود: ای زادان! سلمان از دنیا رفت؟

گفتم: آری، ای مولای من.

آن‌گاه علی(ع) وارد بالا خانه شد، پارچه را از روی سلمان کنار برد، سلمان هم به‌روی علی(ع) لبخندی زد (۵۵) بعد علی(ع) فرمود: ای ابو عبدالله! خوش درگذشتی، وقتی رسول خدا(ص) را ملاقات کردی، آنچه را از سوی مردم نسبت به برادر تو صورت گرفت، برای آن حضرت بیان کن.

آن‌گاه علی(ع) غسل و کفن سلمان را انجام داد، نماز بر بدن او خواند، ولی ماصدای تکبیر شدیدی را شنیدیم، وقتی دقت کردیم، دو مرد نیز همراه آن حضرت بودند، که فرمود: یکی برادرم جعفر طیار، و دیگری خضر پیامبر(ص) است، و همراه هر یک از آنان فرشتگان زیادی برای تجهیز سلمان شرکت کرده بودند (۵۶).

آری، علی(ع) از مدینه (با اعجاز و طی الارض) به مداین رفت، تجهیز سلمان را صورت داد، و قبل از ظهر همان روز، به مدینه بازگشت، و اعلام کرد: کار کفن و دفن سلمان را انجام دادم، اما بیشتر افراد این سخن را

باور نکردند، تا اینکه پس از مدتی نامه‌ای از «مداین» به مدینه رسید، که در آن نوشته بود: سلمان در فلان روز وفات یافت، مرد عربی هم آمد او را غسل داد، کفن کرد، بر جنازه او نماز خواند و جسد او را به خاک سپرد. آن وقت، مردم از این داستان شگفت زده شدند (۵۷).

امامان (ع) در کنار محتضر

موضوع حضور امامان (ع) در کنار محتضر چیزی است، که در اخبار و احادیث فراوان آمده است، از باب نمونه به این موارد می‌توان اشاره نمود:

۱ - امام جعفر صادق (ع) کنار «مسمع کردین ابو سیار» رییس ایل «بکر بن وائل» به هنگام احتضار حضور یافت، حضور آباء خود را در حال احتضار به وی خبر داد و به ملک موت سفارش نمود، با مسمع مهربانی کند (۵۸).

۲ - امام موسی بن جعفر (ع)، بر کنار «شطیطه» بانوی مؤمن و عارف، در «نیشابور» حاضر شد و بر جنازه آن بانو نماز گزارد (۵۹).

۳ - امام محمد تقی (ع) با اعجاز الهی، از مدینه به «طوس» رفت و کار تجهیز و تدفین پدر خود امام رضا (ع) را انجام داد (۶۰).

۴ - زراره می‌گوید: امام باقر (ع) کنار جنازه مردی از قریش حضور یافت، و من نیز همراه آن حضرت بودم (۶۱).

۵ - امام علی (ع) به حارث بن اعور همدانی، که از شیعیان مخلص و پاکبخته بود، و به هنگام بیماری به عیادت آن حضرت رفته بود، فرمود:

یا حار همدان! من یمتیرنی من مؤمن او منافق، قبلا

یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا (۶۲)

ای حارث همدانی! هر کس می‌میرد، خواه مؤمن یا منافق، مرا می‌بیند، او مرا می‌شناسد، و من هم او را با نام و صفات و اعمالی که انجام داده، می‌شناسم.

حسین بن معین‌الدین میبیدی هم، در توضیح این اشعار سروده است:

هر کس که به جان، محب حیدر باشد وز مهر علی (ع) دلش منور باشد

روزی که از این سرای ویران، به رود در باغ بهشت، اهل کوثر باشد (۶۳)

ای که گفتم، فمن یمتیرنی جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه، من مردی، تا به دیدمی رویت

اما دیدار امامان (ع)، چگونه خواهد بود، و افراد محتضر آن بزرگواران را چگونه می‌بینند؟ ممکن است مثل حالت خواب دیدن، یا به صورت زنده‌تر باشد.

اما موضوع فاصله زمانی چگونه قابل حل است؟ این هم با اعجاز و عنایت خداوندی صورت می‌گیرد، چنانکه خداوند این توانایی را به «أصف بن برخیا» که یکی از وزیران و اطرافیان سلیمان (ع) بوده می‌دهد، و «أصف»

به تعبیر قرآن کریم، می‌تواند «تخت بلقیس» را با یک چشم به هم زدن، از شهر «سبا» با راه بسیار دور، نزد حضرت سلیمان (ع) حاضر گرداند (۶۴).

به هر حال، امام صادق (ع) فرموده است: شخص مؤمن هر گاه در حال احتضار قرار گیرد، رسول خدا (ص) و اهل بیت او، که امیرمؤمنان (ع)، حسن، حسین (ع) و همه امامان (ع) باشند، در کنار او حضور می‌یابند (۶۵).

اعتراض مستنصر عباسی

ابو جعفر منصور، با عنوان «مستنصر» خلیفه عباسی، متوفای ۶۴۰ هجری، هم‌وقتی با «عزالدین حسن بن حمزه اقساسی» که مردی فاضل و ادیب و شاعر و از اشراف بود، برای زیارت قبر سلمان فارسی، می‌رفت، در راه به «عزالدین» گفت: یکی از دروغ‌هایی را که غلات شیعه و دوستانشان علی بن ابی طالب (ع) مطرح می‌کنند، این است، که می‌گویند: علی (ع) طی یک شب به هنگام وفات سلمان، برای غسل دادن وی، از مدینه به مداین رفت و باز به مدینه برگشت!

اما «عزالدین حسن بن حمزه اقساسی» یا به قول صحیح‌تر «ابو الفضل تمیمی» در جواب «مستنصر عباسی» بدون مقدمه اشعاری را سروده‌اند که ترجمه آن چنین است:

تو چیزهای کمی از کارهای عجیب علی (ع) را از من شنیدی، اما این را باید بدانی، که همه کارهای علی (ع) عجیب و فوق‌العاده است.

تو از رفتن «وصی» طی یک شب، از مدینه به مداین تعجب می‌کنی، در حالی که او برای غسل دادن سلمان پاک این عمل را انجام داده است.

اما باید بدانی، داستان علی (ع) مثل داستان «أصف بن برخیا» است، که همه حجابها را درید، و توانست با یک چشم به هم زدن «تخت بلقیس» را، نزد حضرت سلیمان (ع) حاضر گرداند.

چگونه است که، داستان «أصف بن برخیا» را «غلو» و تند روی نمی‌دانی؟ اما وقتی سخن به «حیدر» و عقیده به عظمت او می‌رسد، آن را غلو می‌شماری!؟

اگر احمد (ص) خیر المرسلین باشد، پس علی (ع) هم خیر الوصیین است، و اگر نه همه ادعاهای ما بی‌اساس خواهد بود!

تو گفتی، این گفته غلات است و خلاف می‌باشد، اگر غلات دروغ نگفته باشند، چه گناهی را مرتکب شده‌اند؟ (۶۶).

بارگاه سلمان (ره)

طبق تحقیقی که به عمل آوردیم، سلمان فارسی، هشتم ماه صفر سال ۳۵ هجری در اوایل خلافت امیرمؤمنان (ع)، در «مداین» چشم از جهان فرو بست.

آن طور که از شواهد تاریخی استفاده می‌شود، و «زمخسری» هم در کتاب «ربیع‌الابرار» بیان داشته: سلمان روی کفن خود این رباعی را نوشته بود:

و فدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم

و حمل الزاد اقبیح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم (۶۷)

به پیشگاه کریم، بدون توشه‌ای از حسنات و قلب سالمی، وارد شدم.

همراه برداشتن هر گونه توشه‌ای، برای ورود به پیشگاه کریم، زشت‌ترین چیزها خواهد بود.

به هر حال، سلمان فارسی، که حدود بیست‌سال بر «مداین» فرمانروایی کرده، و مردم آن سرزمین را با معارف

اهل بیت (ع) آشنا نموده و پرورش داده بود، به سال ۳۵ هجری، به آغوش خاک همان سرزمین آرمید.

بعد از آن، «حذیفه بن یمان» که در عصر خلافت خلیفه دوم، از امارت مداین معزول شده بود - آن طور که به

دست می‌آید - پس از وفات سلمان، از سوی علی (ع) به امارت «مداین» منصوب شد، و این صحابی بزرگ

پیامبر (ص) و علی (ع) به سال ۳۶ هجری، زندگی را به درود گفت، و در «مداین» به خاک سپرده شد (۶۸).

مداین، به برکت تبلیغات سلمان و تربت پاک وی در آن سرزمین، عظمت و رونقی یافت، پیروان و علاقه‌مندان،

نسبت به او احترام زیادی می‌گذاشتند، و این احترام و اکرام نسبت به قبر و مدفن او هم اعمال می‌گردید، تا جایی

که همه مردم «مداین» به وسیله سلمان، از علاقه‌مندان به اهل بیت (ع) گردیدند، اما «نوبختی» قبل از سال

۱۲۷ هجری، یعنی قرن دوم، وقتی سخن از مردم «مداین» به میان می‌آورد، با توجه به وجود فرقه «اسحاقیه»

یا «حارثیه» در آن جا، همه مردم مداین را از غلات شیعه شمرده است! (۶۹).

خلاصه، تحولات و سیر تاریخی مداین و بارگاه سلمان را، از قرن سوم هجری به بعد، به طور فشرده، این طور

می‌توان مورد اشاره قرار داد:

۱ - بین سالهای ۲۰۴ هجری، که «مامون الرشید» از خراسان به عراق آمد، تا آخر عهد معتصم عباسی، و

«واثق» تا آخر سال ۲۳۲ که نوبت به خلافت «متوکل» و اذیت و آزارهای او نسبت به شیعیان نرسیده بود،

آرامش و آزادی نسبی برای شیعیان به وجود آمد، که توانستند برای امام علی (ع) و حضرت حسین (ع)

قبر و بارگاهی برپا کنند، و در آن زمان در «مداین» برای سلمان فارسی هم، قبر و بقعه‌ای ساختند» (۷۰).

۲ - ابوبکر، احمد بن علی، معروف به «خطیب بغداد» می‌نویسد: مقدسی (یعنی، شمس الدین، ابو عبدالله محمد

بن احمد)، جهانگرد و جغرافی دان مشهور، که بیشتر کشورهای اسلامی را سیاحت کرد، و کتاب «احسن

التقاسیم فی معرفه الاقالیم» را در سال ۳۷۵ هجری را نوشته. (۷۱) به زیارت سلمان رفته است (۷۲).

هم چنین «خطیب» مداین را در قرن چهارم هجری، مرکز «اسحاقیه» یکی از فرقه‌های غلات، معرفی کرده

است (۷۳).

۳ - ابوبکر، احمد بن علی، از ادباء و خطبای معروف، که به سال ۳۹۲ هجری در عراق متولد شده، مسافرت‌هایی

به نیشابور و اصفهان و بیت المقدس و مکه و طرابلس نموده، در اواخر سال ۴۶۲ هجری به بغداد برگشته، و به

سال ۴۶۳ هجری، در همان شهر وفات کرده است (۷۴).

وی می‌نویسد: اکنون قبر سلمان نزدیک «ایوان مداین» قرار دارد، ساختمانی برای آن تاسیس شده، خادمی

برای حفاظت و عمارت و اداره امور آن جا فعالیت می‌کند، من آن بقعه را دیده‌ام، و چند بار به زیارت آن رفته‌ام

. (۷۵)

۴ - ابوالفرج، عبدالرحمن بن علی بغدادی، معروف به «ابن جوزی» متولد سال ۵۰۸ هجری در بغداد، و متوفای سال ۵۹۷ در همان شهر، از دانشمندان مشهور در علوم فقه و فلسفه و طب و تاریخ، و نویسنده آثار مختلف، از جمله «المنتظم فی اخبار الامم» (۷۶) می‌گوید: ما (در همان قرن ششم هجری) قبر سلمان را زیارت کردیم و به بغداد برگشتیم (۷۷).

۵ - درباره وضع قرن هفتم مداین و بارگاه سلمان فارسی، ابو عبدالله، شیخ شهاب‌الدین، معروف به «یاقوت حموی» متولد سال ۵۷۵ هجری در «روم شرقی» و متوفای سال ۶۲۶ هجری در «حلب» که برای تجارت به ایران و هندوستان و مصر و شام و بعضی از ممالک اروپا سفر کرده، پس از مطالعات خویش، به سال ۶۲۱ هجری کتاب مهم «معجم البلدان» را نگاشته (۷۸) و از مداین و زیارت سلمان از سوی مسلمانان، سخن به میان آورده است.

۶ - هم چنین، جمال‌الدین، ابویحیی زکریا بن محمد قزوینی، متولد سال ۶۰۰ و متوفای سال ۶۸۲ هجری (۷۹)، می‌نویسد: در قرن هفتم، هنوز مداین به صورت دهکده‌ای که کشاورزان در آن سکونت داشته، و جز شیعیان تندرو، در آن جا کسی نبوده، و زنان مجاز نبودند قبل از غروب آفتاب از خانه بیرون بیایند، برقرار و آباد بوده است (۸۰).

سارو هرتسفلد، دانشمند باستان‌شناس، می‌نویسد: تا به حال دو طایفه ایران به مداین می‌آیند: اصناف سلمانی‌ها، حجامتگران و شکسته بندها از اهل سنت بغداد، در مراسم سالیانه نیمه شعبان (قرن هفتم) و هم چنین شیعیان از گروه‌های مختلف در اوقات مختلف، به هنگام بازگشت از نجف و کربلا، به زیارت سلمان فارسی، می‌آیند (۸۱).

هم اکنون نیز بقعه و بارگاه «سلمان فارسی» برقرار می‌باشد. در نقشه جغرافیایی عراق، شهرکی به نام «سلمان پاک» ترسیم شده، تصویری را هم که دوستان سال ۱۳۷۵ هجری شمسی از آن بقعه و بارگاه گرفته‌اند، برای اینجانب آورده‌اند، که در صفحه آخر همین کتاب ثبت شده، و عالمان و دوستان عراقی هم، که در سالهای اخیر به زیارت «سلمان» رفته‌اند، بارگاه او را در دهکده‌ای که کشاورزی و آبادانی و افراد ساکن دارد، توصیف می‌کنند.

زیارت نامه سلمان فارسی (ره)

فقیه بزرگ و نامدار شیعه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، متول سال ۳۸۵ هجری و متوفای ۴۶۰، در کتاب عظیم فقهی «التهدیب» در باب زیارتهای روایت شده از امامان معصوم (ع)، زیارت نامه‌ای را برای سلمان فارسی آورده است (۸۲).

هم چنین، سید رضی‌الدین، علی بن موسی بن طاووس حسینی حلی، متوفای سال ۶۶۴ هجری (۸۳)، علامه محمد باقر مجلسی متوفای ۱۱۱۱ هجری (۸۴) و حسین بن محمد تقی، معروف به «محدث نوری» متوفای ۱۳۲۰ هجری (۸۵) هر کدام چهار نوع زیارت نامه برای سلمان فارسی (ره) آورده‌اند، که ما مناسب‌ترین آن را انتخاب نموده، به امید تقرب به ذات خداوند و دریافت پاداش الهی، در زیر قرائت می‌کنیم:

السلام على سيدنا محمد النبي خاتم النبيين و على آله الاثمة الطاهرين، السلام على انبياء الله اجمعين و ملائكته المقربين و عباده الصالحين، السلام عليك ايها العبد الصالح المؤمن المخلص الناصح، السلام عليك يا من خلطه ايمانه باهل البيت الطاهرين و باعده اسلامه من جملة الكفار والمشركين، السلام عليك يا عبدالله و وليه و صاحب رسول الله و صفيه، السلام عليك ايها الطائع العابد الخاشع الزاهد، السلام عليك يا سلمان ورحمة الله و بركاته.

اشهد انك عشت حميدا و مضيت سعيدا، لم تنكث عهدا و لا حللت من الشرع عقدا، و لا رضيت منكرا ولا انكرت معروفا، و لا واليت مخالفا ولا خالفت مؤالفا و لا بعث دينك بدنياك، و لا اثرت على ما يبقى ما يفنى، و اشهد انك مضيت على سنة خاتم النبيين و ولاية امير المؤمنين و اهل بيت الطاهرين، و انك صرت الى احمد جوار و اسعد قرار، فهناك الله انعامه المؤبد و اكرامه المجدد، و جعلك في زمرة مواليك الطاهرين و ائمتك الاكرمين، و نفعني بزيارتك و اخلاصي في محبتك، و جمع بيننا في مستقر الرحمة و محل النعمة انه على ذلك قدير.

اللهم انى اسالك بحق محمد و اهل بيته الطاهرين الهادين ان تصلى عليهم اجمعين و ان تضاعف انعامك و اكرامك و ترادف احسانك و امتنانك على عبدك سلمان، الذى شرفته بالاسلام و الايمان و القرب من نبيك و وصيه عليهما السلام، و ان تجعل زيارتي له كفارة لذنوبي و ممحصة لعيوبى و زيادة فى يقينى و مؤكدة لايمانى، و ان تحمدنى عاقبة امرى فى دنياى و دينى، و تغفرلى و لوالدى و اهلى انك على كل شىء قدير، حسبى الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير.

پس از پایان زیارت، هر گاه خواستی برگردی، بایست و بگو:

السلام عليك يا ابا عبدالله، انت باب الله المؤتى منه و الماخوذ عنه، اشهد انك قلت حقا و نطقت صدقا و دعوت الى مولاي و مولاك علانية و سرا، اتيتك زائرا و حاجاتي لك مستودعا، و ها انا ذا مودعك دينى و امانتى و خواتيم عملى و جوامع املى الى منتهى اجلى، و السلام عليك و رحمة الله و بركاته و صلى الله عليه و آله الاخير.

سپس هر چه می توانی دعا کن، و به یاری خداوند راه بازگشت را پیش بگیر.

مزار حذیفه

حذیفه بن یمان، از اصحاب بزرگ رسول خدا(ص) بوده، در جنگ «احد» و «احزاب» و سایر جنگهای زمان آن حضرت شرکت نموده، پس از وفات رسول خدا(ص) در فتح نهاوند، بعد از کشته شدن فرمانده سپاه اسلام «نعمان بن مقرن» پرچم را به دست گرفت، و فتح همدان و «ری» و دینور (بخش صحنه کرمانشاه کنونی) به دست او صورت گرفته است (۸۶).

حذیفه، همانطور که در فصل ۱۴ خواندیم، از سوی خلیفه دوم حاکم مداین شد، اما بعد عزل گردید و سلمان به جای او حاکم مداین شد، ولی پس از وفات سلمان از سوی عثمان باز به استانداری مداین برگزیده شد، و پس از قتل عثمان هم، امام علی(ع) طی حکمی حذیفه را در استانداری مداین ابقا نمود و دستوراتی هم برای مردم مداین صادر کرد (۸۷).

محدث قمی می‌نویسد: حذیفه بعد از حرکت امیرالمؤمنین(ع) از مدینه به سوی «بصره» برای دفع شر اصحاب «جمل» و قبل از نزول آن حضرت به کوفه وفات کرد، و در همان مداین به خاک سپرده شد (۸۸).
ابن اثیر جزری متوفای ۶۳۰ هجری هم، وفات حذیفه را به سال ۳۶ هجری، چهل روز بعد از قتل عثمان نوشته است (۸۹).

محدث قمی هم، ضمن اینکه وفات و مدفن حذیفه بن یمان را در مداین تایید می‌کند، وصیت او را به فرزندش می‌آورد، و برای زیارت جناب حذیفه توصیه می‌نماید (۹۰).

پایان

قم - حوزه علمیه: احمد صادقی اردستانی
۱۳۷۵/۱۰/۶ - ۱۵ شعبان ۱۴۱۷

پی‌نوشتها:

۱. ان عملک لیس لک بطعمه، ولكن فی عنقک امانه، نهج البلاغه دکتر صبحی صالح، نامه ۵، ص ۴۶۶.
۲. سید عباس حسینی جوهری.
۳. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۸، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۱۰۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴۷.
۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۵، الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۹، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۲۲، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۱.
۵. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۵، الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۹، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۲۲، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۱.
۶. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۷۸.
۷. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۶۵.
۸. جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۲۴.

٩. فتاوى صحابى كبير سلمان، ص ٢٢٤، بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٨٤.
١٠. حلية الاولياء، ج ١، ص ١٩٧ - ٢٠٧.
١١. تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٥٩.
١٢. تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٥٩.
١٣. تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٥٩، المعارف، ص ٧٩.
١٤. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٤٦، تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٥٩.
١٥. تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.
١٦. تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨ - ١٨٢.
١٧. تجلى امامت، ص ٣٨٥، الاصناف فى العصر العباسى، ص ١٨٤.
١٨. بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٧٤، نفس الرحمن، ص ٦٠٧.
١٩. نفس الرحمن، ص ١٨١، من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٣٩.
٢٠. مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٥٢.
٢١. قاموس الرجال، ج ٤، ص ٤٣٣.
٢٢. نفس الرحمن، ص ٦١٧.
٢٣. نفس الرحمن، ص ٦٠٥، الخرائج و الجرائح، ص ٨٥.
٢٤. نفس الرحمن، ص ٦٠٦، بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٣٧٣.
٢٥. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٣٩.
٢٦. نفس الرحمن، ص ٦١٩.
٢٧. تاريخ اليعقوبى، ج ٢، ص ١٧٨.
٢٨. اسد الغابه، ج ٢، ص ٣٣٢، الاستيعاب، ج ٢، ص ٦١، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٨، ص ٣٦.
٢٩. وقايع الشهور، ص ٤٨.
٣٠. الغيبة، ص ٧٩.
٣١. نفس الرحمن، ص ٦٤٩.
٣٢. نفس الرحمن، ص ٦٥٠.
٣٣. نفس الرحمن، ص ٦٥٠، مجمع البحرين، ص ٣٠٩ - فرس.
٣٤. نفس الرحمن، ص ٦٥٠.
٣٥. سلمان الفارسى، ص ١٣٦.
٣٦. سلمان الفارسى، ص ١٣٦.
٣٧. نفس الرحمن، ص ٦٥٠.
٣٨. رجوع شود به: سلمان پاك، ص ١٠٥ - ١١٨.
٣٩. سوره عنكبوت، آيه ١٤.

۴۰. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۲.
۴۱. تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۱۶۰.
۴۲. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۹ - ۵۷.
۴۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۹ - ۵۷.
۴۴. ترجمه تاریخ طبری، ج ۱ ص ۸۰۷.
۴۵. الغیبه، ص ۷۹ - ۸۸.
۴۶. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۶۴۷، الاشارات و التنبیہات، ج ۳، ص ۳۶۴، ترجمه قدیم الاشارات و التنبیہات، ص ۱۷۳.
۴۷. سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۴۶.
۴۸. الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۱.
۴۹. الدرجات الرفیعة، ص ۲۰۸.
۵۰. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۹.
۵۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.
۵۲. الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۹، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۴، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۸، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۲۳، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۸.
۵۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸، نفس الرحمن، ص ۶۰۷.
۵۴. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۱، الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۹، نفس الرحمن، ص ۶۰۶.
۵۵. طبق برخی از اخبار: سلمان لبخندی زد و خواست بنشیند... بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۴.
۵۶. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.
۵۷. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۶۴۷، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸.
۵۸. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.
۵۹. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۶۴۷.
۶۰. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۸.
۶۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۲.
۶۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۰.
۶۳. دیوان امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب (ع)، ص ۳۵۴، ترجمه مرحوم استاد مصطفی زمانی.
۶۴. سوره نمل، آیه ۴۰.
۶۵. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۲.
۶۶. الغدیر، ج ۵، ص ۱۴ و ۱۵، الدرجات الرفیعة، ص ۲۲۰، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص ۲۲۴، نفس الرحمن، ص ۶۳۷.

٦٧. نفس الرحمن، ص ٥٤٥.
٦٨. سفينة البحار، ج ١، ص ٢٣٧.
٦٩. فرق الشيعة، ص ٣٢ - ٣٤، فرهنگ فرق اسلامي، ص ١٤٧.
٧٠. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٦١٠.
٧١. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص ٨٢٤.
٧٢. تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٦٤.
٧٣. تاريخ بغداد، ج ٦، ص ٣٧٨.
٧٤. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص ٣٩٤.
٧٥. الغدير، ج ٥، ص ١٨٤، تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٦٣.
٧٦. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص ٦٠.
٧٧. الغدير، ج ٥، ص ١٨٤.
٧٨. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص ٩٤٩ - ٦٨٨.
٧٩. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص ٩٤٩ - ٦٨٨.
٨٠. عجائب المخلوقات، ج ٢، ص ٣٠٢.
٨١. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص ٦١١.
٨٢. التهذيب، ج ٦، ص ١١٨.
٨٣. مصباح الزائر و جناح المسافر، ص ٢٦١ - ٢٦٣.
٨٤. بحار الانوار، ج ٩٩، ص ٢٨٧ - ٢٩٤.
٨٥. نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ٦٣٧ - ٦٤١.
٨٦. اسد الغابة، ج ١، ص ٣٩١.
٨٧. سفينة البحار، ج ١، ص ٥٦٨، چاپ آستان قدس رضوي.
٨٨. مفاتيح الجنان، ص ٨٨٧.
٨٩. اسد الغابة، ج ١، ص ٣٩٢.
٩٠. مفاتيح الجنان، ص ٨٨٧.

منابع مورد استفاده

- قرآن کریم، کلام الله مجید
- اخلاق و شخصیت، جان دیوئی، ترجمه: مشفق همدانی، تهران، ۱۳۳۹ش .
- ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن، محمد دیلمی م ۴۴۸ق، ۲جلد، قم، ۱۴۱۶ق.
- اسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ، علی بن محمد بن عبدالکریم جزری م ۳۰ق، تهران .
- امالی المفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المفید م ۴۱۳ق، قم.
- ایرانیان مسلمان در صدر اسلام و سیر تشیع، محمد محمدی اشتهاردی تهران ۱۳۷۱ش.
- بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار، علامه محمد باقر مجلسی م ۱۱۱۰ق، بیروت.
- بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ملا علی علیاری تبریزی م ۱۳۲۷ق، تهران ۱۳۷۱ش.
- بین یدی رسول الاعظم(ص)، محمد بحر العلوم، ۲ جلد بیروت، ۱۳۹۲ق.
- پیامبر(ص)، زین العابدین رهنما، چاپ نوزدهم، تهران، ۱۳۴۵ش.
- پیغمبر(ص) و یاران، محمد علی عالمی، ۵ جلدی قم ۱۳۸۶ق.
- تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب م ۲۸۴ق، بیروت، ۱۳۷۹ق.
- تاریخ الخلفاء، جلال الدین، عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی م ۹۱۱ق، مصر ۱۳۷۱ق.
- تاریخ الامم و الملوک، ابو جعفر محمد بن جریر طبری م ۳۱۰ق، ۶ جلد بیروت.
- تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
- ترجمه و شرح نهج البلاغه، علی نقی فیض الاسلام، تهران.
- تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، قرن سوم هجری، نجف.
- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی م ۱۱۱۲ق، قم ۱۴۱۳ق.
- التنبیه و الاشراف، ابوالحسن بن علی بن حسین المسعودی م ۳۴۵ق، قاهره ۱۳۵۷ق.
- الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، قرن ۴ق، ۲جلد، نجف ۱۳۸۶ق.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب، مؤلف ناشناخته، تهران، ۱۴۰۳ق.
- حلیۀ الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعیم، احمد بن عبدالله الاصبهانی م ۴۳۰ق، قم ۱۳۸۷ق.
- حیاء الصحابۀ، محمد بن یوسف الکاندهلوی، ۳ جلدی بیروت.
- الاخبار الطوال، ابو حنیفۀ احمد بن داود دینوری م ۲۸۱ق، بغداد، افسست.
- الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المفید م ۲۷۶ق، قم.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری شهادت ۱۳۵۸ش، تهران ۱۳۴۹ش، قطع جیبی.
- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی م ۹۱۱ق، بیروت.
- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، سید علی خان مدنی شیرازی م ۱۱۲۰ق، قم، ۱۳۹۷ق.

- دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم طبری امامی، قرن چهارم هجری، قم ۱۴۱۳ق.
- دیباچه‌ای بر رهبری، دکتر محمد حسن، ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران ۱۳۴۸ش.
- دیوان امیرالمؤمنین(ع)، ترجمه: استاد مصطفی زمانی م ۱۳۶۹ش، قم ۱۳۶۹ش.
- دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، چاپ پنجم، حافظ نوین، ۱۳۷۳ش.
- الذریعة الی تصانیف الشیعة، علامه شیخ محمد محسن، آقا بزرگ طهرانی م ۱۳۸۹ق، قم، ۲۸ جلدی.
- رجال النجاشی، احمد بن علی بن عیاش نجاشی م ۴۵۰ق، قم، مکتبه‌الداوری.
- روان‌شناسی رشد، علی اکبر شعاری نژاد، چاپ دهم، تهران، ۱۳۷۲ش.
- روزبه، یا سلمان محمدی(ص)، علی مهاجرانی، تهران ۱۳۵۱ش.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر نمری قرطبی م ۴۶۳ق، در حاشیه الاصابه، بیروت، ۱۳۲۸ق.
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، عباس بن محمد رضا القمی، م ۱۳۹۵، ۲ جلد تهران.
- سلمان الفارسی، شیخ عبدالله سیبسی، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۷۷م.
- سلمان پاک، لوئی ماسینیون فرانسوی، ترجمه: دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۴۳ش.
- سلمان فارسی، احمد صادقی اردستانی، تهران ۱۳۴۸ش.
- السیره النبویه، عبدالملک بن هشام حمیری م ۲۱۸ق، مصر، ۱۳۵۵ق.
- الاصابه فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی م ۸۵۲ق، بیروت، ۱۳۲۸ق.
- شرح نهج البلاغه، عزالدین، ابو حامد هبه‌الله، ابن ابی الحدید م ۶۵۵ق، ۲۰ جلد مصر.
- الشیعة و فنون الاسلام، سید حسن صدر م ۱۳۵۴ق، صیدا، ۱۳۳۱ق.
- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری م ۲۶۱ق، ۵ جلد مصر.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن حسین بن موسی بابویه قمی م ۳۸۱ق، نجف، ۱۳۸۵ق.
- الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، علامه عبدالحسین امینی م ۱۳۹۰ق، تهران، ۱۳۹۶ق.
- الغیبة، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی م ۴۶۰ق، قم.
- فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، شیخ خلیل کمره‌ای م ۱۳۶۲ش، تهران، ۱۳۵۱ش.
- فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه: دکتر محمد توکل، تهران، ۱۳۳۷ش.
- فرحة الغری، غیاث الدین، سید عبدالکریم بن طاوس م ۶۹۳ق، افسست قم.
- فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، حسن عمید، تهران ۱۳۴۶ش.
- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ۶ جلد، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۰ش.
- فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور م ۱۳۷۴ش، مشهد، ۱۳۶۸ش.
- الفهرست، ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی م ۴۶۰ق، قم.
- قاموس الرجال، علامه شیخ محمد تقی تستری م ۱۳۷۴ش، قم، ۱۳۷۹ق.
- الکافی (اصول وفروع وروضه)، محمد بن یعقوب کلینی م ۳۲۹، تهران.
- کتاب الاوائل، محمد مقدس اصفهانی م ۱۳۷۸ق، اصفهان، ۱۳۸۱ق.

- کنز العمال، علاءالدین متقی هندی م ۹۷۵ق، ۱۶ جلد بیروت، ۱۴۰۵ق.
- الکنی و الالقاب، عباس بن محمد رضا القمی، م ۱۳۹۵ق، ۳ جلد نجف، ۱۳۷۶ق.
- لغتنامه دهخدا، علامه علی اکبر دهخدا، ۵۰ جلد، تهران.
- متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی، تصحیح دکتر مظاهر مصفا م ۹۵ق، تهران، ۱۳۴۰ش.
- مثنوی معنوی، جلالالدین محمد بلخی م ۶۷۲ق، تهران، خط میرخانی.
- مجمعالبیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی م ۵۴۸ق، تهران.
- مروج الذهب ومعادن الجواهر، علی بن حسین بن علی المسعودی م ۳۴۶ق، بیروت، ۱۳۸۵ق.
- الامامة والسیاسة، محمد بن عبدالله بن مسلم دینوری م ۲۷۶ق، مصر، ۱۳۸۸ق.
- المعارف، ابن قتیبه دینوری، م ۲۷۶ق، بیروت، ۱۳۹۰ق.
- معالم العلماء، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی م ۵۸۸ق، نجف، ۱۳۸۰ق.
- مقتضب الاثر، احمد بن محمد بن عبيدالله بن عیاش م ۴۰۱ق، قم.
- مکاتیب الرسول، علی بن حسینعلی الاحمدی المیانجی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش، قم.
- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، م قرن چهارمق، بیروت، ۱۳۹۲ق.
- من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه قمی م ۳۸۱ق، ۴ جلد تهران.
- مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب م ۵۸۸ق، ۴ جلد قم.
- المناقب للخوارزمی، الحافظ موفق بن احمد الحنفی م ۵۶۸ق، تهران.
- ناسخ التواریخ خلفاء، میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر م ۱۲۹۷ق، تهران، ۱۳۸۵ق.
- نفس الرحمن فی فضائل سلمان، میرزا حسین بن محمد تقی النوری، تحقیق جواد قیومی م ۱۳۲۰ق، تهران، ۱۴۱۱ق.
- نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، بیروت، ۱۳۸۷ق.

آثار دیگر مؤلف

الف: عقاید و احکام

- آشنایی با خدای جهان ... چاپ سوم.
- آیین نامه حج ... چاپ دوم.
- در جهت وحدت امت اسلامی ... چاپ دوم.
- زندان در اسلام ... چاپ دوم.
- عبادت در اسلام ... چاپ اول.
- کشیش تازه مسلمان ... چاپ اول.
- مناجات و نغمه‌های توحید ... چاپ اول.
- جلوه‌های نماز در قرآن و حدیث ... چاپ دوم.
- الجعفریات (تصحیح) ... چاپ اول.
- قرب‌الاسناد (تصحیح) ... چاپ اول.

ب: اخلاق و مسایل تربیتی

- اخلاق خانواده، ج ۱ ... چاپ هشتم.
- اخلاق خانواده، ج ۲ ... چاپ دوم.
- اخلاق خانواده، ج ۳ ... چاپ سوم.
- اخلاق زن و شوهر و تنظیم خانواده ... چاپ سوم.
- اخلاق زندگی ... چاپ اول.
- اخلاق و روابط اجتماعی ... چاپ اول.
- اسلام و مسایل جنسی و زناشویی ... چاپ دهم.
- پانصد حدیث اعتقادی و اخلاقی ... چاپ چهارم.
- جاهلیت از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه ... چاپ اول.
- داستانهای کودکی مردان بزرگ ... چاپ دوم.
- داستانهای کودکی بزرگان تاریخ ۵ جلد ... چاپ دوم.
- راه جوان ماندن با غذا و دواهای گیاهی ... چاپ سوم.
- روشهای تبلیغ و سخنرانی ... چاپ دوم.
- شخصیت زن مسلمان ... چاپ دوم.
- شیعه علی(ع) ... چاپ اول.

- صفات مؤمن راستین ... چاپ اول.
- صفات شهید ... چاپ اول.

ج : تاریخ و یادنامه‌ها

- بانوی شجاع، زینب کبری (س) ... چاپ سوم.
- حضرت محمد (ص) و خدیجه (س) ... چاپ اول.
- درسی از مکتب حسین (ع) ... چاپ دهم.
- زنان دانشمند و راوی حدیث ... چاپ اول.
- زندگانی امام جواد (ع) ... چاپ اول.
- زندگانی حضرت ابوالفضل (ع) ... چاپ سوم.
- زندگانی حضرت عبدالعظیم (ع) ... چاپ دوم.
- زندگینامه شهید محمد منتظری ... چاپ دوم.
- زینب قهرمان دختر علی (ع) ... چاپ سوم.
- سخنان علی بن الحسین (ع) ... چاپ اول.
- فاطمه (س) الگوی زن مسلمان ... چاپ سوم.
- فاطمه دختر امام حسین (ع) ... چاپ اول.
- فرزندان موسی بن جعفر (ع) و آقا علی عباس ... چاپ اول.
- مستضعفین زمین ... چاپ دوم.
- میثم تمار بر چوبه دار ... چاپ پنجم.
- نهضت امام حسین (ع) و قیام توأیین ... چاپ اول.
- یادنامه شهید آیة الله سعیدی ... چاپ اول.

د : مسایل اقتصادی و مالی و ادبی

- توازن ثروت در حکومت اسلامی ... چاپ دوم.
- طرحهایی از اقتصاد اسلامی ... چاپ ششم.
- مبانی اقتصادی ضد استکباری ... چاپ اول.
- نقش ثروت در پیشرفت اسلام ... چاپ هشتم.
- مشاعره جدید ... چاپ دوم.